



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه مقالات همایش

امام حسین (علیه السلام)

(امام حسین (علیه السلام) و اصلاح طلبی)



تهران

اسفند ماه ۱۳۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقاله ها جلد هشتم: امام حسين (عليه السلام) و اصلاح طلبی همایش امام حسين (عليه السلام)

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	مجموعه مقاله ها جلد هشتم: امام حسین (علیه السلام) و اصلاح طلبی همایش امام حسین (علیه السلام)
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۲	فهرست
۲۴	مقدمه
۲۶	امام حسین (علیه السلام) و اصلاحات
۲۶	اشاره
۲۶	دیباجه
۲۷	اسلام و اصلاحات
۳۱	قیام عاشورا و اصلاحات
۴۰	منابع
۴۲	اصلاحات از منظر امام حسین (علیه السلام)
۴۲	اشاره
۴۲	درآمد
۴۳	معنا و مفهوم اصلاحات
۴۷	آموزه امام حسین (علیه السلام) در اصلاحات
۵۱	روش شناسی اصلاح گرایی در نهضت عاشورا
۵۴	مؤلفه های اصلاحات حسینی (علیه السلام)
۵۴	۱. اهتمام به دین
۵۴	۲. تشکیل حکومت دینی و نفی سکولاریزم
۵۶	۳- نفی فردگرایی و قیام خدامحورانه
۵۷	۴. قرائت واحد از دین مبنای اصلاحات حسینی
۵۸	۵. اصلاح همه جانبه

۶۰	منابع:
۶۲	احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی
۶۲	اشاره
۶۲	واژگان احیا و اصلاح
۶۲	احیاگری در فرهنگ قرآنی
۶۴	احیاگری در نهضت حسینی
۶۶	اصلاح طلبی در فرهنگ قرآنی
۶۸	ویژگی های مصلح
۶۸	اشاره
۶۸	۱- اصلاح خویش (خودسازی)
۶۹	۲- شناخت داشتن از اقدام اصلاحی خود
۶۹	۳- حق گرایی و حق طلبی
۷۰	۴- صداقت و اخلاص
۷۱	اصول و مبانی احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی
۷۱	اشاره
۷۲	الف) بازگشت به اصول واقعی اسلام
۷۲	ب) تحوّل بنیادین در اوضاع زندگی مردم
۷۳	ج - تحول بنیادین و اساسی در روابط اجتماعی
۷۳	د - تحولی ثمر بخش و اسلامی در نظام های مدنی و اجتماعی
۷۴	ابعاد احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی
۷۴	اشاره
۷۴	الف) اصلاح سیاسی و مبارزه با سلطه باند اموی
۷۷	ب) اصلاح اجتماعی و بدعت ستیزی، خرافه زدایی و احیای سنت نبوی
۸۱	ج- اصلاح فرهنگی و مقابله با ناهنجاری ها
۸۳	نتیجه
۸۶	امام حسین(علیه السلام) اصلاح طلب بزرگ

۸۶	اشاره
۸۶	مقدمه
۸۷	امام حسین(علیه السلام) اصلاح طلب بزرگ
۸۷	اشاره
۸۷	اصلاح طلبی
۸۸	اصلاح طلبی سرآغاز نهضت امام حسین(علیه السلام)
۸۹	شعار مهم اصلاح طلبی امام حسین(علیه السلام)
۸۹	جایگاه مردم برای اصلاح حکومت
۹۰	انگیزه های قیام اصلاح طلبان امام حسین(علیه السلام)
۹۰	۱- حکومت
۹۰	اشاره
۹۲	نکته مهم
۹۳	۲- جامعه
۹۴	عزت خواهی و نفی ذلت و روح حماسی در حرکت اصلاح طلبان امام حسین(علیه السلام)
۹۶	اصلاح طلبی در این عصر
۹۸	اصلاح طلبی در مکتب امام حسین(علیه السلام)
۹۸	اشاره
۹۹	انحرافات در امت پیامبر پس از رحلت آن حضرت
۱۰۲	مصلح اصلاحات دینی
۱۰۳	تأثیر قیام حسین(علیه السلام) در اصلاحات اساسی
۱۰۵	منابع:
۱۰۶	نگرشی تحلیلی به راهبرد اصلاح طلبی در نهضت عاشورا
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	مقدمه
۱۰۷	هدف نهضت عاشورا
۱۰۷	مهمترین اصول و ارزش های دینی جامعه عبارتند از:

- ۱۰۸ ----- آسیب شناسی اجتماعی عصر تحقق نهضت عاشورا
- ۱۱۲ ----- ویژگی های نهضت های اصلاح طلب دینی از دیدگاه امام حسین(علیه السلام)
- ۱۱۴ ----- موانع راه نهضت های اصلاح طلبی دینی
- ۱۱۵ ----- موضع امام حسین(علیه السلام) در برابر موانع مذکور
- ۱۱۷ ----- راهبرد امام حسین(علیه السلام) برای نهضت اصلاح طلبی
- ۱۱۹ ----- روش های اجرای امر به معروف و نهی از منکر در نهضت عاشورا
- ۱۱۹ ----- اشاره
- ۱۲۱ ----- ۱- دعوت از طریق ارسال نامه و اعزام سفیر و قاصد
- ۱۲۱ ----- اشاره
- ۱۲۳ ----- روش های عملی و غیر مستقیم، امام(علیه السلام) برای تبلیغ و اجرای امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۲۳ ----- ۲- ناتمام گذاشتن اعمال حج و هجرت از مکه به سوی عراق
- ۱۲۴ ----- ۳- همراه بردن زنان و کودکان در هجرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا
- ۱۲۵ ----- ۴- سیراب نمودن لشکریان و مرکب های دشمن به فرماندهی حر
- ۱۲۵ ----- ۵- ابراز مظلومیت به انحاء مختلف از جمله ابراز تشنگی و به عنوان نمونه آوردن کودک شیرخوار به میدان مبارزه و اظهار جملاتی از این قبیل که: -----
- ۱۲۶ ----- ۶- استمهال از دشمن برای به تعویق انداختن جنگ برای مدت یک شب جهت عبادت
- ۱۲۷ ----- ۷- اقامه نماز ظهر در بحبوحه جنگ
- ۱۲۸ ----- ۹- شهادت آخرین برنامه عملی امام حسین(علیه السلام) برای هدایت انسان ها
- ۱۳۱ ----- منابع
- ۱۳۲ ----- امام حسین(علیه السلام) پیشوای اصلاح طلبان
- ۱۳۲ ----- اشاره
- ۱۳۲ ----- مقدمه
- ۱۳۴ ----- مفهوم واژه اصلاح
- ۱۳۵ ----- امام حسین(علیه السلام) و اندیشه اصلاح طلبی
- ۱۳۷ ----- یک متفکر اسلامی چنین می گوید: -----
- ۱۳۸ ----- انگیزه های انقلاب امام حسین(علیه السلام)
- ۱۳۹ ----- ماهیت انقلاب امام حسین(علیه السلام)

نتیجه	۱۴۴
منابع:	۱۴۹
حضرت امام حسین(علیه السلام) و اصلاحات اجتماعی	۱۵۰
اشاره	۱۵۰
مقدمه	۱۵۰
معنای صلاح	۱۵۱
اهمیت اصلاح جامعه	۱۵۳
جای گاه اصلاح طلبی در دیدگاه و نهضت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)	۱۵۴
ضرورت امر به معروف و نهی از منکر در امر اصلاحات اجتماعی	۱۵۶
عنايت ویژه سیدالشهدا(علیه السلام) به امر به معروف و نهی از منکر	۱۵۷
علت تأکید امام حسین(علیه السلام) بر امر به معروف و نهی از منکر	۱۶۱
لزوم روش مداری برای رسیدن به اصلاحات واقعی	۱۶۲
رفع شبهه	۱۶۳
شواهدی از بیان های والای سیدالشهدا (علیه السلام) پیرامون اصلاحات اجتماعی	۱۶۴
تذکر مهم	۱۶۶
ریشه دار بودن اصلاح طلبی حضرت امام حسین (علیه السلام)	۱۶۸
امام حسین(علیه السلام) و آزادی	۱۷۴
اشاره	۱۷۴
آزادی بی هدف، آزادی هدف دار	۱۷۴
آزادی بی هدف	۱۷۴
آزادی هدفدار	۱۷۷
آزادی سیاسی / نفی حکومت ظالمانه	۱۸۰
آزادی سیاسی / آزادی انتقاد از زمامداران	۱۸۳
آزادی های مدنی	۱۸۶
آزادی روحی و معنوی	۱۸۹
خلاصه	۱۹۱

۱۹۶	امام حسین(علیه السلام) معلم آزادی
۱۹۶	اشاره
۱۹۶	تعریف آزادی از دیدگاه دینی
۲۰۴	شیوه های امام حسین(علیه السلام) برای تحقق آزادی
۲۰۷	نگرش دقیق به سخنان امام حسین(علیه السلام)
۲۰۸	شیوه های امام حسین(علیه السلام) برای تحقق آزادی
۲۱۰	فرمول های آزادی از دیدگاه امام علی(علیه السلام)
۲۱۲	توضیح مختصر با جمع بندی و نتیجه گیری
۲۱۶	چکیده
۲۱۹	نکته مهم:
۲۲۱	شیوه های آزادی یا ورزش های روحی
۲۳۰	آزادی از دیدگاه امام حسین(علیه السلام)
۲۳۰	اشاره
۲۳۰	مقدمه
۲۳۰	مفهوم آزادی در غرب
۲۳۳	آزادی در اندیشه حضرت امام خمینی(رحمه الله)
۲۳۵	آزادی از دیدگاه امام حسین(علیه السلام)
۲۳۵	اشاره
۲۳۵	۱- آزادی به معنای نفی سازش با ظلم
۲۳۶	۲- آزادی به معنای نفی ذلت
۲۳۷	۳- آزادی به معنای عزت
۲۳۸	۴- آزادی به معنای نفی دنیا طلبی
۲۳۹	نتیجه
۲۴۰	منابع:
۲۴۲	امام حسین(علیه السلام) و حکومت امویان
۲۴۲	اشاره

۲۴۳	مقدمه
۲۴۸	شهادت حجر بن عدی و مکاتبات امام حسین(علیه السلام) با معاویه
۲۵۸	حضور جاسوسان معاویه در مدینه
۲۵۹	ورود معاویه به مدینه و مواجهه با امام حسین (علیه السلام)
۲۶۳	ورود معاویه به مدینه و دیدار با عایشه
۲۶۳	ورود معاویه به مکه و مواجهه با امام حسین(علیه السلام)
۲۷۵	نتیجه
۲۷۷	چکیده
۲۷۹	منابع:
۲۸۱	امام حسین(علیه السلام) و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی
۲۸۱	اشاره
۲۸۱	مقدمه
۲۸۲	علل عدم اقدام امام حسین(علیه السلام) در زمان معاویه
۲۸۸	موقعیت استراتژیک کوفه
۲۸۹	ترکیب عقیدتی - سیاسی مردم کوفه
۲۹۳	زمینه های تغییر حکومت در کوفه
۲۹۳	جوّ سیاسی کوفه
۲۹۵	علل عدم موفقیت سیاسی - نظامی امام
۲۹۸	آثار و پیامدهای شهادت امام حسین(علیه السلام)
۳۰۰	منابع:
۳۰۳	حکومت دینی از دیدگاه امام حسین(علیه السلام)
۳۰۳	اشاره
۳۰۳	طرح بحث
۳۰۴	فلسفه و اهداف حکومت
۳۰۷	مشروعیت الهی حکومت
۳۰۸	اهل بیت (علیهم السلام) منصوب رسول خدا

۳۰۹ سخنرانی امام در سرزمین منی
۳۱۱ حکومت، حق شرعی، عقلی و قانونی امام
۳۱۴ تصرف در بیت المال
۳۱۴ حکومت امری و فقدان مشروعیت
۳۱۴ اشاره
۳۱۵ ۱ - غصب حق اهل بیت پیامبر
۳۱۶ ۲- سیاست ها و رفتارهای حکومتی
۳۱۷ ۳- فقدان رضایت قلبی مردم
۳۲۱ شرایط حاکم اسلامی
۳۲۱ اشاره
۳۲۱ ۱ - آگاهی از احکام خدا
۳۲۲ ۲- عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر
۳۲۴ ۳- برپاکننده عدالت
۳۲۵ چکیده
۳۲۷ امام حسین(علیه السلام) و حکومت دینی
۳۲۷ اشاره
۳۲۷ مقدمه
۳۳۵ خلاصه ای از ساختار نظام سیاسی از دید امام حسین(علیه السلام) در نظام ولایی منصوب
۳۳۵ نتیجه
۳۳۶ خلاصه ای از ساختار نظام سیاسی در نظام ولایی غیر منصوب از دید امام حسین(علیه السلام)
۳۳۶ نتیجه
۳۳۷ منابع
۳۳۹ حکومت از دیدگاه امام حسین(علیه السلام)(نگاهی به حدیث مجاری)
۳۳۹ اشاره
۳۳۹ مقدمه
۳۳۹ اشاره

۳۳۹	الف) متن کامل حدیث و ترجمه آن
۳۴۱	ب) بررسی سندی حدیث
۳۴۲	ج) بررسی فقهی مفاد حدیث شریف
۳۴۳	د) برداشتی دیگر از حدیث شریف (همزمانی ولایت امام(علیه السلام) و فقیه)
۳۴۴	ه) دلالت حدیث بر ولایت رهبری، ولایت فتوا، ولایت قضا
۳۴۵	نکته
۳۴۵	نتیجه
۳۴۷	بازنمایی دو الگوی قدرت در حادثه کربلا
۳۴۷	اشاره
۳۴۷	مقدمه
۳۵۹	نتیجه
۳۶۱	عاشورا از اسلام تا اسلام
۳۶۱	اشاره
۳۶۱	پیش در آمد
۳۶۲	جامعه مطلوب از دیدگاه اسلام
۳۶۳	عدالت
۳۶۴	رواداری و اصول گرایی
۳۶۴	حقوق بشر و امنیت
۳۶۵	حق محوری
۳۶۶	تغییر فرهنگ اسلامی
۳۶۶	اشاره
۳۶۷	۱- انحراف خلافت
۳۶۹	۲- ممانعت از نقل حدیث
۳۷۰	۳- نخیه گرایی باطل
۳۷۱	۴- قرآنت های جدید از دین
۳۷۲	۵- انتخاب جانشین

۳۷۳ ضرورت و اهداف اجتماعی نهضت حسینی
۳۷۳ اشاره
۳۷۳ ۱ - شهادت
۳۷۴ ۲- تشکیل حکومت
۳۷۵ ۳- عدم بیعت
۳۷۵ ۴- امر به معروف و نهی از منکر
۳۷۸ نتایج اجتماعی نهضت حسینی
۳۷۸ اشاره
۳۷۹ احیا در جامعه دینی
۳۸۰ الگوی نهضت های اسلامی
۳۸۱ پاسداری از اصول و ارزش های اسلامی
۳۸۳ منابع:
۳۸۵ انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا
۳۸۵ اشاره
۳۸۵ مقدمه
۳۸۷ تشیع و مخالفین
۳۹۱ بنی امیه و شیعه
۳۹۳ بنی مروان و شیعیان
۳۹۴ شیعیان در زمان عباسیان
۳۹۵ نتیجه
۳۹۷ چکیده
۳۹۹ فتنه ای تاریک و کور
۳۹۹ اشاره
۳۹۹ مقدمه
۴۰۰ امویان و اسلام
۴۰۳ پیش بینی فتنه امویان

- ۴۰۶ چگونگی انتقال خلافت به امویان
- ۴۰۷ رفتارهای اسلام ستیزانه امویان
- ۴۰۷ اشاره
- ۴۰۸ ۱- دست گیری و کشتن چهره های درخشان و انقلابی
- ۴۱۰ ۲- ترویج فرهنگ جبر و سکوت و تسلیم
- ۴۱۰ ۳- احیای ضد ارزش های دوران جاهلی
- ۴۱۱ ۴- محروم کردن شیعیان از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی
- ۴۱۲ ۵- اجبار مردم به بیعت با یزید و موروثی کردن خلافت
- ۴۱۳ موضع گیری امام حسین(علیه السلام) در برابر امویان
- ۴۲۲ نتیجه
- ۴۲۳ چکیده
- ۴۲۴ منابع
- ۴۲۶ امام حسین(علیه السلام) و مبارزه با بدعت ها
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۶ بدعتهای اهل کتاب
- ۴۲۷ بدعت های خلفای فاسد
- ۴۲۸ مبارزه با بدعت گذاران واجب است
- ۴۲۹ افزایش های بدعت های یزید
- ۴۲۹ امام حسین (علیه السلام) اهل بدعت را به مبارزه می طلبد
- ۴۳۰ امام حسین اهداف قیام خود را بیان می کنند
- ۴۳۱ رسول خدا امام حسین را به جهاد با بدعت ها می فرستد
- ۴۳۱ درخواست ها که از رفتن منصرف شود
- ۴۳۲ اهداف بنی امیه از انتخاب یزید برای خلافت
- ۴۳۳ عزم راسخ آن حضرت برای مبارزه با بدعت ها
- ۴۳۴ شهادت علی اصغر بدعت گزاران را رسوا کرد
- ۴۳۵ کشاندن یزید برای محاکمه علنی در مجلس شام

- ۴۳۵ اعترافات خلیفه جنایت کار بر کفر الحاد و دشمنی با اسلام
- ۴۳۸ بازخوانی رفتار سیاسی امام حسین(علیه السلام) در عصر معاویه
- ۴۳۸ اشاره
- ۴۳۸ مدخل
- ۴۳۸ دفاع از امیر مؤمنان (علیه السلام)
- ۴۴۱ نقد عملکرد معاویه
- ۴۴۲ واکنش در برابر تصفیه خونین
- ۴۴۳ مخالفت با ولایت عهدی یزید
- ۴۴۵ روشنگری و هدایت نخبگان!
- ۴۴۷ سالار شهیدان با اظهار شگفتی از حاکمیت امویان چنین فرمود:
- ۴۴۸ تحلیل عملکرد کوفیان در قیام امام حسین(علیه السلام)
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۸ مقدمه
- ۴۴۹ کوفه از تأسیس تا قیام کربلا
- ۴۵۱ ترکیب جمعیت کوفه از نظر نژادی و عقیدتی
- ۴۵۱ الف - نژادی
- ۴۵۲ ب - عقیدتی
- ۴۵۷ ویژگی های روحی و خلیات کوفیان
- ۴۶۰ نقش رئیسان و اشراف قبایل کوفه
- ۴۶۴ وابستگی کوفیان به مقرر و عطا
- ۴۶۷ نتیجه
- ۴۶۸ منابع:
- ۴۷۱ پیشوای خیر خواهان
- ۴۷۱ اشاره
- ۴۷۱ مقدمه
- ۴۷۲ خیر و معانی و جلوه های آن

۴۷۷ خیرخواهی و نصیحت
۴۸۰ خیرخواهی در کربلا
۴۸۰ اشاره
۴۸۰ ۱ - خیرخواهی برای دین خدا
۴۸۲ ۲ - خیر خواهی برای امت
۴۸۲ ۳- خیر خواهی برای خویشاوندان و دیگر اشخاص
۴۸۳ ۴ - خیرخواهی برای مقام خلافت
۴۸۴ ۵ - خیر خواهی برای حرم خدا
۴۸۵ ۶ - خیر خواهی برای نسل پیامبر (امام بعد از خود)
۴۸۶ ۷ - خیر خواهی برای زنان اهل حرم
۴۸۷ ۸- خیر خواهی برای دشمنان
۴۸۸ نتیجه
۴۸۸ خاتمه: تأملی در یک پرسش
۴۹۰ منابع:
۴۹۳ امام حسین(علیه السلام) و اسلام آزادی بخش
۴۹۳ اشاره
۴۹۸ افراط و تفریط از منظر امام حسین(رضی الله عنه) :
۵۰۰ استقامت در برابر ظلم و قیام برای استقرار عدالت از منظر امام حسین(رضی الله عنه)
۵۰۳ نتیجه
۵۰۷ منابع:
۵۰۷ الف - منابع عربی:
۵۰۷ ب - منابع فارسی:
۵۰۹ درباره مرکز

مجموعه مقاله ها جلد هشتم: امام حسین (علیه السلام) و اصلاح طلبی همایش امام حسین (علیه السلام)

مشخصات کتاب

نام کتاب: امام حسین (علیه السلام) و اصلاح طلبی

مؤلف: جمعی از نویسندگان

ناشر: مرکز چاپ و نشر مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

با مشارکت نشر شاهد

نوبت چاپ: اول

تیراژ: 2000 نسخه

سال چاپ: اسفند 1381هـ - ش (محرم الحرام 1424 هـ. ق)

شابک: 964-7756-28-3

ISBN: 964-7756-28-3

حق چاپ محفوظ است

تهران - ص.ب. 14155-7368

تلفن: 0098218907289 - فاکس: 009821) 8893061

ص: 1

اشاره

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

ص: 2

مجموعه مقاله ها جلد هشتم: امام حسين (عليه السلام) و اصلاح طلبی همایش امام حسين (عليه السلام)

تهران اسفند 1381هـ - ش مطابق با محرم الحرام 1424هـ - ق

مجمع جهانی اهل بيت (عليهم السلام)

ص: 3

نام کتاب: امام حسین (علیه السلام) و اصلاح طلبی

مؤلف: جمعی از نویسندگان

ناشر: مرکز چاپ و نشر مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

با مشارکت نشر شاهد

نوبت چاپ: اول

تیراژ: 2000 نسخه

سال چاپ: اسفند 1381هـ - ش (محرم الحرام 1424 هـ - ق)

شابک: 964-7756-28-3

ISBN: 964-7756-28-3

حق چاپ محفوظ است

تهران - ص.ب. 14155-7368

تلفن: 0098218907289 - فاکس: 8893061 (009821)

ص: 4

- امام حسین (علیه السلام) و اصلاحات... 9
- اصلاحات از منظر امام حسین (علیه السلام)... 25
- احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی... 45
- امام حسین (علیه السلام) اصلاح طلب بزرگ... 69
- اصلاح طلبی در مکتب امام حسین (علیه السلام)... 81
- نگرشی تحلیلی به راهبرد اصلاح طلبی در نهضت عاشورا... 89
- امام حسین (علیه السلام) پیشوای اصلاح طلبان... 115
- حضرت امام حسین (علیه السلام) و اصلاحات اجتماعی... 133
- امام حسین (علیه السلام) و آزادی... 157
- امام حسین (علیه السلام) معلم آزادی... 179
- آزادی از دیدگاه امام حسین (علیه السلام)... 213
- امام حسین (علیه السلام) و حکومت امویان... 225
- امام حسین (علیه السلام) و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی... 263
- حکومت دینی از دیدگاه امام حسین (علیه السلام)... 285
- امام حسین (علیه السلام) و حکومت دینی... 309
- حکومت از دیدگاه امام حسین (علیه السلام)... 321
- بازنمایی دو الگوی قدرت در حادثه کربلا... 329

عاشورا از اسلام تا اسلام...343

انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا...367

فتنه ای تاریک و کور...381

امام حسین(علیه السّلام) و مبارزه با بدعت ها...407

بازخوانی رفتار سیاسی امام حسین(علیه السّلام) در عصر معاویه...419

تحلیل عملکرد کوفیان در قیام امام حسین(علیه السّلام)...429

پیشوای خیرخواهان...451

امام حسین(علیه السّلام) و اسلام آزادی بخش...473

ص: 6

بسمه تعالی

بی شک، شاهراه رشد و کمال انسانی، نبرد با نادانی است، و طبیعی ترین بلکه والاترین راه تلاش فرهنگی، کنکاش و پژوهش در روش و منش راهبران و پیشوایان می باشد. برای این که مردم سره را از ناسره، روا را از ناروا، حق را از باطل و پوچی، و راه را از بی راهه برای رهروی خود تشخیص دهند؛ باید آموزه های هادیان و راهنمایان، و به ویژه معصومان را پیش روی خود داشته، و حتی از زندگی آنان مطلع باشند.

در مقابل باطل نیز خود را با هر زر و زیوری می آراید، و پوچی خود را پشت این پوشش ها می پوشاند، و در تمام ساعت های شب و روز، زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان را، با انواع امواج صدا و سیما و رسانه ها و خبرگزاری ها، به صد دام خود گرفتار کرده، و به ورطه ی نابودی خود می کشاند، و هزاران بی راهه و گمراهه شیطانی در پیش پای مردم می گستراند: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ». (انعام، آیه 153).

برای این که این صراط مستقیم هدایت و راهنمای الهی، رهروان خود را به نقطه نظر مطلوب نهایی برساند، به ناچار باید مشعلی فروزان فرا روی رهروان باشد، و این است که بحث و بررسی پژوهش و تحقیق و حتی بزرگداشت و تجلیل از الگوهای بشری و اسوه های انسانی، و به ویژه بزرگان و برگزیدگان الهی و پیشوایان دینی و مذهبی، و سعی و تلاش و کوشش و جهاد آنان، در واقع و حقیقت سخن از انسانیت و حکمت و پاکی و سلامت خواهد بود.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، با چنین هدف و رسالتی مقدس، انسانی و مکتبی، پیش از این، در سندج کردستان، همایشی به عنوان «مودت ذوی القربای رسول خدا» و دیگری در بندر عباس به عنوان «امام جعفر صادق (علیه السلام) و تجدید حیات اسلام» برگزار نمود.

و اینک که سال جاری را رهبر معظم حضرت آیه‌الله خامنه‌ای - مد ظله‌العالی - در سخنرانی خود در جوار مرقد مطهر حضرت امام رضا(علیه‌السلام) به عنوان «سال عزت و افتخار حسینی» مزین نمودند. مجمع جهانی اهل بیت(علیهم‌السلام) برای برپائی همایش مجددی به همین نام و نشان، دانشوران، فرهیختگان و نویسندگان را به تحقیق و تقدیم مقالاتشان فرا خواند.

در نتیجه این فراخوانی، مقاله‌های بسیاری به دبیرخانه همایش رسیده است، که مجلدات حاضر توسط «هیئت نظارت علمی مجمع» برای نشر برگزیده شده، که پس از ویرایش و تنظیم، همزمان با برگزاری همایش، به تشنگان فرهنگ اهل بیت(علیهم‌السلام) به ویژه سرور و سالار شهیدان حضرت امام حسین(علیه‌السلام) در موضوعات ذیل، تقدیم می‌شود:

1) شخصیت و سیمای امام حسین(علیه‌السلام)؛ 2) عزت حسینی؛ 3) اقتدار حسینی؛ 4) حماسه حسینی؛ 5) حماسه عاشورا؛ 6) انگیزه‌های قیام امام حسین(علیه‌السلام)؛ 7) اهداف و آثار قیام امام حسین؛ 8) امام حسین و اصلاح طلبی؛ 9) نقش زنان در نهضت عاشورا؛ 10) تعالیم اخلاقی و عرفانی امام حسین(علیه‌السلام)؛ 11) امام حسین(علیه‌السلام) و دیدگاه‌ها؛ 12) امام حسین(علیه‌السلام) در آیین شعر و ادب.

از همه نویسندگان و دانشورانی که فراخوان مقاله این «مجمع» را اجابت نموده و مقاله‌ای به دبیرخانه این اجلاس ارسال نموده‌اند، و در برپایی آن سهیم و شریک شدند و گوشه‌ای از تحقق هدف والای آن را بر عهده گرفته‌اند تشکر می‌کنیم. هم چنین زحمات برادران ارجمندی که در بررسی و ارزیابی آماده‌سازی و ویرایش و نشر این مجموعه، همکاری کردند سپاس می‌گوییم.

سید محسن موسوی

دبیر همایش سراسری امام حسین(علیه‌السلام)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم‌السلام)

ص: 8

محمد رضا مانی فر

دیباچه

«اصلاحات»، واژه ای است که همواره نمودی از «زیبایی» و جلوه ای از «حرکت» را در بر می گیرد. این واژه که در لغت به معنای «به کردن»، «نیک کردن»، «بسامان کردن» و «سازش دادن» است، زیبا می نماید؛ زیرا تلاش، کوشش و جهد انسان و جامعه انسانی در زدودن «ضعف ها» و بسامان کردن «امور»، احساسی از شور و شغف را با خویش به همراه دارد که جز «زیبایی» لغتی مناسب بیان آن نیست. اما این واژه «حرکت»، «جوشش» و «تکاپو» را نیز در بر می گیرد، زیرا تلاش و کوشش انسان و جامعه انسانی در راه پیمایی به سوی «آرمان ها» و «ایده آل ها» جز با «حرکتی» مستمر، «کوششی» مداوم و «تلاشی» مضاعف، امکان پذیر نیست.

از سویی دیگر، «اصلاحات» در بیان دانشمندان اصول، لفظ و واژه ای «مشترک» است، زیرا در دیدگاه هر انسان و هر جامعه انسانی، «آرمان» را، تعریفی و «حرکت» را، بیانی است؛ از این روست که «اصلاحات» بنا به خاست گاه فردی و اجتماعی، تعریفی «مشخص» و «ویژه» می یابد، که گاه ممکن است فرسنگ ها این تعاریف از یکدیگر فاصله داشته باشند. شاید از این منظر و چشم انداز، «اصلاحات» سرنوشتی چون سرنوشت لغاتی، مانند «آزادی»، «حقوق بشر» و... پیدا می کند که فرموده حضرت مولانا درباره آن صدق می کند:

هر کسی از ظن خود شد یار من *** وز درون من نجست اسرار من

از این روست که اگر می‌خواهیم از «اصلاحات» سخن بگوییم و آن‌گاه به بررسی حادثه‌ای بزرگ چون حادثه «عاشورا» در سال 61 هجری قمری و تحلیل رابطه آن با «اصلاحات» پردازیم، باید در نخستین گام به تعریفی دقیق، روشن، شفاف و واضح از «اصلاحات» دست یابیم.

از سویی دیگر، لازم است که منابع شناخت و ره‌نمایی ما به سوی دست‌یابی به تعریف دقیق این واژه نیز مشخص و معین شود، تا بتوان بنایی رفیع را بر پایه‌هایی مستحکم بنا نمود.

در این مقاله، آنچه درباره «اصلاحات» و نسبت آن با «قیام امام حسین بن علی (علیه السلام)» به رشته تحریر در می‌آید، فقط بر اساس دیدگاه منابع اساسی «مکتب اسلام» و «مذهب شیعه» است؛ از این رو، در این مقاله بارها به قانون اساسی تغییرناپذیر و جاودان مکتب، قرآن کریم سخنان پیامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) و سخنان امامان بزرگوار «شیعه»، استناد می‌شود.

امید که این مقاله تحقیقی، مورد توجه پژوهشگران ارجمند و جست‌وجوگران ناآرام «حقیقت» قرار گیرد.

اسلام و اصلاحات

سخن از «اصلاحات» و رابطه آن با مکتب «اسلام» بدون در نظر گرفتن به پدیده‌ای چون «تاریخ» و مبحثی چون «تکامل تاریخ» از دیدگاه اسلام، امکان‌پذیر نیست، زیرا پاسخ به این پرسش که دگرگونی‌های تاریخی، تصادفی و یا بر اساس قانون و قاعده است، در نگرش ما به پدیده «اصلاحات» بسیار مؤثر است.

در نگاه اول (تصادفی بودن دگرگونی‌ها)، اصلاحات، به منزله گام‌های التیام‌بخش، تسکین‌دهنده‌های اجتماع، خیانت، تخدیر و نارواست. در این نگاه، اصلاحات، سنگ اندازی بر سر راه تکامل جامعه و ورود در صف دشمنان تکامل جامعه می‌نماید، زیرا گام‌های اصلاحی، شکاف‌های اجتماعی را، که مقدمه «پیشرفت» جامعه است، می‌کاهد

و آهنگ ستیز را در جامعه کند می کند. کندی این آهنگ به تأخیر موعد جهش و انقلاب می انجامد که برابر با توقف جامعه در مرحله پیشین و تأخیر «تکامل» است.

اما در نگاه دوم، که اسلام نیز به آن معتقد است و در قرآن کریم آمده است، تاریخ یک درس، منبع شناخت، موضوع اندیشه، مایه تذکر و «آینه عبرت» است. در دیدگاه قرآن، این گمان که اراده ای گزاف، مشیتی بی حساب و بی قاعده، سرنوشت های تاریخی را دگرگون می سازد، جایگاهی ندارد؛ قرآن به صراحت و روشنی بیان می کند که قاعده ای ثابت و قانونی تغییر ناپذیر بر سرنوشت اقوام و ملل پیشین حاکم است:

«فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (1).

آیا این مردم جز روشی که بر ملل پیشین جاری شده است، انتظاری دارند؟ هرگز در قانون خداوندی تبدیل (جانشینی قانونی به جای قانونی دیگر) و یا تغییر (دگرگونی یک قانون) نخواهی یافت.

نکته ای دیگر را نیز که قرآن کریم، به روشنی بیان می کند و «آموزنده» می نماید، بهره گرفتن از قوانین الهی در تاریخ است که با توجه به آن مردم می توانند سرنوشت خود و جامعه خویش را نیک یا بدگردانند. این به آن معناست که «قوانین حاکم» بر سرنوشت ها، در حقیقت یک سلسله واکنش ها و بازتاب ها در برابر کنش ها و اعمال است. اعمال معین و مشخص اجتماعی، بازتاب های مشخص و معینی به دنبال دارند. از این رو، در دیدگاه قرآن و به دنبال آن مکتب «اسلام» تاریخ با آن که با «قوانین» قطعی و تخلف ناپذیر اداره می شود، نقش انسان، آزادی انسانی و اختیار انسانی را به هیچ وجه محو نمی گرداند.

قرآن مجید، آیات بسیاری در این باره دارد که آیه ذیل، نمونه ای کوتاه و گویا از این نگرش اسلامی است:

1.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (2)؛

ص: 11

1- سوره فاطر، آیه 43.

2- سوره رعد، آیه 11.

پروردگار، سرنوشت هیچ ملتی را دگرگون نمی سازد، مگر آنکه آن ملت خواهان تغییر و دگرگونی شوند.

براساس این نگرش و بینش، تاریخ مانند طبیعت به حکم درون مایه خویش، متحول و دگرگون شده است. حرکت به سوی «کمال»، لازمه درونی اجزای طبیعت و از آن جمله تاریخ است. تاریخ فقط «حیوان اقتصادی» نیست و تکامل تاریخ فقط جنبه فنی تکنیکی و آنچه بدان «تمدن» نام می دهند، ندارد. این تکامل، گسترده و همه جانبه است و همه عرصه های معنوی و فرهنگی انسان را دربر می گیرد و سبب آزادی انسان از وابستگی های محیطی و اجتماعی است.

انسان، به سبب همه جانبه بودن تکاملش، به تدریج از وابستگی اش به محیط طبیعی و اجتماعی، کاسته می شود و به نوعی وارستگی - که به وابستگی به عقیده، ایمان و ایدئولوژی، تعبیر می شود - دست می یابد و آزادی کامل معنوی را به آغوش می کشد.

در این دیدگاه، نبردهای پیش برنده تاریخ، که انسانیت را به جلو برده است و به تکامل رسانده است، نبرد میان انسان متعالی مسلکی و وارسته از خودخواهی با منفعت پرستی و نبرد انسان وابسته به عقیده، ایمان و ایدئولوژی با انسان بی مسلک، خودخواه، منحط، حیوان صفت و فاقد حیات عقلایی و آرمانی بوده است. تاریخ گذشته و حال، شاهدی بر این مدعاست که نبردهای انسانی به تدریج جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده، و خواهد کرد و انسان نیز به تدریج به مرحله انسان آرمانی، پای می گذارد؛ تا آنجا که در نهایت، حکومت عدالت؛ یعنی، حکومت کامل و ارزش های انسانی که از آن به «حکومت مهدی» تعبیر شده است، مستقر خواهد شد و از حکومت نبردهای باطل، حیوان مآب، خودخواه و خودگرا اثری بر جای نخواهد ماند.

از این رو، در این بینش، اصلاحات به هیچ وجه محکوم نیست، زیرا نه عاملی سردکننده وجود دارد و نه تاریخ راه خویش را از میان ستیز انفجار آمیز و انقلاب می پیماید تا «اصلاحات» مانع از انفجار شود و جلوی حرکت تکاملی تاریخ را بگیرد. عامل اصلی

حرکت تاریخ، فطرت و سرشت تکامل جو و قناعت ناپذیر است که به هر مرحله ای رسد، مرحله دیگر را آرزو می کند و به جست و جوی آن بر می خیزد.

«اصلاحات»، آرام آرام به مبارزه انسان «حق طلب»، با انسان «حق ستیز» کمک می کند و آهنگ حرکت تاریخ را به سود «حق باوران»، تند می کند. فسادها، تباهی ها و پلشتی ها کمک به «حق ستیزان» است نه «حق باوران». «اصلاحات» از این منظر به منزله طی فرآیند «رسیدن میوه بر شاخه درخت» است و بس، نه انفجار دیگ بخار. اگر با آفات درخت سیب مبارزه شود و به طور مرتب به آن رسیدگی گردد، میوه بهتر، سالم تر و زودتر به بار خواهد نشست.

«اصلاحات»، چه در عرصه فرد و چه در عرصه اجتماع، در دیدگاه مکتب اسلام، نه فقط لازم که امری بسیار ضروری است. شاید هیچ دستوری از دستورهای عملی اسلام، به اندازه دستور «امر به معروف و نهی از منکر» روایت کننده و شاهد این مدعا نباشد؛ در قرآن کریم در این باره آمده است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (1).

و باید گروهی از شما باشند که به سوی خیر دعوت کنند و به کارهای خیر فرمان دهند و از زشتی ها باز دارند و اینان رستگارانند.

این امر اصلاحی، آن چنان در فرد و جامعه آثار مفیدی بر جای می گذارد که امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید:

«بوسیله این اصل، سایر دستورها زنده می شود، راه ها امن می گردد، کسب ها حلال می شود، مظالم به صاحبان اصلی برگردانده می شود، زمین آباد می گردد، از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها روبه راه می شود.»

ص: 13

«امر به معروف و نهی از منکر»، نماد و شاخصه اصلی اصلاحات در جامعه است و آثار بسیار خوبی در جامعه بر جای می‌گذارد، اگر این اصل عملی، فقط در دایره فرد محدود و به عرصه اجتماع کشانده شود و ساختار قدرت را در جامعه در بر گیرد، آن گاه می‌توان به راحتی خورشید تابناک آن را در جامعه تماشا کرد.

اما، شاید یادآوری این نکته لازم باشد که اگر سخن از اصلاحات به میان می‌آید، منظور در برابر «انقلاب» نیست؛ یعنی، نباید این گونه پنداشت که در مکتب اسلام، «اصلاحات» در برابر «انقلاب» است. در قرآن کریم، به هرگونه حرکت که سبب بازگرداندن و یا هدایت فرد و جامعه به سمت «رستگاری مورد نظر اسلام» شود، اصلاحات گفته می‌شود.

حال ممکن است این حرکت آرام و تدریجی یا تند و پرشتاب باشد که در هر دو صورت این حرکت، در دایره «اصلاحات» قرار می‌گیرد.

قیام عاشورا و اصلاحات

با توضیحی کوتاه درباره مفهوم «اصلاحات» از دیدگاه مکتب «اسلام» و بیان کوتاهی در مورد حرکت های اجتماعی و تحولات تاریخی از دیدگاه این مکتب، اکنون می‌توانیم به بررسی و تحلیل قیام عاشورا و آموزه های آن از جمله «اصلاحات» بپردازیم.

در بررسی هر پدیده اجتماعی، باید در گام نخست به بررسی و تحلیل ابعاد گونه گونه آن و علل پدید آمدن آن بپردازیم تا در درک پدیده مورد نظر، بتوانیم موفق عمل کنیم. شاید نقل این سخن مرحوم استاد عبدالحسین زرین کوب در کتاب «تاریخ در ترازو» بی‌مناسبت نباشد، آنجا که می‌فرمایند:

«آنچه که برای نویسنده و مورخ ضرورت دارد، به گمان من رهایی از حال است، از زمان حاضر، مورخ که می‌خواهد یک قسمت از گذشته را ادراک درست کند و آن را درست در مختصات زمانی و مکانی خویش جای دهد، باید فاصله ای را که بین او و گذشته

هست، در نورد. آمادگی نویسنده و مورخ، دانستن بیشتر از این حوادث و واقعیات گذشته نیست.

نداشتن آنچه امروز وی را از هم جوشی با گذشته باز می دارد، نیز شرط آمادگی است. ممکن است که مورخ بتواند برای بنای مینیاتوری که می خواهد از یک گذشته بسازد، از مصالح و مواد جمع آمده، آنچه را برای کار او مناسب است، بردارد و باقی مواد را کنار بگذارد تاریخ را مینیاتور خواندم و این از آن روست که می پندارم گذشته ای را که تمام یک دنیای طی شده است، یک انسان حقیر محدود، نمی تواند بازسازی کند. فقط وقتی دو مینیاتور که دو مورخ از یک گذشته نقش کرده اند، هر دو ممکن است با وجود تفاوت هایی که دارند، یادآور گذشته و حتی تصویر آن باشند که هر دو با یک نوع «پرسپکتیو»، با یک نوع هندسه و یا یک نوع اندازه سازی درست شده باشند. از اینجاست که وحدت تکنیک و بررسی قواعد و اصول فنی، اهمیت پیدا می کند و بی آن نمی توان توفیق مورخ و یا نویسنده را در بازسازی گذشته تقدیم کرد.»

از این رو، درک اوضاع زمان و مکان در بستر سازی قیام خونین حضرت حسین بن علی (علیه السلام)، در بررسی این واقعه شگرف، امری لازم و واجب است. برای آشنایی با اوضاع زمان و مکان، باید اندکی به گذشته بازگردیم.

شاید، سقیفه بنی ساعده، آغازی بر سعی ما در فهم اوضاع شکل گیری قیام حسین بن علی (علیه السلام) باشد با آن که هنوز دو ماه از اجتماع پرشور غدیر و سخن تاریخی رسول گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نمی گذشت، با رحلت آن فرستاده پروردگار، گروهی از مهاجران و انصار، بی توجه به آنچه رسول به زبان جاری ساخت، در مکانی به نام «سقیفه بنی ساعده» گرد هم آمدند، و بر سر جانشینی او به گفتگو نشستند؛ در حالی که علی (علیه السلام) و بنی هاشم در خانه پیامبر خدا به نماز خواندن و به خاک سپردن آن حضرت مشغول بودند، همه در اندیشه بودند که چگونه نامزد خویش را بر کرسی جانشینی نشانند. سرانجام جدال بالا گرفت.

ابوبکر با خواندن روایتی: «امامت خاص قریش است»، که آن را به پیامبر منصوب کرد، انصار را از میدان به در کرد. برخی از مهاجران حاضر در صحنه، با تعریف یکدیگر و گفتگو با هم، ابوبکر را پیش افکندند و سرانجام علی (علیه السلام) را که دو ماه قبل به جانشینی پیامبر برگزیده شده بود، از حق خویش محروم کردند و از اینجا خلافت دو ساله خلیفه اول، آغاز شد و نخستین گام‌ها در انحراف جامعه اسلامی از: منع روایت احادیث پیامبر گرامی اسلام (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) به منظور به فراموشی سپردن آن برداشته شد، احادیث دروغین جعل گردید و ترویج این باور که رأی و نظر خلیفه نیز مانند رأی پیامبر است؛ ترویج یافت.

با فوت خلیفه اول، نوبت به خلیفه دوم، عمر رسید. در زمان خلیفه دوم، انحرافات بزرگی در جامعه اسلامی روی داد که به سبب توسعه جامعه اسلامی و مرزهای آن، دامنه انحرافات وسیع تر بود، از آن جمله: ترویج سیاست برتری جویی برای قریش و نژاد عرب، ایجاد نظام طبقاتی در جامعه اسلامی، پدیدآوردن ذوی القربی، اهل بیت و یاران نزدیک برای پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) جهت منتسب دانستن فضایی که برای اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن و سخن پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) وجود دارد به آنان، تداوم جلوگیری از نشر حدیث پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)، حبس صحابه در مدینه، صدور اجازه رسمی از مقام خلافت برای نشر افکار بنی اسرائیل در میان مسلمانان، عمل خلیفه به رأی خود و خلاف نص صریح کتاب و سنت پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) - همان گونه که در دوران ابوبکر نیز پیگیری شد - و روایت کردن حدیث، در تأیید سیاست حکومت و به ناروا آن را به پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) نسبت دادن.

عمر در ذی الحجه سال بیست و سوم هجری با خنجرى که در پهلوی او فروشد، در بستر افتاد و پس از چند روز درگذشت. او، پیش از مردن، شش تن از یاران پیامبر؛ یعنی علی (علیه السلام)، عثمان، زبیر، سعد پسر ابی وقاص، عبدالرحمان پسر عوف و طلحه را، که در آن روز در مدینه نبود، نامزد کرد تا به مشورت پردازند و در مدت سه روز خلیفه مسلمانان را تعیین کنند.

در پایان سه روز، عبدالرحمان، نزد علی رفت و گفت: «اگر خلیفه شوی به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیرت دو خلیفه پس از او رفتار خواهی کرد؟» علی (علیه السلام) گفت: «امیدوارم در حد توان و علم خود رفتار کنم» و چون از عثمان پرسید، گفت: «آری» با خلافت تقریباً دوازده ساله عثمان، انحرافات دیگر در جامعه اسلامی به وجود آمد که عبارتند از:

اختصاص فرمانروایی شهرها، به افراد قبیله خود (بنی امیه) و گشودن در خزانه مسلمانان به روی خویشان و نزدیکان خود، به نام صله رحم.

این موارد، تنها انحرافات نبود که در زمان خلفا پدید آمد که خود، سبب ساز بروز انحرافات دیگر در جامعه اسلامی شد ضلالت، گمراهی، ظلم و ستم در جهان اسلام پای گرفت و پارسایی و پرهیزگاری از میان مردم رخت بریست.

با کشته شدن عثمان و هجوم مردم به در سرای علی (علیه السلام) آن حضرت در ابتدا با نپذیرفتن این مسئولیت، به مردم آثار انحراف سال های پیشین را گوشزد می کند: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که پیشاپیش کاری می رویم که آن را رویه هاست و گونه گون رگهاست، دل ها برابر آن بر جای نمی ماند و خردها بر پای همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان کار می کنم که خود می دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی دارم. و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدوی سپارند، بهتر از دیگران فرمان بردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.»

با این حال، مردم آن چنان برای بیعت به او هجوم آوردند که آن حضرت می فرماید: «چنان بر من هجوم آوردند که شتران تشنه به آبشخور روی آرند و چراننده پای بند آنها را بردارد و یکدیگر را بفشارند، چندان که پنداشتم خیال کشتن مرا در سر می پروراندند یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعضی دیگر را دارند.»

بیعت مردم، آغاز حکومت تقریباً پنج ساله حضرت علی (علیه السلام) شد و آن حضرت که راهی جز «اصلاحات» «علوی در زدودن انحرافات و بازگشت به آغاز پیش از انحراف را در برابر خود نمی دید، برنامه عملی حکومت خویش را برای اجرای «عدل» در جامعه اسلامی قرار داد، ولی افسوس که جامعه اسلامی تاب «عدالت» و «اصلاحات» او را نداشت و فتنه های قاسطین، مارقین و ناکثین که در سه جنگ داخلی (جمل، صفین و نهروان) تجلی یافت، شاهی بر موانع اساسی اصلاحات علوی بود. سرانجام، پس از پنج سال ستیزی بی امان با منحرفان از راه مستقیم حقیقت، آن حضرت به شمشیر یکی از همان منحرفان، در محراب عبادت به شهادت رسید، در حالی که سردسته مخالفانش، معاویه پسر ابوسفیان خویش را در چند قدمی وصال خلافت و انتقام از علی (علیه السلام) و فرزندان و خاندان او می دید.

با شهادت امام علی (علیه السلام)، نوبت به امامت و به دنبال آن، خلافت امام حسن (علیه السلام) رسید که مردم با وی بیعت کردند، ولی معاویه که از انحراف جامعه اسلامی حداکثر استفاده را می برد، با لشکری انبوه به جنگ امام آمد و از سویی دیگر، با فریب، نیرنگ، زر و زور اطرافیان و سرداران سپاه امام را به خویش مایل ساخت که سست عنصری آنان، امام حسن (علیه السلام) را در کارزار نبرد از پای درآورد و اوضاع را آن چنان کرد که حتی شهادت امام و یاران اندکش چاره ساز نبود، زیرا زمینه مساعد شهادت که آن را به یک پدیده اجتماعی تأثیرگذار مبدل سازد، فراهم نبود. معاویه با جنگ روانی، پرده پوشی حقایق و شایعه افکنی، آن چنان اوضاع را وارونه کرده بود که راه هرگونه ستیز و مبارزه مستقیم را از امام و یارانش سلب کرده بود. در این اوضاع تنها راهی که می توانست از «حقیقت مغلوب» چهره ای پیروزمندانه سازد، صلح با معاویه با شروطی چند بود، از جمله این شروط، عمل معاویه در حکومت به کتاب خدا، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عدم تعیین جانشین از سوی معاویه بود. اما، معاویه چندان به این عهد و پیمان وفادار نماند و به سرعت این پیمان را نقض کرد، تا آنجا که خود در یک سخنرانی در جمع مردم کوفه چنین گفت:

«من برای نماز و روزه با شما نمی جنگیدم، من برای حکومت بر شما، کارزار می کردم... آگاه باشید، آنچه را من با (امام) حسن پیمان بستم، زیر این دو پای خویش می نهم.»

شاید، درست در همین زمان بود که خلافت، شأنی همانند سلطنت پیدا کرد و خلیفه همانند سلطان شد و در زمان نسبتاً کوتاهی پس از وفات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)، خلیفه، درباری چون دربار قیصر و کسری یافت و همه دستاوردهای جدی جامعه اسلامی در روزگار پیامبر، حتی در ظاهر، مورد بی حرمتی و تعرض قرار گرفت. لعن بر علی (علیه السلام) بر گل دسته ها و منابر، فساد بی اندازه در خزانه مسلمانان، دنیاگرایی بی حد و حصر خلیفه و اطرافیان، همه دستاوردهای خلافت معاویه در جامعه اسلامی بود. با شهادت امام حسن (علیه السلام) که معاویه به طور غیر مستقیم در آن نقش آفرینی کرد، نوبت به امامت امام حسین (علیه السلام) رسید و از آنجا که بر اساس عهدنامه میان امام حسن (علیه السلام) و معاویه پسر ابوسفیان، تا زمان زنده بودن معاویه، او می بایست خلیفه مسلمانان باشد، امام حسین (علیه السلام) فقط به هدایت و ارشاد مردم در مدینه می پرداخت.

با فرارسیدن زمان مرگ معاویه، او در صدد برآمد بر خلاف مفاد عهدنامه، پسرش یزید را بر کرسی خلافت نشانند. اگر معاویه در ظاهر قوانین اسلامی را رعایت می کرد، فرزندش یزید حتی در ظاهر نیز به این مسائل پای بند نبود و به بوزینه بازی و شراب خواری مفرط می پرداخت. در این اوضاع که فردی شناخته شده به فساد و بی دینی بر مسند خلافت نشسته بود و با اینکه خلیفه مسلمین بود به مقدسات دینی توهین می کرد، دیگر مشکلات پیچیده سیاست بازی های معاویه وجود نداشت و راه برای ابراز آشکار، صریح و بی پرده اندیشه های اصلاحی در جامعه فراهم شده بود. از این رو، امام حسین (علیه السلام) زمانی که یزید از او طلب بیعت کرد، آشکارا به مخالفت برخاست و آماده برای آغاز نهضتی اصلاحی در جامعه گردید؛ نهضتی با انگیزه اصلاح ریشه ای امور. شاید

سخنان او در وصیت نامه اش خطاب به برادرش محمد بن حنفیه بهترین سند بر بیان چنین مطلبی باشد، آنجا که می فرماید:

«انگیزه نهضت و انقلاب من، هوا و هوس و تمایلات بشری نیست، هدف من و فساد ستمگری نیست، بلکه هدف من اصلاح اوضاع نابسامان امت جدم پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است. هدف من امر به معروف و نهی از منکر است.»

از این روست که دیگر سکوت را جایز نمی داند و به حرکت در می آید. به میان اصحاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می رود و در اجتماع پرشور حج، آنان را با فریاد فرا می خواند و برای انحراف ایجاد شده در امت جدش و بی مسئولیتی نخبگان، جامعه را شماتت می کند. بر دنیاطلبی آنان می تازد و آنان را به بازگشت به خویش و اصلاح خود و جامعه دعوت می نماید و خود پای به میانه میدان ستیز با قدرت حاکم یزید می گذارد. شاید خود نیز می داند، نمی تواند به تنهایی دست به اصلاح زند، ولی بر این نکته اطمینان دارد که «خون سرخش» در این روزگار، می تواند خلقی را به خروش وادارد و خون تازه زندگی را بر اندام مرده جامعه تزریق کند. او تنها به اصلاح و احیای جامعه اسلامی می اندیشد و خود را برای پذیرش هزینه های این امر، آماده می سازد. شاید از این روست که در هنگامه نبرد نابرابر روز «عاشورا» که عزیزان خویش را یکی پس از دیگری از دست می دهد، از اعماق دل با پروردگار می گوید: «بیش از این دیگر نمی توانستم.»

او در راه اصلاح جامعه اش حاضر است که با «مردن» خویش، تضمین «حیات» یک ملت را دهد و در راه این هدف «مقدس» ابایی ندارد که جان عزیزترین عزیزانش را فدا کند که در مکتب اسلام «فدا کردن جان در راه اهداف عالی مکتب» به منظور اصلاح «جامعه مکتبی»، عملی ستودنی و تحسین برانگیز است.

قیام «عاشورا» این «تابلوی حماسه» که آیین تمام نمای «اصلاحات» و «اصلاح طلبی» در جامعه اسلامی است، در مکتب اسلام و برای پیروان آن، آموزه های

بسیاری به دنبال دارد که برخی از آنها عبارتند از:

الف) روحیه «اصلاح طلبی» در جامعه اسلامی، امری ضروری و لازم است که فقدان آن می تواند آثار زیان باری را به همراه داشته باشد. همان گونه که در انحراف جامعه اسلامی از مسیر راستین، در پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام، فقدان آن کار را به جایی رساند که فردی چون حسین بن علی (علیه السلام) ناگزیر از فدا کردن جان خود شد.

ب) اصلاح طلب و حرکت «اصلاح طلبی» اگر می خواهد در جامعه ای به سرانجام رسد، بدون در نظر گرفتن اوضاع زمان و مکان و غافل شدن از آن، ره به جایی نخواهد برد. چنان که امام حسین (علیه السلام) در دوران حکومت معاویه که چهره آشکار حقیقت در سیاست بازی های معاویه و دستگاه هیئت حاکم مکتوم بود، بهترین راه برد را سکوت و بسترسازی قیام عاشورا می دید تا با فوت معاویه، مجال دیگری برای حرکت های بارز و آشکار به وجود آید.

ج) آرمان «اصلاحات» و حرکت «اصلاحی» باید کاملاً مشخص، شفاف و روشن باشد و از کلی گویی و ابهام آفرینی پرهیز شود. چنان که در جریان قیام عاشورا، امام در سخنرانی هایش از هدف قیام و حرکت مورد نظر قیام به صراحت سخن می گوید، تا این حرکت «اصلاحی» به ابهام دچار نشود.

د) رهبران یک حرکت «اصلاحی» باید در سیر «اصلاحات» هر حرکتی را از خود آغاز کنند و با فراوانی سعی نکنند مجالی برای فرار خود و خانواده خود از زیر بار شعارها و حرکت های اصلاحی فراهم کنند که این امر سبب شکست «اصلاحات» و بی اعتقادی مردم می شود. در قیام عاشورا، شهادت امام، فرزندان و اقوامش در صحرای کربلا، خود بهترین دلیل بر حقانیت هدف و اصالت «نهضت اصلاحی» بود.

ه) «اصلاح طلبان» در یک جامعه اسلامی باید خویش را برای پرداخت هزینه های عمل اصلاحی خود آماده سازند که جز این «اصلاحات» با شکست مواجه می شود. امام حسین (علیه السلام) بر اثر پای فشاری بر اهداف آرمانی خود و پرداخت هزینه هایی؛

چون شهادت خود و یارانش و اسارت خاندانش توانست، مخالفان «اصلاحات» را به پذیرش شکست وادارد و خویش و حرکت انقلابی اصلاحی خود را جاودانه سازد.

و - نومیدی و یأس نشانه های زندگی کافران و آفت اساسی به ثمر رسیدن یک حرکت اصلاحی است، زیرا این عامل روحیه انسان را تضعیف می کند و گام های استوار و اراده محکم او را به لغزش و لرزش دچار می سازد. در صحنه های حساس بسیار پردرد عاشورا، تنها روح «توکل» به پروردگار یکتا و سپاس او در سخت ترین لحظات، بسیار آموزنده می نماید.

ص: 22

منابع

- 1- فروغ کافی، ج 5، صف 56.
- 2- سید جعفر شهیدی، زندگانی امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، ص 67.
- 3- همان، ص 68.
- 4- صلح امام حسن (علیه السلام)، ترجمه آیت الله خامنه ای، ص 387.
- 5- مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ص 100.

ص: 23

اصلاحات از منظر امام حسین (علیه السلام)

اشاره

حمید رضا قنبری نژاد اصفهانی

درآمد

«اصلاح» و «اصلاح‌گری» از جمله مباحثی است که دارای سابقه کهنی است.

ضرورت اصلاحات و ارزش حیاتی آن، در قرآن و روایات و نیز در اندیشه دانشوران با تعبیر گوناگون بیان شده است.

رهبران ادیان و پیامبران، خود را مصلح و اصلاح‌گران جامعه بشری معرفی کرده‌اند. برخی از آنان نیز در همین راه به شهادت رسیده‌اند. موضوع اصلاح طلبی، امروزه در گفتمان سیاسی - اجتماعی بحث مهم و دامنه‌داری است که اندیشمندان هر کدام به فراخور حال و دیدگاه خود بدان پرداخته‌اند. اما در این بین، کسانی بوده و هستند که به نام اصلاح‌گری به «افساد» مشغول بوده و جامعه را به فساد و تباهی می‌کشند.

یکی از مباحث مهمی که می‌تواند در بحث اصلاحات رهگشا باشد، تفکیک اصلاحات دینی از اصلاحات غیر دینی است که در روشن شدن مسأله اهمیت به‌سزایی دارد. بر همین اساس، در این مقاله سعی شده است، مبانی و مولفه‌های بنیادین اصلاحات اسلامی (حسین (علیه السلام)) ترسیم شود تا به تصویری روشن از اصلاحات حسینی دست یابیم.

این مهم موجب تمییز مصلحان و اصلاحات راستین از اصلاح طلبان و اصلاحات دروغین خواهد گردید.

پیش از آن که به بررسی اصول و مولفه های «اصلاح طلبی» از چشم انداز دینی، به ویژه از دیدگاه امام حسین (علیه السلام) بپردازیم، ارائه تعریفی روشن از واژه اصلاح و اصلاحات در تفکر دینی لازم و ضروری است

«اصلاح» به معنای سامان دادن، بهینه ساختن و به نیکی درآوردن⁽¹⁾ و نیز «درست کردن، نیکو کردن، به سازش درآوردن، آراستن و به صلاح آوردن»⁽²⁾ است.

مرحوم شیخ طوسی می نویسد: «الصلاح استقامة الحال، والاصلاح: جعل الشيء على الاستقامة»؛⁽³⁾ یعنی اصلاح معتدل قرار دادن چیزی است. علامه طباطبایی آن را به «لیاقت و شایستگی»⁽⁴⁾ معنا می کند.

اصلاح در قرآن، در مقابل افساد است. افساد یعنی نابسامانی ایجاد کردن و از حالت تعادل بیرون بردن⁽⁵⁾. چنان که راغب اصفهانی می گوید: «الفساد خروج الشيء عن الاعتدال قليلاً كان او كثيراً و يصاده الصلاح، و يستعمل ذلك في النفس والبدن والأشياء الخارجة عن الاستقامة.»؛⁽⁶⁾ فساد هر گونه خارج شدن اشیا از حالت اعتدال است خواه کم باشد یا زیاد و نقطه مقابل آن، اصلاح است که در جان و بدن و اشیا بی که از حد اعتدال خارج می شوند، تصور می شود.

المیزان، این دو واژه را در دو صفت متقابل و متضاد قرار داده است: «فان الصلاح و الفساد شأنان متقابلان»⁽⁷⁾ به گفته شهید مطهری: «افساد و اصلاح از زوج های متضاد

ص: 26

1- راغب اصفهانی، مفردات، ماده صلح.

2- فرهنگ عمید.

3- شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج 1، ص 75.

4- محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 2، ص 75.

5- سید مصطفی خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 109-115.

6- مفردات ماده فسد.

7- تفسیر المیزان، ج 10، ص 112.

قرآن است، زوج های متضاد یعنی واژه های اعتقادی و اجتماعی که دو به دو در برابر یکدیگر قرار گرفته اند و به کمک یکدیگر بهتر شناخته می شوند؛ از قبیل: توحید و شرک، ایمان و کفر، هدایت و ضلالت، عدل و ظلم، خیر و شر، اطاعت و معصیت، تقوا و فسوق، استکبار و استضعاف و غیره.

برخی از این زوج های متضاد، از آن جهت در کنار یکدیگر مطرح می شوند که یکی باید نفی و طرد شود تا دیگری جامه تحقق بیوشد. اصلاح و افساد از این قبیل است.»(1)

قرآن کریم نیز این دو واژه را مقابل هم به کار برده، می فرماید: «الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»

« وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ »(2)

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ»(3)

از این رو، مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: «فساد» عبارت است از تغییر دادن هر چیزی از آنچه طبع اصلی آن اقتضا دارد، و اصلاح باقی ماندن هر چیزی است به مقتضای طبع اصلی اش تا آنچه خیر و فایده در خور آن است بر آن مترتب گردد، بدون آن که به خاطر فسادش چیزی از آثار نیک آن تباه گردد.»(4)

و به فرموده رهبر معظم انقلاب: «اصلاح» این است که هر نقطه خرابی، هر نقطه نارسایی، هر نقطه فاسدی به یک نقطه صحیح تبدیل شود.»(5)

از همین جا معنای «عمل صالح» روشن می شود. هر چند قرآن کریم دقیقاً مشخص نکرده و نام نبرده که عمل صالح چیست،(6) اما از آثار آن می توان آن را شناخت؛

ص: 27

1- مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص 9.

2- بقره، 22.

3- سوره ص آیه 27.

4- ترجمه تفسیر المیزان، ج 15، ص 400.

5- روزنامه جمهوری اسلامی، 1379/1/28.

6- تفسیر المیزان، ج 1، ص 356.

از جمله: (شایستگی به درگاه خداست) (1)؛ در مقابلش ثواب قرار داد (2) (کلمه طیب را بالا می برد). (3)

پس عمل صالح یعنی عمل بی عیب و نقص، خوب، اصلاح شده، پاک بر اساس تقوا، پسندیده و شایسته، کار پرسود و فایده برای مومنان و جامعه در تمام زمینه ها.

قاعده کلی که از آیات قرآن به دست می آید، این است که عمل صالح باید همراه با ایمان باشد؛ زیرا ایمان به عمل جهت می دهد و مصلحان را هدایت می کند. (4) از این رو، منظور از اصلاحات قرآنی، صرف انجام کار خوب، از هر کس، با هر انگیزه و اعتقادی نیست، بلکه کار شایسته و اصلاح گری باید همراه با ایمان باشد از همین روست که در آیات متعدد، ایمان در کنار عمل صالح آمده و فواید آن ذکر شده است؛ مانند رسیدن به حیات طیب، عدم خوف و ترس برای انجام دهنده آن، جزای نیکو، پاداش کامل نزد خدا، بخشش الهی، و پاداش دو برابر.

به طور کلی، اعمال صالح در مقابل مال دنیا نهاده شده و بر آن برتری داده شده است: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا». (5)

بنابراین اصلاح طلبی به مفهوم، قرآنی باید توأم با اعتقاد به خدا و در واقع، در جهت اهداف الهی باشد.

بدین منظور قرآن کریم رسالت بزرگ پیامبران را اصلاح در زندگی مادی و معنوی انسان ها معرفی نموده، پیامبران را مصلح می نامد. برای مثال، حضرت شعیب (علیه السلام) هزاران سال پیش فرمود: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» (6) و پس از وی

ص: 28

1- سوره رعد، آیه 22؛ سوره بقره، آیه 272.

2- سوره قصص، آیه 80.

3- سوره فاطر، آیه 10.

4- سوره یونس، آیه 9.

5- سوره کهف، آیه 46.

6- سوره هود، آیه 88.

حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: «وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (1)

مفهوم اصلاح به دلیل بار ارزشی و عاطفی مثبت آن در ادبیات دینی سابقه دیرینه ای دارد. در این جا تنها به سه مورد اشاره می شود:

1- خداوند در قرآن کریم درباره منافقان می فرماید: «چون به آنان گفته شود، در زمین فساد نکنید، می گویند: ما خود اصلاح گر هستیم. به هوش باشید که آنان فسادگراند و لکن نمی فهمند.» (2)

از این آیه و آیات مشابه به دست می آید که افراد و گروه های مختلف همواره با شعارهای زیبا و مورد پسند و مقبول عامه، کالای خود را عرضه می دارند و بعضاً نیز موفق می شوند با پنهان کردن نیت و مکنونات باطنی خود به اهداف شومشان دست یابند.

2- فرمان حضرت علی (علیه السلام) به مال اشتر است؛ حضرت امیر (علیه السلام) یکی از مأموریت های چهارگانه مالک اشتر را «استصلاح اهلها» در کنار جهاد با کفار، اخذ مالیات و عمران بلاد می دانند. استصلاح نیز به معنای تربیت دینی و اخلاقی است. به عبارت دیگر، اهتمام به تربیت دینی و اخلاقی، مردم حقی است که مردم بر عهده والی دارند و وظیفه ای بر دوش والی نسبت به مردم است.

البته، وجود این حق مستلزم درک خاصی از انسان و حقوق و تکالیف اوست که عمدتاً در انسان شناسی الهی و اخلاقی قابل ردیابی است. این حق را در صورتی می توان ردیابی کرد که برای انسان، غایت و هدفی در نظر بگیریم.

3- به انگیزه قیام امام حسین (علیه السلام) و عبارت «انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدی» باز می گردد. مراد حضرت از این تعبیر، اصلاح بدعت ها و رشتی هایی است که به نام اسلام و حکومت دینی، پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و شهادت حضرت امیر (علیه السلام) بر جامعه اسلامی تحمیل شده است.

ص: 29

1- سوره اعراف، آیه 142.

2- سوره بقره، آیه 12-11.

هدف امام حسین (علیه السلام) بازگشت به سیره پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و حضرت امیر (علیه السلام) است. به عبارت دیگر، هدف قیام اصلاح طلبانه سیدالشهدا، بازگشت به اسلام ناب محمدی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بوده است که می فرماید: «انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدِّي. اريدان أمر بالمعروف و انهي عن المنكر و اسير بسيرة جدِّي و ابی علی بن ابی طالب (علیه السلام)» (1)

آموزه امام حسین (علیه السلام) در اصلاحات

به طور خلاصه، اصلاحات حسینی بر مدار و محور «دین» و ارزش های دینی می چرخد. پژوهش گران علوم اجتماعی نهضت عاشورا را واکنشی در برابر ناهنجاری های جامعه آن عصر می شمارند.

اگر چه این برداشت در جای خود درست است، ولی تمام نیست؛ زیرا ناهنجاری های اجتماعی عکس العمل های متفاوتی را به دنبال دارند.

هر تعریفی از هنجارهای اجتماعی، مؤید این معناست که تحویل یا از میان بردن قواعد مورد پذیرش و احترام جامعه، ناهنجاری تلقی می شود. در این که سنت های دینی و ارزش های انسانی و آرمان های موسس جامعه اسلامی در آن زمان فراموش شده و از میان رفته بود، هیچ تردیدی نیست.

فجایعی که در روز عاشورا و حتی پیش و پس از آن به وقوع پیوست، خود بهترین شاهد بر این مدعاست. به راستی، چه رخدادهایی موجب شد که تنها 61 سال پس هجرت پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرزندان آن حضرت را بدان صورت ناجوانمردانه و سنگدلانه و شگفت آور به قتل برسانند و زنان و کودکان ایشان را به اسارت درآورند؟! جامعه اسلامی به چه درجه ای از انحطاط دینی، اخلاقی و فرهنگی رسیده بود که در برابر آن حادثه بزرگ دم فرو بست و واکنشی از خود بروز نداد؟ عوامل انحراف چه بودند؟ آیا همه جوامع انقلابی با چنین عواملی روبه رویند؟ آیا ممکن است چنان حادثه ای دوباره تکرار شود؟ این ها و

ص: 30

ده ها پرسش دیگر، پژوهشی وسیع می طلبد که از حوصله این مقال خارج است.

تنها می توان گفت: زمینه ها و عواملی که آن نهضت عظیم را به وجود آوردند و آن فاجعه غم انگیز را رقم زدند، عبارتند از:

1- زمامدار جامعه اسلامی نه تنها شرایط لازم برای تصدی منصب حکومت را نداشت که متظاهر به فسق و فساد بود؛

2- ارزش های معنوی از یاد رفته بود و نخبگان جامعه، که مدیریت فکری و سیاسی را بر عهده داشتند و الگویی برای مردم به شمار می رفتند، به مفاهیم اخلاقی پای بند نبودند؛

3- حکومت نیز فاقد قواعد و معیار بود و قانون و ضابطه ای را در میان کارگزاران معمول نمی داشت. در نتیجه، ظلم و تبعیض به غایت خود رسیده بود؛

4- بدعت ها و پیرایه های بسیار در دین راه یافته و مذهب وسیله تخدیر مردم و تأمین خواسته های حکام و مفسدان شده بود؛

5- دنیامداری و ماده گرایی، جهان برین و آخرت را از یادها زدوده بود؛

6- رعب و دنیاپرستی هم چون بیماری، متدینان را زبون و زمین گیر و آنان را تسلیم پیش آمده ها کرده بود، دلیری و رادمردی نیز تنها در اسطوره ها به جای مانده بود.

بنابراین اصول جامعه ای که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تأسیس کرده بود به راه فنا می رفت و

سنت ها و ارزش های دینی به فراموشی سپرده می می شدند.

انحطاط دینی، اخلاقی و فرهنگی جامعه، به ویژه در نیمه اول دهه چهارم هجری، به اوج خود رسیده بود. از زمان خلیفه سوم، اشرافی گری و بذل و بخشش های بی حد و حصر از بیت المال به اقوام و نزدیکان، متعارف شد و مسلط کردن تبعیدی های عصر نبوی بر مقدرات جامعه اسلامی و در نهایت، قدرت بخشیدن به حزب اموی، خلافت اسلامی را سلطنت کسری و قیصر مبدل ساخت.

اکنون چه کسی باید برای اصلاح امور قیام کند؟ یک فرد انقلابی و اصلاح طلب!

اما کسی که به ناهنجاری های جامعه معترض است و ادعای اصطلاح طلبی دارد، باید پیش از آن که مصلح شود، صالح باشد؛ زیرا آرمان گرایی و اصلاح طلبی در سخن و شعار خلاصه نمی شود، بکله درگیری با مشکلات و معضلات را طلب می کند.

از این رو، مصلح باید آگاه، خودساخته، مدیر و مدبر باشد؛ زیرا اصلاح اسلامی، حرکتی انقلابی است؛ انقلاب در افکار، فرهنگ، اخلاق و روحیات انسان ها و به موازات آن، تغییر در نظام های اجتماعی فاسد و حاکم بر آن ها.

بنابراین، اصلاح اسلامی، تغییری است در راستای رشد و کمال انسان، که هم مبارزه با آداب و عادات ناپسند را لازم می شمرد و هم نظام های حاکم بر اجتماع را به رعایت حق و عدالت و انجم اعمال صواب و صلاح وا می دارد.

از این رو پیامبر بزرگ اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و جهاد را بر مسلمانان متعهد، تکلیف کرده است؛ جهاد اکبر یا مبارزه با تجاوزات و طغیان های نفس انسان و جهاد اصغر، یا مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی جامعه اسلامی.

امامان بزرگوار شیعه، زمانی که جامعه انسانی گرفتار فساد شده بود برای اصلاح آن، پیروان خویش را به هر دو جهاد فرا می خواندند.

چنان که حسین بن علی (علیه السلام) به عنوان یک مصلح اجتماعی، با قیام خود علیه ظلم و فساد، در همان حال که زمینه انقلاب اجتماعی را فراهم می سازد، یاران و هوادارانش را به تهذیب نفس و تقوای الهی دعوت می کند.

این امر نه تنها به لحاظ هدفی که اسلام دنبال می کند، یعنی تربیت انسان های وارسته و خداگونه، بلکه از جنبه عقلی نیز دارای اهمیت است؛ زیرا اگر اصلاح طلبان خود صالح نباشند، نه معنای اصلاح را به درستی درک خواهند کرد و نه می توانند بر فساد غلبه یابند؛

چه این که در مسیر مبارزه ممکن است پیش از آن که دیگران را به صلاح آورند، خود تسلیم فساد شوند، چنان که بسیاری مبارزان و مصلحان به دلیل عدم خودسازی و تقوای لازم، خویش را به دشمن تسلیم کرده و یا در صورت پیروزی، به دلیل همین وابستگی های نفسانی و رذایل اخلاقی، تشکیلات و نظام فاسدی را بنیان نهادند که در برخی مواقع به مرور از رژیم های گذشته بدتر شدند. پیروزی عباسیان بر امویان و فسادى که بعدها در دستگاه حکومت آنان به وجود آمد، شاهدی روشن بر این مدعاست.

از سوی دیگر، اصلاح فردی نیز بدون توجه به اصلاح اجتماعی ره به جایی نمی برد؛ زیرا رشد و تکامل و پالایش انسان در گرو همین مبارزات اجتماعی است. (1)

از این رو اسلام بر اصلاح رهبری سیاسی جامعه تأکید می ورزد و پیروان خویش را بر رهبران فاسد می شوراند تا نظام های جور را مورد تهدید قرار داده، رهبری آنان را به صالحان و با تقویان برگردانند. چنان که امام حسین (علیه السلام) انگیزه قیام خود را چنین تبیین می فرماید: «مردم! پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس سلطان زورگویی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، پیمان الهی را در هم شکسته، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده، در میان بندگان خدا راه گناه و دشمنی در پیش می گیرد، اگر در برابر چنین زمامداری با عمل یا با گفتار خویش مخالفت نکند، بر خداوند است که، این فرد (بی تفاوت) را به جایگاه همان طغیانگر، که آتش جهنم است، داخل گرداند.

مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک کرده و پیروی از شیطان را پیشه خود ساخته اند. فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل کرده "قبیء"، را به خود اختصاص داده و حلال و حرام خداوند را تغییر داده اند. در حالی که من به هدایت و اصلاح جامعه اسلامی از دیگران شایسته ترم.» (2)

ص: 33

1- محمد جواد صاحبی، احیای و اصلاح طلبی در نهضت حسینی، ص 39.

2- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 5، ص 403.

پیش از این که به مؤلفه مهم و بنیادی نهضت امام حسین (علیه السلام) بپردازیم، بهتر است که به تجزیه و تحلیل «روش امام حسین (علیه السلام) در حرکت اصلاح‌گرایانه» نظری افکنیم. (1)

بر آگاهان پوشیده نیست که گزینش روش درست، منطقی، کارآمد و فراگیر در انجام حرکت و نهضت اصلاحی، بسیار مهم می‌باشد. اگر شرایط اوضاع و احوال جامعه رو به پیچیدگی بیشتر و سخت‌تر باشد، انتخاب روش دشوارتر خواهد بود.

به راستی، روش چه روشی باید باشد؛ روش فرهنگی صرف، سیاسی و اجتماعی محض، روش نظامی و مسلحانه صرف، روش ترکیبی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و یا قیام مسلحانه؟ هم چنین این که هر کدام از این روش‌ها جوهره عقلانی و خردگرایانه محض داشته باشد یا عاشقانه، عارفانه و جهادی، بسیار مهم و سرنوشت‌ساز می‌باشد.

حال، با رویکردی تاریخی - تحلیلی به قیام امام حسین (علیه السلام) و بررسی شواهد حدیثی و روایی در مجموعه سخنان حسین بن علی (علیه السلام) باید به درستی دریافت که امام (علیه السلام) چه روشی را با چه جوهره‌های انتخاب کرد؟ چه تناسب و سنخیتی بین روش و جوهره وجود داشته است؟ چه همگونی بین روش و جوهره با علل فاعلی و غایی نهضت عاشورا وجود دارد؟

آیا جوهره قیام نیز عقلانی - عاشقانه بوده است یا نه؟ در پرتو پاسخی جامع به این پرسش‌هاست که می‌توان تصور و تصویری کلان و جامع از قیام جاودانه کربلا به دست آورد.

روش پدیدارشناسی در تحلیل قیام تاریخی امام حسین (علیه السلام) ما را به این نتیجه رهنمون می‌کند که امام حسین (علیه السلام) در نهضت خود، اهداف روشن و روش‌های شفاف زلال را برگزید و در تمام سخنان و نامه‌های خود، در هر مناسبتی بر اهداف و روش‌های

ص: 34

1- محمد جواد رودگر، اصلاح‌گرایی از منظر حسین بن علی (علیه السلام)، ص 45.

خود تأکید داشت و حتی شعارهای وی متناسب با اهداف و روش هایش بود.

به طور مثال، امام (علیه السلام) در تبیین هدف ها، هدف اصلاح جامعه نبوی را، احیای ارزش ها و معیارهای اصیل اسلامی، نفی و محو بدعت ها و از بین بردن آفات و آسیب های فرهنگی و اجتماعی، که اسلام ناب محمدی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) را تهدید می کرد، زنده کردن شعایر دینی، اقامه حق و عدالت اجتماعی، نابودی استبداد ظلم و فسق و فجور، اعتلای کلمه توحید، احیای روش کارآمد و سعادت بخش پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و علی (علیه السلام) در جامعه، خرافه زدایی از چهره اصیل دین، دیندار نمودن جامعه در عرصه های گوناگون و حوزه های مختلف فکری و عملی و در روش ها، روش جهاد و مبارزه و احیای عنصر امر به معروف و نهی از منکر و در واقع، ترکیب فرهنگی (احیای اصول، حقایق دینی و اصلاح امت اسلامی) سیاسی و اجتماعی (اصلاح مدیریت و حکومت، استبداد زدایی و اقامه عدل) و جهاد مسلحانه، خروج علیه خلافت غصبی و خلیفه فاقد صلاحیت برای اداره جامعه اسلامی و... می دانند.

جوهره و روح قیام فرهنگی، اجتماعی و مسلحانه امام حسین (علیه السلام) نیز عشق و درد بود؛ درد دین و غیرت دینی که از درک عمیق، روح بلند و ژرف الهی و اوج دینداری او سرچشمه می گرفت.

درک شرایط فرهنگی و اجتماعی اسلام و اقتضای زمان (زمان شناسی امام (علیه السلام)) نیز عامل مهم حرکت علیه خلافت و خلیفه حاکم بود که عشق و خون در باطن و جان مایه قیام تجلی یافت

بنابراین، قیام خونین سرخ حسینی شکل گرفت و امام (علیه السلام) در وداع با قبر نورانی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) از «وان یراک قتیلاً» سخن به میان آورده و هنگام حرکت از مکه به کربلا نیز ندای استرجاع «انا لله و انا الیه راجعون» سردادند.

چهره قیام خود را از مدینه تا کربلا و از کربلا تا مدینه، یعنی حرکت دورانی که دایره عشق، شهادت، پیام و خون بود، ترسیم کردند تا حوزه وظایف و رسالت ها مشخص باشد.

عده ای از سر عشق، خون خود را هدیهٔ اسلام اصیل و ناب کردند و گروهی نیز از سر عشق از کربلا تا کوفه، شام و مدینه، کاروان آزادگان را در پیام رسانی به راه انداخته و با بصیرت انجام وظیفه نمودند که در اصل، وظیفه گرای و تکلیف محوری روح جهاد، شهادت، اسارت ظاهری و حریت واقعی بود تا مسلمانان همهٔ اعصار بدانند که اسلام شناسی، وظیفه شناسی، زمان شناسی، دشمن شناسی، ولایت شناسی، و ولایت مداری از اصول مهم حیات دینی و زندگی اسلامی آنان خواهد بود. البته، به تعبیر حسین بن علی (علیه السلام) در همیشه تاریخ «قل الدیانون» نمودار خواهد شد.

در قیام اصلاحی و نهضت احیایی امام حسین (علیه السلام) هدف ها، شعارها، مسیرهای قیام و حرکت روشن و روش ها نیز بسیار روشن و شناخته شده و دست یافتنی است و هیچ نکته مبهم و نقطهٔ متشابهی در قیام الهی آن حضرت وجود ندارد. عجیب است که نه تنها کلیات قیام امام، بلکه جزئیات نهضت حضرت نیز روشن و مستند در تاریخ است و بسیار حیاتی، مهم و دخیل در تحلیل قیام می باشند و این خود معجزه ای در قیام معصومانه، آسمانی، توحیدی و عدالت خواهانه امام حسین (علیه السلام) است.

پس، انتخاب روش امام حسین (علیه السلام) نیز الگویی برای گزینش روش ها و اصلاح گرای و احیاگری است.

بدیهی است که امام (علیه السلام) با درک صحیح و همه جانبهٔ مسأله، روش کردن هدف ها، شعارها، آگاه سازی مردم، اتمام حجت، دین محوری، عدالت گرای، احیای امر به معروف و نهی از منکر، ظلم ستیزی، دلسوزی برای مردم و نسل های مختلف جامعه، آینده نگری، حفظ حقوق و کرامت انسانی و آزادی خواهی، به وظیفه خویش عمل نموده اند.

در نهضت اسلامی نیز، که نهضتی حسینی بود، امام خمینی از همان ابتدا هدف ها و استراتژی حرکت و قیام خویش را علیه طاغوت مشخص کرد و روش مبارزه خویش را روش فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قرار داد و در همهٔ عرصه ها، حقیقت، عدالت و حریت را در اسلامیت ناب جست و جو نمود؛

نظریه حکومت اسلامی را نظریه ولایت فقیه قرار داد؛ اساس نهضت خویش را احیای اسلام اصیل فراموش شده، مهجور، منزوی و ناب محمدی قرار داد و ندای بازگشت به صدر اسلام، اسلام پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و علی (علیه السلام) را سر داد و همواره انقلاب اسلامی را انقلابی احیاگرانه و اصلاح طلبانه در ابعاد فکری، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی توصیف می نمود.

مؤلفه های اصلاحات حسینی (علیه السلام)

1. اهتمام به دین

یکی از اصول و مؤلفه های اصلی اصلاح گری مدرنیستی، دین زدایی و مخالفت با دین است. اما در اصلاحات حسینی (علیه السلام) اهتمام به دین و احیا و اصلاح ارزش های دینی، عنصر اصلی و محوری اصلاحات می باشد.

اساساً قیام امام حسین (علیه السلام) این بود که در عصر ایشان، انحرافات و بدعت هایی در دین رسوخ و نفوذ کرده و چهره واقعی دین را تغییر داده بود.

از آن جا که نظام حاکم، به تعالیم دینی اهتمام نمی ورزید، آن حضرت در صدد اصلاح و احیای دین برآمدند. از سخنان و خطابه های امام حسین (علیه السلام) به خوبی به دست می آید که هدف امام (علیه السلام) از قیام، نه حکومت و ریاست و نه اغراض فردی و امور شخصی، بلکه مبارزه با انحرافات و بدعت ها در دین بوده است.

در عصر امام حسین (علیه السلام) وضع اسلام و مسلمانان و حکومت به حدی بد و غیر قابل پذیرش شده بود که وظیفه هر مسلمانی اظهار مخالفت و جلوگیری از انحراف و سقوط آن بود.

2. تشکیل حکومت دینی و نفی سکولاریزم

یکی از اصول اساسی و مهم اصلاحات مدرنیستی و شبه مدرنیستی، سکولاریزم و جدا سازی ساحت دین از ساحت سیاست می باشد؛ بدین معنا که اصلاح طلبان غربی و

غرب زده سعی می کنند دین را از دخالت در قلمرو سیاسی - اجتماعی دور نگه دارند و منحصر و محدود در امور شخصی و فردی نمایند.

در مقابل، حرکت اصلاحی امام حسین (علیه السلام)، حرکتی سیاسی - اجتماعی بود و با این حرکت خود، بر علیه چنین تفکر و جریانی (تفکر سکولاریستی) قیام نمود.

حضرت با قیام خونین خود نشان داد که مرز سیاست از دیانت جدا نیست و در اسلام بین این دو، همگرایی و هماهنگی وجود دارد و هر وقت در رأس حکومت، زمامداران و حاکمانی فاسد قرار گیرند که لیاقت منصب حکومت و کشورداری را ندارند باید بر علیه آنها شورید و از منصب حکومت عزل کرد.

حرکت اصلاحی امام حسین (علیه السلام) دارای ابعاد و اضلاع مختلفی است که جنبه سیاسی و اجتماعی (یعنی تشکیل حکومت دینی) یکی از آنهاست؛ چرا که در زمان ایشان، معاویه و پسرش یزید، عملاً سکولاریزم را ترویج می دادند، به عنوان نمونه وقتی که معاویه بر خلافت استیلا یافت، بلافاصله به عراق آمده، در سخنرانی خود به مردم اخطار نمود که من با شما سرنماز و روزه نمی جنگیدم، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم. (1)

مرحوم علامه طباطبایی در مورد این سخن معاویه می فرماید: «معاویه با این مرحوم سخن اشاره می کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است، نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا» (2).

برخی از روشنفکران با مردمی خواندن نهضت و قیام امام حسین (علیه السلام) وانمود می کنند که حرکت امام (علیه السلام) صد در صد به خواست خود مردم بوده است و از این سخن،

ص: 38

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 160 .

2- سید محمد حسین طباطبایی شیعه در اسلام، ص 44.

جدایی دین از سیاست را نتیجه می گیرند!⁽¹⁾

در خصوص این سخن، پرسش ها و نقدهای فراوانی مطرح است که به دلیل ضیق مجال، تنها به یک نکته اساسی اکتفا می کنیم.⁽²⁾

یکی از اهداف قیام امام (علیه السلام)، اصلاح جامعه اسلامی و احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر است. آن حضرت هنگام ترک مدینه، بر این مطلب تأکید می کنند: «انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي، اريد ان آمر بالمعروف وانهي عن المنكر.»⁽³⁾

معنای این سخن این است که اگر امام از عدم تشکیل حکومت و هم چنین از نقض عهد مردم کوفه نیز مطمئن بود، هرگز دست از نهضت اصلاح گرانه خویش بر نمی داشت؛ چرا که انگیزه اصلی و اولی آن حضرت، احیای دین بود و مسأله حکومت و زمام داری در مراحل بعد اهمیت قرار داشتند.

بنابراین، این ادعا که حرکت امام حسین (علیه السلام) صد در صد مردمی و در جهت نیل به زمامداری بود، موافق منابع روایی و تاریخی و سخنان خود حضرت نیست.

3- نفی فردگرایی و قیام خدامحورانه

فردگرایی غربی، آن گونه که در بستر اومانیسم شکل گرفت و منتهی به سودانگاری مطلق گردید، هرگز در اسلام پذیرفته نیست؛ زیرا فردگرایی، ارزش و اخلاقی ناصواب است.

انسان، مدار و محور اخلاق و ارزش ها نیست. بلکه باید بدان ها پای بند باشد.

اصول و پایه های اخلاقی و قضایای ارزشی، امور عینی و مستقل از ذهنیت و خواست و میل آدمیان است.

از همین روست که مبانی اصیل اخلاقی، مطلق و پالوده از نسبیّت هستند. سرّ عینی بودن و مطلق بودن امهات قضایای اخلاقی آن است که این قضایا در واقع بیانگر

ص: 39

1- ر.ک: مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، ص 43.

2- محمد حسن قدردان فراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، ص 215-216.

3- موسوعه کلمات الامام حسین (علیه السلام)، ص 219.

وجود رابطه واقعی میان عمل اخلاقی و کمال نهایی و روحانی آدمی اند.

اگر عدالت، خوب است و اگر خیانت و جنایت، بد، از آن روست که این امور به واقع موجب کمالاتی روحانی و یا خساراتی معنوی در باطن و حقیقت انسان می شوند، نه آن که به دلیل کارکرد اجتماعی مثبت این قضایا یا گرایش و ترجیح ذهنی طرفداران آنها مقبول افتاده اند. (1)

قیام و نهضتی که امام حسین (علیه السلام) بر پا نمودند، نهضتی خدا محورانه و الهی بود، نه فردگرایانه و بر اساس مصلحت فردی.

این تصور که قیام حضرت (علیه السلام) به دلیل مصالح فردی و انتقام گیری از خاندان بنی امیه است، توهمی باطل و غرض ورزانه است که منشأ آن عدم معرفت به ساحت قدس و ملکوتی ائمه (علیه السلام) و از جمله امام حسین (علیه السلام) می باشد.

تمامی حرکات و سکنات امام حسین (علیه السلام) و از جمله اصلاح گیری ایشان، هیچ صبغه ای جز صبغه الهی نداشت و رضای الهی در همه حال، مورد توجه ایشان بود.

قیام عاشورا چون رنگ خدایی داشت، جاویدان و پیروز شد. به تعبیر حضرت امام (علیه السلام)، «شکست نبود کشته شدن سیدالشهداء، چون قیام لله بود، شکست ندارد.» (2)

«آگاه بودند که ما آمدیم ادای وظیفه خدایی بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ کنیم.»

4. قرائت واحد از دین مبنای اصلاحات حسینی

روشن است که جامعه بدون استعداد و بهره گیری از ارزش های الهی، در ادامه حیات اجتماعی خود، دچار انحرافات و مشکلات هنجاری خواهد شد؛ چرا که رفتار و اعمال اجتماعی افراد در جامعه، مبتنی بر ارزش های حاکم بر آن می باشد.

بر این اساس، معاویه که ارزش های الهی و خاندان نبوت را از جامعه اسلامی کنار گذاشته بود، در صدد برآمد تا با ترویج افکار التقاطی و قرائت های دیگر از دین، این نقیصه

ص: 40

1- احمد واعظی، جامعه مدنی - جامعه دینی، ص 96.

2- صحیفه نور، ج 15، ص 55 و ج 17، ص 239 به نقل از جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص 141.

را جبران کند از این رو، وی به ترویج تفکر «مرجئه» که قرائتی جدید از ایمان بود، پرداخت.

او مدعی بود که ایمان قلبی برای انسان کفایت می کند. (1) مبنای اصلاحات امام حسین (علیه السلام)، بر پایه یک قرائت از دین بود و بر اساس همین قرائت واحد، به مبارزه با سایر قرائت ها پرداخت.

اگر قرائت های مختلف از دین صحیح باشد آن گونه که پلورالیست ها مدعی اند، دیگر اصلاح گری، امر به معروف و نهی از منکر، قیام برای عدالت اجتماعی و... معنا و مفهومی ندارد؛ چرا که براساس قرائت های مختلف از دین، هر کسی برای خود فهم و قرائتی از دین دارد و همه این قرائت ها نیز صحیح می باشد.

امام حسین (علیه السلام) یک قرائت از دین دارد، یزید قرائتی دیگر و هر دو بر حق اند! لازمه چنین نگرشی، آنارشیسم و شکاکیت تمام عیار است که هم با اصول و قواعد عقلی و برون دینی ناسازگار است و هم به لحاظ درون دینی، یعنی کتاب و سنت، باطل می باشد.

اگر تمامی قرائت ها صحیح اند، پس چرا اسلام دعوت به مبارزه با ظلم و طاغوت و... کرده است؟ اگر قرائت های مختلف همه بر حق اند، پس چرا امام حسین (علیه السلام) در مقابل این قرائت های صحیح! قیام کردند؟ امام (علیه السلام) با قیام و اصلاح گری خود نشان دادند که هر قرائتی از دین بر طریق صواب نیست و باید در مقابل قرائت های انحرافی و بدعت آمیز از دین ایستاد.

5. اصلاح همه جانبه

مصلحان غربی و غرب زده بر این باورند که اصلاح دین یعنی بازگشت به تجارب دینی، نه بازگشت به تمامیت دین.

ص: 41

1- همان.

اما اصلاحات امام حسین (علیه السلام)، برخلاف تجربه گرایان - که با تحویل و تنزل دادن دین به تجربه دینی، فقط یک بعد از دین را اخذ کرده و ادعای بازگشت به آن را دارند - اصلاحات همه جانبه و چند بعدی بود.

آن حضرت با قیام خویش در صدد اصلاح تمام جوانب دین از جمله معارف، شعایر، اخلاقیات، ارزش ها، احکام و مناسک دینی بود چرا که در زمان ایشان، هم عقاید مردم سست و متزلزل شده بود، هم احکام الهی رو به تعطیلی می رفت و هم ارزش ها و اخلاقیات دینی به دست فراموشی سپرده شده بود.

بر اساس عقیده تجربه گرایان دینی، که گوهر دین را تجربه دینی قلمداد می کنند و سایر ابعاد دین مانند بعد معرفتی، اخلاقی و... را در حاشیه و صدف دین قرار می دهند، اصلاح در عقاید اخلاقیات، دین لازم نیست؛ چرا که این ها اموری عرضی محسوب می شوند.

اما امام حسین (علیه السلام) با اصلاحات همه جانبه خویش، نشان داد که نباید گذاشت هیچ بعدی از دین دچار آسیب و آفت شود و در صورت آسیب پذیری، باید در صدد اصلاح آن برآمد.

- 1 - راغب اصفهانی، مفردات.
- 2 - فرهنگی عمید.
- 3 - شیخ طوسی، تفسیر تبیان.
- 4 - محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان.
- 5 - سید مصطفی خمینی، تفسیر القرآن الکریم.
- 6 - مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر.
- 7 - روزنامه جمهوری اسلامی، تاریخ 1379 / 1 / 28.
- 8 - عماد افروغ، درآمدی بر آسیب شناسی اصلاحات.
- 9 - محمد جواد صاحبی، احیاء و اصلاح طلبی در نهضت حسینی، نشر احیاءگران.
- 10 - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، دار التراث العربی، بیروت.
- 11 - محمد جواد رودگر، اصلاح گرایی از منظر حسین بن علی (علیه السلام)، انتشارات تجلی.
- 12 - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه.
- 13 - سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی.
- 14 - مهدی بازرگان، آخرت و حذا هدف بعثت انبیاء، نشر رسا.
- 15 - محمد حسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، انتشارات بوستان کتاب.
- 16 - موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، پژوهشگاه باقر العلوم (علیه السلام) دار المعروف، قم. 17 - احمد واعظی، جامعه مدنی - جامعه دینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- 18 - صحیفه نور.
- 19 - شمس الله مریجی، عاشورا را پیامد تغییر ارزش ها، مجله معرفت

مهدی باباپور

واژگان احیا و اصلاح

واژگان «احیاء» و «اصلاح» در ادبیات دینی سابقه دیرینه ای دارد و استعمال آن به عصر نزول وحی برمی گردد. این دو واژه در برخی از آیاتی که خداوند بر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خاتم نازل کرده به کار رفته و سپس به متون و نصوص دیگر راه یافته است.

احیاءگری در فرهنگ قرآنی

این واژه در مواضع و موارد متعددی در قرآن آمده است که معنای کلی آن، به معنای زنده کردن، حیات بخشیدن است. که این زنده شدن و یا زنده کردن، در حوزه های مختلف مورد بحث است. و ما به آیاتی که با موضوع مورد بحث ارتباط نزدیک تری دارد، اشاره می کنیم:

- احیای افراد جامعه از مرگ مادی و معنوی توسط هم نوعان خویش.

«مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»⁽¹⁾؛ «هر کسی یک انسان را زنده کند، مثل این است که همه مردم را حیات بخشیده»

- احیای جامعه به سبب اجرای احکام الهی.

ص: 45

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»؛ (1) در اجرای حکم الهی قصاص برای شما حیات و زندگی است ای صاحبان عقل و خرد».

- احیا در پرتو ایمان و پذیرش دعوت خدا و رسولش.

قرآن کریم به مومنان نیز فرمان داده که دعوت احیاگرانه خداوند و پیامبر او را اجابت کنند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» . (2) ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی رسید.

مفسران مطالبی را از این آیه برداشت کرده اند، برخی گفته اند: منظور از آن «دعوت حیات بخش» جهاد است، زیرا به وسیله جهاد دین عزت می یابد. چنان که علی (علیه السلام) می فرماید:

«فَرَضَ اللَّهُ وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ» . (3)

و وقتی دین در جامعه عزت، یابد آن جامعه، جامعه ای زنده خواهد بود و در صورت رسیدن به فیض شهادت (در جهاد) خود نیز حیات جاودانه می یابد.

برخی نیز ایمان آوردن و پذیرش دعوت پیامبر را سبب «حیات دل و جان» و کفر را علت مرگ آن دانسته اند.

گروهی هم اعتقاد به قرآن و فراگرفتن علم و دین را مایه حیات انسان به شمار می آورند، زیرا که مشابهت و مناسبتی میان نادانی و دانایی با «مرگ و زندگی» وجود دارد.

شماری از مفسران مقصود از دعوت حیات بخش را دعوت به سوی بهشت تعبیر کرده اند، زیرا که حیات جاودانی در آنجاست. (4)

علامه طباطبایی گر چه همه این برداشت ها را وجوهی می داند که می توان آیه را با آن تطبیق داد، ولی خود بر این باور است که اصولاً دعوت حق در همه ابعاد آن احیاگر

ص: 46

1- سوره بقره، آیه 179.

2- سوره انفال، آیه 24.

3- نهج البلاغه، کلمه قصار 252.

4- مجمع البیان فی تفسیر القرآن ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، ذیل آیه 24 و 25 انفال.

است. آموزه ها و احکام الهی انسان را برای درک زندگی حقیقی و معنوی آماده می سازد و حیاتی می بخشد که علم نافع و عمل صالح سرچشمه آن است، آن چنان که خداوند فرموده است:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (1)، هر زن و مردی که کاری نیک و شایسته کند، در حالی که مؤمن باشد، هر آینه او را به زندگی پاک و خوش زنده بداریم و مزدشان را بر پایه نیکوترین کاری که می کردند پاداش دهیم».

آیه مورد بحث که می فرماید «إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» مطلق است و از این که شامل مجموع دعوت های رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که مایه زنده شدن دل ها است، و یا دسته ای از دعوت هایش که طبیعت احیا را دارد، بشود هیچ ابایی نداشته و همچنین شامل نتایج دعوت او که عبارت است از انواع زندگی های سعیده حقیقیه، مانند زندگی اخروی در جوار خدا نیز می شود. چون همه اینها را شامل می شود، پس نباید آیه شریفه را مقید کرده بلکه آیه شریفه همان طوری که گفتیم عام است و همه را شامل می شود و هیچ دلیلی نیست که آن را از معنای عام و وسیعش برگردانیده و بگوییم مرادش این وجه است یا آن وجه. (2)

احیاءگری در نهضت حسینی

کلمه احیا و احیاءگری در سخنان امام حسین (علیه السلام) به معنای بیدار کردن، بازگرداندن ارزش ها زنده کردن انسان ها و جامعه اسلامی از خواب غفلت و بی خبری به کار رفته است.

امام (علیه السلام) در نامه ای به بزرگان بصره از آنها می خواهد که به کتاب الهی و سنت نبوی بیندیشند و از واقعیت های جامعه غافل نباشند؛ سنت ها و روش های پسندیده مرده و از

ص: 47

1- سوره نحل، آیه 97.

2- المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، ص 73 - 74.

میان رفته و بدعت ها و ارزش های جاهلی زنده و جای آنها را گرفته است

«وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»؛ (1) من شما را به پیروی از کتاب خدا و راه و روش پیامبر فرا می خوانم. زیرا هم اکنون سنت پیامبر از میان رفته و بدعت ها و احکام ناروا زنده شده است. پس اگر گوش به این پیام من فرا دهید و آن را بپذیرید شما را به راه سعادت رهبری خواهیم کرد.

هم چنین آن حضرت سبب پذیرش دعوت کوفیان را، هویت احیاگرانه آن می داند و می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَآمَاتِهِ الْبِدْعِ»؛ (2)

از این رو، در این راه قاطع و بی تردید گام برداشت؛ زیرا که قیام برای احیای حق و میراندن باطل را وظیفه دینی خود می دانست:

«مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى سَبِيلِ الْعِزِّ وَاحْيَاءِ الْحَقِّ، لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةً خَالِدَةً، وَلَيْسَتْ الْحَيَاةُ مَعَ الدُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ»؛ (3)

اما به راستی این احیای حق و زنده کردن سنت ها و روش های درست چه بود که حسین بن علی (علیهما السلام) بر آن اصرار داشت و جان خود و یارانش را در پای آن گذاشت؟

تردیدی نیست که احیای سنت و ارزش های مورد پسند شارع و از میان بردن شیوه ها و روش های غلط بود. از این رو، حسین بن علی (علیهما السلام) «احیای سنت ها» و «اماته بدعت ها» را شعار خود قرار می دهد و در سخنان نورانی خود آنها را به خوبی تبیین می کند.

ص: 48

1- تاریخ طبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، ج 5، ص 357.

2- اخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، تصحیح عبدالمنعم عامر، ص 246 .

3- سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج 1، ص 581.

اصلاح؛ یعنی سامان بخشیدن. در قرآن کریم واژه های اصلاح(1) ، مصلح(2)، مصلحون(3) و مشتقات آن بارها به کار رفته است و انسان هایی که در اندیشه اصلاح جامعه و در صدد سامان دادن کار مردم هستند، ستایش شده اند.(4)

واژه های فساد افساد و مفسدان در مقابل اصلاح بارها مطرح شده و از زورمداران، زراندوزان و طاغوتیان به عنوان مفسد و فساد گران یاد شده و تعبیرهای بسیار کوبنده و نکوهش کننده ای نسبت به آنها به کار گرفته شده است.(5)

قرآن کریم، رسالت بزرگ همه پیامبران و اولیای الهی را اصلاح در زندگی مادی و معنوی انسان ها معرفی می کند و رسولان حق را مصلح می نامد.

شعیب پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هدف رسالت و مأموریت اصلی خود را اصلاح امور مردم معرفی

می کند و می گوید:

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»(6) من هیچ انگیزه ای جز اصلاح امر شما ندارم و از خدا توفیق می طلبم و بر او توکل کرده و به درگاه او پناه می برم».

او از ابتدای فعالیت خویش، به سامان بخشی و نیکوسازی معیشت دنیایی و رفع فساد و تباهی در روابط اقتصادی آنان می پردازد و با دعوت و ترغیب فراوان، آنان را به تبعیت از مقررات و دستورالعمل های دینی به منظور اصلاح همه شئون مادی و معنوی حیات دنیایی دعوت می کند.(7)

ص: 49

1- سوره هود، آیه 88؛ سوره اعراف، 56 - 85.

2- سوره بقره، آیه 22 - 11؛ سوره هود آیه 116؛ سوره اعراف، آیه 17؛ سوره قصص، آیه 19.

3- همان.

4- سوره بقره آیه 16؛ سوره آل عمران، آیه 89؛ سوره نساء آیه 146؛ سوره نحل، آیه 119؛ سوره نور آیه 5.

5- سوره بقره، آیه 1 - 12 - 220 - 205؛ سوره نحل، آیه 34؛ سوره یونس، آیه 81.

6- سوره هود، آیه 88.

7- سوره اعراف، آیه 85.

از دیدگاه قرآن، رسالت اصلی دین، اصلاح فکر و عقل بشر است و پایداری و ابقای جوامع، در گرو اصلاح طلبی و اصلاح گرایی است. (1) و سرانجام نیکو و پاداش نیک نیز از آن اصلاح گران است. (2)

از دیدگاه قرآن، اصلاح بشر تنها در پرتو اجرای قوانین کتاب آسمانی و دین خدا، امکان پذیر است. تعالیم قرآنی به ما می آموزد که علاوه بر پیامبران و پیشوایان دین و اولیای الهی همه کسانی که به کتاب آسمانی و قوانین و احکام الهی تمسک جویند، راه تقوا و عفاف را بپویند، در برابر پروردگار سر تسلیم فرود آورند و قادر به اصلاح امور مردم باشند؛ جزء مصلحان هستند. (3)

در قرآن به همان اندازه که از حرکت های اصلاحی دفاع می شود، به حرکت های ضد اصلاحی حمله می گردد، هر چند رهبران آن به ظاهر مدعی اصلاح طلبی باشند؛ به عنوان مثال، ادعای اصلاح طلبی منافقان به شدت تخطئه شده است:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (4)؛ هر گاه به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید، می گویند: ما فقط اصلاح گرانیم، آگاه باشید که اینها مفسدانند و خود هم به دقت درک نمی کنند.

«اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه ناخواه اصلاح طلب و لاقفل طرفدار اصلاح طلبی است، زیرا اصلاح طلبی هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح شده و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است.» (5)

ص: 50

1- سوره هود، آیه 117.

2- سوره اعراف، آیه 170.

3- همان، آیه 17.

4- سوره بقره، آیه 11.

5- شهید مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص 7.

انجام حرکت اصلاحی همه جانبه، در گرو دارا بودن ویژگی ها و صفاتی بایسته است که متصدیان صالح باید واجد آن باشند.

مردم قبل از آن که به گفته افراد بنگرند، نوعی ارزیابی کارشناسانه و دقیق نسبت به اعمال، رفتار و خصوصیات مدعیان اصلاح دارند و در چهار چوب آن اوصاف و زمینه ها، عملکرد و گفته های افراد را ارزیابی می کنند.

در این قسمت، گذرا به چند صفت مصلحان اشاره می کنیم:

1- اصلاح خویش (خودسازی)

نخستین گام در هر حرکت اصلاحی، از نگاه دین، اصلاح خویشتن یا جهاد با نفس است که به «جهاد اکبر» معروف است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَصَدَّى لِإِصْلَاحِ النَّاسِ وَنَفْسُهُ أَشَدُّ شَيْءٍ فَسَادًا، فَلَا يُصْلِحُهَا وَيَتَعَاطَى إِصْلَاحَ غَيْرِهِ؛ (1) «تعجب می کنم از کسی که متصدی اصلاح مردم می شود، در حالی که خودش فاسد است و خود را اصلاح ننموده و به دنبال اصلاح دیگران می باشد». شبیه به این حدیث از امام معصوم آمده است:

«چطور کسی ادعای اصلاح دیگران را دارد، در حالی که هنوز خودش را اصلاح نکرده است.»

فلذا مصلحان راستین، پیش از دعوت به اصلاح دیگران، باید به اصلاح خویش پردازند.

بنابراین هر حرکت اصلاحی، رهبری صالح و مصلح می خواهد.

ص: 51

1- نهج البلاغه، ص 45؛ محمد رضا حکیمی و دیگران، الحیة ترجمه احمد آرام، ج 1، ص 97.

2 - شناخت داشتن از اقدام اصلاحی خود

مصلح باید شناخت کافی از اصلاح داشته باشد، تا عملش به جای اصلاح، به افساد نکشد. امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«عَشْرَةٌ يُفْتَنُونَ أَنْفُسَهُمْ وَغَيْرَهُمْ وَيُرِيدُ لِلصَّالِحِ وَ لَيْسَ بِعَالِمٍ» (1) «ده نفرند که خود و دیگران را به مشکل گرفتار می کنند: یکی از آنان اصلاح طلبی است که عالم و آگاه به اصلاح نیست.»

یک مصلح باید مثل طبیب، اول درد را شناسایی و سپس درمان را ارائه دهد. و باید بداند که هر دردی، درمان خاص خود را دارد و هر فساد، اصلاح خاص خود را می طلبد، به قول مرحوم شرف الدین:

« لا ياتي الصَّالِحُ إِلَّا مِنْ يَأْتِي الْفَسَادِ (2)؛ صلاح را از همان راهی وارد جامعه کنید که فساد را وارد کرده اند.»

بنابراین، کسی که در جایگاه اصلاحات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی و دینی قرار می گیرد، باید به احکام و قوانین الهی آشنا و عالم باشد و صلاح و فساد را کاملاً بشناسد.

3. حق گرایی و حق طلبی

ویژگی دیگر مصلح آن است که تمام اقدامهایش براساس حق و حق مداری باشد. و اسیر نفس، مال و دنیازدگی نشود.

به تعبیر امام علی (علیه السلام):

«لا يَمْنَعُكُمْ رِعَايَةَ الْحَقِّ لَا حَدَّ عَنْ أَقَامَةِ الْحَقِّ عَلَيْهِ؛ (3) مبادا رعایت و بزرگداشت

کسی مانع شما از اجرای حد گردد.»

ص: 52

1- الحیاة، ج 1، ص 37.

2- یادداشت های استاد مطهری، ج 1، ص 75.

3- غرر الحکم - خ 10328.

علی (علیه السلام) که انگیزه خود را اصلاح امور جامعه مطرح می کند، این اصلاح طلبی را در محور احیاء حق می داند:

«وَاللّٰهُ لِهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا (1)؛ به خدا سوگند! هر آینه این کفش کهنه در نزد من از حکومت کردن بر شما محبوب تر است، مگر این که اقامه حقی بکنم یا باطلی را دفع کنم.»

حضرت حق محوری را در حرکت اصلاحی خود اصلی مسلم می داند.

و امام حسین (علیه السلام) که انگیزه قیام خود را اصلاح طلبی، براساس حق طلبی و حق گرایی می داند، می فرماید:

«آلَا- تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ (2) آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل پیشگیری نمی شود؟ پس سزاوار است که مومن برای ملاقات خدا مشتاق باشد.»

بنابراین اصلاحات امام حسین (علیه السلام) در مسیر اجرا و اقامه حق در جامعه می باشد و اگر چنین شد آن اصلاح، یک اصلاح دینی و اسلامی می شود.

4- صداقت و اخلاص

دیگر ویژگی مصلح، آن است که در کار خویش صداقت داشته باشد و با تمام، اخلاص، درصدد کمک کردن به مردم و نجات جامعه از بدبختی و فساد باشد. رمز جاودانگی قیام امام حسین (علیه السلام) که مرزهای زمانی و مکانی را در نوردید، صداقت و اخلاص او بود. که در آخرین لحظه های زندگی فرمود:

الهي رضا بقضائك، تسليماً لا مرك، لا معبود سواك؛ خدایا راضی هستم به قضای تو و تسلیم هستم در مقابل اوامر تو و هیچ معبودی جز تو نیست.»

ص: 53

1- نهج البلاغه .

2- ابن طاووس، اللهموف، ص 35.

این ویژگی ها، برای کسی که ادعای اصلاح جامعه را دارد ضرورت دارد. هم چنین پرهیز از به کارگیری ابزار نامشروع برای رسیدن به اهداف مشروع، پرهیز از سازش کاری و ملاحظه، قاطعیت و صراحت و شجاعت، برنامه عملی داشتن، واقع بینی و وسعت فکر و اندیشه از ویژگی هایی است که برای مصلح لازم و ضروری است.

اصول و مبانی احیاء و اصلاح طلبی در نهضت حسینی

اشاره

در خصوص اصول و مبانی احیا و اصلاح، کلامی عمیق و زیبا از امام حسین (علیه السلام) وجود دارد، که می تواند راه گشای کار ما باشد. امام حسین (علیه السلام) حرکت اصلاحی خود را الگویی از سیره و روش پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و علی (علیه السلام) می داند.

امام در وصیت نامه خود که هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه، برای محمد مشهور به ابن حنیفه نگاشت، هویت حرکت احیاءگرا و اصلاح طلبانه خود را بیان می کند.

آن حضرت پس از بیان عقیده خویش درباره توحید نبوت و معاد می نویسد:

«وإِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (علیه السلام)، (1) من از روی هوس، سرکشی، تبه کاری و ستمگری قیام نکردم، تنها به انگیزه اصلاح در امت جدّم برخاستم. می خواهم به نیکی ها فرمان دهم و از بدی ها باز دارم و روش جدّ خود و پدرم علی بن ابی طالب را دنبال کنم.»

امام حسین (علیه السلام) در سخنرانی خود در سرزمین «منی» خود را مصلح معرفی و همان سخنان پدر بزرگوارش را تکرار می کند:

«اللهم انك تعلم أنه لم يكن ما كان مما تنافسوا في سلطان، ولا التماس من فضول الحطام، ولكن لئري المعالم من دينك ونظهر الاصلاح في بلادك ويأمن مظلومون

ص: 54

1- بحار الانوار، ج 44، ص 329؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص 330.

مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ احْكَامِكَ...؛ (1) پروردگارا! تو می دانی این حرکت ما نه به خاطر رقابت بر سر حکومت و قدرت، و نه به منظور به دست آوردن مال دنیا است، بلکه به خاطر آن است که نشانه های دین تو را به مردم بنمایانم و اصلاحات را در کشور اسلامی اجرا کنم؛ تا بندگان ستمدیده ات از چنگال ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنت های تعطیل شده تو دوباره اجرا گردد.»

امام حسین (علیه السلام) که این سخنرانی را در ایام حج در جمع صحابه بزرگ پیامبر و تابعین در زمان معاویه ایراد فرمودند، با صراحت از اصلاحات سخن می گوید و با همان صراحت و شفافیت، اصول و مبانی این حرکت اصلاحی را بیان می دارد. این اصول و مبانی در چهار اصل بنیادین بیان شده است. همین جمله های نورانی را علی (علیه السلام) در نهج البلاغه بیان فرمود و اهداف و انگیزه فعالیت های خود را بر این مبانی استوار می ساخت.

الف) بازگشت به اصول واقعی اسلام

«لِنُرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ» نشانه های محو شده راه خدا را- که همان اصول واقعی اسلام است - بازگردانیم» یعنی بازگشت به اسلام نخستین و اسلام راستین، بازگرداندن اصول محو شده، احیای آنچه از این نشانه ها محو گشته و یا کم رنگ شده، از بین بردن بدعت ها و جایگزین ساختن سنت های اصیل اسلامی؛ یعنی اصلاح در فکرها و اندیشه ها و تحولی در روح ها و ضمیرها و قضاوت ها در زمینه خود اسلام.

ب) تحوّل بنیادین در اوضاع زندگی مردم

«وَ نُظْهِرَ الْإِصْصَ لَأَخٍ فِي بِلَادِكَ»: حاکم نمودن اصلاح در کشور. اصلاح اساسی و آشکار و چشم گیری که نظر هر بیننده را جلب نماید و علائم بهبودی وضع زندگی مردم در

ص: 55

آن کاملاً هویدا باشد، را در شهرها و مجامع به عمل آوریم؛ یعنی تحولی بنیادین در اوضاع زندگی خلق خدا.

ج - تحول بنیادین و اساسی در روابط اجتماعی

«وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ»: ایجاد محیطی امن برای عبادگان خدا.

بندگان مظلوم خدا از شر ظالمان امان یابند، و دست تجاوز ستمکاران از سر ستم دیدگان کوتاه شود؛ یعنی اصلاح در روابط اجتماعی انسان ها.

د - تحولی ثمر بخشی و اسلامی در نظام های مدنی و اجتماعی

«وَيُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ.»؛ عمل به قوانین، احکام و سنت های تعطیل و فراموش شده.

مقررات تعطیل شده خدا و قانون های نقض شده اسلام، بار دیگر به پا داشته شود و حاکم بر زندگی اجتماعی مردم گردد.

شهید مطهری در این باره می فرماید:

«هر مصلحی که موفق شود این چهار اصل را عمل سازد، افکار و اندیشه ها را متوجه اسلام راستین سازد و بدعت ها و خرافه ها را از مغزها بیرون براند، به زندگی عمومی از نظر تغذیه و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش سامان بخشد، روابط انسانی انسان ها را براساس برابری و برادری و احساس اخوت و همسانی برقرار سازد، و ساخت جامعه را از نظر نظامات و مقررات حاکم طبق الگوی خدایی اسلامی قرار دهد، به حداکثر موفقیت نائل آمده است»⁽¹⁾.

امام حسین (علیه السلام) تاکید می کند که اصول مزبور، مخدوش و مغفول واقع شده اند. پس کسی را طلب می کند که برای سامان بخشیدن به ناهنجاری ها و احیای سنت ها و

ص: 56

1- مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص 70.

ارزش های مقدس جامعه عصر نبوی قیام کند، و البته این کار بزرگ، مصلحی خود ساخته و به دور از شائبه های قدرت پرستی، دنیا دوستی و رفاه طلبی می خواهد که امام در وصیت نامه مذکورش بر این مطلب تأکید می کند.

ابعاد احیاءگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی

اشاره

امام حسین (علیه السلام) یا حرکت احیاءگرا و اصلاح طلبانه خود را در ابعاد مختلف حوزه های گوناگون آغاز کرد، که در این قسمت به برخی از مهمترین آنها اشاره می شود:

الف) اصلاح سیاسی و مبارزه با سلطه باند اموی

ابوسفیان در حدود بیست سال با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) جنگید و در حدود پنج شش سال آخر، قائد اعظم تحریم، علیه اسلام بود. ولی متأسفانه به دلیل سیاست های قومی خلفا، پس از ده سال از وفات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، پسر او معاویه، که همیشه دوش به دوش و پا به پای پدرش با

اسلام می جنگید، والی شام و سوریه شد و سی سال بعد از وفات پیغمبر، خلیفه و امیر مؤمنان گردید.

امویان، ثروت و سیاست را به دست آوردند، اما دیانت را هرگز و چون به حکومت رسیدند، تظاهر به دین و مومن نمایی را به جای آن برگزیدند و روحانیون بی تقوا، مانند ابوهیره را به کار گرفتند. دنیا داران به دلیل وجود رقیبان بر دنیای خود هراسناک بودند و گاه ناخشنود و دین داران به این دلیل که دین در مخاطره و تهدید قرار گرفته بود، بر می آشفتنند. این است که هم زبیر و عبدالله بن زبیر و... و هم مقداد و ابوذر و عمار و حجر و... همگی سر به شورش برداشتند.

در ماجرای قتل عثمان دسته قدرت طلبان و دنیا داران، بیشترین دخیل بودند.

عمر و عاص خود می گفت که بر هیچ چوپانی نگذشتم، مگر این که او را به قتل عثمان تحریک کردم. (1)

ص: 57

معاویه با این که پرورده عثمان بود، فکر کرد که از مرده عثمان بیشتر می توان سود برد، تا از زنده او؛ هم از نظر برانگیختن احساس ها برای بیرون کردن مخالفان و رقیبان از صحنه و هم از جهت قبضه قدرت.

معاویه برخی را به تهدید و برخی را به تطمیع به سوی خویش متمایل کرد و علی همچنان پایدار به عنوان دشمن اصلی او باقی ماند این بود که از دشنام و جعل احادیث علیه او و تهمت و منع نقل فضایل او و از میان بردن دوستان و یارانش و هر کار دیگری کوتاهی نکرد. علاوه بر اینها در این دوره، کسانی چون حکم بن عاص - که پیامبر خدام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آنان را از جامعه مسلمانان طرد کرده بود - به فرماندهی ولایات گماشت و مروان را نیز چندان قدرت بخشید که به جای خلیفه فرمان می داد و قلمرو حکومت را چندان گسترش داد که «فلسطین» و «حمص» را هم بدان افزود و رهبری و قیادت سپاهی چهارگانه را به وی سپرد و برای او که پول و نیروی بسیار گرد آورده بود، زمینه ای ساخت که در زمان علی (علیه السلام) در برابر آن حضرت ایستاد و خواهان ادامه سلطنت خود شد. هر چند که معاویه از زمان خلیفه های پیشین به فرمانداری برگزیده شده بود، اما این اقتدار و افسار گسیختگی را نداشت.

عزم امام حسین (علیه السلام) برای اصلاح سیاسی و ساختار حکومتی و تحقق حکومت دینی، به ویژه پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، آشکارتر و راسخ تر شد. زیرا که سلطه باند اموی گسترده تر و یزید بسی بی پروا تر از پدر خویش به نابودی هم سنت پیامبر و اصول و ارزش های دینی پرداخته بود. از این رو در برابر بیعت خواهی یزید ایستاد و اظهار داشت:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»؛

همه از خداییم و به سوی او می رویم، بنابراین باید با اسلام خداحافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است.»

«وَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ...»؛

من از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شنیدم فرمود: خلافت بر دودمان ابوسفیان و طلقاء و فرزندان

طلاقاً حرام است».

اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بشکافید. «به خدا سوگند! اهل مدینه او را بر منبر جدم دیدند و به فرمانش عمل نکردند؛ از این رو خدا آنان را به فرزندش یزید گرفتار کرد. خدا عذابش را در آتش بیفزاید».⁽¹⁾

این جاست که امام نوک پیکان اصلاح خود را متوجه ساختار حکومت و رهبری جامعه می کند و تمام تلاش خویش را در جهت افشای حکومت ظالم و مستبد اموی به کار می گیرد. و فرمود:

«فَيَا عَجَبًا! وَ مَالِي لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشِّ غَشُومٍ وَ مُتَّصِدِّقِ ظُلُومٍ وَ عَامِلِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ؛⁽²⁾ شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف مردی دغل و ستمکار و مالیات بگیری نابکار است، حاکمی است بر مومنان که نسبت به آنها مهربانی ندارد.

و نیز فرمود:

« وَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ أُولَى بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هُوَلَاءِ الْمُدْعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ».⁽³⁾ ما خاندان پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از این ها که ادعای دروغ دارند و با شما به ستم و دشمنی رفتار می کنند به ولایت و رهبری برتریم.»

بنابراین، اصلاح ساختار حکومت و رهبری تشکیل حکومت اسلامی حقیقی، یکی از مهمترین ابعاد نهضت حسینی است.

ص: 59

1- فرهنگ جامع سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص 322-323.

2- تحف العقول، ص 169-70.

3- تاریخ طبری، ج 4، ص 303.

یکی از ابعاد اصلاح گری امام حسین (علیه السلام) مقابله با بدعت ها، پیدایش اختلافات طبقاتی و دور شدن و انحراف از سنت نبوی بوده است. هنگامی که صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیروان علی (علیه السلام) به این ناهنجاری های اجتماعی لب به اعتراض می گشودند، به امر خلیفه شکنجه می شدند و یا نفی بلد و تبعید می گردیدند؛ چنان که ابن مسعود، صحابه بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در پای منبر عثمان بر او اعتراض کرده و پاسخ عثمان این بود که او را از مسجد اخراج کنید، و مأموران او را کشان کشان روی زمین کشیدند و پس از بیرون بردن از مسجد، آن قدر او را به زمین کوبیدند که استخوان هایش در هم شکست. خلیفه به این هم بسنده نکرد، بلکه فرمان داد که حقوق وی را نیز قطع کنند و حتی عیادت از او را در بستر بیماری ممنوع کرد.

عمار یاسر صحابه دیگر پیامبر نیز بارها نزد عثمان شتافت و به روش او بانگ اعتراض داشت. پند عمار این بود که بیت المال را از دسترس اغنیا دور نگه دار و به شیوه ای درست و عادلانه پرداز؛ و دست از تعصب قومی بردار و خانواده و منسوبان خویش را بر مردم مسلط مساز! عثمان این بار خود با عصایش بر عمار حمله کرد و ضرباتی چند بر صورتش نواخت. غلامانش نیز به پیروی از وی، صحابه پیامبر را کتک زدند.

ابوذر نیز در برابر این نابسامانی ها و کردارهای ناشایست تاب نیاورد و روزی فریاد برآورد:

«ای عثمان! کارهای تازه ای در پیش گرفته ای که ما با آن آشنایی نداریم. به خدا سوگند! کردار، تونه در قرآن پیدا می شود نه در روایات پیامبر. به خدا سوگند می بینم که نور حق خاموش می گردد، باطل زنده می شود و سودجویی رواج دارد. ای ثروتمندان با فقرا همراهی کنید، که خداوند فرمود: به آنان که طلا و نقره ها را انبار می کنند و در راه خدا اتفاق نمی نمایند، بشارت بده که با آهن گداخته پیشانی، پهلو و پشت شما را داغ می کنند.»

پرده های حریر آویزان ساخته اید، متکاهای دیبا تهیه کرده اید و به خوابیدن روی بسترهای نرم خو گرفته اید، اما پیامبر خدا روی حصیر می خوابید. غذاهای رنگارنگ در اختیار شماست ولی محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از نان جوین سیر نمی گردید.

ابوذر به شام تعبید شد، اما در شام، کردارهایی از معاویه دید که کارهای عثمان در برابرش ناچیز می نمود.

هنگامی که معاویه «قصر الخضراء» کاخ سبز را بر پا می داشت، ابوذر برایش پیغام فرستاد: ای معاویه! اگر این کاخ سبز را از بیت المال ساخته ای، به ملت خیانت ورزیده ای و اگر از اموال خود ساخته ای، اسراف کرده ای!

این حق گویی، واکنش معاویه را برانگیخت و او را ناگزیر ساخت که برای عثمان گزارش هایی دروغین بفرستد. از این رو طبق فرمان خلیفه، او را بر شتری چموش و بدخو و بی روپوش نشانند و مأموران سنگدلی بر وی گماشتند که شتر را با شتاب می راندند؛ آن گونه که چون به مدینه رسیدند گوشت های ران هایش فرسوده، و پیکرش کوبیده شد.

به هر حال عثمان از تحقیر، تهدید و دشنام به این صحابه بزرگ رسول خدا کوتاهی نکرد، ولی هنگامی که از بستن دهان حق گویش ناامید شد، خواست تا با پرداخت دویست دینار به ابوذر وی را رام و خاموش سازد.

اما ابوذر هشیارتر و پاکتر از آن بود که فریفته مال و منال دنیا شود و از این رو به فرستاده عثمان گفت:

«آیا عثمان به همین اندازه که به من داده به مسلمانان دیگر هم داده است؟» نماینده عثمان پاسخ داد. «نه» ابوذر گفت: «پس من هم یکی از مسلمانانم، آنچه دیگران طاقت آن را دارند من هم طاقت آن را دارم! پول ها را باز گردانید.»

عثمان چاره ای جز تبعید ابوذر نیافت و گواهی پیامبر بر راستگویی و درستکاری ابوذر را، که علی (علیه السلام) بر آن تاکید داشت، ناشنیده انگاشت.

شگفت این که از ترس خلیفه جز علی (علیه السلام) و حسین و عمار و عقیل، هیچ مسلمانی به بدرقه این صحابی صادق و صالح نشتافت.

آری، ابوذر به جرم اعتراض به کج رفتاری های خلیفه به بیابان بی آب و علف ریزه تبعید شد و در آنجا تنها جان باخت. (1)

هنگامی که عثمان دستور داد عمار یاسر را به خاطر اعتراض هایش علیه اسراف کاری های مزبور کتک بزنند، عایشه بر وی فریاد زد:

«که این موی و جامه و کفش پیامبر است که هنوز نفرسوده است، ولی شما سنتش را از میان برده اید.» (2)

در این اوضاع و احوال معاویه توانست با ترفند و سیاست بازی، هنگام مصاف با علی (علیه السلام) در طلیعه شکست، با افراشتن قرآن به نوک نیزه ها مردم را بفریبد و ماجرای حکمیت را تحمیل کند و قرآن ناطق را از مردم بگیرد و با به شهادت رساندن عمار یاسر و مومنان دیگر، باز هم در حفظ قدرت خویش پیروز و کامیاب باشد. ماجرای جمل و نهروان در هر صورت، برخاسته از این ستیز است.

هم چنین با تداوم بخشیدن به سیاست تهدید و تطمیع مردم در دوران امام حسن (علیه السلام) توانست از وحدت و پیروزی لشگر آن حضرت پیشگیری کند و با تحمیل قرارداد صلح، نتیجه را به سود خود تغییر دهد.

نفوذ در میان نیروهای وفادار به امام و توطئه برای از میان بردن آن حضرت، که متاسفانه کارساز هم واقع گردید، غرور و گردن فرازی و نخوتی را در پی داشت که جاودانگی حکومت اموی را در ذهنش ترسیم می ساخت، لذا با موروثی کردن سلطنت در خاندان خویش و بیعت گرفتن از مردم برای یزید آشکارا بدعتی دیگر نهاد و دگر بار سر از سنت برتافت.

اینک که برخی صحابه پیامبر از میان امت رخت بر بسته و به دیار باقی شتافته اند و نه تنها علی و حسن به شهادت رسیده اند، بلکه عمار یاسر و ابوذر و حجر بن عدی و

ص: 62

1- جرج جرداق، الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ج 5 ترجمه فارسی، ص 255 - 275.

2- بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 48.

صعصعة بن سوهان نیز به ایشان پیوسته اند، و دیری نمی‌پاید که مقداد و رشید هجری نیز دستگیر و مصلوب می‌شوند، حسین (علیه السلام) به عنوان فرزند پیامبر و وارث او، در برابر ارتجاع، فساد بدعت، ستمگری و منکری که جامعه اسلامی را در بر گرفته بود، چه واکنشی باید نشان دهد؟

اکنون که به جای خانه ساده پیامبر و مسجد مدینه، کاخ سبز معاویه و قصرهای کوفه و شام خودنمایی می‌کند، و به جای محمد (علیه السلام) و علی (علیه السلام)، شرک پیشه گان منافق حکم‌روایی می‌کنند و بدتر از آن جوان جاهل و شرابخوار و عیاشی که جز به شراب خواری و میمون بازی و قمار بازی و سگ بازی و لودگی و شهوت رانی به چیزی نمی‌اندیشد، به عنوان خلیفه مسلمانان بر کرسی سلطنت می‌نشیند و به زور می‌خواهد از بزرگان قوم حتی فرزندان پیامبر بیعت بگیرد.

این جاست که حسین (علیه السلام) به عنوان مصلح اجتماعی و احیاگر سنت فراموش شده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مبارزه می‌شود و صریحاً بیان می‌کند:

«وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي؛ همانا من برای اصلاح امت جدم و از بین بردن انحراف‌ها و بدعت‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی دست به قیام زدم».

و همچنین در نامه ای به سران قبایل بصره می‌نویسد:

«وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي اليكُم بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمُ الي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيَّتْ وَ أَنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَّتْ وَ إِن تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تَطْعَمُوا امْرِي، أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (عليه السلام) (1)؛ اینک پیک خود را با این نامه به سوی شما می‌فرستم. شما را به کتاب و سنت پیامبر دعوت می‌کنم، زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که سنت پیامبر به کلی از بین رفته و بدعت‌ها زنده شده است. اگر سخن مرا بشنوید و امر مرا اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت خواهم کرد».

ص: 63

یکی دیگر از ابعاد حرکت اصلاحی امام حسین (علیه السلام) افشاگری به ناهنجاری های فرهنگی و اخلاقی می باشد که ناشی از عملکرد بد حکومت است. امام (علیه السلام) در سخنرانی خود در «منی» به این موضوع اشاره می کند و می فرماید:

«ای دانشمندان و روشن فکران! شما گروهی هستید که بر دانش و نیکی و خیرخواهی شهرت یافته اید... شما به چشم خود می بینید که پیمان های الهی را می شکنند و با قوانین خدا به مخالفت بر می خیزند. افراد کور و لال و زمین گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقب مانده اند و به آنها رحم نمی شود. با سازش کاری و همکاری و مسامحه با ستمگران خود را آسوده می دارید. زمام امور در دست کسانی است که عالم به دین خدا نیستند. ستمگران را بر مقدرات خود مسلط ساختید». (1)

آن حضرت در ادامه، به ناهنجاری های فرهنگی و اخلاقی، مانند: رواج ستمگری، گسترش فساد و فحشاء در جامعه، تضييع حقوق مستضعفان، بی تفاوتی مردم در برابر حرمت شکنی مقدسات، بی توجهی مردم به شکستن حریم حرمت قرآن و سنت پیامبر، نفوذ یافتن شبهه پراکنان در مراکز فرهنگی دنیاگرایی و دنیازدگی دانشمندان، سپرده شدن امور فرهنگی به دست تنگ مایگان علمی، انحراف از آموزه ها و ارزش های دینی

اشاره می کند.

آن حضرت در راه عراق در منطقه «ذی حسم»، ایستاده، حمد و ثنای خداوند به جای آورد و فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ جَدَاءً، وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا صِدْبَابُهُ كَصِدْبَابِهِ الْإِنَاءِ، وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرَعِيِّ الْوَيْبِلِ، أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ! لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً (شهادة) وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا. إِنَّ»

ص: 64

النَّاسَ عَيْدَ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لِعِقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَادَرْتِ عَلَىٰ مَعَاشِيهِمْ فَإِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ قُلُّ الدِّيَانُونَ؛ (1) کار ما به اینجا کشیده است که می بینید. چهره دنیا دگرگون و ناسازگار شده، نیکی اش پشت کرده، با شتاب در گذر است و از آن، جز اندکی همچون ته مانده ظروف بیش نمانده است که آن نیز زندگی پستی است، همچون چراگاهی سخت و خطرناک. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی کنند و از باطل باز نمی دارند؟ در چنین شرایطی مؤمنان را بایسته است که خواهان دیدار خدا [و شیفته شهادت] باشند که من چنین مرگی را جزء سعادت [شهادت] و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و خواری نمی بینم. حقاً که مردم بندگان دنیاوند و دین، ناچیزی بیجان بر زبانشان است [لقلقه زبان] که بر گردش تا آنجا حلقه می زنند که دنیاشان در فراخ باشد و هر گاه با بلا آزموده شوند، دینداران اندک گردند.»

و همچنین آن حضرت در منطقه «بیضه» برای هر دو (سپاه سپاه خودش و سپاه حرّ) سخن گفت و آنها را به ناهنجاری های فرهنگی جامعه و انحرافی که حاصل شده آگاه کرد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

مِنْ رَأْيِ سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيَّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ -- هَ أَنْ يَدْخُلَهُ الْآ وَ أَنْ هُوَ لَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَى وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَمُوا حَلَالَهُ وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرَ (2)؛ ؛ هان ای مردم همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

هر که فرمانروایی ستمگر را ببیند که حرام های خدا را حلال می شمرد، پیمان خدا را می شکند با سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کرده، در میان بندگان خدا با گناه و

ص: 65

1- همان، ص 398.

2- فرهنگ جامع سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص 405.

تجاوز رفتار می کند و او با کردار و گفتار خود بر او قیام نکنند، بر خداست که او را در جایگاه [پست و عذاب آور] آن ستمگر در آورد.

بدانید اینان به پیروی از شیطان چسبیده، اطاعت خدای رحمان را ترک گفته، تباهی ها را آشکار ساخته، حدود خداوند را تعطیل کرده، بیت المال را در انحصار خود درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته اند و من از هر کس دیگر سزاوار ترم که بر اینان شوریده و در برابرشان بایستم».

نتیجه

حرکت احیاگرانه و اصلاحی امام حسین (علیه السلام) حرکتی است که شامل تمام زوایای جامعه آن روز و جوامع بعدی می گردد، همه نواقص و کاستی ها را شناسایی می کند و طرح و برنامه هایی را بر اساس مبانی قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سیره علی (علیه السلام) برای مقابله با

آنها عرضه می دارد.

نمی توان و نباید هیچ یک از ابعاد و جنبه های اصلاحات را نادیده انگاشت بعضی را شدت بخشید و از برخی چشم پوشید و از شتاب بازداشت. اگر بنا داریم حسین وار در همه ابعاد اصلاحاتی را دنبال کنیم، باید با حفظ مبانی قرآنی و دینی و در چارچوب ارزشهای اسلامی چنین کنیم.

مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه و سخنرانی های عمومی، اصول و ابعاد مختلف اصلاحات، در جامعه امروز را بیان فرمودند، که بدون شرح و تفصیل، فهرستی از آنها را ذکر می کنیم. باشد که فرمایشات - معظم له - که ترجمان بی بدیل و کم نظیر سیره اهل بیت و خصوصاً اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد، مورد توجه همه مسئولان و مردم قرار گیرد.

ایشان فرمودند:

1- ما احتیاج داریم که دستگاه اداریمان مقرراتی داشته باشد که برای همه

یکسان باشد و در آن تبعیض نباشد. اگر بود فساد است و فساد باید اصلاح شود؛

2- باید رشوه و ارتشا نباشد و اگر بود، فساد است و باید اصلاح گردد؛

3- راه های کسب ثروت مشروع باشد. اگر کسانی از راه های نامشروع کسب ثروت کردند، این فساد است و باید اصلاح شود؛

4- اگر کسانی از امتیازات بیجا استفاده کرده اند، ثروت های باد آورده پیدا کردند و دیگران را به قیمت این که خودشان ثروتمند شوند، فقیر کردند، این فساد است و باید اصلاح شود؛

5- اگر در جامعه، امتیازهای انحصاری به وجود آوردند و همه نتوانستند از فرصت های برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح شود؛

6- اگر مردم دچار بی انضباطی اند، به خصوص مسئولان بخش های اداره کشور، بی انضباط اند و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است؛

7- در جوانان اگر ملکات انسانی، یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت و کار، رشد پیدا نمی کند این فساد است و باید اصلاح شود؛

8- اگر اعتیاد در جامعه هست این فساد است؛

9- اگر وظیفه شناسی در مسئولان نیست، این فساد است؛

10- اگر جرم و جنایت هست، اگر دسترسی به قضاوت عادلانه نیست، اگر رسیدگی های قضایی طولانی می شود و پرونده ها تا مدت ها می ماند، این فساد است و باید اصلاح گردد و باید از جرم و جنایت پیشگیری کرد. (1)

ص: 67

واژه اصلاحات، مفهومی گسترده دارد، هنگام تعریف این واژه، می توان از آن توصیف میزان اصلاحات و مقصد و مقصود را فهمید.

امام حسین (علیه السلام) مخالفت خود با حکومت یزید و خروج از مدینه را گام اصلاحی نامید و عملاً اصلاحات در جامعه دینی را آغاز نمود. در این جا به چند نکته باید توجه شود:

ابتدا باید دانست که اصلاحات در برابر افساد (تخریب) انحراف و کج روی است و برای اصلاح جامعه ای چند چیز ضروری است: فهم دقیق از انحراف و چگونگی برخورد با آن و سپس معیار و محور و هم چنین ابزار اصلاحات.

امام حسین (علیه السلام) در عصر خود از دانش بسیار بالایی در تشخیص انحراف و کج روی در حکومت و جامعه برخوردار بود. اگر به ابعاد (بیان) امام در مسائل حکومت (جامعه) و روحیات مردم آن زمان توجه شود، کوچکترین نقصی در فهم امام از جامعه شناسی (مردم شناسی) دین شناسی و حکومت نمی توان یافت. امام این فهم دقیق (حرکت اصلاحی) را آغاز نمود که ابزار آن امر به معروف و نهی از منکر، طریقه و روش اش سنت

پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و علی (علیه السّلام) و لازمه اش پایداری و استقامت و شهادت است:

« أَنْمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي أُرِيدُ الَّتِي أُمُرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيِ الْمُنْكَرِ وَ اسِيرِ بَسِيرَةِ جَدِي وَ أَبِي عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السّلام) » (۱)

امام حسین (علیه السّلام) اصلاح طلب بزرگ

اشاره

بررسی قیام و نهضت امام حسین (علیه السّلام) از زوایای مختلف امری است ممکن و لازم، همان طور این که تاکنون بسیاری از نویسندگان و گویندگان بدان پرداخته اند. یکی از ارکان نهضت امام حسین (علیه السّلام) - همان گونه که در گفتار و روش آن امام همام می باشد - اصلاح طلبی در جامعه دینی است. بررسی واژه اصلاح طلبی در نهضت امام حسین (علیه السّلام) از آن جهت حائز اهمیت است که بسیاری از افراد امروز با شعار اصلاح طلبی با انگیزه ها و سلیقه های شخصی و گروهی در صدد بهره برداری از آن برای رواج نوعی تسامح و تساهل و به فراموشی سپردن ارزش ها به ویژه ارزش های حاکم بر نهضت بزرگ اصلاح طلب کربلا می باشند. اینک به و اختصار چگونگی اصلاح طلبی در نهضت امام حسین (علیه السّلام) را بررسی می کنیم.

اصلاح طلبی

واژه اصلاح طلبی بیشتر در جایی بکار گرفته می شد که انسان، انحراف و کج روی و خلاف مصالح مردم را در جامعه ببیند و براساس مسئولیت و نیاز، به تبیین اصلاحات و اقدام عملی مبادرت ورزد.

اساس کار در امر اصلاح طلبی ریشه های فکری و باورهای اعتقادی است، لذا اصلاح طلبی در هر جامعه ای متوجه گرایش اصلاح طلبان می باشد که چرا و چگونه و با کدام ابزار به اصلاح طلبی اقدام می کنند؟

امام حسین (علیه السلام) پس از امتناع از بیعت با حکومت یزید بن معاویه و اعتراض به حکومت وی عزم به خروج از مدینه نمود. قبل از خروج وصیتی نوشت و به برادرش محمد حنفیه سپرد. وصیت نامه امام حسین (علیه السلام) حاوی نکته های بسیار عمیق و با ارزشی است بندهند آن، حقیقت نهضت امام حسین (علیه السلام) را روشن می سازد.

امام حسین (علیه السلام) در این وصیت نامه با نفی هرگونه خودخواهی، خوش گذرانی، فساد و تباهی و ستمگری- برای خروج از مدینه و مخالفت با بیعت و حکومت یزید - انگیزه اولیه اش را چنین می فرماید:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي...» (1).. خروج من فقط برای

اصلاح طلبی در امور امت جدم پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است.

با این بیان به خوبی روشن می شود:

1- خروج امام برای فرار از بیعت نبوده است؛

2- خروج امام صرفاً به منزله عدم بیعت و اعتراض به دستگاه خلافت یزید نبوده است؛

3- امام مفسده ای را در جامعه اسلامی احساس نمود و براساس آن در صدد اصلاح آن بر آمد و لذا برای جلوگیری و مقابله با انحراف و مفسده در جامعه دینی راه خروج و حرکت از مدینه را در پیش گرفت؛

4- خط و مشی امام حسین (علیه السلام) همان سیره پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و روش پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب بوده است. بسی روشن است که حرکت امام حسین (علیه السلام) در امتداد خط اصلاح طلبی در فرمان پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و علی ابن ابی طالب بوده است؛

ص: 71

امام حسین (علیه السلام) در حرکت خود به دو نکته مهم اشاره فرمود:

1- «اریدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؛ (1) می خواهم برای اصلاح جامعه امر به معروف و نهی از منکر نمایم».

2- «وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ؛ (2) به سبک و روش جدم پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) و پدرم علی (علیه السلام) عمل می کنم. تأکید بر سیره پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) تضمین کننده سلامت راه و برخورد با کسانی بود که تحت عنوان دین از حقیقت دین فاصله و در ضلالت مهلك تحریف و بدعت قرار گرفته بودند.

عنصر امر به معروف و نهی از منکر نیز به دورکن مهم جامعه توجه داشت:

1- حکومت؛ 2- مردم و افراد جامعه آن زمان.

در حقیقت طرح امر به معروف و نهی از منکر امام، جنبه اجتماعی و حکومتی داشت، گرچه در برخورد با افراد مطرح آن زمان حقایقی از دین و جامعه را بیان می فرمود.

اما اگر به زوایای سخن و کلام امام (علیه السلام) خوب توجه شود در می یابیم که انگیزه امام (علیه السلام) اصلاح امور جامعه و حکومت بوده است. امام حسین (علیه السلام) در صدد دعوت به معروف؛ یعنی دعوت به دین خدا و پذیرش حاکم عادل و امام مسلمین بود. معروف فراموش شده در آن زمان، امامت بحق مسلمین بوده و امام (علیه السلام) بارها افراد جامعه را به همراهی و توجه به خود دعوت نمود، اما مردم با کج فهمی، از پذیرش و درک دعوت به حق سرباز زدند و گران بهاترین معروف الهی را در مسیر حق، تنها و بی یاور گذاشتند.

جایگاه مردم برای اصلاح حکومت

امام حسین (علیه السلام) خلافت آل ابی سفیان را باطل و از سوی دیگر، جهل، سکوت و همراهی مردم را عامل مهم این معضل اجتماعی می دانست و دلیل این انحراف را صلی الله بی توجهی عناصر جامعه به توصیه پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) می دانست.

ص: 72

1- همان.

2- همان.

امام حسین (علیه السلام) می فرماید:

« وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِنْبَرِي فَأَبْقِرْهُ بَطْنُهُ وَقَدْ رَأَى أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمَنْبَرِ فَلَمْ يَبْقِرُوا فَأَبْتَلَاهُمْ بِبَيْتِ الْفَاسِقِ ؛ (1) من از جدم رسول الله شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید، شکمش را بدرید [او را بکشید]. و مردم مدینه او را بر منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدند، و او را نکشتند. پس خداوند مردم را به یزید فاسق گرفتار نمود.

جامعه شناسی امام حسین (علیه السلام) بسیار دقیق و روشن است، لذا نقش مردم را در دوره کار آمدن یزید با ادله بیان می کند. امام حسین (علیه السلام) برای نهی مردم از پذیرش حکومت یزید می فرماید:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِثًا عَهْدِهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيَّرْ بِفِعْلِهِ وَ لَا قَوْلِهِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ ؛ (2) مردم! پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را در هم می شکند و با سنت پیامبر مخالفت می کند و در میان بندگان خدا گناه و دشمنی را در پیش می گیرد. ولی او در برابر چنین سلطانی با عمل و گفتار خود مخالفت ننماید خداوند آن شخص را به محل همان طاعی در آتش جهنم داخل می کند».

...

انگیزه های قیام اصلاح طلبانه امام حسین (علیه السلام)

1- حکومت

اشاره

خلافت معاویه فساد و تباهی و ظلم و جور را در جامعه گسترش داد و از سویی، موجب تحریف و واژگون شدن حقایق دین در جامعه گردید. به گونه ای که وی به عنوان

ص: 73

1- لهوف، ص 20.

2- تاریخ طبری، ج 7، ص 300.

جانشین و وصی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر کرسی خلافت تکیه زد و هزاران منبر برای سب علی بن ابی طالب به وجود آورد. عمق فاجعه را کسی جز حسین بن علی پس از هلاکت معاویه درک نکرد. حکومت مورثی یزید که مورد اعتراض بعضی از شیوخ و بزرگان آن زمان بود، گویای حقیقت پنهان فاجعه نبود. امام حسین (علیه السلام) پس از شنیدن طرح خلافت یزید فرمود:

«عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ؛ (1) دیگر باید فاتحه اسلام را خواند چرا که مسلمانان به فرمانروایی مثل یزید گرفتار شدند».

امام (علیه السلام) سپردن خلافت را به شخصی، مثل یزید بزرگترین مصیبت جامعه اسلامی می داند. امام (علیه السلام) با ژرف اندیشی و عمق نگری، بلای اسلام را در جامعه دینی حاکمیت فرد ظالم و فاسقی مثل یزید می داند. امام (علیه السلام) در معرفی یزید می فرماید:

«وَيَزِيدٌ رَجُلٌ شَارِبُ الْخَمْرِ وَقَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ؛ (2) یزید مردی است شراب خوار که دستش به خون افراد بی گناه آلوده است او علناً مرتکب فسق و فجور می شود».

صلی الله

خلافت در آن عصر رهبری جامعه اسلامی و به تعبیری جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را در اذهان به همراه داشت. امام حسین (علیه السلام) دین و خلافت و امامت و رهبری بر جامعه اسلامی را دست خوش هوسرانی و ظلم و جور می دید، لذا لحظه ای نه از مخالفت و عدم بیعت کوتاه آمد و نه از آگاه کردن افکار عمومی و مبارزه حق طلبانه دست برداشت.

امام حسین (علیه السلام) این وضعیت حکومت و طریقه خلافت را غیر قابل تحمل می داند، در منزل بیضه می فرماید:

«الْأَهْوَالَاءُ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَاثَرُوا بِالْفِيءِ وَالْحُلُوقِ حَرَامِ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيْرِهِ؛ (3)

ص: 74

1- لهوف، ص 20.

2- ارشاد، ص 200.

3- تاریخ طبری، ج 7، ص 300.

مردم، آگاه باشید اینان [بنی امیه] اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را در پیش گرفتند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده و فی را [که مختص به خاندان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است] به خود اختصاص دادند حلال خدا را حرام و اوامر و نواهی الهی را تغییر دادند و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدان که دین جدم را تغییر دادند شایسته ترم».

نکته مهم

امام حسین (علیه السلام) علاوه بر بیان مفساد حکومت آل ابی سفیان و عدم استحقاق رهبری آنها به طرح جایگاه و شایستگی خود برای اصلاح امور اشاره می کند و مردم را برای پذیرش حکومت و رهبری عادل دعوت می نماید. برای اثبات این مدعا، به چند نمونه اشاره می شود:

1- در آغاز نقی بیعت یزید ضمن سخنانی به فرماندار مدینه می فرماید: «أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ» (1).

2- در منزل «شراف» ضمن یک سخنرانی می فرماید: «وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ؛ (2) و ما اهل بیت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به ولایت و رهبری مردم شایسته تر از اینها می باشیم».

3- در نامه به مردم کوفه می فرماید: «يُخْبِرُنِي بِاجْتِمَاعِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا؛ (3) خبر اجتماع و هماهنگی شما را که برای نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود دریافت نمودم».

4- در پاسخ نامه مردم کوفه می فرماید: «فَلَعَمْرِي مَا لَامَامِ الْأَعْمَالِ بِالْكِتَابِ وَالْإِخْذِ بِالْقِسْطِ وَالِدَّائِنِ بِالْحَقِّ وَالْحَابِشِ نَسْفَهُ عَلَىٰ ذَاتِ اللَّهِ؛ (4) سوگند به جانم! امام و

ص: 75

1- لهوف، ص 20.

2- سخنان حسین ابن علی، ص 102.

3- همان، ص 78.

4- ارشاد، ص 204.

رهبر کسی که به کتاب خدا عمل نموده و راه قسط را در پیش گرفته و از حق پیروی و وجود خود را وقف فرمان الهی نماید».

5- در نامه ای به مردم بصره می فرماید: وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ؛ (1) و ما با علم و آگاهی بر شایستگی خویش نسبت به این افراد برای پرهیز از اختلاف رضایت دادیم».

6- «وَ كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ،؛ (2) و ما خاندان اولیا اوصیا و وارثان وی و شایسته ترین افراد به مقام او از میان امت بودیم، ولی گروهی این حق را از ما گرفتند...».

آن چه، به روشنی از این عبارات می توان فهمید، این است که خلاف آل ابی سفیان غاصبانه و ناحق است. امام و رهبر باید، عادل و براساس کتاب و سنت عمل نماید. خلافت و رهبری حق مسلم خاندان عصمت و طهارت و امام حسین (علیه السلام) شایسته ترین و جامع ترین فرد برای رهبری و امامت مسلمانان بوده است.

2- جامعه

افراد هر جامعه در مسایل فکری و فرهنگی و اجتماعی خود سهم به سزایی دارند.

گرایش موجود در هر جامعه ای - علاوه بر نقش حکومت - برخاسته از روحیات و خواسته های فکری آن جامعه است امام حسین (علیه السلام) بخش مهمی از سخنانش را متوجه باورها و اندیشه های کج و مرده عصر خود نمود و به مردم که ظاهراً مسلمان و پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، سخت هشدار و انداز می داد.

امام حسین (علیه السلام) در نامه ای به مردم بصره می فرماید:

ص: 76

1- تاریخ طبری، ج 7، ص 240.

2- همان، ص 240.

«فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ؛ (1) سنت و روش پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) از میان رفته، بدعت جای آن را گرفته و احیا شده است.

در واقع امام (علیه السلام) به مردمی که ادعای پیروی از پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) را دارند هشدار می دهد که روش پیامبر را به فراموشی سپرده اید و بدعت را جای آن قرار داده اید. امام حسین (علیه السلام) پس از ورود به صحرای کربلا خطبه ای می خواند که تمام حقیقت جامعه آن زمان را به تصویر می کشد و روحیات آن مردم را با دید وسیع و جامعه شناختی اش بیان می کند و تازیانه کلامش را براندیشه مرده و جامد آن روزگار، فرود می آورد. با جان دل بشنوید. می فرماید: اما بعد پیشامد ما همین است که می بینید اوضاع زمان به طور جدی دگرگون گردیده، زشتی ها آشکار و نیکی ها و فضیلت ها از محیط ما رخت بر بسته است. از فضایل انسانی چیزی باقی نمانده، مگر اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب. مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می برند. که نه به حق عمل و نه از باطل روگردانی می شود. شایسته است در چنین محیط ننگین، شخص با ایمان و با فضیلت فداکاری کند و به دیدار پروردگارش بشتابد. من در چنین محیط ذلت باری، مرگ را جز سعادت و خوش بختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم

امام (علیه السلام) به سخنانش چنین ادامه داد: این مردم برده های دنیایند و دین لقلقه زبانشان است حمایت و پشتیبانی شان از دین تا آن جاست که زندگیشان در رفاه است و آنگاه که در بوته امتحان قرار گیرند، دین داران کم خواهند بود. (2)

عزت خواهی و نفی ذلت و روح حماسی در حرکت اصلاح طلبانه امام حسین (علیه السلام)

لحظه ای سکوت، کوتاهی مسامحه و سازش در نهضت امام حسین (علیه السلام) به چشم نمی خورد، بلکه سراسر حرکت امام حسین (علیه السلام) در آرمان خواهی، نفی ذلت، روح حماسی و

ص: 77

1- همان، ص 240.

2- محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی، ص 135.

شجاعت و مبارزه متبلور است.

1- امام در ابتدای امر فرمود:

«وَمِثْلِي لَا يُبَاعُ مِثْلُهُ؛ (1) فردی مثل من با فردی مثل یزید، هرگز بیعت نمی کند.

2- در مدینه خطاب به برادرش، محمد حنفیه فرمود:

اگر در این دنیا هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی برای من نباشد، باز هم با یزید بیعت نخواهم کرد. (2)

3- در پاسخ عمر اطراف می فرماید: به خدا قسم من هیچ گاه زیر بار ذلت نخواهم رفت. (3)

4- در روز ورود به صحرای کربلا فرمود: «وَأِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

5- در پاسخ نامه ابن زیاد، آن را به زمین انداخت و فرمود: این نامه در نزد ما پاسخی ندارد، چرا که عذاب خداوند بر وی ثابت گردیده است. (4)

6- امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا در برابر لشکر یزید و به دنبال درخواست «قیس ابن اشعث» برای بیعت با یزید فرمود: نه، به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابر دشمن فرار می کنم. (5)

7- امام حسین (علیه السلام) در برابر لشکر ابن زیاد می فرماید: آگاه باشید! این فرومایه (ابن زیاد) فرزند فرومایه، مرا در بین دوراهی شمشیر و ذلت قرار داده است، هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ. (6)

ص: 78

1- ارشاد مفید، ص 200.

2- خوارزمی، ج 1، ص 188.

3- لهوف، ص 23.

4- همان، ص 69.

5- نجمی، سخنان حسین بن علی، ص 170.

6- مقتل خوارزمی، ج 2، ص 7.

8- پس از کشته شدن گروهی از یاران فرمود: به خدا سوگند! من به هیچ یک از خواسته های این ها جواب مثبت نخواهم داد، تا در حالی که به خون خویش خضاب شده ام به دیدار خدایم نائل گردم. (1)

اصلاح طلبی در این عصر

گرچه فضای عمومی و اجتماعی عصر ما با زمان امام حسین (علیه السلام) تفاوت دارد. اما، امام حسین (علیه السلام) آموزگار بزرگ آزادی خواهان در هر زمانه ای است. باید دید مدعی اصلاح طلبی در این زمان، براساس کدام معیار و اندیشه و سلیقه ای اصلاح طلب است؟ آیا عنصر فعال نهضت حسینی؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر در این دیدگاه جای گاهی دارد؟ آیا کتاب و سنت، سبک و روش اصلاح طلبان را هدایت می کند؟ یا حرکت آنان برخواسته از تفکرها و تمایل های شخصی و گروهی است؟ آیا عزت خواهی و آرمان خواهی و توجه به بعد معنوی جامعه، از اصول فکری اصلاح طلبان است؟ آیا پایداری و مقاومت و نفی حرکت های ذلت پذیری، جزء اهداف و برنامه های مدعیان اصلاح طلبی است؟ و آیا تفکر شهادت طلبی در اندیشه و افکار آنان جایی دارد یا خیر؟

با پاسخ به این سؤال ها، هم سویی و عدم هم سویی هر مدعی اصلاح طلبی با حرکت جامع و اصلاح طلبانه امام حسین روشن و هویدا خواهد شد. امام حسین (علیه السلام) متعلق به همه اعصار، و در همه زمان ها زنده، و آموزگار بزرگ همه انسان های اصلاح طلب با محوریت کتاب و سنت و سیره ائمه (علیهم السلام) است.

ص: 79

تقی حسینی

نام آن بزرگوار «حسین» است و این اسم به انتخاب پروردگار عالم است.

مشهورترین کنیه ایشان «ابی عبدالله» و مشهورترین القاب ایشان «سیدالشهداء»، «المظلوم»، «الشهید» می باشد. عمر پربرکت آن حضرت پنجاه و هفت سال بود. در سوم شعبان سال چهارم هجرت متولد شد و در دهم محرم الحرام سال شصت و یک هجری در صحرای کربلا به دست لشکریان یزید بن معاویه به شهادت رسید. شش ساله بود که جد بزرگوارش از دنیا رفت. سی سال با پدر بزرگوار خود زندگی کرد و ده سال بعد از شهادت پدر با برادر بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود و ده سال هم امامت کرد. حسین (علیه السلام) علاوه بر دارا بودن فضائلی که همه اهل بیت (علیهم السلام) دارا هستند امتیازهای دیگری هم در میان ایشان دارد. اولین امتیاز این است که ائمه طاهرين همه از صلب او هستند. دیگر این که تداوم حیات اسلام مرهون شهادت اوست. امتیاز سوم حسین (علیه السلام) این است که شعله های محبت او همیشه در دل ها باقی خواهد ماند. امتیاز چهارم حسین (علیه السلام) ابر سایر اهل بیت این است که در تربت او شفاست و استجاب دعا در حرم او از نظر روایات - مسلم و قطعی است و آخرین امتیاز این که او عشق و فداکاری و گذشت در راه خدا را عملاً معنا کرد و باید گفت: اگر فداکاری حسین (علیه السلام) و یارانش در روز

عاشورا نبود بسیاری از مفاهیم و لغات را نمی شد معنا کرد، مفاهیمی همچون ایثار، شهادت، رشادت، عرفان امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح در دین و....

انحرافات در امت پیامبر پس از رحلت آن حضرت

امام حسین (علیه السلام) قبل از خروج از مدینه در خطبه ای ضمن ستایش و حمد خداوند بزرگ انگیزه قیام خود را نه برای اخلاص و افساد، بلکه به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و نشان دادن راه رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و همچنین اصلاح مفاصد در امت جد بزرگوارش می داند.

این که چگونه و به چه طریق، مفاصد در امت پیامبر بزرگوار اسلام به وجود آمد و عمق آنها چقدر است؟ به بحث مفصّلی نیاز است، لیکن به طور اجمال می توان به این موضوع اشاره کرد که آغاز انحراف و افساد در دین پس از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام و دقیقاً در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد.

سقیفه ابی بکر را به جای امیرالمؤمنین (علیه السلام) نهاد و چون روایات منقول از رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مغایر با این کار بود به شعار «حسبنا کتاب الله» تمسک شد. لذا با انتشار احادیث رسول الله شدیداً مخالفت شد؛ حتی نقل می کنند که ابی بکر پانصد روایت از رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) داشت که آن را در میان مردم آتش زد. پس از آنکه دیدند اگر به قرآن بسنده شود کار بنی ساعده غیر قابل توجیه و خنثی می شود، از این جهت شعار «نهینا عن التعمق والتكلف فی القرآن» شایع شد، یعنی نهی شده ایم که در قرآن تأمل و تفکر کنیم و خود را به زحمت اندازیم.

مصیبت دیگری که باعث انحراف امت پیامبر گردید، اختلاف طبقاتی ای بود که در زمان عثمان به اوج خود رسید که امیرالمؤمنین در خطبه شقشقیه به آن اشاره می کند و می فرماید: بنی امیه اطراف عثمان را گرفتند و بیت المال مسلمین را - نظیر شتری که علف ها را می بلعد - بلعدند.

سومین مصیبتی که دامن گیر دین شد، جعل روایات از روحانی نماهای درباری ای بود که پایهٔ اسلام را می زد. مصداق این احادیث جعلی این است که میگفتند وقتی سورهٔ النجم نازل شد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را برای مشرکان خواند و وقتی آیه «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ» را قرائت کرد، شیطان در دهان پیامبر نهاد که بگوید شفاعت این دو بت در روز قیامت مورد آرزوست، مشرکین از این گفته خشنود شدند و چون پیامبر سجده کرد، آنان نیز سجده کردند. پر واضح است که این گونه روایات جعلی چگونه پایهٔ اسلام و قرآن و پیامبر را از بین می برد.

انحراف دیگری که پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام به وجود آمد، این بود که حق و باطل با یکدیگر مخلوط شدند و دشمنان با تن پوش حق به جنگ حق افتادند و در واقع باطل خود را حق جلوه دادند. سرگذشت معاویه بیانگر این حقیقت است. چه شد که معاویه توانست پست خلافت را اشغال کند. وقتی عثمان بر اثر انحراف هایش در خطر کشته شدن بود معاویه هیچ کمکی برای او نفرستاد، زیرا با عثمان کاری نداشت، او به دنبال ریاست خودش بود و چنین فکر می کرد که کشته شدن عثمان بیشتر به نفع اوست.

جاسوسان معاویه به دستور او پیراهن عثمان را آوردند و بر سر دروازه شام آویزان کردند.

معاویه بالای منبر قرار می گرفت و اشک می ریخت و می گفت: ایها الناس! خلیفهٔ مظلوم پیامبر را کشتند و صدای گریه و شیون مردم نیز بر می خواست!! معاویه روزها از مردم اشک گرفت و از مظلومیت خلیفه مقتول سخن گفت و مردم را به قصاص و انتقام خون خلیفه از علی بن ابی طالب (علیه السلام) تشویق و ترغیب می نمود.

این است امتزاج بین حق و باطل که در این مورد معاویه از خود نیرویی نداشت، بلکه از نیروی حق برای اهداف باطل خود استفاده می کرد. در این راه جهالت و نادانی مردم نیز عامل مؤثر و مکمل بود.

مصیبت و مسئله پنجم، ارباب و ترس عجیبی بود که بر مسلمانان حکمفرما شده بود؛ مخصوصاً در زمان معاویه که هرکس لب به اعتراض می گشود او را از دم تیغ

می گذرانند. مصداق بارز حاکمان جور و ظلم در آن زمان زیاد ابن ابیه بود، جلّاد خونریزی که از طرف معاویه مأمور بود مخالفین را قلع و قمع کند، آن هم به نام دین و به نام خلیفه مسلمین (معاویه) و این سبب شد که واعظین بر منبر قرار گرفته و به علی لعن و نفرین و شرایط به گونه ای پیش برود که مردم علی (علیه السلام) را بی دین و بی نماز بخوانند و پس از شهادت آن حضرت در محراب از یکدیگر بپرسند که علی در مسجد چکار می کرد؟ مگر او هم نماز می خواند!

مصیبت بزرگ دیگری که گریبان گیر دین مقدس اسلام شد روی کار آمدن یزید پس از معاویه به عنوان حاکم اسلامی بود.

معاویه قبل از مرگ خویش به یزید وصیت کرد و گفت: من همه کارها را برای سلطنت تو مهیا کرده ام و تمام سرکشان را رام نموده ام مگر سه نفر که برای بیعت تو حاضر نشده اند: ابی عبدالله الحسین، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر. اگر به ابن زبیر و ابن عمر دست یافتی، قطعه قطعه بکن، اما مبادا معترض حسین شوی. البته واضح است که ترس معاویه نه به خاطر خدا و عاقبت اخروی است، بلکه به لحاظ این بود که با تعرض

به حسین (علیه السلام) پایه های حکومت بنی امیه منهدم و بر باد می رفت و همین طور هم شد.

معاویه فردی بود که ظاهر اسلام را حفظ می کرد، لیکن یزید به صورت علنی در جمع شراب خواری می نمود، سگ بازی و میمون بازی می کرد و در شهوت جنسی کم نمی گذاشت. و اینها باعث می شدند تا در سیاست و درایت یا به طور دقیق تر در حقه و نیرنگ به پای معاویه نرسد. این اوج مصیبت و انحراف برای دین بود که چنین شخص پلیدی در رأس اداره جامعه اسلامی قرار گرفته و حاکم بلامنازع مسلمین باشد.

یزید با زیر پا گذاشتن وصیت معاویه از حسین (علیه السلام) بیعت خواست. حسین (علیه السلام) که نور پاک و مطهر و عزیز علی (علیه السلام) و زهر است می بایستی دست خود را با دست پست ترین و پلیدترین انسان که حکومت اسلامی را غصب کرده بود، آشنا سازد! مگر می شود! و چه زیبا فرمود حسین بن علی (علیه السلام) - سرور آزادگان جهان که این ذلت را برای خود و دین خود نمی خرم: «هیئات منّا الدّلة».

آری به حکومت رسیدن یزید اوج انحراف در دین بود و این جا حسین (علیه السلام) تقیه را بر خود حرام می دانست، زیرا وضع زمان طوری بود که اگر ابی عبدالله خلافت یزید را تأیید می کرد، اسلام از بین می رفت. خودش فرمود که شنیدم از جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: هرگاه سلطان جابری که هتک حکم خدا و سنت پیغمبر می کند و حرمت عباد را می شکند، هرکس به قول یا به فعل با او اظهار مخالفت نکند بر خدا حق است که او را با آن ظالم محشور فرماید، یعنی اگر با یزیدی که شراب خواری، زناکاری و قماربازی او علنی است اظهار مخالفت نکنم، به حکم خدا در ظلم او شریک هستم

مصلح اصلاحات دینی

زمان خاص سیدالشهداء و انحرافات آن دوران - به تعدادی از آنها به طور خلاصه اشاره شد - قیام را برای امام حسین (علیه السلام) غیر قابل اجتناب نمود. او به عنوان پرچمدار بزرگ آزادی جهت احیای ارزش های دینی و سنت جد بزرگوارش قیام بزرگ عاشورا را آغاز نمود. هر مصلحی اول باید صالح باشد تا بتواند مصلح باشد. او باید پیش برود بعد به دیگران بگوید که پشت سر من بیایید. خیلی فرق است میان کسی که ایستاده و به سربازانش فرمان می دهد و کسی که خودش جلو می رود و می گوید که من رفتم شما هم پشت سر من بیایید. در آن دوران چه کسی شایسته تر و مصلح تر از حسین (علیه السلام) که دارای مقام عصمت می باشد و از نظر حسب و نسب کس همانند او نمی توان یافت.

لحظه لحظه حرکت امام از مدینه به مکه و سپس به طرف کربلا دارای پیام است.

ترک کردن حریم امن خدا در ایام حج و روزهایی که مسلمانان به فرمان خدا در مکه هستند نشان از اهمیت موضوع دارد. خطبه های مختلف و سخنان ارزشمندی که خطاب به یاران و اهل بیت خود می فرماید حاکی از حرکت روشن، ضروری و مؤثر می باشد.

در جاهای مختلف و خطبه های گوناگون امر به معروف و نهی از منکر زبانی می نماید. مخالفین را به دین و اطاعت از دستورات الهی فرا می خواند و دوستان و یارانش

را به صبر در برابر مصائب دعوت می کند، اما اصل امر به معروف و نهی از منکر در عمل حسین (علیه السلام) نهفته است نه در کلام. او انحرافات به قدری زیاد است که همانند ظلمت شب ظلمانی بر همه جا مستولی شده، منکرات دنیای اسلام را فرا گرفته، دیگر امر به معروف و نهی از منکر زبانی کارساز نیست. سیلاب خون حسین (علیه السلام) و یارانش لازم است تا این انحرافات را از ذهن و فکر مردم پاک و ارزش های اسلامی را صیقلی و آشکار نماید.

تأثیر قیام حسین (علیه السلام) در اصلاحات اساسی

امام حسین (علیه السلام) با قیام خود حجاب از چهره ارزش های دینی برداشت و آنها را آشکار نمود. البته در این میان نقش پیام رسانان کربلا - به ویژه ام المصائب حضرت زینب کبرا (علیها السلام) - بسیار ارزشمند و مؤثر بود و به تعبیری اگر پیام رسانان نبودند، پیام ناقص می ماند:

کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود*** سرنی در نینوا می ماند اگر زینب نبود

حوادثی که بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) اتفاق می افتد، خطبه هایی که توسط حضرت امام سجاد (علیه السلام) و زینب کبرا (علیها السلام) ایراد می شود، چهره یزید را برای مردم برملا نموده و آنها را به قیام بر ضد او تشویق می نماید.

دیگر کسی به علی (علیه السلام) ناسزا نمی گوید، قیام مختار اتفاق می افتد و جنایتکاران و قاتلان حسین (علیه السلام) و یارانش قصاص می شوند. خورشید اسلام به برکت درخشش خون حسین (علیه السلام) و یارانش درخشان تر می شود.

زمینه برای بسط علوم اسلامی آماده می گردد به طوری که در زمان امامت امام محمد باقر (علیه السلام) و امام جعفر صادق (علیه السلام) علوم اسلامی به طور گسترده در جامعه نشر و شاگردان بزرگ و ممتازی تربیت و تعلیم می شوند. احادیث جعلی ای که در دوران معاویه و یزید فراوان شده بودند تا حدّ زیادی محو می شوند.

مردم سعادت دنیا و آخرت خود را در اطاعت و حمایت از حکومت صالح و مصلح می بینند و امر به معروف و نهی از منکر به عنوان اساسی ترین محور حرکت امام حسین (علیه السلام)

احیا می‌گردد و در واقع حسین (علیه السلام) به امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد و آن هم نهضت حسینی را بالا برد. در یک کلام قیام حسین (علیه السلام) باعث شد تا یک بار دیگر ارزش های اصیل اسلامی و دینی رخ بنمایانند. ارزش هایی که به برکت خون حسین (علیه السلام) و یارانش در جوامع اسلامی جاودانه خواهند ماند، هرچند که هر از گاهی دشمنان دین قصد کم رنگ کردن آنها را داشته باشند.

- 1 - حماسهٔ حسینی استاد شهید مرتضی مطهری.
- 2 - حق و باطل، استاد شهید مرتضی مطهری.
- 3- تحلیلی از عاشورا، شیخ محمدابراهیم کریمی ابرقویی.
- 4 - زندگانی چهارده معصوم (علیهم السّلام)، آیه الله حسین مظاهری.
- 5 - سیدالشهداء (علیه السّلام)، آیه الله شهید عبدالحسین دستغیب.

سید ابوالحسن مخزن موسوی

مقدمه

از آن جا که به موازات پیشرفت عظیم علمی و صنعتی جامعه امروز بشری، فرهنگ زورمداری و ذلت آفرینی نیز نسبت به هر زمانی پیشرفت فزاینده تری داشته، این فرهنگ، بیشتر از هر زمان اصول و ارزش های انسانی و دینی جوامع بشری، از جمله جامعه ما را در مخاطره جدی قرار داده است، نیاز جوامع به درک و فهم عمق نهضت عزت آفرین عاشورا برای مبارزه با این شیخون فرهنگی جهانی نیز پیش از هر زمانی است.

لذا نویسنده بر آن شد تا در حد بضاعت ناچیز خود قطره ای از این اقیانوس بیکران برگیرد و آن را تقدیم تشنگان ساحل نشین این اقیانوس نماید و موضوع «راهبرد اصلاح طلبی در نهضت عاشورا» را به عنوان یک بحث کلیدی در حد یک مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

در این مقاله، از بحثی اجمالی پیرامون هدف نهضت اصلاح طلبی، به آسیب شناسی اجتماعی عصر نهضت که بستر ساز انحراف جامعه به اصول گریزی و اصول ستیزی می گردد، پرداخته شده پس از آن ویژگی های هر نهضت اصلاح طلب دینی از جمله نهضت عاشورا و موانع آن، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و متعاقب آن به راهبرد

امام حسین(علیه السّلام) برای نهضت اصلاح طلبی به تفصیل پرداخته شده که محورهای عمده آن به قرار زیر است:

1- امر به معروف و نهی از منکر؛

2- مراتب یاران امام(علیه السّلام)؛

3- روش های نظری و عملی هدایت و جذب.

امید آنکه این مختصر مورد قبول حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار بگیرد. و برای جامعه خاصه نسل جوان مفید واقع شود.

هدف نهضت عاشورا

هدف نهضت عاشورا، اصلاح بنیادی ساختار جامعه و سوق دادن آن به سمت اصول و ارزش های دینی جامعه بود؛

به عبارت دیگر هدایت جامعه از اصول گریزی و اصول ستیزی به اصول گرایی و پای بندی به ارزش های دینی بود.

مهمترین اصول و ارزش های دینی جامعه عبارتند از:

1- خدا محوری در زندگی فردی و اجتماعی؛

2- حاکمیت رهبری الهی بر جامعه؛

3- پایبندی جامعه به احکام شرع مقدس اسلام؛

4- عدالت گرایی و ظلم ستیزی؛

5- عزت طلبی و ذلت گریزی.

چنان که امام حسین (علیه السّلام) طی سخنانی در مسیر حرکت به سوی عراق فرمودند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا، مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ مَا عَلَيْهِ

بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ.»

«أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ.» (1)

«امام حسین (علیه السلام) فرمود: ای مردم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: هر کس حاکم ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمرد، عهد الهی را نقض می‌کند، با سنت رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، مخالفت می‌کند و در بین بندگان خدا به عصیان و ستمگری رفتار می‌کند و کسی با عمل یا با زبانش با او مقابله نکند، بر خداوند فرض است که این شخص (بی تفاوت) را با او محشور گرداند.»

سپس امام (علیه السلام) فرمود: آگاه باشید که این قوم از شیطان تبعیت می‌کنند و از اطاعت خدای رحمان سرباز می‌زنند، فساد را در جامعه رواج داده‌اند و حدود الهی را به اجرا در نمی‌آورند و از بیت المال به نفع خود بهره‌برداری می‌کنند. و حرام الهی را حلال می‌کنند. حلال الهی را حرام می‌کنند، در این شرایط من سزاوارتر از هر کسی هستم که قیام کنم و با آنها مبارزه نمایم و این جامعه را اصلاح کنم.

آن حضرت در وصیت نامه خویش نیز فلسفه قیامش را اصلاح جامعه ذکر می‌فرماید. (2)

و از آن جا که پرداختن به موضوع این مقاله مستلزم آسیب شناسی اجتماعی عصر امام حسین (علیه السلام) می‌باشد از این رو موضوع به طور اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آسیب شناسی اجتماعی عصر تحقق نهضت عاشورا

هر چند تحقیق و بررسی پیرامون آسیب‌هایی که در هر مقطعی از زمان جامعه را به اصول‌گریزی و اصول‌ستیزی می‌کشاند، حائز اهمیت فراوان است، اما آسیب شناسی

ص: 91

-
- 1- شیخ عباس قمی نفس المهموم، ص 115؛ و در کتاب من کلمات الامام حسین تألیف محمد الشیرازی، ص 69، جمله پایانی به این صورت است: «و ان احق بهذا الامر لقرابتي من رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)».
 - 2- أَنَّمَا خَرَجْتُ لَطَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي (بحار الانوار، ج 44، ص 329).

اجتماعی عصر تحقق نهضت عاشورا از آن جهت که با جامعه اصول‌گرایی عصر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بیش از نیم قرن فاصله ندارد، اهمیت بیشتری دارد. زیرا باید مشخص شود که چرا بنای مستحکم جامعه اصول‌گرایی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آن را پی ریزی کرده بود، پس از نیم قرن به گونه‌ای فرو ریخت که امام حسین (علیه السلام) ناچار شد برای بازسازی آن قیام کند؟! به دیگر تعبیر باید روشن شود، چرا جامعه خدا محور عصر پیامبر به جامعه‌ای دنیاگرا تبدیل شد، به حدی که مردم به خاطر دنیاشان دینشان را به حراج گذاشتند؟

بدیهی است که نوع حاکمیت و رهبری جامعه در هدایت یا انحراف و اصلاح یا افساد جامعه نقش تعیین‌کننده دارد و ایجاد انحراف در جایگاه رهبری بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، از مسلمات تاریخ است که این خود یکی از بزرگترین آسیب‌های اجتماعی محسوب می‌شود!

چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

«... وَ تَقْلُوا الْبِنَاءَ عَلَى رِصِّ أَسَاسِهَا (1) فَتَبُوهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ» (2)

که ابن ابی‌الحدید در معنای این جمله می‌نویسد:

«نَقَلُوا الْأَمْرَ عَنْ أَهْلِهِ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ (3)»

یعنی امر رهبری جامعه را از اهلش گرفته و به غیر اهلش واگذار کردند.

اما مهم این است که دانسته شود کدام آسیب اجتماعی زمینه‌ساز عدول جامعه از اصول و ارزش‌های دینی‌اش گردید. به گونه‌ای که نه تنها حاکمیت رهبری غیر الهی را پذیرفت، بلکه در سایه حاکمیت او علیه رهبر الهی جامعه صف‌آرایی کرد؟

چنانکه امیرالمؤمنین از تحقق چنین حادثه‌ای ابراز نگرانی کرد، و می‌فرماید:

ص: 92

1- منظور از «رِصِّ اسَاسِهَا»: اساسه المرصوص یا اساس محکم آن است کما این که گفته می‌شود: بنیان مرصوص (بهبج الصباغة، تستری، ج 3، ص 508).

2- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 150.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج 9، ص 133.

«... وَ لَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاءُهَا وَ فُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَةَ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا...» (1)

... ولی نگرانی من از این است که بر امور این امت، بی خردان و بدکاران حکومت کنند و بیت المال را بین خود تقسیم کنند و بندگان خدا را غلامان و صالحان را دشمنان و فاسقان را یاران خود قرار دهند.»

چنانکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرمود:

دو طائفه از امت من اگر صالح شدند، تمامی مردم صالح می شوند و اگر فاسد شدند، تمامی مردم فاسد می شوند یکی امرا و دیگر علما.

آسیب هایی که منجر به موفقیت پروژه تغییر رهبری هر جامعه می شود، عبارتند از:

1- جهل و غفلت عامه؛

2- ضعف بینش و ساده اندیشی خواص؛

3- میدان داری چهره های نفاق و تبلیغات فریبنده آنها و در نتیجه کشاندن جامعه به دنبال خود؛

4- سکوت خواص عافیت طلب و مرعوب، خصوصاً علما و روشنفکران به خاطر ترس از به مخاطره افتادن منافع و موقعیت مادی و دنیایی خودشان.

بدیهی است جامعه ای که دین مدار و اصول گرا و پایبند به ارزش های دینی است، نمی توان به آسانی از اصول و ارزش هایش دور کرد، إلا این که چهره های نفاق با حفظ قالب های دینی و در سایه سکوت خواص عافیت طلب، به ویژه علما و روشنفکران و همراه با تبلیغات فریبنده، جامعه را به دلخواه خود به هر سو بکشانند و رهبری نالایقی را بر آنها مسلط نمایند!

ص: 93

1- دیلمی ارشاد القلوب، ج 1، ص 159.

چنانکه امام حسین (علیه السلام) در این باره و در خصوص سکوت علماء در برابر ظلم می فرماید:

«ای مردم از موعظه الهی نسبت به اولیاء خود در سرزنش علمای یهود، در قرآن عبرت بگیرند که فرمود: چرا علمای یهود مردم را از سخنان گناه آمیز نهی نمی کنند؟... خداوند آنان را نکوهش نمودف زیرا گناه و فساد ستمگران را می دیدند ولی به سبب ترس از مال و جان خویش سکوت اختیار می کردند. (1)» .

شرایط اجتماعی عصر امام حسین (علیه السلام) که به حاکمیت شخصی متجاهر به فسق و حریم شکنی مثل یزید انجامید، و تغییر رنگ و جهتی که کوفه پیدا کرده، تحلیلی غیر از این ندارد.

امام حسین (علیه السلام) همچنین بر این حقیقت تأکید می فرماید که چون مردم به تکلیف خود مطابق دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به معاویه عمل نمودند، مستوجب حاکمیت کسی بدتر از معاویه شدند، چنانکه می فرماید:

« لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ:

انَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنْبَرٍ فابْقُرُوا بَطْنَهُ » ؛

به درستی که از جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود:

خلافت بر آل ابی سفیان حرام است، پس اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بدرید!

سپس امام می فرماید:

« وَ لَقَدْ رَأَى أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَلَى مَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَلَمْ يَفْعَلُوا بِمَا أُمِرُوا بِهِ فابْتَلَاهُمْ بِابْنِهِ يَزِيدَ » ؛ (2)

ص: 94

1- تُحْفُ الْعُقُولِ، ص 237.

2- بَحْرُ الْعُلُومِ، مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ، ص 131.

«یعنی حقیقت امر این است که مردم معاویه را بر منبر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دیدند اما

امر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را درباره اش اجرا نکردند و در نتیجه خداوند آنها را به حاکمیت یزید مبتلا کرد.»

در چنین شرایطی که جامعه به گمراهی کشیده شده و حریم شکنان فاسق و اصول ستیزان بر جامعه حاکم شده اند، نیاز به قیام مصلحی است که بتواند، جامعه را بیدار و انقلاب و تغییر بنیادی در ساختار آن ایجاد نماید و جامعه را از اصول گریزی و اصول ستیزی به اصول گرایی برگرداند.

ویژگی های نهضت های اصلاح طلب دینی از دیدگاه امام حسین (علیه السلام)

امام(علیه السلام) در آغاز نهضت خود به منظور متهم نشدن به قدرت طلبی و دنیا گرایی غرض قیام خود را در متن وصیت نامه اش این چنین ذکر فرموده است

«... إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا أَنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي أُرِيدُ أَنْ أُمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِي وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (1)؛

«... حقیقت این است که قیام من نه از روی هوا و هوس و خودکامگی، و نه به خاطر فساد و ظلم، بلکه به خاطر اصلاح امت جدم می باشد و می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم، و مطابق سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب رفتار نمایم.

و در بیان دیگر می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَنَفَّسُ فِي سُلْطَانٍ وَلَا إِنْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمُظْلَمُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ» (2)

ص: 95

1- بحار الانوار، ج 44، ص 329.

2- تحف العقول، ص 237.

«بار خدایا تو خوب می دانی که قیام ما به خاطر رقابت در دستیابی به قدرت و کسب موفقیت های مادی نیست، بلکه به خاطر این است که معالم دینیت را به بندگان بشناسانیم و جامعه را اصلاح کنیم تا بندگان مظلومت در امنیت بسر برند، و دستورات و سنن و احکام به اجرا درآید...»

و نیز آن حضرت در دعوت نامه اش خطاب به چند تن از بزرگان بصره برای یاری رساندن به او نیز چنین می نویسد:

«... أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ، وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ، فَإِنْ تُجِيبُوا تَهْتَدُوا سُبُلَ الرَّشَادِ،» (1)؛

«... شما را برای احیای نشانه های حق و از بین بردن بدعت ها به یاری می طلبم، اگر دعوتم را بپذیرید به سر منزل مقصود خواهید رسید.»

چنانکه قرآن کریم نیز ویژگی اصلی هر قیام کننده را این می داند که قیامش برای خدا باشد و می فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَىٰ»؛ (2) ای رسول ما به امت بگو که شما را نصیحتی می کنم و آن این است که به طور جمعی و فردی برای خدا قیام کنید....

با توجه به سخنان مذکور، ویژگی های هر نهضت اصلاح طلبی را می توان چنین برشمرد:

1- برای خدا باشد؛

2- به دور از هر گونه شائبه خودکامگی، قدرت طلبی و دنیاطلبی باشد؛

3- برای مبارزه با فساد و ظلم و بی عدالتی باشد؛

4- برای زدودن غبار جهل و غفلت و هدایت جامعه از اصول گریزی و اصول ستیزی به اصول گرایی باشد.

ص: 96

1- بحر العلوم، مقتل الحسین، ص 146.

2- سوره سبأ، آیه 46.

بنابراین اصلاح طلب خود باید اصول گرا باشد و در نهضت اصلاحی خویش مرتکب کمتر ظلم و بی عدالتی و فسادى نشود.

موانع راه نهضت های اصلاح طلبی دینی

اهم این موانع عبارتند از:

1- وجود خودکامگان و مفسدان دین ستیز که دین و ارزشها و رهبری دینی را با منافع مادی و عیاشی و خودکامگی خود در تعارض می بینند. چنانکه قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (1)

«ما هیچ رسول و هدایتگری را به دیاری نفرستادیم مگر آنکه مترفان و دنیاطلبان عیاش آن دیار با آنها به مخالفت برخاستند.»

2- وجود چهره های نفاق که با نقاب دین داری، نقش کارگزاران دسته اول و میدان داران تبلیغاتی و بستر سازان حاکمیت آنها را ایفا می کنند.

3- وجود خواص عافیت طلب و مرعوب و عوام ساده اندیش و سطحی نگر که بخاطر داشتن ویژگیهای زیر، عرصه سیاسی و فرهنگی را در اختیار دسته اول و دوم قرار می دهند:

الف) ضعف بینش سیاسی؛

ب) ضعف معرفت عمیق دینی؛

ج) ضعف ایمان؛

د) ترس از به مخاطره افتادن جان و مال و موقعیت اجتماعی خود.

اینها تا آنجا دین دارند که به دنیایشان لطمه ای وارد نشود.

ص: 97

لذا در مقابل نص، اجتهاد می کنند، و در مقام دلسوزی و با زبان موعظه، به امام و رهبری الهی جامعه پیشنهاد توأم با تأکید و اصرار به سازش با طاغوت و ستمگر می دهند.

چنانکه امام حسین (علیه السلام) درباره آنها فرمود:

«النَّاسُ عبيد الدنيا وَالِدَيْنِ لَعَقَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دُرَّةٌ مَعاشِيهِمْ وَ إِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ ، قُلُ الدِّيَانُونَ» (1)؛

«مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است، و تا موقعی دین دارند که به دنیایشان لطمه ای وارد نشود، و هرگاه امتحانی پیش آید دین داران کم اند.»

موضع امام حسین (علیه السلام) در برابر موانع مذکور

موضع اصلی امام حسین (علیه السلام) در برابر موانع مذکور اصرار ورزیدن بر اصول عزت طلبی است.

چنانکه می فرماید:

«مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ» (2)؛

«مرگ با عزت از زندگی ذلت بار بهتر است.»

و نیز می فرماید:

« إِنَّ الدَّعَى بِنِ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السُّلْطِ وَالذَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِّنَّا الذَّلَّةُ» (3)؛

«... آگاه باشید که زنازاده پسر زنازاده، مرا بین دو چیز مخیر کرده است، بین ذلت و مرگ و هیهات که ما ذلت را بپذیریم!»

و در پاسخ به درخواست مروان بن حکم که گفت: از تو می خواهم که با یزید بیعت کنی که به نفع دین و دنیا تو است!»

ص: 98

1- بحار الانوار، ج 44، ص 383.

2- مقتل الحسين، بحرالعلوم، ص 134.

3- لهوف، سید بن طاووس، ص 96.

فرمود: «أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ أَلَمَّةٌ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ...»⁽¹⁾؛

... اگر جامعه گرفتار حاکمی مثل یزید شود، در آن وقت فاتحه اسلام را باید خواند...

و در پاسخ به درخواست اشعث بن قیس برای بیعت با یزید فرمود:

«لَا وَاللَّهِ مَا أُعْطِيكُمْ يَدِي اعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا فِرَارَ الْعَبِيدِ»؛⁽²⁾ «به خدا سوگند نه هرگز دست ذلت به شما می‌دهم و نه مانند ترسوها فرار می‌کنم...»

و در پاسخ به نصایح دلسوزانه ابن عباس در بازداشتن امام از حرکت به خاطر ترس از کشته شدن فرمود

«من شما را ناصح دلسوزی می‌دانم و لکن مسلم برای من نوشته است که اهل کوفه برای بیعت و یاری من آماده اند⁽³⁾، و این نامه‌هایی است که برای من فرستاده اند، پس اجابت دعوت آنها بر من واجب است.⁽⁴⁾»

و یزید قیام امام حسین (علیه السلام) را فتنه‌انگیزی تلقی کرده و برای بازداشتن آن حضرت از قیام، به ابن عباس، متوسل می‌شود و عمال یزید نیز در مکه، حرکت امام حسین (علیه السلام) را تفرقه‌انگیزی تلقی نموده و سعی در جلوگیری از حرکت آن حضرت می‌نمایند و می‌گویند: ای حسین! آیا از خدا نمی‌ترسی که از جماعت خارج می‌شوی و بین آنها تفرقه ایجاد می‌کنی؟

که امام (علیه السلام) ضمن مخالفت شدید با نظر آنها فرمود: لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ ، أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ ؛⁽⁵⁾

ص: 99

1- مقتل الحسين، بحر العلوم، 131.

2- الارشاد، شيخ مفيد، ص 134.

3- مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص 65.

4- بحر العلوم، مقتل الحسين، ص 157.

5- تاريخ طبري، ج 4، ص 289.

من مسئول عمل خودم هستم و شما هم مسئول عمل خود، شما از عمل من بیزارید و من هم از عملتان بیزارم...»

و نیز عبدالله بن جعفر ضمن نامه دلسوزانه ای خطاب به امام حسین (علیه السلام)، ضمن ابراز نگرانی از به خطر افتادن جان امام، از آن حضرت مصرانه می خواهد که از حرکت به سوی عراق تعجیل نکند و وعده می دهد که از یزید برای آن حضرت امان نامه دریافت می کند!

امام در پاسخ به وی تصریح می کند، هیچ چاره ای جز رفتن ندارد که من هر کجا باشم، اینها مرا خواهند کشت!⁽¹⁾

عبدالله متعاقب ارسال نامه و قبل از دریافت پاسخ امام نزد حاکم مکه می رود و امان نامه را دریافت نموده و به محضر امام می رسد و امام از بازگشت به مکه امتناع می کند که عبدالله پس از مأیوس شدن از بازگرداندن امام، هر دو فرزندش (عون و محمد) را برای جهاد در رکاب حضرت می فرستد.

امام (علیه السلام) در پاسخ به امان نامه حاکم مکه می نویسد:

... وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَيَّ الْإِمَانَ وَالْبِرَّ وَالصَّالِحَةَ، فَخَيْرُ الْإِمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَلَنْ يُؤْمِنَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ لَمْ يُخَفِهِ فِي الدُّنْيَا، فَسَأَلَ اللَّهَ مَخَافَةَ الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». ⁽²⁾

یعنی ... «مرا دعوت کرده ای که در امان تو باشیم و به من نیکویی کنی و انعام دهی اما بدان که بهترین امان، امان خداست و کسی که در دنیا از خدا ترسد هرگز در امان الهی، در قیامت نخواهد بود پس از خداوند درخواست خوفی از او در دنیا می کنیم که امان ما در قیامت باشد.»

راهبرد امام حسین (علیه السلام) برای نهضت اصلاح طلبی

مهمترین راهبرد امام (علیه السلام) برای نهضت اصلاح طلبی دینی، اجرای تمام مراتب امر به معروف و نهی از منکر است.

ص: 100

1- همان، ج 4، ص 388.

2- بحر العلوم، مقتل الحسين، ص 175.

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، امام (علیه السلام) و علت اصلی غفلت، انحراف، اصول گریزی و اصول ستیزی جامعه را ترک امر به معروف و نهی از منکر، خصوصاً از جانب خواص و در رأس آنها علماء و روشنفکران می داند و از نظر آن حضرت اجرای همه فرائض الهی بستگی به اجرای امر به معروف و نهی از منکر دارد. چنانکه می فرماید:

«... فبَدَّ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ، لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَ أَقِيْمَتْ، اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئَتَهَا وَ ضَعِيفُهَا، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، دُعَاءُ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفَيْءِ وَ الْغَنَائِمِ، وَ اخْذَ الصَّدَقَاتِ وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا...» (1)

یعنی: «... خداوند امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان وحی از ناحیه خود آغاز کرد، زیرا خداوند می داند اگر این دو امر انجام گیرد، به تمام واجبات عمل می شود، خواه آسان باشد یا مشکل.

امر به معروف و نهی از منکر دعوتی است به اسلام همراه با باز گرداندن حقوق دیگران، و مخالفت با ستمگر، و تقسیم بیت المال و غنائم، و گرفتن زکات از مکان های خود و پرداخت آن به مستحقان آن است...»

دلیل این که خداوند علما و روشنفکران را در قرآن مورد مذمت قرار داده و آن را توبیخ می کند. سکوت آنها در برابر ظلم و فساد و عدم اجرای تکلیف الهی امر به معروف و نهی از منکر است.

و امام حسین (علیه السلام) چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، علت سکوت آنها را ترس از جان و مال می داند و این بر خلاف امر الهی است، زیرا خداوند فرمود: «وَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ» (2)؛ از مردم نهراسید از من بترسید.

ص: 101

1- تحف العقول الحراني ص 237.

2- سوره مائده، آیه 44، رک تحف العقول، ص 237.

چنانکه از امام رضا(علیه السلام) روایت شده که فرمود:

هرگاه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردید، اشاراتان بر شما مسلط می شوند و نیکانتان دعا می کنند، ولی مستجاب نمی شود. (1)

چنانکه در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) آمده است:

«... امر به معروف و نهی از منکر شیوه انبیاء و روش صلحا است و آن فریضه بزرگی است که با اجرای آن، تمام فرائض الهی به اجرا در می آید. راهها امن و کسب ها حلال می شود. مظلوم به صاحبانش بر می گردد و زمین آباد و حق از دشمنان گرفته می شود و امر حکومت تحکیم می یابد.» (2)

...

روش های اجرای امر به معروف و نهی از منکر در نهضت عاشورا

اشاره

در این بحث به مراتب یاران امام که منطبق بر مراتب امر به معروف و نهی از منکر است و محدود به عصر نهضت عاشورا هم نیست و به همه اعصار باز می گردد پرداخته می شود.

چنانکه امام حسین(علیه السلام) این یاران موجود در همه اعصار را از قول پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اعضاء حزب اهل بیت (عليهم السلام) معرفی می کند و می فرماید: «وَلَدِي حُسَيْنٌ يُقَاتِلُ بِطَفٍّ غَرِيبًا وَحِيدًا عَطْشَانًا، فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِي وَنَصَرَ وُلْدِي الْقَائِمِ، وَ لَوْ نَصَرْنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِي حِزْبِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (3)؛

«جدم رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود:

فرزندم حسین در کربلا در حالی که غریب و تنها و تشنه است، کشته می شود هر کس او را یاری کند مرا و فرزندش حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را یاری کرده است و حتی اگر با زبانش ما را یاری کرده باشد، در قیامت در حزب ما خواهد بود.»

ص: 102

1- وسائل الشیعه، ج 11، کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ص 394.

2- همان مأخذ، ص 395.

3- موسوی، بلاغة، الحسین، ص 124 به نقل از ناسخ التواریخ، ج 1، ص 158.

لذا مراتب یاران امام حسین (علیه السلام) به ترتیب زیر می باشند:

1- مرتبه یاران قلبی:

این ها یاران قلباً موافق آرمان امام هستند، اما به علت ضعف ایمان قدم به مرتبه فراتر نگذاشته اند.

2- مرتبه یاران زبانی:

یاران این چنینی هم قلباً موافق و دوستدار آرمان امام (علیه السلام) او هم با زبان از او دفاع می کنند.

3- مرتبه یاران عملیاتی:

این گروه یاران عالی رتبه امام هستند که نه تنها قلباً دوستدار آرمان امام (علیه السلام) هستند و با زبان از آن دفاع می کنند، بلکه همواره آماده اند تا به اشارتی به منای عشق حسینی روند و جان تقدیم مقدم یار کنند.

بعضی از اینها در رکاب امام (علیه السلام) به شهادت رسیدند و برخی در مقاطع دیگر تاریخ در راه آرمان آن حضرت شهید شدند از آن جهت که «هر روز عاشورا و هر زمینی کربلاست» سر بردار شدند و به قافله شهیدان پیوستند، و بعضی دیگر منتظرند... («... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا...»⁽¹⁾)

برخی از مؤمنان بر عهدی که با خدا بسته بودند، ایستادگی کردند (و به شهادت رسیدند) و بعضی دیگر در انتظار (شهادت) نشستند و زیارت عاشورا بیعت نامه اینان با سید شهیدان است. به روش های اجرای امر به معروف و نهی از منکر و روش های هدایت و جذب در نهضت عاشورا می پردازیم.

امام حسین (علیه السلام) در اجرای مراتب مختلف امر به معروف و نهی از منکر روش های خاصی را برای هدایت و جذب اعمال می فرمود، که برخی از آنها عبارتند از:

ص: 103

الف) دعوت اختصاصی کتبی از حبیب بن مظاهر برای پیوستن به یاران عملیاتی:

« مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ، أَمَا بَعْدُ، يَا فَاثَتِ تَعَلَّمْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) لَهْ فَاثَتِ اعْرِفْ بِنَا مِنْ غَيْرِكَ وَأَنْتَ دُو شَيْمَةٌ وَغَيْرَةٌ، فَلَا تَبْخُلْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ يَجَازِيكَ جَدِي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (1)

از حسین بن علی بن ابی طالب به شخصیت فقیه حبیب بن مظاهر

ای حبیب! تو از نسبت ما با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، با خبری، آشنایی تو با ما بیش از

دیگران است، و تو مرد با غیرت و تعصبی، پس در جان فشانی در راه ما تعلق مکن، که جدم رسول خدام (صلی الله علیه و آله و سلم) در قیامت به تو جزای خیر خواهد داد

حبیب سر از پا نشناخته و خود را برای جان فشانی از کوفه به کربلا رساند.

ب) بعضی را بوسیله قاصد فرا می خواند، مثل زهیر بن قین.

همین که قاصد بر او وارد شد و گفت: ابو عبد الله (علیه السلام) تو را می خواند که به حضورش برسی. زهیر مات و مبهوت چشم به زمین دوخت و در رفتن تائی کرد تا این که همسرش به وی اعتراض کرد و گفت:

سُبْحَانَ اللَّهِ! اِیْبَعَثَ إِلَیْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)، ثُمَّ لَا تَأْتِيهِ، فَلَوْ أَتَيْتُهُ فَسَمِعْتُ مِنْ كَلَامِهِ ثُمَّ انْصَرَفْتَ؟! «؛

سبحان الله! خیلی عجیب است فرزند رسول خدا تو را می خواند و تو نمی روی؟!!

چه می شود که به روی و کلام او را بشنوی سپس برگردی؟

زهیر به محضر امام رفت و طولی نکشید که با چهره ای بشاش بازگشت و به همسرش گفت تصمیم گرفته ام که حسین (علیه السلام) را یاری کنم و جانم را فدای او کنم. (2)

ص: 104

1- موسوی، بلاغه الحسین، ص 176 به نقل از معالی السبطين، ج 1، ص 228.

2- بحرالعلوم، مقتل الحسین، ص 184.

ج) دعوت از چند تن از بزرگان و اشراف بصره از جمله مسعود بن عمرو برای یاری خویش در مرتبه عملیاتی که امام (علیه السلام) خطاب به آنها می نویسد:

« سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ، أَمَّا بَعْدُ فَاِنِّي اَدْعُوْكُمْ اِلَى الْحَيَاةِ ، مَعَ الْعِلْمِ الْحَقِّ وَاِمَاةِ الْبِدْعِ ، فَاِنِ تُحِبُّوْا تَهْتَدُوْا سَبِيْلَ الْاِرْشَادِ وَ السَّلَامِ » (1)؛

سلام عليكم من شما را دعوت می کنم به زنده کردن نشانه های حق و حقیقت و نابود کردن بدعت ها پس اگر دعوتم را اجابت کنید به سعادت می رسید.

مسعود پیام امام را به قبایل مختلف بصره رساند و از آنها خواست که به یاری حسین بشتابند، اما قبل از آن که به کربلا برسد، خبر شهادت امام را شنید و متأثر شد.

د) در نامه اش به محمد بن حنفیه و بنی هاشم می نویسد:

«... فَاِنَّهُ ، مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ وَ السَّلَامِ ».

این حقیقت را باور کنید که هر کدام از شماها به من ملحق شود، به فیض شهادت می رسد، و هر کس از شما به من ملحق نشود، گشایشی برایش نخواهد بود والسلام».

ه) اعزام سفیر و قاصد به کوفه و ارسال نامه برای اهل کوفه.

2- از طریق خطبه و سخنرانی

الف) در مکه؛

ب) در مسیر حرکت به عراق؛

ج) در کربلا؛

د) در میدان نبرد.

محور کلیه نامه ها و سخنرانی ها و خطبه ها روشنگری برای زدودن غبار جهل و غفلت و هدایت به اصول گرایی خصوصاً مهمترین اصل آن رهبری الهی است که در خیلی از موارد امام (علیه السلام) در خطبه های (2) خود برای اثبات حق خویش احتجاج می کرد.

ص: 105

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 357.

2- رک. سید بن طاووس، لهوف، ص 122.

ذیلاً به برخی از آنها پرداخته می شود:

1 - هجرت از مدینه به مکه، در حالی که این آیه را تلاوت می فرمود(1): «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» (2) به حال ترس و نگرانی از شهر خارج شد، و اقامت در حرم امن الهی از شوال تا هشتم ذی الحجه، که این عمل متضمن آثار زیر بود:

الف) ایجاد سؤال در اذهان جامعه مبنی بر اینکه: چرا امام از محل زندگی خود مدینه النبی هجرت کرد؟ چرا امام به حرم امن الهی پناه آورده؟! چه خطری امام را تهدید می کند و از ناحیه چه کسی؟!

گسترده شدن این سوالات در اذهان و پیگیری جامعه برای یافتن پاسخ، افکار عمومی را به سمت امام (علیه السلام) جلب می کرد.

و حقیقت این است که امام در مدینه و مکه تهدید به قتل شد و حاکم مدینه و مکه برای این مهم تحت فشار بودند.

ب) برقرار کردن ارتباط مستقیم با مردم به نحو مطلوبتر و گسترده تر در موقعیت مناسبی که در مکه و در ایام برگزاری عمره و حج برای امام فراهم بود. و بالاخره انعکاس خبر به این گونه بود که امام (علیه السلام) به عنوان مخالفت با یزید هجرت کرده است.

2 - ناتمام گذاشتن اعمال حج و هجرت از مکه به سوی عراق

در هشتم ذی الحجه به جای حرکت به همراه بقیه حجاج به سوی منی و عرفات که در بردارنده آثار زیر بود:

الف) بازتاب گسترده تبلیغی مبنی بر این که فرزند پیغمبر به خاطر عدم احساس امنیت در حرم الهی، به ناچار هجرت می کند!

ص: 106

1- ابن الجوزي، تذكرة الخواص، ص 214.

2- سورة قصص، آیه 121.

چنانکه در پاسخ به سؤال فرزددق در علت تعجیل در خروج از مکه فرمود:

«لَوْمَ اعْجَلْ لَا خُدْ» (1)؛ اگر در خروج از مکه عجله نکنم، دستگیر می شوم و به قتل خواهم رسید، کما اینکه یزید برای قتل امام توطئه کرده بود، و سی نفر از عمالش را مأمور کرده بود که امام (علیه السلام) را اگر شد به صورت پنهانی و الا در هر وضعیتی، حتی اگر به پرده خانه متمسک شده بود به قتل برسانند. (2)

ب) تبلیغ عملی این معنی که اجرای امر به معروف و نهی از منکر خصوصاً مبارزه با ستمگر فاسدی مثل یزید مهمتر از همه فرائض از جمله حج است.

ج) تبلیغ این حقیقت که حج بدون ولایت و امامت حج نیست، زیرا در تعارض دو واجب (وجوب حج و وجوب اطاعت از امام)، وجوب اطاعت از امام مرجح بود، پس تکلیف مسلمان ها در آن وقت ترک حج و همراهی با امام بود!

خصوصاً اینکه امام در روز قبل از خروج از مکه اعلام فرمود: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءَ اللَّهِ نَفْسُهُ فليرحل فاني راحِلٌ مُصْبِحًا أَنْ شَاءَ اللَّهُ...» (3)؛

آگاه باشید، هر کس آماده است که جانش را در راه ما نثار کند، و خود را برای لقای پروردگار مهیا نماید، همراه ما بیاید، چرا که من انشاء الله فردا صبح عازم هستم.

3- همراه بردن زنان و کودکان در هجرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا

متضمن آثار زیر بود:

الف) تبلیغ این معنی که اهل بیت و زنان و کودکان فرزند پیغمبر در مدینه و مکه امنیت ندارند.

ب) بهره برداری تبلیغی بیشتر جلوه گر شدن حرکت امام.

ص: 107

1- طبرسی، اعلام الوری با اعلام الهدی، ص 227.

2- ینابیع المودة، قندوزی، ص 61.

3- موسوی، بلاغة الحسین، ص 110، به نقل از مقتل مشیر الاحزان، ص 29.

ج) تفهیم این حقیقت که برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر باید از همه امکانات استفاده کرد، خصوصاً از این جهت که آنها پیام رسان اصلی نهضت و تکمیل کننده آن بودند!

د) تحریک عواطف به منظور هدایت و جذب.

4- سیراب نمودن لشکریان و مرکب های دشمن به فرماندهی حر

که این عمل به تصویر کشیدن و به نمایش درآوردن اوج مروت و انسانیت بود که می توانست اثر تبلیغی مهمی داشته باشد.

5 - ابراز مظلومیت به انحاء مختلف از جمله ابراز تشنگی و به عنوان نمونه آوردن کودک شیرخوار به میدان مبارزه و اظهار جملاتی از این قبیل که:

«آی مردم! آیا نمی بیند آب فرات را چگونه همچون شکم ماهیان موج می زند، و یهود و نصاری و سگ ها و خوک ها از آن سیراب می شوند اما اهل بیت پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) از شدت عطش با مرگ دست در گریبان بمانند؟! (1)

و و این ابراز مظلومیت و تشنگی نه به عنوان عجز بود، چرا که او خلیفه الله است کل عالم به اذن الله در دست قدرت و نفوذ و سر بر فرمان اوست، بلکه غرض امام

الف) نشان دادن چهره ضد انسانی و ضد دینی دشمنی بود که چگونه در زیر نقاب دینداری عوام را برای کشتن پسر پیغمبر بسیج کرده؟!

ب) بهره برداری از آخرین امکان تبلیغات تحریک عواطف به عنوان آخرین فرصت برای بیدار شدن مردمان غفلت زده.

ص: 108

1- « مَعَاشِرَ النَّاسِ ، أَمَّا تَرَوْنَ أَلَى مَاءِ الْفُرَاتِ يَمْوُجُ كَأَنَّهُ بُطُونُ الْحَيْتَانِ يَشْرَبُهُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ الْكِلَابُ وَ الْخَنَازِيرُ ، وَ آلَ الرَّسُولِ يَمْوُتُونَ عَطْشَانًا » (مقتل ابی مخنف، ص 60).

ج) به نمایش گذاشتن شدت حرص امام برای هدایت غافلان که آن گونه که خدا در وصف پیغمبرش فرمود: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (1) پیامبر در هدایت شما حریص و نسبت مؤمنان مهربان است.

6- استمهال از دشمن برای به تعویق انداختن جنگ برای مدت یک شب جهت عبادت

چنانکه امام حسین (علیه السلام) فرمود زیرا خدا می داند که من نماز خواندن برای او و تلاوت قرآنش را دوست می دارم» (2)

که این عمل متضمن آثار زیر بود:

الف) میزان عشق امام و یارانش به مناجات با معشوق و تفهیم این حقیقت که لشکریان دشمن در زیر لوای دینداری برای کشتن کسانی قیام کرده اند که استمهال برای عبادت کرده اند!

ب) آخرین فرصت برای پالایش یاران؛

ج) آخرین فرصت برای پیوستن عقب مانده ها.

چنانکه طبق نقل بعضی از ارباب، مقاتل در آن شب 32 تن از لشکر عمر سعد به لشکر امام حسین پیوستند و به فیض شهادت رسیدند. (3)

آن امامی که حبیب را گزینش می کند و با پیامی از کوفه به کربلا می کشاند، آن هدایتگر دلسوزی که زهیر بن قین را که همچون صیدی که از ترس دام به صیاد نزدیک نمی شد بالاخره اسیر دام عشق خویش می کند، هم او در تمام طول مسیر خود تا کربلا ضمن تلاش برای هدایت و جذب فریب خوردگان دشمن، فرمانده شجاع دشمن (حر) را نیز برای جذب کردن زیر نظر داشت، کم کم جلوه هایی از نور در درون او تابانید و تازیانه های موعظه را به طور مکرر و در منازل مختلف بر سر همه، خصوصاً او فرود آورد، تا

ص: 109

1- سوره توبه، آیه 128.

2- سید بن طاووس، لهوف، ص 124.

3- بحرالعلوم، مقتل الحسین، ص 284.

این که توانست از درون حر را جذب کند، که یکی از نشانه های آن، اقتدای او به امام (علیه السلام) در نماز بود!

اما او تا شب عاشورا، از دشمن کناره نگرفت، بنابراین گویی این حر بود که برای پالایش کامل درون خود به استمهال نیاز داشت! یا به دیگر تعبیر استعمال امام (علیه السلام)، برای پیوستن جامانده های مستعد خصوصاً حر بود.

تا این که فریاد « أَمَّا مَنْ مُغِيثٍ يَغِيثُنَا لِرُوحِهِ اللَّهُ وَأَمَّا مَنْ ذَابَ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ » (1) از زبان امام (علیه السلام) در صبح عاشورا همه اندام او را به لرزه درآورد و در نتیجه منقلب شد و با شتاب خود را به امام (علیه السلام) رساند و در رکاب آن حضرت جنگید و به شهادت رسید. (2)

7 - اقامه نماز ظهر در بحبوحه جنگ

صرف نظر از این که امام الگوی عملی شریعت است و بهتر می داند که نماز در هیچ شرایطی قابل ترک شدن نیست و تأخیر آن از اول وقت برای او جایز نیست، خود این عمل متضمن آثار تبلیغی زیر بود:

الف) تعظیم و تکریم نماز و این که در هیچ شرایطی قابل ترک نیست؛

ب) تفهیم این حقیقت که همه هدف قیام، اقامه نماز است، زیرا که طبق کلام الهی، اگر نماز اقامه شود، فحشاء و منکر از بین می رود، «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (3)

ج) به نمایش درآمدن اوج شکوه عشق عاشق نسبت به معشوق و به تصویر کشیدن اوج عظمت انسان که چگونه بی اعتنا به هجوم تیرهای دشمن، جبهه پرستش را ترک نمی کند؛

ص: 110

1- آیا فریادرسی نیست که برای رضای خدا به فریاد ما رسد؟ آیا مدافعی نیست که از حرم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دفاع نماید؟! (لهوف، ص 138).

2- همان.

3- سوره عنکبوت، آیه 45.

ه) به نمایش در آمدن اوج صداقت و اخلاص و عشق یاران سر و قامت امام(علیه السلام) ، این که چگونه دو تن از آنها (سعید بن عبدالله و زهیر بن قین) با جان های خود در مقابل امام(علیه السلام) سپر دفاعی ایجاد کردند تا به امام در حال نماز آسیبی نرسد، و تنها به سعید بن عبدالله سیزده تیر اصابت کرد که پس از پایان نماز بر زمین افتاد و خطاب به امام حسین(علیه السلام) این کلام زیبا بر زبانش جاری شد اَوْفَيْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ اَيُّ پسر رسول خدا آیا درست انجام وظیفه کردم؟

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود ، نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ .(1)

یعنی آری، تو در بهشت نیز در جلوی من هستی.

ه) همانطور که امیرالمومنین(علیه السلام) با عوام خشکه مغز مواجه بود که به محض دیدن صحنه خدعه آمیز بلند کردن قرآن بر سر نیزه ها از جنگ دست کشیدند و امام را تحت فشار گذاشتند تا از جنگ دست بکشد. اقامه نماز جماعت امام و لشکریانش در بحبوحه جنگ می توانست برای بیدار ساختن عوام فریب خورده لشکر دشمن مؤثر باشد، تا شاید به خود آیند که برای کشتن کسانی قیام کرده اند که در بحبوحه جنگ در برابر عظمت خالق به نماز ایستاده اند!

امام حسین(علیه السلام) در صبح عاشورا نیز قرآن بر سر گرفت و به طرف دشمن رفت و با آنها احتجاج کرد. (2)

9 - شهادت آخرین برنامه عملی امام حسین (علیه السلام) برای هدایت انسان ها

بالا-خره آخرین برنامه عملی امام حسین(علیه السلام) برای زدودن غبار جهل و غفلت از جامعه و مبارزه با فساد و ظلم و بی عدالتی و هدایت جامعه تقدیم جان خود و یارانش است.

ص: 111

1- لهوف، ص 150.

2- بحر العلوم، مقتل الحسين، ص 379.

ابراهیم خلیل (علیه السلام) فرزندش اسماعیل را به منای تسلیم برد تا امر خدا را که قربانی کردن اسماعیل بود، اجرا کند اما خداوند راضی نشد که اسماعیل قربانی شود و به جای او فدیة ای برای ابراهیم فرستاد. چنان که قرآن کریم می فرماید:

«فَلَمَّا أَسَّ لَمَّا وَتَلَّهَ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * (وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ...» (1)؛

پس چون هر دو تسلیم امر حق شدند، ابراهیم او را برای قربانی کردن به روی درافکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم آنچه را که به تو امر کرده بودیم، به انجام رساندی، و ما نیکوکاران را چنین نیکو پاداش می دهیم، این امتحان بزرگی بود، و برای او ذبح بزرگی فدا ساختیم.

خداوند راضی نبود که پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) از شدت حرص برای هدایت بندگان خدا،

جانش را به خطر بیندازد، چنان که می فرماید:

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (2)؛

«ای رسول ما! نزدیک است که اگر به قرآنت ایمان نیاورند، جانت را از شدت حزن از دست بدهی».

نوبت به امام حسین (علیه السلام) که رسید خداوند دوست داشت که او را کشته ببیند!

چنان که پیامبر به حسین، در عالم رویا می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» یعنی خدا می خواهد تو را کشته ببیند.

این به آن معنا نیست که خدا اسماعیل را از حسین بیشتر دوست می داشت!

یا آن که حسین (علیه السلام) را به اندازه جدش دوست نمی داشت.

بلکه خداوند، کشته شدن حسین را، رمز جاودانگی خون می دانست.

حقیقت این است که به فرموده رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ»؛ حسین باید چراغ هدایت و کشتی نجات بشریت در همه اعصار باشد، و این

ص: 112

1- سورة صافات، آیات 103-107.

2- سورة كهف، آیه 6.

مسیر نیست، مگر با شهادت او. در زیارت اربعین می خوانیم:

«... فَبَدَّلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ نَفْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛

... پس به این دلیل او خونس را در راه تو نثار کرد تا بندگانت را از ظلمت جهالت و حیرت گمراهی برهاند و به سر منزل نور و سعادت بکشاند و از حسیض ذلت به اوج عزت برساند.

آن حضرت در نامه اش خطاب به محمد بن حنفیه می نویسد:

«برادرم! اگر در همه دنیا هیچ ملجا و پناهگاهی نداشته باشم، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد.»⁽¹⁾

به این جهت بود که امام حسین (علیه السلام) در آخرین دقایق عمرش نیز هم چنان بر حفظ عزت و لو با شهادت اصرار می ورزد، و ذلت پذیری و سازش با ستمگران و خودکامگان را حتی برای لحظه ای جایز نمی داند و می فرماید:

«أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمُ الْيَوْمَ شَيْءًا مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَأَنَا مُخَضَّبٌ بَدْمِي» «آگاه باشید به خدا سوگند هرگز تن به هیچ یک از خواسته های آنها نخواهم داد، تا این که خدا را در حالی که محاسنم از خونم رنگین است ملاقات کنم.»

سپس برای این که این درس بزرگ را به همه انسان ها برساند خفتگان را بیدار سازد و عقب مانده های قافله شهادت را بر کشتی نجات خویش سوار نماید این چنین فریاد زد:

«أَمَا مَنْ مُغِيثٍ يَغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ؟!»⁽²⁾

راوی می گوید: سپس امام حسین (علیه السلام) فریاد زد:

آیا فریاد رسی نیست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟! آیا مدافعی نیست تا از حرم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دفاع نماید؟!

ص: 113

1- لهوف، ص 138.

2- همان، ص 138.

- 1- قرآن کریم
- 2- اعلام الوری باعلام الهدی، الطبرسی، دارالمعرفة، بیروت، 1399 هـ.
- 3- ارشاد القلوب ديلمی، ترجمه مسترحمی، کتابفروشی مصطفوی، تهران، 1366 هـ.
- 4- الارشاد الشيخ المفید، ترجمه ساعدی خراسانی، اسلامیه، تهران، 1376 هـ.
- 5- بحار الانوار، مجلسی، محمد، باقر دارالکتب، تهران 1388 هـ.
- 6- بهج الصباغه، التستری، محمد تقی امیرکبیر، تهران 1372 هـ.
- 7- بلاغة الحسین، الموسوی السید مصطفی، الطیار، قم، 142 هـ.
- 8- تحف العقول، الحرانی، علی بن شعبه.
- 9- تذكرة الخواص، ابن الجوزی، موسسه اهل البيت، بیروت، 1395 هـ.
- 10- تاریخ الطبری، محمد بن جریر، موسسه الاعلمی، بیروت.
- 11- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، داراحیاء التراث العربی، بیروت 1385 هـ.
- 12- لهوف، سید بن طاووس انتشارات نبوغ، قم، 1380 هـ.
- 13- مقتل الحسین، بحر العلوم، دارالزهراء، الطبعة الثانية، بیروت 1405 هـ.
- 14- من کلمات الامام الحسین، ام محمد الشیرازی، موسسه امام رضا، قم، 1412 هـ.
- 15- نفس المهموم، قمی شیخ عباس، مکتبة الاسلامیه تهران، 1367 هـ.
- 16- نهج البلاغه صبحی، صالح بیروت 1387 هـ. ق، 1967 م.
- 17- وسائل الشیعه، الحر العاملی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1412 هـ.
- 18- ینایع الموده، القندوزی چاپ سنگی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره 3990.

اشاره

علی خشنود مقدم

محمد تقی جعفری

مقدمه

مهمترین موضوعی که در انقلاب امام حسین (علیه السلام) توجه مردم را به خود جلب نموده، جنبه تاریخی و داستان انقلاب امام حسین (علیه السلام) است، زیرا اوج مجد و عظمت انسانی در قهرمانان کربلا - مخصوصاً در شخصیت بی نظیر امام حسین (علیه السلام) - متجلی است. امام حسین (علیه السلام) با عده کم در مقابل دشمنان بسیار قابل مقایسه نبود و امید هیچ نوع پیروزی ظاهری وجود نداشت.

اما چون پای ایمان و عقیده و مرام و دفاع از مظلوم در میان بود از عزیزترین چیزهای خود که مال، جان، زن و فرزند بود با اخلاص و فداکاری گذشتند.

انقلاب حسین (علیه السلام) نمایش دهنده عزت و اقتدار یاران امام حسین (علیه السلام) و خواری و زبونی فکری و اخلاقی حکومت اموی و عمال و مزدوران آنان بود.

تاریخ، شاهد فجیع ترین حادثه سال شصت و یک هجری است که انقلابیون قهرمان در نهایت مظلومیت به خاک و خون کشیده شدند.

انقلاب ابا عبدالله (علیه السلام) مظهر و تجلی صفات عالی انسانی بود. یاران آن حضرت دل در گرو امام (علیه السلام) داشتند و از پرتو افشانی آن وجود نازنین نور و روشنایی می گرفتند.

کربلا- صحنه ظهور و بروز همت و مردانگی یاران حسین (علیه السلام) بود که برای رسیدن به لقای پروردگار داوطلبانه لباس رزم می پوشیدند تا در مصاف دشمن غدار وفاداری خود را به حسین (علیه السلام) به اثبات برسانند.

انقلاب حسین (علیه السلام) علل و عوامل مختلف دارد در واقع ریشه های هر انقلاب را باید در نظام اجتماعی جست و جو کرد که انقلاب در آن به وجود آمده است.

باید دید چه علل و عوامل و شرایطی، زمینه ساز انقلاب امام حسین (علیه السلام) شدند.

شرایط سیاسی و اجتماعی ای که انقلاب امام حسین (علیه السلام) در آن به وقوع پیوست و اوضاع و شرایطی که موجب این انقلاب شد و آثاری که این انقلاب در حیات جامعه اسلامی از خود به جا گذاشت از جمله مباحثی است که باید در بحث امام حسین (علیه السلام) و اصلاحات مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد. زمانی که امام حسین (علیه السلام) به امامت رسید، کسانی به ظاهر ادعای مسلمانی داشتند ولی در باطن کافر بودند. عده ای از افراد هم بودند که اقوامشان در جنگ های اسلامی کشته شده بودند و بالاخره عده ای هم بودند که هدفشان خشکاندن ریشه اسلام و به دست گرفتن قدرت و حکومت بود.

امام حسین (علیه السلام) از آغاز این جنبش ضد اسلامی در همه صحنه ها ناظر و مراقب بود، مدتی در دوران حکومت امام علی (علیه السلام) و همراه با برادر بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) و مدتی هم در زمان حکومت کوتاه امام حسن (علیه السلام) با نیروهای منحرف و کج اندیش مسلمان نما مبارزه کرد. اینک پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) در صحنه مبارزه با کافران، ملحدان و منافقان تنها مانده بود. امام حسین (علیه السلام) انحراف امت اسلامی را از خط اسلام و قرآن و سیره پیامبر اکرم (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و علی (علیه السلام) به چشم خود می دید.

حسین (علیه السلام) روشی را که معاویه و عمال مزدورش برای به انحراف کشاندن امت اسلامی در پیش گرفته بودند، مشاهده می کرد. او می دید که مردم بیگناه به دلیل مخالفت با مطامع پست قدرت حاکم دچار گرسنگی و فشار و شکنجه می شوند. او می دید که احکام اسلام توسط عالمان دربار مورد تعرض قرار گرفته و برای تأمین منافع سیاسی و

اجتماعی حکومت بدعت های بی شماری در دین اسلام به وجود آمده است؛ حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کردند. فسق و فجور و بی عدالتی و فساد امت اسلام را تهدید می کرد.

اجتماعی که تحت سلطه حکومت اموی قرار داشت با حرف و شعار اصلاح پذیر نبود.

حرف های خدایی در دل های بیمار و مرده هیچ تأثیری ندارد. جامعه به بند کشیده شده، شدیداً به رهبری مصلح نیاز داشت تا با اصلاح فکری و اخلاقی جامعه، افکار مسموم اجتماع را از دل ها و ذهن های منحرف پاک کند.

جامعه اسلامی به یک پالایش عمیق فکری و روحی نیاز داشت تا از انحراف و فساد و بی عدالتی نجات پیدا کند. امام حسین (علیه السلام) برای سامان دادن اوضاع اسفبار امت اسلامی رسالتی بر عهده داشت که می بایست بدان جامه عمل می پوشاند. ایشان برای حفظ مصالح عمومی مسلمانان، دفاع از حق مظلوم، بقا و عظمت اسلام و حکومت قرآن به خاطر مسئولیت بزرگ امامت، برای حفظ ناموس و شرف مردم، به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و برای اصلاح حال امت قیام کرد. با قیام خود سرمشق و الگویی شد برای مبارزه با ستمگران و مفسدان در همه اعصار و قرون و تا زمانی که زمین در سیطره ظلم و ستم و فساد قرار دارد. آری مجاهدت های امام حسین (علیه السلام) و یارانش عملی شد و انقلاب او به به وقوع پیوست.

مفهوم واژه اصلاح

واژه اصلاح در مقابل واژه افساد است. اصلاح به معنای به صلاح آوردن، سر و سامان دادن، آراستن و نیکی کردن به کسی است. اصلاح به هر نوع تغییری - سیاسی یا اجتماعی - گفته می شود.

واژه (رفورم = اصلاح) در کاربرد روزمره معمولاً مفاهیم پیشرفت، ترقی و نوسازی را به ذهن متبادر می کند. اما معانی آن در مباحثات میان گروه های دینی و مذهبی به این

اندازه محدود نیست، بلکه در متن موضوعاتی بی نهایت متفاوت به کار می رود و به طیف گسترده ای از مسائل فردی و اجتماعی - به ویژه مسائل و موضوعات دینی - اشاره و عنایت دارد. (1)

اصلاح و افساد دو واژه متضاد در قرآن است که بارها در قرآن مطرح شده اند. این واژه های اجتماعی و اعتقادی دو به دو در برابر هم قرار می گیرند تا بهتر شناخته شوند؛ مثل واژه هایی از قبیل: ایمان و کفر، علم و جهل، عدل و ظلم خیر و شر شکر و کفران وحدت و اختلاف هدایت و ضلالت و غیره...

این واژه ها از آن جهت در کنار یکدیگر قرار گرفتند که یکی باید نفی و طرد شود و دیگری به مورد اجرا گذاشته شود، تا مرز میان اصلاح و افساد مشخص گردد.

مورد استفاده «اصلاح» در قرآن، گاهی «اصلاح اجتماع» و گاهی «اصلاح ذات البین» و زمانی «اصلاح محیط خانوادگی» است.

هدف از مفهوم واژه اصلاح، در مباحث مطروحه، اصلاح در سطح اجتماع و به عبارت کامل تر، اصلاح اجتماعی است.

امام حسین (علیه السلام) و اندیشه اصلاح طلبی

امامان شیعه، در زمانی که جامعه اسلامی گرفتار انحراف و انحطاط و افساد بود؛ برای اصلاح آن، دست به قیام می زدند. در همان حال زمینه انقلاب اجتماعی را فراهم می آوردند. امام حسین (علیه السلام) نیز به عنوان یک مصلح دست به قیام زد. تا زمینه اصلاح اجتماعی را فراهم آورد.

امام حسین (علیه السلام) در زمان معاویه خود را برای قیام آماده می کرد. بزرگان صحابه را در منی جمع و برای آنها سخنرانی کرد. آنها را با حقایق موجود جامعه آشنا کرد و با بیان اوضاع و احوال جامعه برای آنها فرمود: شما هستید که چنین وظیفه ای دارید. آن حدیث

ص: 118

1- فرهنگ و دین، ویراسته میرچا الیاده، هیئت مترجمان زیر نظر بهاء الدین خرمشاهی، ص 528.

معروف که در تحف العقول مسطور است این جریان را کاملاً نشان می دهد و این که امام حسین (علیه السلام) چگونه فکر می کرده است.

حسین (علیه السلام) در اواخر عمر معاویه نامه ای به او می نویسد و او را زیر رگبار ملامت خود قرار می دهد و از آن جمله می گوید: معاویه بن ابوسفیان! به خدا قسم من از این که الان با تو نبرد نمی کنم، می ترسم در بارگاه الهی مقصر باشم [یعنی خیال نکن اگر حسین امروز ساکت است، در صدد قیام نیست]. [من دنبال یک فرصت مناسب هستم تا قیام من مؤثر باشد و مرا در راه آن هدفی که برای رسیدن به آن کوشش می کنم، یک قدم جلو ببرد. (1)]

امام حسین (علیه السلام) زمانی که از مکه بیرون می آید در وصیت نامه معروف خود خطاب به برادرش محمد حنفیه، به کار خود عنوان «اصلاح» و به خود عنوان «مصلح» داد.

در آنجا چنین نوشت: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى أُرِيدُ أَنْ أُرِيدُ أَنْ أُرِيدُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي؛ (2)»

قیام من، قیام فردی جاه طلب یا کام جو یا آشوبگر و یا ستمگر نیست. در جست و جوی اصلاح کار امت جدم به پا خاسته ام، اراده دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جدم و پدرم علی (علیه السلام) رفتار نمایم.

امام حسین (علیه السلام) او به عنوان یک مصلح اجتماعی با حرکت خاص خود در زمانی که مسیر اسلام و اجتماع مسلمین به انحراف گراییده بود، زمینه یک اصلاح اجتماعی بزرگ را فراهم می سازد.

یاران و طرفداران حق را به تهذیب نفس و تقوای الهی دعوت می کند و به این نکته واقف است که اصلاح فردی بدون توجه به اصلاح اجتماعی سودی ندارد و اصلاح اجتماعی بدون اصلاح فردی، عملی عقیم و ابتر است. امام حسین (علیه السلام) به عنوان یک

ص: 119

1- شهید مطهری، حماسیه حسینی، ص 126.

2- محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی (علیه السلام)، ص 37.

مصلح، چندین سال موضوع امر به معروف و اصلاح فردی و اجتماعی را برای حفظ سنت های اصیل اسلامی به عنوان یک اصل اساسی یادآوری می نماید.

یک متفکر اسلامی چنین می گوید:

«درد آشنایی، روشن بینی آرمان خواهی و اصلاح طلبی، انسان را حر و آزاد و با شهامت بار می آورد. انسان درد آشنای روشن بین آرمان خواه اصلاح طلب نخست می کوشد تا خود را اسیر هیچ قید و بندی نکند و در دام عنوانی، مقامی وظیفه ای، درآمدی و... نیفتد. این چنین کسی سپس آنچه را دید و دانست و درک کرد می گوید، هم درست می فهمد و هم با شهامت ابراز می دارد.»⁽¹⁾

از این رو اسلام برای اصلاح رهبری فکری و سیاسی جامعه تأکید کرده، پیروان خود را علیه رهبران مفسد بر می شوراند تا نظام های جور را از بین برده، رهبری آن را به افراد صالح و با تقوا برگرداند. چنان که امام حسین (علیه السلام) انگیزه انقلاب خود را این چنین بیان می فرماید:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخُلُهُ آلاَ وَانَّ هُوَ لَأَوْلَى مَا تَرَكُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ وَأَظْهَرُوا الْفُسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرُ؛ أَي مَرْدَم! يَا مَبْرُخِدَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَرَمُود: هَر كَسَى سُلْطَان زورگویی را ببیند که حرام خدا را حلال نموده، پیمان الهی را در هم شکسته، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده، در میان بندگان خدا راه گناه و دشمنی در پیش می گیرد، اگر در برابر چنین زمامداری با عمل و یا با گفتار خویش مخالفت ننماید بر خداوند است که این فرد (بی تفاوت) را به جایگاه همان طغیان گر که آتش جهنم است داخل گرداند.

ص: 120

1- محمدرضا حکیمی «آفاق برون حوزه ای» مجله حوزه، ش 3، ص 34.

ای مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را پیشه خود ساخته اند. فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده، فی را به خود اختصاص داده و حلال و حرام خداوند را تغییر داده اند.

در حالی که من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان از دیگران شایسته ترم». (1)

اندیشه اصلاح طلبی در سخنان امام حسین (علیه السلام) کاملاً هویدا است. بنابراین برای جلوگیری از اطاله کلام از آوردن نمونه های مشابهی از سخنان امام حسین (علیه السلام) در این خصوص خودداری کرده و خوانندگان عزیز را به متون معتبری که در این زمینه نگاشته شده ارجاع می دهیم.

انگیزه های انقلاب امام حسین (علیه السلام)

یکی از علل قیام امام حسین (علیه السلام) فساد حکومت اموی بود. حضرت در سخنان متعددی فساد بنی امیه را مطرح فرموده است؛ از جمله در نطقی که پس از فرود آمدن در «بیضه» ایراد کرد و روی اطاعت از شیطان، ترک اطاعت خدا، فساد آشکار، تعطیل حدود الهی، حلال کردن حرام های خدا و تحریم حلال الهی و بیت المال را ملک خود دانستن تأکید نمود. (2)

در سخنان معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا- روی مسائلی مانند: دگرگونی اوضاع، عمل نشدن به حق و نکوهیده ندانستن باطل تأکید کرده و فرمود: «الَّا تَرَوْنَ اَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ اَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَّهَى عَنْهُ...» (3)

انگیزه قیام امام حسین (علیه السلام) بیشتر جنبه اجتماعی داشت. اگر بخواهیم سیر تحولات انقلاب امام حسین (علیه السلام) را مورد بررسی قرار دهیم از آغاز حرکت آن حضرت از مدینه تا کربلا این انگیزه به چشم می خورد.

ص: 121

1- محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی، ص 156.

2- تاریخ طبری، ج 6، ص 299.

3- سید بن طاووس، لهوف، ص 34.

امام حسین (علیه السلام) برای دفاع از اسلام و احقاق حق ملت اسلامی قیام کرد. امام حسین (علیه السلام) بر ضد یزید قیام کرد که مظهر حکومت اموی بود. حکومتی که بیت المال مسلمین را صرف خوش گذرانی و عیاشی خود می کرد. حکومتی که مسلمانان غیر عرب را مورد اذیت و آزار قرار می داد و با ایجاد تفرقه و دودستگی میان مسلمانان عرب و غیر عرب وحدت و همبستگی مسلمانان را از بین می برد. حکومتی که همه افرادی را که با سیاست قدرت حاکمه موافق نبودند تبعید و بی خانمان می کرد و یا به طرز فجیعی به شهادت می رساند.

تعصبات قومی و قبیله ای را تحریک می نمود تا هویت اجتماعی ملت اسلامی مورد تهدید و نابودی قرار گیرد. حکومتی که هر گونه آزادی خواهی و اظهار عقیده را با بدعت گذاری و اسلام زدایی و تحریف حقایق دینی به انحراف می کشاند.

امام حسین (علیه السلام) در چنین شرایط اسف باری دست به انقلاب زد. چنان که خود حضرت در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه نوشت فرمود: «انگیزه نهضت و انقلاب من، هوا و هوس و تمایلات بشری نیست، هدف من فساد و ستمگری نیست، بلکه هدف من اصلاح اوضاع نابسامان امت جدم پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است.

هدف من امر به معروف و نهی از منکر است. هر کس دعوت مرا به پاس احترام حق پذیرفت زهی سعادت، چون خدا همیشه پشتیبان حق است و هر کس نپذیرفت شکیبایی اختیار خواهم کرد تا خدا داور میان من و این قوم، به حقیقت داوری کند، زیرا او بهترین داوران است.»

...

ماهیت انقلاب امام حسین (علیه السلام)

مورد دیگری که نشان دهنده ماهیت انقلاب امام حسین (علیه السلام) است، زمانی است که حضرت با حر بن یزید ریاحی برخورد می کند و سپاهیان حُر را مخاطب قرار داده می فرماید: «ای مردم پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: هر کس فرمانروای ستمگر و ظالمی را بنگرد که

محرمات الهی را حلال شمرده، پیمان خدا را می شکنند و با روش پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مخالفت می ورزد و در میان مردم با تعدی و تجاوز رفتار می کند، با این همه با سخن و با عمل خود، او را از اعمال ناروای خود باز ندارد مثل همان ستمگر مستحق عذاب الهی خواهد بود.

ای مردم! آگاه باشید که اینها تن به اطاعت شیطان در داده و از بندگی پروردگار سر باز زده اند. اینان مفسد و تبه کاری ها را رواج بخشیده، حدود و کیفر اسلامی را در مورد تبه کاران تعطیل نموده اند. اینها بیت المال و اموال عمومی را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال شمرده و حلال الهی را حرام کرده اند. این گونه عناصر فاسد و آلوده هرگز شایسته حکومت و زمامداری مسلمانان نیستند. من از هر کس برای رهبری جامعه اسلامی شایسته ترم و در مبارزه با این مفسد و اصلاح این نابسامانی ها بر همه مقدم هستم.

ای مردم! شما به من نامه نوشتید و پیام ها فرستادید که به سوی شما بیایم، وعده دادید که دست از یاری من بردارید و پیمان شکنی نکنید. اینک که من به سرزمین شما آمده ام اگر به عهد خود وفا کنید و مرا تنها نگذارید، به هدایت حقیقی می رسید، زیرا من حسین بن علی (علیه السلام) فرزند فاطمه دختر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هستم من خود در میان شما و خانواده من همراه خانواده شما در غم و شادی ورنجی و زحمت شما شریک خواهیم بود، ولی اگر پیمان شکنی و نقض بیعت کنید به جانم سوگند که این نخستین بار نیست که چنین ننگی را مرتکب می شوید، زیرا شما با پدر برادر و پسر عمویم مسلم بن عقیل نیز چنین بی وفایی ای کردید. فریب خورده کسی است که به وعده های پوچ شما دل ببندد. شما با این سستی و ترس، خود را بدبخت کردید و بهره خود را ضایع نمودید. هر کس پیمان خود را بشکند چوب بدقولی و پیمان شکنی خود را می خورد.»⁽¹⁾

امام حسین (علیه السلام) در سخنان خود انگیزه قیام خود را بیان می کند که عبارت است از: تحریف حقایق دین، ظلم و فساد گرسنگی و فشار، ضایع کردن بیت المال مسلمین و رواج یافتن بدعت ها.

ص: 123

1- تاریخ طبری، ج 4 ص 304 و 305؛ اعیان الشیعه، ج 4، بخش اول ص 228 و 229.

ایشان نقاط ضعف و علت ترس مردم عراق را به خوبی می شناخت ؛ مردمی راحت طلب که به خاطر ترس از اعمال وحشیانه عمال یزید جرأت ابراز وجود کردن به خود نمی دادند. آنها زندگی همراه با خواری و زبونی را به حرکت های اصلاح طلبانه ترجیح می دادند.

امام حسین (علیه السلام) در آخرین ساعات جنگ بار دیگر به علل و انگیزه های قیام خود اشاره فرمود. مورخان می نویسند: امام (علیه السلام) را بر مرکب خود سوار شده و به سوی دشمن تاخت و از آنها خواست که سکوت کنند ولی آنها ساکت نشدند فرمود: «وای بر شما چرا ساکت نمی شوید؟ چرا به سخنان من گوش نمی کنید؟ من شما را به راه رستگاری و هدایت دعوت می کنم، هر کس از من اطاعت کند، از هدایت یافتگان خواهد بود و هر کس سرپیچی کند، به هلاکت خواهد رسید. چه شده است که همه از اطاعت امر من سر باز می زنید. به سخنان من گوش فرا نمی دهید؟ شکم های شما از حرام پر شده و بر دل های شما مهر بدبختی زده شده است وای بر شما، آیا باز هم سکوت نمی کنید؟ آیا باز هم گوش فرا نمی دهید؟»

سپاهیان عمر بن سعد یکدیگر را ملامت نمودند و گفتند: گوش کنید ببینیم حسین (علیه السلام) چه می گوید. در این هنگام امام با کمال فصاحت و بلاغت، سخن آغاز کرد و حمد و سپاس خدا را به جای آورد و به پیامبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و فرشتگان و دیگر انبیا و فرستادگان الهی درود فرستاد و آن گاه فرمود:

«ای مردم مرگ بر شما! مگر شما نبودید که به من نامه نوشتید و استغاثه کردید و مرا به یاری خویشتن خواندید، ولی اکنون که به استغاثه شما پاسخ داده و به فریاد شما رسیده ام، شمشیرهای خود را بر روی من کشیده اید و شعله آتشی را متوجه ما ساخته اید که ما آن را برای نابودی دشمنان مشترک مان افروخته ایم.

چه شد که بعد از آن همه وعده ها و دعوت ها صفحه زندگی تان ورق خورد و بر ضد دوستان خود گرد آمدید و به نفع دشمنان برای منکوب کردن دوستان خود آستین بالا زدید؟

دشمنان شما نه عدالت گستری کردند که شیفته عدالت آنها شوید و نه امید آینده ای بهتر برای شما باقی گذاشتند تا بهانه دل بستگی شما باشد. شما به خاطر اندکی از مال حرام دنیا که بنی امیه به شما دادند و برای این که به زندگی پست و ناچیزی برسید به سوی من حمله می کنید، بدون آن که کوچک ترین گناهی داشته باشم. وای بر شما که از دوری می جوئید. وای بر شما که ما را ترک می گوئید، شما آتش فتنه را دامن زدید و مانند ملخ های ناتوان از جا جستید و همچون مگسان، دور فتنه جمع شدید در حالی که شمشیرها در نیام و دلها آرام و فکرها بی تشویش بود.

خاک بر فرق شما باد، ای نوکران فرومایه، ای گروه کج روان که کتاب خدا را به سویی افکندید، گول شیطان را خوردید، در نافرمانی خدا متحد شدید، کتاب خدا را تحریف نمودید، چراغ الهی را خاموش ساختید، فرزندان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را کشتید، خاندان اوصیا را به نابودی کشیدید، نطفه زنا را به نسب ملحق کردید، به بندگان مؤمن آزار رساندید، با استهزاء کنندگان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که کتاب آسمانی را پاره پاره کردند هم صدا شدید، چه بد کاری کردید و به دست خود عذاب ابدی را خریدید.

شگفتا که شما به معاویه بن ابی سفیان و پیروان او کمک کردید و ما را که خاندان پیامبریم خوار نمودید.

آری این دست از یاری ما کشیدن و این پیمان شکنی، شعار شماست، ریشه شما از این نیزنگ بازی ها آب خورده و شاخه های پلید شما از این ریشه ناپاک نیرو گرفته است.

دل های شما بر این ناپاکی ها استوار و سینه های شما از این شیطنت ها لبریز است.

شما کثیف ترین میوه ای هستید که طعمه زورمندان و غاصبان شده و برای هر تماشاگری مایه اندوه گشته اید.

لعنت خدا بر شما مردم پیمان شکن باد که بیعت کردید و خدا را بر بیعت خود گواه گرفتید و آن گاه تعهد خود را زیر پا گذاشتید.

ای مردم! آگاه باشید، من آنچه لازم بود، بگویم گفتم و شما را از خشم و عذاب الهی ترساندم. اکنون که کمر به قتل مرا بسته اید، با آن که یار و مدافعی ندارم، با همین عده اندک از جوانان خاندان هاشمی به جهاد خواهم پرداخت.»⁽¹⁾

امام حسین (علیه السلام) در این خطبه از وضع واقعی و انحرافات زندگی و کج روی ها و کج اندیشی ها و بی وفایی عراقیان و از تظاهر به حمایت از جنبش های اصلاحی سخن به میان آورده است که ابتدا دعوت به انقلاب و تغییر وضع نابسامان خود می کنند.

نامه می نویسند، اعلام آمادگی می کنند همین که قضیه صورت جدی به خود گرفت در موقع عمل در جبهه مقابل نیروهای اصلاح گر قرار می گیرند و به قول معروف از پشت به انقلاب و انقلابیون خنجر می زنند. از میدان مبارزه به در می روند. اما انقلابیون که موقعیت جامعه را درک کردند به وضعیت آشفته آن واقف اند تا آخرین لحظه در مقابل دشمن ایستادگی کرده تا به شهادت برسند.

امام حسین (علیه السلام) در سخنان خود علل و انگیزه قیام خود را به صراحت اعلام کند. به نامه ها دعوت ها و عهد و پیمان های عراقیان اشاره می کند تا سپاهیان اموی فلسفه انقلاب حسین بن علی (علیه السلام) پی ببرند. فلسفه و انگیزه ای که جز اصلاح وضع به نابسامان امت اسلامی نبوده است.

حرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه و امتناع امام از بیعت با یزید و سخنان ایشان در منی و سپس در «بیضه» و وصیت نامه اش به برادرش محمد حنفیه و سخنان آن حضرت در مقابل سپاهیان خُر بن یزید ریاحی و در مراحل مختلف جنگ نشان دهنده علل و انگیزه های قیام و انقلاب امام حسین (علیه السلام) است انقلابی که به منظور اصلاح فردی و اصلاح اجتماعی صورت گرفت. با مجاهدت ها و دلاوری های امام حسین (علیه السلام) و یارانش همراه بود. در حافظه تاریخ ثبت شد و اثبات کرد که با حرف و شعار و پند و اندرز نمی توان به حرکت ها و جنبش های اصلاحی امیدوار بود. بلکه برای اصلاح فردی و

ص: 126

اصلاح اجتماعی قیام و انقلاب امری اجتناب ناپذیر است.

بی تردید اصلاح طلبی و آرمان خواهی که با خون و شهادت رقم خورده برای همیشه تاریخ جاودانه و ماندگار خواهد بود.

نتیجه

اصلاح طلبی هدف همه پیامبران و امامان و از شعارهای همه صلحا و رهبران دینی و اجتماعی بوده است. گفتار کردار و رفتار آنان نیز شاهدی بر این قضیه محسوب می شود. آنها نه به تنهایی برای انذار و ارشاد در بخشش گناهان آمده بودند و نه برای حمایت از ستمگران و متجاوزان و تخدیر توده ها، بلکه هدفشان اصلاح جامعه به معنای مطلق و وسیع کلمه بوده، اصلاح در تفکر و اندیشه یعنی اصلاح در نظامات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی جامعه اصلاح در نگرش ها و باورها، اصلاح در همه ابعاد اجتماعی.

اصولاً اصلاح طلبی، یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم این که مسلمان است، خواه ناخواه اصلاح طلب و لاقفل طرفدار اصلاح طلبی است، زیرا اصلاح طلبی هم به عنوان یک «شان پیامبری» در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی است. البته هر امر به معروف و نهی از منکری، لزوماً مصداق اصلاح اجتماعی نیست، ولی هر اصلاح اجتماعی، مصداق امر به معروف و نهی از منکر هست، پس هر مسلمان آشنا به وظیفه از آن جهت که خود را موظف به امر به معروف و نهی از منکر می داند، نسبت به اصلاح اجتماعی حساسیت خاصی دارد. (1)

امام حسین (علیه السلام) یک مصلح اجتماعی است. حضرت برای اصلاح اجتماعی عصر خود دست به قیام مسلحانه علیه ظلم و فساد می زند و در همان حال که زمینه اصلاح اجتماعی را فراهم آورد، یاران و طرفدارانش را به تهذیب نفس و تقوای الهی فرا

ص: 127

1- محمد جواد صاحبی، اندیشه، اصلاحی در نهضت های اسلامی، ص 14.

می خوانند. چون اگر اصلاح طلبان خود صالح نباشند، نه معنای اصلاح را به خوبی درک می کنند و نه بر فساد و تباهی و ستم می توانند فائق آیند.

در مسیر مبارزه با ظلم و فساد ممکن است به جای به صلاح آوردن دیگران خود تسلیم فساد شوند. بنابراین اصلاح فردی از اصلاح اجتماعی تفکیک ورزیده است. از این رو اسلام بر صالح بودن رهبری فکری و اجتماعی تأکید ورزیده است، زیرا رهبر فکری و اجتماعی جامعه در افکار، عقاید، اعتقادات، فرهنگ، اخلاق و ارزش ها تأثیر بسزایی دارد. از این رو اسلام به پیروان خود توصیه می کند که گرد رهبران فاسد جمع نشوند و از اطاعت و فرمان برداری آنان سرباز زنند. چنان که امام حسین (علیه السلام) در مراحل مختلف حرکت خود از مدینه به مکه و در منی و بیضه و در مقابل سپاهیان حر بن یزید ریاحی یکی از علل قیام خود را فساد خاندان بنی امیه برمی شمرد و از شایسته بودن خود برای حکومت با مردم سخن می گوید.

مقاصد اصلاح اجتماعی انقلاب امام حسین (علیه السلام) از نظر خود آن حضرت، قابل درک بود. همه کسانی که به امام نامه نوشته و او را به عراق دعوت کردند و همه افرادی که در هوای او سر و جان فدا کردند، ضرورت این امر را به خوبی درک کرده بودند و بر اساس همان علل و انگیزه هایی که در مباحث گذشته بیان شد اصلاح اجتماعی را لازم می شمردند و سپاه اموی را دعوت به تأیید این علل و عوامل و انگیزه ها می نمودند.

بنابراین عواملی که به نظر یاران امام حسین (علیه السلام) انقلاب را ایجاب می کرد عبارت بود از: فساد بی حد و حصر خاندان اموی، ظلم و ستم و فساد خاندان بنی امیه، اعمال سیاست زور و ستم و ارباب، تحقیر و خواری ملت که توسط حکومت جور اموی به اجرا گذاشته می شد.

در بحث های گذشته علل مختلف به وجود آورنده انقلاب امام حسین (علیه السلام) را مورد بحث قرار دادیم، با بهره گیری از سخنان ارزشمند امام حسین (علیه السلام) اوضاع و شرایط فردی، اجتماعی، سیاسی و همچنین انگیزه ها و اهداف انقلاب امام حسین (علیه السلام) را تشریح کردیم.

سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که آیا امام حسین (علیه السلام) با قیام و انقلاب خود توانست به وضع نابسامان امت اسلامی سر و سامان دهد؟ آیا امام حسین (علیه السلام) موفق

به پیاده کردن اصلاحات مورد نظر خود شد؟ آیا ایشان توانست فساد خاندان اموی را از بین برد؟

در پاسخ به این پرسش ها باید گفت که امام حسین (علیه السلام) از سرنوشتی که در انتظارش بود با خبر بود و به مناسبت های مختلف این مسئله را بیان کرده است. بنابراین نباید هدف امام حسین (علیه السلام) را در اختیار گرفتن حکومت و قدرت دانست، زیرا هدف انقلاب امام حسین (علیه السلام) و رسیدن به پیروزی فوری نبود، ایشان کاملاً به این امر واقف بود که در آن شرایط به دست آوردن یک پیروزی نظامی، ناممکن است.

نباید از انقلاب امام حسین (علیه السلام) همان انتظار را داشته باشیم که از سایر انقلاب های معمول جهان داریم. بلکه باید آثار و انقلاب امام حسین را در زمینه های زیر جست و جو کنیم

1 - قطع نفوذ دینی ساختگی امویان که همواره به حکومت و سلطنت خود رنگ دینی می دادند و رسوا ساختن روح بی دینی و الحاد زمان جاهلیت که حکومت اموی را توجیه می کرد.

2 - گسترش احساس گناه در وجدان هر فرد مسلمان، به طوری که احساس گناه مبدل به حالت انتقاد گردد و در پرتو آن، هر فردی موقعیت خود را در برابر حیات و اجتماع مشخص سازد.

3- ایجاد ارزش های اخلاقی جدید برای هر فرد عرب و مسلمان، به طوری که متوجه عوالم نورانی و خیره کننده معنوی گردند.

4 - برانگیختن روح مبارزه و پیکار با فساد در هر فرد مسلمان به منظور استقرار جامعه بر پایه های جدید و به خاطر اعاده ارزش های انسانی. (1)

انقلاب امام حسین (علیه السلام)، سرآغاز بیداری مردم و مبدأ پیدایش انقلاب های آزادی بخش بود. انقلاب امام حسین (علیه السلام) موجب شد که روح مبارزه در مردم زنده شود.

ص: 129

1- محمد مهدی شمس الدین پژوهشی پیرامون زندگانی امام حسین (علیه السلام)، ترجمه مهدی پیشوایی، ص 306-307.

موانع اصلاح فردی و اجتماعی در پرتو انقلاب امام حسین (علیه السلام) توسط مسلمانان و انقلابیون برداشته شود. دعوت کنندگان دیروز که امروز بعد از مدت ها آرامش خفت بار، به خود آمدند احساس موجودیت و انسانیت کردند. این امر مهم محقق نمی شد، مگر به قیام و انقلاب خونین امام حسین (علیه السلام) و یاران وفادارش که هدفی جز اصلاح حال امت اسلامی نداشتند.

انقلاب امام حسین (علیه السلام) به لحاظ ماهیت اصلاح طلبی اسلام خواهی و ظلم ستیزی خود همواره مورد توجه انقلابیون و جنبش های اصلاحی بوده است. انقلاب اسلامی ایران نیز از این سرچشمه فیاض سیراب شده و از محتوای عالی آن الهام گرفته است. شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی قبل از انقلاب اسلامی، شبیه دوران بنی امیه بود. ظلم و فساد و ستم سایه سیاه خود را بر همه جا گسترانده بود، اسلام مورد تهاجم قرار گرفته بود و ارزش ها به ضد ارزش و منکر به معروف و معروف به منکر تبدیل شده بود. عیاشی و خوش گذرانی طاغوت، حیف و میل بیت المال، شرایطی را به وجود آورده بود که تنها با حرکت های اصلاحی، امید اصلاح و دگرگونی وجود داشت. امام امت با الهام از انقلاب امام حسین (علیه السلام) مفاصد رژیم طاغوت را برشمرد و با تبیین مفاصد معاویه و یزید و عمال آنها ذهن ها را به مفاصد و ظلم و ستم طاغوتیان زمان منتقل می کرد.

به تعبیر امام امت: «اگر قیام حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نبود، امروز ما هم نمی توانستیم پیروز شویم.»⁽¹⁾ «واقعۀ عظیم عاشورا از شصت و یک هجری تا خرداد چهل و دو و از آن تا قیام عالمی بقیة الله - ارواحنا لمقدمه الفداء - در هر مقطع، انقلاب ساز است.»⁽²⁾

بهره هایی که انقلاب امام حسین (علیه السلام) به پیروزی انقلاب اسلامی رساند فراوان بود که در این جا مجال پرداختن به همه آنها وجود ندارد. به قول نویسنده کتاب

ص: 130

1- صحیفه نور، ج 17، ص 60.

2- همان، ج 16، ص 12.

فرهنگ عاشورا: «آنچه عاشورا داشت، یک بار ایدئولوژیکی و انگیزه مکتبی برای مبارزه بود. این محتوا در ذهن رهبر انقلاب و در دل پیروان او شکل گرفت و نهضت را پدید آورد و پس از پیروزی هم هشت سال دفاع خونین از انقلاب را اداره و تغذیه کرد.»⁽¹⁾

ص: 131

1- جواد محدثی فرهنگ عاشورا، ص 287.

1- فرهنگ و دین ویراسته میرچا الیاده، هیأت مترجمان، انتشارات طرح نو.

2- حماسه حسینی، ج 2، شهید مطهری، انتشارات صدرا.

3- سخنان حسین بن علی (علیه السلام)، تألیف و ترجمه محمد صادق نجمی.

4- مجله حوزه، شماره 3، مقاله آفاق برون حوزه ای، محمدرضا حکیمی.

5- تاریخ طبری، ج 6

6- لهوف، سید بن طاوس.

7- اعیان الشیعه، ج 4.

8- اندیشه اصلاحی در نهضت های اسلامی، محمد جواد صاحبی، انتشارات کیهان.

9- پژوهشی پیرامون زندگانی امام حسین (علیه السلام)، محمد مهدی شمس الدین، ترجمه مهدی پیشوایی، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی قم.

10- صحیفه نور، ج 16 - 17.

11- فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، نشر معروف.

چنانچه اهل معرفت می فرمایند: فطرت از نقص و عیب تنفر دارد و به کمال مطلق علاقه مند است و هر کس به فطرتش رجوع کند در می یابد که قلبش به هر چه متوجه می شود، اگر مرتبه بالاتری بیابد، از اولی منصرف می گردد و به کامل تر روی می آورد. (1)

بر این اساس عدالت، سخاوت شجاعت و تمامی صفات کمال مورد علاقه آدمی است؛ و نه فقط خود را وابسته به کمال مطلق می داند و به دنبال اوست بلکه می خواهد خود را متصف به کمالات ساخته و خود را صاحب کمالات بداند؛ در طول تاریخ نیز انسان های سفاک و ستم گر و به دور از صفات متعالیه انسانی، خود را عادل و عدالت خواه و دارای کمالات و صفات متعالیه دانسته اند.

حتی گاهی چنان می نمایند که امر بر دیگران مشتبه گشته و با گذشت زمان، صاحب کمال و صفات شایسته شناخته می گردند؛ هم چون انوشیروان فرزند قباد، پادشاه ساسانی که در تاریخ به عادل و عدالت گستر معروف که گشته است. (رهبر کبیر انقلاب بدین مطلب اشاره فرموده است. (2))

ص: 133

1- ر.ک: امام خمینی (رحمه الله)، اربعین حدیث حدیث یازدهم، ج 1، ص 181 و 183.

2- ر.ک: صحیفه نور، ج 2، ص 214 و 252.

با توجه به این مطلب که گذشت، به موضوع اصلاحات طلبی و خصوصیات یک اصلاح طلب واقعی و نقش اصلاحات اجتماعی در نهضت حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می پردازیم:

اصلاح طلبی که صالح بودن و داشتن شایستگی را می طلبد، در لفظ سهل و آسان و در معنا و دلالت بسیار گران قدر و در مقام عمل کاری بس مشکل و طاقت فرساست.

لذا اگر در معنای اصلاحات و اصلاح طلبی دقت گردد و در اطراف مسئله خوب نظر شود، آدمی فریب مدعیان دروغین اصلاح طلبی را نمی خورد و در می یابد که مُصلِح باید دارای ویژگی های انسانی و متعالی باشد و جز انسان مرتبط با کمال مطلق و معصوم از رجس و خلل و معدود مردمان برگزیده الهی و جهاد کننده با نفس، کسی نمی تواند چنین ادعایی را بنماید.

با بررسی این مطلب، به اهمیت اصلاحات و نقش آن در نهضت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) خواهیم پرداخت.

معنای صلاح

در مفردات راغب آمده است: « الصَّلَاحُ ضِدُّ الفَسَادِ وَهُمَا مُخْتَصِمَانِ فِي أَكْثَرِ الإِسْمِ تَعْمَالٍ بِالأَفْعَالِ وَفُوبِلَ فِي القُرْآنِ تَارَةً بِالفَسَادِ وَ تَارَةً بِالسَّيِّئَةِ. »

علامه طباطبایی (رحمه الله) پس از نقل معنای صلاح، بنا بر قول راغب «که مقابل فساد است» می فرماید: « الفَسَادُ الَّذِي هُوَ تَغْيِيرُ الشَّيْءِ عَنِ مُقْتَضَى طَبْعِهِ الأَصْلِيِّ، فَصَلَاحِهِ كَوْنُهُ عَلَى مُقْتَضَى الطَّبْعِ الاصلی فَيَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ مِنَ الخَيْرِ وَ النَّفْعِ مَا مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ... (1) »

بنابر این نقل ها، صلاح مقابل یا ضد فساد و به معنای دگرگون شدن است از آنچه طبع و سرشت اصلی چیزی اقتضا می کند. پس صلاح آن چیز بودن بر مقتضای طبع و

ص: 134

سرشت اصلی است. در این صورت خیر و نفعی که آن چیز شأن و منزلتش را داراست، بر آن مترتب می‌گردد.

سپس علامه طباطبایی (رحمه الله) پس از تقسیم صلاح ذات و صلاح عمل، چنین نتیجه می‌گیرد: «فَصَلَحَ الذَّاتِ كَوْنُهَا تَامَّةً الْإِسْتِعْدَادِ لِقَبُولِ الرَّحْمَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَافَاضَةَ كُلِّ خَيْرٍ وَ سَعَادَةٍ مِنْ شَأْنِهَا أَنْ تَتَلَبَّسَ بِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقْرَنَهَا مَا يُفْسِدُهَا مِنْ اِعْتِقَادِ بَاطِلٍ أَوْ عَمَلٍ سَيِّئٍ . (1)»

پس صلاح ذاتی و لیاقت و شایستگی برای قبول رحمت الهی لازم است، تا از کاستی‌ها به دور بوده و هر خیر و سعادت را جلب کند، بی آن که قرین باور باطل یا عمل ناشایستی گردد و آن را فاسد سازد.

با توجه به این بیان‌ها، اهمیت صلاحیت داشتن برای مقابله با فساد و حرکت در جهت صلاح روشن می‌گردد، و همان‌گونه که فقط عادل می‌داند عدالت گستر شود، برای اصلاح طلبی نیز باید به صالح رجوع کرد. وگرنه چنین باشد، چنان که در طول تاریخ بسیار رخ داده است، فاسدان و مفسدان، مدعی صلح و صلاح و اصلاح طلبی می‌گردند؛ با آن‌که:

ذات نا یافته از هستی بخش *** کی تواند که شود هستی بخش

تذکر این مسئله لازم است که در مجمع البحرین در معنای «صالح» آمده: « هوالذی یؤدّی فرائض اللّٰه و حقوق النّاس .»

در این جا وظیفه بزرگ محققان و مبلغان دینی، در آگاه ساختن مردم روشن می‌گردد تا با بررسی تمامی ابعاد مسئله (به ویژه مسائلی که مورد سوءاستفاده فرصت طلبان قرار می‌گیرد) مدعیان دروغین رسوا گشته و سره از ناسره مشخص گردد، و این ممکن نیست مگر با روی آوردن به تقلین. (وگر نه هر قدمی ناتمام و هر تلاشی به ناکامی می‌انجامد.) آری! خداوند متعال چه شیوا و منطقی در مقابل منافقان مدعی

اصلاح طلبی پاسخ می‌فرماید. و مؤمنان را از این خطر ناپیدا آگاه می‌فرماید:

ص: 135

1- همان.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَالِيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ... وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصَدِّقُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ. (1)»

شیخ طبرسی در نحوه فساد منافقان چند نقل را بیان می‌فرماید انجام معاصی و بازداشتن مردم از ایمان یا تمایل و مساعدت به کفار و یا تحریف کتاب «قرآن» و تغییر کیش و آیین.

سپس در مورد ادعای منافقان مبنی بر مُصلح بودن، دو احتمال را بیان می‌کند:

1- آنچه را «دیگران» فساد می‌نامند، در نزد «منافقان» صلاح است؛ چون با انجام آن از هر دو گروه (مؤمن و کافر) در سلامت می‌مانند.

2. انجام چنین مفاسدی «مذکور در فوق» را انکار می‌کنند (که همین نفاق است). سپس خدای متعال این ادعا را تکذیب می‌فرماید که:

بدانید این‌ها (منافقان) که فساد را صلاح می‌پندارند، مُفسد و تبه‌کارند و نمی‌دانند که آنچه انجام می‌دهند، فساد است. (2)

و این خطّ نفاق و اصلاح طلبی آنان، پس از رحلت رسول و آمین و حی شدت یافت و تا کنون نیز ادامه داشته و تا ظهور مُصلح جهانی و ویران کننده بنیادهای شرک و نفاق، جریان خواهد داشت: «أَيُّنَ الْمُنتَظِرُ لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعَوَجِ... أَيُّنَ الْمُدْخِرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسَّئِنِ... أَيُّنَ هَادِمُ أُبْنِيَةِ الشِّرْكِ وَالنِّفَاقِ...»

اهمیت اصلاح جامعه

همان گونه که در معنای صالح، از مجمع البحرین آمد که صالح کسی است که فرائض و واجبات الهی و حقوق مردم را به انجام رساند و به بیان علامه طباطبایی - طاب ثراه - صلاح هر چیزی به آن است که هر چیزی بر مقتضای طبع و

ص: 136

1- سورة بقره، آیات 8 و 10 و 11.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 49 و 50 منشورات مكتبة آية الله المرعشي (رحمه الله).

سرشت اصلی اش باشد تا خیر و صلاح (قابل شائش) بر آن مترتب گردد، ضرورت اصلاح امور جامعه و اصلاحات اجتماعی ظاهر می گردد، البته نه فقط صلاح و اصلاح تمامی امور تهدید پذیر از فساد و تباهی را در بر می گیرد و موضوعی بدین وسعت دارد، بلکه از نظر اهمیت و ارزش، هم سنگ و هم طرازِ عدل و عدالت است؛ زیرا اولاً عدالت در سایهٔ اصلاح امور توسط انسانِ صالح می تواند برقرار گردد(1)، ولی تا صالحی مُصلح نباشد، عدالت نیز بی معنا خواهد بود؛ ثانیاً، اجرای عدالت نیز، برای اصلاح اجتماعی و جامعهٔ انسانی است.

علامه طباطبایی (رحمه الله) در ذیل آیه شریفه: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ.... (2)) این موارد را به ترتیب از مهمترین چیزهایی می داند که جامعه انسانی بدان ها استوار است؛ و در دلیل این ادعا می فرماید: «لَمَّا أَنَّ صَلاَحَ الْمُجْتَمَعِ الْعَامَّ أَهْمٌ مَّا يَبْتَغِيهِ الْإِسْلَامُ فِي تَعَالِيمِهِ الْمَصْصَةِ لِمَحَّةٍ؛ برای این که صلاح اجتماع مردمی، مهمترین چیزی است که اسلام در تعالیم اصلاح طلبانه اش بدان توجه دارد.(3)

جای گاه اصلاح طلبی در دیدگاه و نهضت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)

معمولاً نامه ها و مکتوبات و به ویژه وصیت نامه اشخاص بزرگ سرشار از پند و موعظه و در بردارندهٔ مهمترین پیام ها و سفارش هاست. حال اگر این نامه یا وصیت نامه از سوی برگزیدگان الهی باشد، جز مقاصد و هدف های والای الهی (که برخاسته از تیت های پاک و الهی آنان است) چیزی را در بر ندارد و در بارهٔ کرامت انسانی و تعالی و سعادت ابدی اوست. پیشوای بزرگترین و برترین نهضت ها نیز وصیت نامه و سفارشی دارند که در طول تاریخ مورد توجه و سرمشق تمامی پاک اندیشان و آزادمنشان الهی قرار گرفته است.

ص: 137

1- به خاطر اعم بودن معنای اصلاح و صلاح نسبت به عدل و عدالت.

2- سورة نحل، آیه 90.

3- ر.ک: تفسیر المیزان، ج 12، ص 352.

همان گونه که بارها خواننده و شنیده، ایم، پس از آن که معاویه، یزید را به سلطنت گمارد و ارکان اسلام و معنویت و صلاح امور متزلزل شد و حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از بیعت با این جرثومه فساد دوری کرد، آن حضرت (علیه السلام) به هنگام خروج از مدینه، هدف از قیام و نهضت مقدّسشان را برای جهانیان در وصیت نامه ای به برادرشان محمد بن حنفیه، می فرماید:

حضرت امام حسین (علیه السلام) پس از آوردن نام الهی و شهادتین و اقرار به حق بودن بهشت جهنم و قیامت و این که خداوند هر کسی را در قبر است برمی انگیزاند، قصدشان را از خروج و قیام بیان می فرماید (و آن حضرت (علیه السلام) پس از بیان عقاید حقّه و معرفت خویش، عمّال خویش را طبق این اعتقادات به منصبه ظهور می رسانند) که: «... وَ أَتَى لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْطِلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) ...؛ (1) و به درستی من از روی خودخواهی، خوش گذرانی فساد و ستمگری خروج نکردم، و همانا برای اصلاح در (مورد) امت جدّم خروج کردم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. و سیره و روشم، سیره و روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.»

در این که چرا آن حضرت در آغاز وصیت عقاید حقه را بیان می کنند، سخن بسیار است و حکمت هایی را برای آن برشمرده اند. یکی از حکمت ها چنین است که آن حضرت می دانستند، دشمن از حربۀ تکفیر استفاده خواهد کرد و چه بسا بر اثر تبلیغات دشمن، امر بر آیندگان نیز مشتبه گردد. (2) اما مطلب مهمتر، چنان است که حضرت (علیه السلام) هدف مقدّس خویش را از این قیام بیان می فرماید: اوّل آن که هر گونه شایعه و تهمت و افترای دشمن مبنی بر این که این خروج حرکتی دنیوی و برای هوای نفس و یا برای ایجاد اختلاف و

ص: 138

1- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص، 290، ح 262؛ بحار الانوار، ج 44، ص 329 .

2- ر.ک: حاج شیخ حسین عندلیب، ثارالله، ص 109.

ناامنی میان امت اسلامی و یا برای خشونت طلبی، است خنثی شود؛ (1) دوم، این خروج و قیام مقدّس برای رفع فساد و اصلاح طلبی در میان امت جدّشان است، و به فرمایش علامه شهید مرتضی مطهری (رحمه الله): «دنیا بداند که حسین (علیه السّلام) جز اصلاح امت، هدفی نداشت. (2)»

سومین مطلب این است که اصلاح طلبی در جامعه اسلامی به صورت دو امر مهم جلوه می نماید که حضرت سید الشهداء (علیه السّلام) بدان اشاره فرموده اند:

الف) امر به معروف و نهی از منکر؛

ب سیره نبوی و علوی را روش عملی خویش قرار دادن. (3)

پس در حقیقت، هدف مقدّس والا و بی نظیری که سعادت دنیا و آخرت امت مسلمان را تأمین می نماید و رضایت الهی در آن است، همانا اصلاح طلبی در جامعه اسلامی است آن امام معصوم (علیه السّلام) و آگاه به امور، بدان واقف بوده و نهضت را بر اساس آن آغاز کرده اند.

ضرورت امر به معروف و نهی از منکر در امر اصلاحات اجتماعی

هر چند معنای لغوی «اصلاح» و «اصلاح» معلوم گشت، و مراد از «اصلاح» و «فساد» به نقل از علامه طباطبایی (رحمه الله) به دست آمد، اما مصداق واقعی «اصلاح» (همان طور که از وصیت و سفارش حضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السّلام) معلوم گشت) دو امر است:

1- امر به معروف و نهی از منکر؛

2- سیره عملی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) و امیر مؤمنان (علیه السّلام) را به کار بستند.

ص: 139

1- ر.ک: همان، ص 110.

2- ر.ک: حماسه حسینی، ج 2، فصل هفتم.

3- این مطلب را میتوان به طور ضمنی از بیانات علامه شهید مرتضی مطهری (رحمه الله)، به دست آورد. (ر.ک:).

اگر امر به معروف و نهی از منکر از جامعه رخت بریندد، فساد و تغییر امور امری عاڈی خواهد شد. و جامعه روی صلاح را نخواهد دید. استاد شهید مرتضی مطهری درباره اهمیت موضوع امر به معروف و نهی از منکر در نهضت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می فرماید: «اگر دعوتی از امام (علیه السلام) نمی شد، حسین بن علی (علیه السلام) به موجب قانون امر به معروف و نهی از منکر نهضت می کرد. اگر هم تقاضای بیعت (با یزید) از او نمی کردند، باز ساکت نمی نشست. (1)» بنابراین، مسئله مهم و اساسی در نهضت حسینی، فقط اصلاح اندیشی و اصلاح طلبی بوده که آن حضرت (علیه السلام) مصداق عینی اصلاحات را امر به معروف و نهی از منکر و عمل به سیره نبوی و علوی دانسته اند؛ نه آن که عامل اصلی قیام و خروج آن حضرت (علیه السلام) بیعت نکردن و یا دعوت کوفیان از آن حضرت (علیه السلام) باشد. شاعر دل سوخته اهل بیت، صابر همدانی چنین سروده است:

از حسین (علیه السلام)، اکتفا به نام حسین (علیه السلام) *** نبود در خور مقام حسین (علیه السلام)

بلکه باید، که خلق دریابند *** علت اصلی قیام حسین (علیه السلام)

عنایت ویژه سیدالشهدا (علیه السلام) به امر به معروف و نهی از منکر

حضرت امام حسین (علیه السلام) در طول نهضت مقدّسشان (حتی در زمان معاویه و قبل از زمان خروج علیه یزید) بارها بر این دو امر مهم (امر به معروف و نهی از منکر) تأکید فرموده اند؛ همچون:

1- در دوران امامتشان در جواب نامه معاویه، پس از تذکرشان نسبت به فجایع و قتل شیعیان توسط معاویه، در مورد بیعت گرفتن از مردم برای به سلطنت رسانیدن یزید شراب خوار و سگ باز و به دنبال کنیزان آوازه خوان و انواع آلات لهو، هشدار می دهند؛ (2)

2- قبل از خروج از مدینه در کنار قبر مطهر جدشان چنین می فرمایند: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَأَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَقَدْ حَضَرْتَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ،

ص: 140

1- حماسه حسینی، ج 2، فصل پنجم، بخش دوم.

2- ر.ک: موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 253 تا 262، ح 227، 228، 231 و 234.

اللَّهُمَّ وَإِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأُكْرَهُ الْمُنْكَرَ.....(1)

که در این جا تصریح آن حضرت (علیه السلام) نسبت به علت خروجشان (مبنی بر امر به معروف و نهی از منکر) راه را بر یاوه سرایی ها می بندد؛

3- در منزل ذوحسم (جبل ذوجشم) خطبه ای تاریخی بیان فرمودند، که در آن آمده است: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا. فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا شَهَادَةً (الاسعادة) وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. (2)»

و شاعر اهل بیت (علیهم السلام) ابوالحسن ورزی سروده:

حق و باطل چون در آویزد به جنگ *** با شرف مردن به از ماندن به ننگ

آن امام معصوم (علیه السلام) توجه مردم را به حق و باطل جلب می فرمایند، که اگر کسی درک نماید، بالطبع می پذیرد که با عمل نشدن به حق و بازداشته نشدن از باطل، زندگی در چنین محیطی تحمل نکردنی می گردد، و در نتیجه شخص معتقد به خدای متعال، در خواست لقاءالله را می کند.

آن حضرت (علیه السلام) که دارای فطرتی پاک هستند، نظر نهایی خویش را درباره قرار گرفتن در چنین اجتماعی فاسد، بیان می فرمایند که مرگ را (که مفارقت روح از بدن و مقدمه رسیدن به لقاء پروردگار است) سعادت و نیک بختی دانسته و در جامعه ای که باید با ستمگران (روی گردان از حق و گرونده به باطل) همنشین شد، زندگانی جز زجر و ملال نخواهد بود؛

4- آن حضرت (علیه السلام) در موقعیت «بیضه» برای اصحاب خود و سپاه خُر خطبه ای خواندند که هم انگیزه ایشان را برای خروج و قیام روشن می سازد و هم اعتقاد عملی آن حضرت (علیه السلام) را نسبت به اصل امر به معروف و نهی از منکر و اعتراض به وضع نابسامان

ص: 141

1- ر.ک: همان، ص 287، ح 256. به نقل: الفتوح، ج 5، ص 20.

2- همان، ص 355 و 356، ح 343؛ لهوف، ص 79.

موجود را آشکار می سازد. آن مُصَدِّحِ زمانه، با اشاره به روایتی از رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مبنی بر این که (اگر کسی سلطان جائز و ستم کاری را ببیند که حُرمت های الهی را حلال می شمارد و پیمان الهی را می شکند و با سنت رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مخالفت می کند و دربارهٔ بندگان خداوند با دشمنی و آن گونه که روا نیست، برخورد میکند پس (آن شخص ناظر) با رفتار و گفتار بر علیه آن ستمکار متغیّر و دگرگون نگردد بر خداوند حقّ است که او را در جایگاه آن سلطان جائز (در جهنم) بیافکند.)

در ادامه می فرماید: «أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَلُوا الْحُدُودَ وَأَسَّ تَأْتَرُوا بِالْفَنَى، وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَ اللَّهِ وَأَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيْرِي» (1) هشدار می دهند که در زمان فعلی نیز، اینان (گروه بنی امیه و حامیانشان) از شیطان پیروی کنند و اطاعت پروردگار را ترک کرده اند و فساد و تباهی را آشکار ساخته اند و حدود الهی را وانهادند و در مورد فئیء (غنائم و خراج) خودسری نموده اند و حرام الهی را حلال و روا شمرده اند و حلال الهی را تحریم کرده اند.

در پایان آن حضرت (علیه السلام) (دربارهٔ عمل به فرمایش حضرت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)) برای خویش حقی فزون تر را (نسبت به دیگران) در جهت تغییر و دگرگونی «حال» (در قبال این همه حرمت شکنی و بدعت) قائل می شوند؛ زیرا هم نسبت به دیگران، در درک حقایق هشیار تر بوده و هم به جهت جانشین رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وظیفه و رسالتی والاتر دارند و نسبت به دین جدشان دلسوزتر هستند؛

5 در خطبهٔ روز عاشورا دربارهٔ موعظه ناشنوی کوفیان و تحریفات و منکراتی که در کتاب الهی و دین شده، خطابه ای می فرمایند و در نهایت از زیر بار بیعت با یزید و عبیدالله نرفتن خویش خبر می دهند که: «أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدَرَكُزْبَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلَةِ (السَّلْمَةِ) وَالذُّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مَا أَخَذُ الدِّيَّةَ. أَيْ اللَّهُ ذَلِكُ وَرَسُولُهُ.... (2) آری! ناپاک

ص: 142

1- همان، ص 360، ح 350 به نقل احقاق الحق، ج 11، ص 609 در ضمن همین فرمایش (با کمی تفاوت) به عنوان پیام حضرت امام حسین (علیه السلام) به اشراف کوفه آمده ر.ک: همان، ص 377، ح 365.

2- همان ص 422 - 424 ح 402 به نقل از: مقتل الحسين (علیه السلام) للخوارزمی، ج 2، ص 6.

ناپاک زاده ای (عبیدالله بن زیاد) در آن دوران مصیبت بار، با تطمیع، ترغیب و تخویفِ منافقانِ پیمان شکن، دوراه را «بر آن پیشوای معصوم (علیه السلام)» ثابت می سازد (که راه سومی وجود ندارد): (جنگیدن) و کشته شدن (و در تنگنا قرار گرفتن)، یا پستی و خواری کشیدن (و زندگی نکبت بار).

و عکس العمل حضرت ثار الله (علیه السلام) به صورت ندایی جاودانه با عملی مردانه و بی نظیر، در تاریخ به ثبت می رسد که: «هرگز! خواری و تحقیر شدن را نمی پذیرم و طبق نقلی معروف که می فرماید: هیئات مِنَّا الدَّلَّةُ. أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» (1) ذلت و خواری از ما دور است خداوند و رسولش (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و مؤمنان، این (ذلت و خواری) را برای ما نمی پسندند؛

از آستان همت ما ذلت است دور *** و ندر کنام غیرت ما نیستش ورود

سپس اعلام می کنند که با همان عدّه کم اهل بیت و قبیله شان و با وجود فراوانی دشمن و ترک گفتن یاور، به سوی جهاد خواهند رفت. شاعر اهل بیت محمد حسین بهجتی (شفق) چه زیبا سروده است که:

جاودان بینمت استاده به پیکار، دلیر *** لا اری الموت تو را ورد زبان است هنوز

باغ خشکیده دین را تو ز خون دادی آب *** نه عجب گر که شکوفا و جوان است هنوز

اگر کسی این اعتقاد پاک و اراده بی نظیر را باور نماید، هر چند کافر یا مشرک باشد، به نتیجه (حداقل دنیایی) آن خواهد رسید. همانگونه که مهاتما گاندی، روش مبارزه را از حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فرا گرفته و پیروزی بر استعمار انگلیس را وام دار آن حضرت (علیه السلام) است.

در نهایت، سیره عملی آن حضرت (علیه السلام) (علاوه بر اعتقاد راسخ ایشان) حاکی از ارج نهادن به این اصل بوده و در جهت پیش برد اهداف اصلاح طلبانه، از آن استفاده نموده اند.

ص: 143

امتناع از بیعت با یزید پس از مرگ معاویه، و در موقع احضارشان به نزد ولید بن عتبه (والی مدینه) که می فرماید: «یزیدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِّنٌ بِالفِسْقِ. وَمَثَلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» (1) عزت نفس حسینی را بیان می کند:

از این بیعت که دشمن خواست، اولاد پیمبر را*** همان خوش تر، که بنهادند گردن، تیغ و خنجر را

ملک الشعراء صبوری

و بارها آن مولا (علیه السلام) در مسیر مدینه تا مکه و به ویژه از مکه معظمه به طرف کوفه (و کربلا)، عملاً موضع قاطع خویش را ابراز فرموده اند (همچون گفتگوی ایشان با محمد حنفیه، ابن عباس، ابن زبیر، ابن عمر، بنی هاشم، اهل کوفه و بصره و افراد بین راه).

علت تأکید امام حسین (علیه السلام) بر امر به معروف و نهی از منکر

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در خطبه ای که معروف است در «منی» قبل از مرگ معاویه، ایراد فرموده اند، در تفسیر قول خداوند متعال که می فرماید: «المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعضهم بعضاً يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر» (2). چنین می فرماید: «فبدء الله بالأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة منه لعلمه بانها إذا أدیت و أقيمت استتقامت الفرائض كلها هيئتها و صدعها و ذلك أن الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء إلى الأسلام مع رب المظالم و مخالفة الظالم و قسمة الغین و العنائم و أخذ الصدقات من مواضعها و وضعها في حقها (3)؛ ... با انجام شدن و برپا گشتن این فریضه، تمامی فرائض (چه آسان و چه دشوار) برپا می گردند، بدان علت که امر به معروف و نهی از منکر ندای به سوی اسلام است. با بازگرداندن آنچه به ستم گرفته شده و ستیز با ستم گر و قسمت و پخش کردن بیتالمال و غنیمت های به دست آمده (و بهره و نصیب افراد

ص: 144

1- همان، ص 278، ح 244 به نقل از، الفتوح، ج 5، ص 11 و ص 282، ح 250 به نقل از مشیر الاحزان، ص 24.

2- سورة توبة، آیه 71.

3- موسوعة الكلمات الامام الحسين (علیه السلام)، ص 275، ح 242 به نقل از تحف العقول، ص 168.

مسلمان را به آنان دادن) و گرفتن صدقات (واجبه) از محل های تعیین شده اش و به کار گرفتن و نهادن آن در محل های سزاوارش».

با این بیان گویا و عالی، جای حرفی برای غیر نمی ماند، تا بتواند بدون این فریضه الهی و عمل به آن، در پی تحقق جامعه ای صالح و شایسته باشد، و بی رود رویی و مقابله، اصلاحات اجتماعی پدید آورند تا تمامی افراد جامعه بدان پای بند شوند و با آزادی کامل پذیرای آن گردند.

لزوم روش مداری برای رسیدن به اصلاحات واقعی

همان طور که مدعی اصلاح، خود باید صالح باشد تا بتواند مُصلح گردد، یک مدعی اصلاح باید به سیره و روش مطمئنی که به اراده و خواست الهی و اطاعت حق تعالی است تمسک جوید.

لذا آن صالح مُصلح یعنی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به سیره و روش نبوی و علوی تمسک فرموده اند که همانا صراط مستقیم الهی همین است و در حقیقت پیروی از آنان پیروی از خدای متعال است که خداوند متعال می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ⁽¹⁾. و طبق روایات، به طور یقین مصداق واقعی اولی الامر دوازده امام معصوم (علیه السلام) هستند.⁽²⁾

آری! روش مداری است که می تواند انسان را در پیشبرد اهدافش ثابت قدم سازد.

و اگر این سیره و روش برگرفته از الگوهای الهی باشد، آدمی در صلاح و سداد پیش خواهد رفت و بر این محور صلاح، اصلاحات هم انجام خواهد پذیرفت. که خدای متعال می فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ...⁽³⁾

ص: 145

1- سوره نساء، آیه 59.

2- ر.ک: تفاسیر، روائی همچون البرهان فی تفسیر القرآن علامه سیدهاشم البحرانی.

3- سوره احزاب، آیه 21.

چرا با وجود آن که طبق روایات ائمه اطهار (علیهم السّلام) همگی اولی الامر و واجب الاطاعه هستند، حضرت امام حسین (علیه السّلام) به عمل به سیره نبوی و علوی اشاره می فرمایند؟ و مگر خود ایشان واجب الاطاعه و دارای سیره و روش الهی نیستند؟ جواب هایی می توان داد، من جمله:

الف) همان گونه که از فرمایش بزرگانی، هم چون علامه شهید مرتضی مطهری پیداست، پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) با منحرف شدن مردم از خط اطاعت از ولایت و عینیت یافتن و تقدّس عمل به سیره شیخین و مقاومت امیر مؤمنان (علیه السّلام) نسبت به این سیره غلط در زمان خلافت ظاهری شان و دوباره کم رنگ شدن پیروی از ولایت و امامت پس از شهادت مولای متقیان (علیه السّلام) و به ویژه پس از خانه نشین شدن حضرت امام حسن مجتبی (علیه السّلام) در دوران امامت امام حسین (علیه السّلام) با روی کار آمدن یزید و احساس خطر نمودن نسبت به فراموش شدن سیره نبوی (صلی الله علیه و آله و سلّم) و هم چنین با فراموشی سیره علوی و حتی ترور شخصیت والای امیر مؤمنان (علیه السّلام) (که در زمان سلطنت معاویه بر منبرها آن حضرت را لعن می کردند)، حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السّلام) بر سیره مداری و عمل به سیره و سنت پیامبر گرامی اسلام و وصی ایشان تأکید فرمودند، تا در کنار نبوت و سنت نبوی، امامت و سیره علوی (علیه السّلام) تثبیت گشته، حتی به صورت سندی افتخار آمیز برای تمامی نسل ها در تمام اعصار ماندگار بماند. (1)

ب - با توجه به خطبه ها و فرمایش های حضرت امام حسین (علیه السّلام) در طول نهضت و قیام مقدسشان، آن حضرت (علیه السّلام) دل ها را متوجه محوریت امامت خویش و مقتدا بودنشان فرمودند و با بیان این که ایشان از اهل بیت نبوت و رسالتند، عملاً فهماندند که هر مدعی دیگری از مسیر اسلام و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) منحرف است. (2) و فقط اهل بیت عصمت و

ص: 146

1- ر.ک: حماسه حسینی، ج 2، فصل هفتم.

2- همچون عبدالله بن زبیر که به مکه رفته و نصیحت حضرت امام حسین (صلی الله علیه و آله و سلّم) را نپذیرفته و در مکه مانده و موجب حرمت شکنی حرم امن الهی نیز گشته و به قتل رسید.

طهارتند که می توانند هادی و پیشوای امت اسلامی باشند و راه صلاح را از فساد تشخیص داده، بر اساس آن انجام وظیفه فرموده و امت اسلامی بلکه تمامی ملت ها را نجات بخشند.

رو کسب فیض و فخر کن از مکتب حسین (علیه السلام)*** کان مکتبت به دولت جاوید رهبر است

ج) سیره حضرت امام حسین (علیه السلام) جدا از سیره حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نیست، لذا عمل به سیره نبوی و علوی (علیه السلام) همان عمل به سیره امام حسین (علیه السلام) است؛ هم چنان که اطاعت و پیروی از ائمه اطهار (علیهم السلام)، همان اطاعت از حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و پیروی و اطاعت از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جدای از اطاعت پروردگار متعال نیست.

شواهدی از بیان های والای سیدالشهدا (علیه السلام) پیرامون اصلاحات اجتماعی

حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در طول نهضت مقدسشان (و حتی قبل از خروج و قیامشان) در پی اصلاح امور امت اسلامی بوده اند، و این هدف مقدس را بارها ابراز فرموده اند که از آن جمله است:

1- یکی دو سال قبل از مرگ معاویه، در ایام حج با جمع نمودن حجاج در سرزمین منا (که در آن میان حدود دویست نفر از صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) حضور داشتند)، آن حضرت (علیه السلام) پس از تذکر نسبت به طغیانگری معاویه، و برای جلوگیری از به سلطنت رسیدن یزید، در خطبه ای از حاضران تقاضای دعوت از غایبان مورد اطمینان را کردند و در مورد علت چنین مسئله ای می فرماید:

«فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا، فَاتِي أَخَوْفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرَ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيَغْلِبَ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (1)»، آنان را به آنچه از حق ما می دانید،

ص: 147

1- موسوعة كلمات الامام الحسين (عليه السلام)، ص 270، ح 240، به نقل از كتاب سليم بن قيس، ص 206، و شبیه این خطبه همان ص 273، ح 241 به نقل از: الاحتجاج، ص 296.

بخوانید. پس به درستی که من می ترسم این امر مندرس و محو گشته و حق مغلوب شده از بین برود.»

طبق این روایت ها آن حضرت (علیه السلام) آنچه از قرآن در مورد اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده و آنچه از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره (فضائل) پدر مادر و برادرشان و در مورد خودشان و اهل بیتشان آمده، بیان فرموده و صحابه با کلمه «اللهم نعم» تصدیق می نمودند و تابعین نیز چنین تصدیق می نمودند: «اللَّهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِي بِهِ مِنْ أَصْدَقِهِ وَأَتْمَنَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ؛ خدایا، از صحابه کسی که او را تصدیق کرده و امین می شمارم، آن را برایم روایت نمود.»⁽¹⁾

خطبه حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در «منا» (که به گونه های مختلفی نقل شده) نکته هایی مهم را در بردارد:

الف) آن حضرت (علیه السلام) پیشوایان و مصلحان واقعی را در معرض تأیید صحابه (که مورد اطمینان مردمند) قرار می دهند، و همگان به طور آشکارا به عظمت، عصمت و صلاحیت اهل بیت (علیهم السلام) و فضیلتشان نسبت به دیگران اذعان نموده و آن را مورد تأیید خدای متعال و رسول گرامش می بینند، و لذا به طور ضمنی صلاحیت هدایت مردم و اصلاح امورشان توسط اهل بیت اثبات می گردد.

ب) راه به روی دسیسه های معاویه و اذناش برای وجهه شرعی و الهی دادن به خود و کارهای پلیدشان بسته شده و مکرشان برای به زیر سلطه کشاندن مردم بر ملا گشته و راهشان برای سلطنتی کردن خلافت بر مسلمین دشوار و ناهموار می گردد.

ج) آن حضرت (علیه السلام) نسبت به عواقب شوم سکوت مرگبار در برابر ظلم و فساد دستگاه بنی امیه هشدار داده و با آنان اتمام حجت می فرمایند.

از همه مهمتر آن که آن امام معصوم (علیه السلام) با دید وسیع و افق فکری والایشان، برای مقابله با آن دسیسه های شوم موجود در جامعه اسلامی آن روز، ذهن ها را نسبت به حقایق روشن ساخته و حتی نسبت به غایبان منصف با ایمان و مطمئن نیز احساس

ص: 148

مسئولیت فرموده، خواستار شدند که این حقایق مهم بدانان برسد، تا حق از بین نرود. و ذهن مؤمنان در مسیر حق و حرکت به دنبال امام بر حقّ زمان خویش، دچار تزلزل و تشویش نگردد.

همه این ها نیز در مسیر اندیشه اصلاحات راستین الهی است، هم چنان که آن حضرت (علیه السلام) در آخر خطبه ای که به ایشان استناد داده شده (و در منا ایراد گشته)، خداوند را شاهد و گواه می گیرند که: برای نشان دادن آثار و نشانه های دین الهی و به ظهور رساندن اصلاح در سرزمین های خداوندی و ایمن گشتن بندگان مظلوم خداوند و برای عمل شدن به فرائض و واجبات و سنت ها (و مستحبات) و احکام الهی چنین اقدام «و اتمام حجّتی» را انجام داده اند. (1)

(2) حضرت امام حسین (علیه السلام) در منزل بطن الرمة، در پاسخ به سؤال عبدالله بن مطیع، مبنی بر علت خروج آن حضرت (علیه السلام) از مدینه منوره به مکه معظمه می فرماید: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ أَمَاتِ الْبِدْعِ». (2) که معلوم می گردد پس «از خروجشان از مدینه» حتی علت این که آن حضرت دعوت اهل کوفه را پذیرفتند، به جهت تمایل اهل کوفه به زنده ساختن آثار حق و میراندن و «از بین بردن» بدعت ها و «خلافت دین» بوده است.

تذکر مهم

گمان برخی بر این است که یکی از عوامل خروج و قیام حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) صرف دعوت اهل کوفه از ایشان برای رسیدن به خلافت است، و حتی برخی می خواهند امتناع حضرت امام حسین (علیه السلام) را از بیعت با یزید، به جهت دعوت کوفیان و اجابت آن حضرت (علیه السلام) به دعوت آنان بدانند.

ص: 149

1- ر.ک: همان، ص 276، ح 242 به نقل از تحف العقول، ص 168.

2- همان، ص 340، ح 319.

علامه شهید مرتضی مطهری (رحمه الله) این نظریه های واهی را با استدلال‌هایی منطقی و با توجه به تقدم تاریخ عدم بیعت آن حضرت (علیه السلام) نسبت به تاریخ دعوت کوفیان مردود دانسته و عنصر اصلی قیام حضرت را عامل امر به معروف و نهی از منکر و ر و تکیه بر روش و سیره نبوی و علوی می دانند. (1) (که طبق فرمایش آن مولا، در جهت تحقق امر اصلاح امت جدشان است).

3- در منزل ذوحسم، (ذوجشم)، (پس از اقامه نماز ظهر و اقتدای اصحابشان با سپاهیان، حرّ، به آن حضرت (علیه السلام)، آن حضرت (علیه السلام) به جهت و انگیزه اهل کوفه در «پیامشان به آن حضرت» اشاره می فرمایند: «... فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ» (2) (که امامت و پیشوایی آن حضرت (علیه السلام) را برای اجتماع و گرد آمدن پیرامون هدایت و حق خواسته اند).

4- در همین منزل ذوحسم ضمن اشاره به رویداد امور مشهود، گوش زد می فرمایند که دنیا تغییر یافته و دگرگون شده، منکرات (فساد و تباهی) رخ داده و معروف و نیکی ها پشت پا افتاده و این امر استمرار یافته است.... (3)

این خطبه در حالی ایراد می گردد که علاوه بر اصحابشان، لشکر حرّ نیز حضور دارند، که در حقیقت مخاطبان اصلی اند.

علاوه بر این موارد آن حضرت (علیه السلام) در طول مسیر (به ویژه از مکه معظمه تا کربلا) در جهت ارشاد و اصلاح اشخاص (که جزئی از جامعه هستند)، از هیچ کوششی حتی رفتن به نزد افراد دریغ نفرمودند؛ مانند فرمایش آن حضرت (علیه السلام) با عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عمرو بن سعید بن العاص و برادرش یحیی بن سعید، (که بر آن حضرت معترض بودند) و نیز گفتگو با فرزدق و بشر بن غالب و همین طور به حضور طلبیدن زهیر بن قین

ص: 150

1- ر.ک: حماسه حسینی ج 2، فصل پنجم، بخش اول و فصل هفتم و هشتم.

2- موسوعة کلمات الامام الحسين (علیه السلام)، به نقل از ص 355، ح 342 به نقل از: الارشاد، ص 224.

3- ر.ک: همان، ص 355، ح 343 به نقل از: اللهوف، ص 79.

(که به واسطه ارشاد آن حضرت (علیه السلام)، توفیق هدایت الهی را یافت) و نیز با امتناع ورزیدن عبیدالله بن الحر الجعفی از رفتن به خدمت آن مولا (علیه السلام) آن حضرت (علیه السلام) خود به نزدش رفتند (ولی تن به اطاعت نداده و تا آخر عمر پشیمان بود) و در نهایت به هنگام ارشاد لشکر دشمن، حرّ بن یزید (و به نقلی چند نفر دیگر) به جمع اولیاء الله پیوستند. (1)

ریشه دار بودن اصلاح طلبی حضرت امام حسین (علیه السلام)

اهمیت و ارزش اصلاحات اجتماعی در نهضت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از آن جا بیشتر تبلور می یابد که علاوه بر تأیید الهی و ارزش نهادن خدای متعال به اصلاح و عمل مصلحان، (2) حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) در حساس ترین و بزرگ ترین لحظه های زندگی ارزش مندشان و در دردناک ترین لحظه های حیاتشان (پس از ضربت خوردن)، را به فرزندان خود (حسنین (علیه السلام))، و سپس علاوه بر این دو بزرگوار به تمامی فرزندان و خاندان خویش و هر کسی که این نوشته هایشان به او می رسد، مهمترین وصیت ها را می فرمایند. که در آن پس از وصیت به تقوای الهی و نظم در کارشان، به «صلاح ذات البین» سفارش می فرمایند. و از قول جدّ (فرزندانشان) (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل می فرمایند که آن حضرت (علیه السلام) فرموده اند: «صَلَّاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ (3)؛ "صلاح ذات البین از کلیه نماز و روزه برتر است." (4)

در قرآن کریم به اصلاح ذات البین اشاره شده و در کنار تقوای الهی و اطاعت از خداوند و رسولش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بدان امر شده است... (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (5)

ص: 151

1- ر.ک: نفس المهموم و منتهی الامال.

2- سوره بقره، آیه 222.

3- نهج البلاغه، نامه 47.

4- ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 979.

5- ر.ک: سوره انفال آیه 1.

علامه طباطبائی (رحمه الله) در معنا و تفسیر اصلاح ذات البین، چنین بیان فرموده است: فقیل: «ذَاتُ الْبَيْنِ أَيُّ الْحَالَةِ وَالرَّابِطَةُ السَّيِّئَةُ الَّتِي هِيَ صَاحِبَةُ الْبَيْنِ . فَالْمُرَادُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى : أَصْدَ لِحُجُوعِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ ، أَيُّ أَصْلَحُوا الْحَالَةَ الْفَاسِدَةَ وَالرَّابِطَةَ السَّيِّئَةَ الَّتِي بَيْنَكُمْ (1)؛ معنای ذات البین این است که حالت یا رابطه بدی که همراه دو طرف گشته، پس مراد الهی چنین است که: حالت فاسد و رابطه بدی که میان شماست، اصلاح نمایید، بنابراین :

أولاً: امر الهی (در کنار تقوای الهی) بر اصلاح میان امت تعلق گرفته است؛

ثانیاً: با توجه به وصیت و سفارش حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نسبت به امر تقوا و اصلاح بین مردم، هم توجه ویژه آن حضرت (علیه السلام) به این امر الهی معلوم می گردد و هم اهمیت ویژه امر اصلاح امت (به واسطه سفارش آن حضرت (علیه السلام) در آن اوضاع حساس) ظاهر می شود.

ثالثاً: حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) درباره امر الهی و به جهت این که مخاطب خاص حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) بودند در قبال وصیت امام زمانشان، مسئولیت اجرای آن را (به ویژه به عنوان خلیفه و جانشین پدر و برادر بزرگوارشان) بر عهده داشته، در زمان مقتضی و با اوضاع حساس زمانشان، عمل به امر اصلاح را به کار بسته و برای آن قیام فرموده و دیگران را نیز به اطاعت از حضرتشان در امر اصلاح جامعه مسلمین فرا خواندند. در قبال تعهد و احساس مسئولیت نسبت به این مسئله حتی از ایثار جان خویش و خاندان و اصحابشان دریغ نرمودند و حتی با آگاهی نسبت به اسیر شدن نوامیسشان، باز هم چشم پوشی از اصلاح امت جدشان را روا ندانستند و مرگ را بر زندگی در جامعه ای که ظالمان و ستمگران «مفسد و تبه کار» زیست می کنند کنند، ترجیح دادند.

شاعر انقلابی، حسین پژمان «بختیاری» چه زیبا حماسه و عزت حسینی را ترسیم نموده است:

ص: 152

او کشته نیست، زنده اعصار و قرن هاست *** کیش نام نیک، تا به ابد زیب دفتر است
خواری و سرشکستگی آرد قبولِ ظلم *** او تا جهان به جاست عزیز و سرور است است
آن آهنین جگر که ز تصویرِ تیغِ او *** تب لرزه مر سپاهِ عدورا، به پیکر است
مظلوم نیست، خانه براندازِ ظالم است *** لب تشنه نیست ساقی نسیم و کوثر است
و در آخر به ما چنین سفارش می کند:

دین دار باش و عدل گزین باش و مرد باش *** کاین مکتب گزیده سبط پیمبر است (1)

1- در امر اصلاحات توجه به شایستگی و صالح بودن افراد، شرط اساسی برای تحقق این امر است و گرنه به واسطه مدعیان کاذب، وقایعی تلخ و گاه جبران ناپذیر و به نام اصلاحات رخ می دهد.

2- با توجه به معنای صلاح، باید به دور از شائبه قوم گرایی و تعصب های غیرواقعی و جاهلانه، فقط به حقیقت امور نظر نموده و آنچه را که شرع و صلاح می داند، اصلاح واقعی بدانیم.

لذا مصلح واقعی هم با میزان شرع مشخص می گردد، نه با دید عُرف و حتی عقل بریده از شریعت و مغلوب شهوات و هواهای نفسانی.

3- همان گونه که گذشت، با توجه به اهمیت و ضرورت اصلاحات اجتماعی، مصلحان واقعی در جامعه اسلامی باید با تمام توان بدین امر اهتمام ورزند (هم چنان که حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) این بدان نظر ویژه داشتند).

ص: 153

1- به نقل از چراغ، صاعقه گزینش علی انسانی.

4- در اصلاح طلبی بدون توجه به امر به معروف و نهی از منکر، راه به جایی نبرده و اصلاح واقعی و مورد نظر شرع در جامعه صورت نمی پذیرد.

5- جامعه ای که افراد آن به فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر توجهی ندارند و تکلیف خود نمی دانند و حتی تغییر حالی نمی دهند، نمی توانند مدعی پیروی از مرام و مکتب حسینی باشند؛ زیرا آن حضرت شهادت می دهند: «أنتی احبّ المعروف وأکره المنکر» و از ترک معروف و عمل به منکر هشدار می دهند.

6- زندگی در جامعه ای که حق متروک و باطل معمول است و در حقیقت صلاح امور تبدیل به فساد گشته مورد پسند و تحمل شدنی برای شخص مؤمن به خدا نیست، و طلب لقاء الهی (و مرگ) را می نماید نه آن که بی تفاوت بوده و حتی با آنان هم نشین گشته و معاشرت مسالمت آمیز داشته باشد.

7- در جامعه ای که حدود الهی شکسته می شود و فساد ظاهر می گردد و مفسدان برای اهداف شوم خویش از انسان بهره برداری سوء می کنند، هیچ گونه همکاری با آنان جایز نیست. و اگر به تأیید آن تبه کاران ستمگر منجر شود باید تا سر حدّ شهادت، از زیر بار آنان رفتن سر بر تافت.

8- یادمان نرود که فقط با امر به معروف و نهی از منکر است که دیگر فرائض و واجبات الهی برپا می ماند.

9- به واسطه امر به معروف و نهی از منکر، که ندائی به سوی اسلام است، اصلاحات واقعی انجام می شود.

10- سرنوشت یک جامعه بستگی به سیره مداری حکمرانان آن جامعه دارد. اگر سیره ای مورد قبول خداوند در پیش گرفته شود اصلاح در جامعه هویدا و برقرار می گردد. و سعادت دنیا و آخرت انسانها تأمین می شود، وگرنه با تقلید از سیره سردمداران کفر و ستم و زر و زور جز از طریق خود آنان نمی توان راه به جایی برد. آن هم نیست مگر با پشت کردن به ارزش های الهی و دینی چنانکه در جامعه به اصطلاح متمدن غربی و

اروپایی امروز شاهد آن هستیم) که با هر دسیسه و نیرنگی با (نام سیاست) برای رسیدن به اهداف خویش و با تن دادن به هر ذلت و خواری، به اصلاحات اهریمنی می‌رسند، در حالی که این رسیدن به فساد و تباهی و انجام تبهکاری است نه اصلاحات (همان گونه که فرمایش الهی در این باره گذشت).

11 - مبلغان جامعه اسلامی در هر زمان و مکانی و در اوضاع مناسب باید مردم را متوجه ضرورت امر اصلاحات اجتماعی (و به دست مُصلحان واقعی) بنمایند.

12- همان طور که امر اصلاح امور مسلمین مورد نظر و امر الهی و پیامبر اسلام و ائمه اطهار (علیهم السّلام)، است در زمان غیبت کبری نیز مورد نظر نایبان عامّ حضرت ولی الله الاعظم بوده و در نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز مورد نظر ولی فقیه هر زمان بوده و هست. ما نیز باید همان اهمیتی که در شرع مقدس برای امر اصلاح امور مسلمین لحاظ شده است، قائل باشیم که کوتاهی در این امر علاوه بر گناه نابخشودنی بودن، تبعات و عواقب شومی در پی خواهد داشت.

به ویژه آن که در زمینه سپردن اصلاح امور مسلمین به دست صالحان همت گماشته و مردم را بدان دعوت کنیم؛ همان گونه که رهبر کبیر انقلاب اسلامی و هم چنین رهبر معظم انقلاب اسلامی در انتخاب افراد صالح (بلکه اصلح) (1) هم به نخبگان جامعه و هم به عموم مردم، تأکید فرموده اند.

ص: 155

سید محمد علی مدرسی (طباطبائی)

خدایا! گواهی می دهم که او (سید الشهداء)... جان خود را در راه تو تقدیم کرد تا بندگان را از جهالت و گمراهی نجات دهد. (فرازی از زیارت اربعین)

آزادی بی هدف، آزادی هدف دار

آزادی، در یک تقسیم بندی کلی، به آزادی بی هدف و آزادی هدفدار تقسیم می شود. این تقسیم بندی، از اصول زیربنایی تر مایه می گیرد که ریشه در «انسان شناسی» و «هستی شناسی» دارد. زیرا آزادی به وسیله فلسفه و مبانی آن شکل و هویت می گیرد.

آزادی بی هدف

برخی تعریف ها و تفسیرها از آزادی که از سوی بعضی از مکتب ها و نظریه پردازها ابراز شده است، ترسیم کننده «آزادی بی هدف» است. از دیدگاه آنها، آزادی به مفهوم «عدم دخالت»⁽¹⁾، «بی تفاوتی» و رها کردن افراد به حال خود است. این گروه دخالت

ص: 157

1- اندرو وینست، نظریه های دولت، ترجمه دکتر حسینی بشیریه، ص 177.

و نظارت دولت و غیر دولت - جز به صورت حداقل و در چارچوب تأمین نظام و امنیت - را نفی می کنند.

لیبرالیسم تقریباً از آغاز ظهور (سده هفدهم میلادی) تا مدت ها چنین عقیده و روشی داشت. (1) «جان لاک» دانشمند انگلیسی که از او به عنوان «بنیان گذار لیبرالیسم» یاد می شود (2)، در سخنی که از او نقل شده است، می گوید:

«بگذار هر فرد نابود کند یا بنا نهد و یا بسازد... هیچ کس گله نمی کند. هیچ کس او را (در دنیا) (3) مورد سؤال قرار نمی دهد. او آزادی خود را داراست» (4) (مقصود جان لاک، با توجه به مبانی فکری وی، آزادی در اموال افکار و افعال مربوط به خود است، نه ساختن و خراب کردن اموال دیگران).

گفتنی است «جان لاک» یک لیبرال میانه رو به حساب می آید. عده ای از لیبرال ها به دنبال آزادی عریان تری هستند. یکی دیگر از دانشمندان غربی در تعریف آزادی می گوید: «آزاد بودن؛ یعنی باز داشته نشدن از (هر) کاری که شخص می خواهد انجام دهد و مجبور نبودن به انجام (هر) کاری که شخص دوست ندارد انجام دهد.» سپس اضافه می کند: «هر گونه محدودیتی بر این قدرت دو پهلو (انجام دادن آنچه دوست دارد و ترک آنچه دوست ندارد)، هر قدر انگیزه آن والا و هر اندازه عمل آن ضروری باشد، مخل آزادی است.» (5)

این دسته از لیبرال ها تأکید می کنند قانون و مجریان قانون در مسائل سیاسی، اخلاقی اقتصادی و غیر آن، باید موضعی بیطرف و خنثی داشته باشند. نظارت بر امور

ص: 158

1- همان.

2- به یقین جان لاک - به تعبیر راسل - یکی از پرنفوذترین دانشمندان لیبرال است، لکن ادعای بنیان گذار لیبرالیسم توسط جان لاک خالی از دقت است، زیرا دانشمندان متعددی در عصر وی (و حتی قبل از آن) اندیشه لیبرالی داشتند و قبل از انتشار رساله جان لاک دست به تبلیغ آن زده بودند.

3- قید «در دنیا» از آن جهت اضافه کردیم که جان لاک برغم افکار لیبرالی تا حدودی به خدا و قیامت اظهار وفاداری می کرد.

4- عدالت و آزادی، ص 56.

5- آستین رنی، حکومت‌شنایی با علم سیاست، ترجمه لیلا سازگار، ص 127.

اقتصادی، حتی برای تأمین هدف‌هایی چون عدالت اجتماعی و حمایت از قشرهای ضعیف و آسیب‌پذیر نادرست و ضد آزادی است. افرادی چون «آدام اسمیت» و جربان‌هایی چون «مکتب منچستر» کوشیدند برای این‌گونه آزادی - در بعد اقتصادی - لباس عملی بپوشانند. همان‌گونه که اشاره شد، در بعد سیاسی، دینی و فرهنگی نیز همین منطق بر لیبرالیسم حاکم است. این که مردم خدا را می‌پرستند یا شیطان را به دولت و مدیریت جامعه مربوط نیست. نشریه‌ای که از اصول انسانی و معنوی حمایت می‌کند، با نشریه‌ای که از فحشا و بی‌بند و باری و نژاد پرستی ترویج می‌کند، از نظر قانون مساویند. تا زمانی که نظم و امنیت ظاهری رعایت می‌شود، خواست و عمل هر کس - هر چند انحرافی شیطانی - محترم است و به تعبیر یکی از لیبرال‌ها: «خواست هر انسانی هر کس می‌خواهد باشد» برای خود قانونی حاکم است.»⁽¹⁾ اگر بخواهیم به این نظریه (با توجه به سخنان برخی از هواداران آن) صورتی عملی بدهیم، باید گفت آزادی در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی فرهنگی خود تضمین‌کننده پیشرفت جامعه است.

همان‌گونه که رقابت و آزادی اقتصادی به رشد اقتصادی می‌انجامد، آزادی در همه عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و مانند آن نیز عامل شکوفایی استعدادها و عرصه‌ها هر چه بیشتر و بهتر روش‌ها و منش‌ها می‌گردد. جامعه نیز راه تکاملی خود را از میان همین تنوع و گوناگونی پیدا می‌کند. به تعبیر دقیق‌تر: «این آزادی است که هدف‌ها را تعیین می‌کند، نه این که هدف‌ها آزادی را تعیین می‌کنند.»

گفتنی است، مکتبی که طرفدار این طرز فکر است «لیبرالیسم کلاسیک» و آزادی مطرح در آن را «آزادی منفی» (آزادی سلبی، عدم دخالت) می‌نامند.

در هر صورت روشن است که آزادی در این تعریف غیر مسئولانه، ولن‌گارانه و فاقد مبنای صحیح، نمی‌تواند مطلوب و قابل دفاع باشد. گذشت زمان نیز نادرستی و ناکارآمدی آن را به وضوح نشان داد به رغم موفقیت نسبی و کوتاهی که لیبرالیسم کلاسیک

ص: 159

1- لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ص 60.

در آغاز به خاطر شرایط ویژه آن زمان به دست آورد، به زودی ضعف و انحراف بنیادی آن آشکار گردید؛ فسادهای اجتماعی، ستمگری و زورگویی اشراف و سرمایه داران، فقر و بدبختی توده های زیادی از مردم، به ویژه وضعیت اسف بار کارگران (با حداکثر کار و حداقل دست مزد) و... شرایط غیر قابل تحمل و انفجار آمیزی ایجاد کرد. (1)

ظهور مکتب های لیبرالیسم بود که با ابزار «آزادی» صورت می گرفت. عاقبت، لیبرالیسم، بعد از ظهور پیامدهای ناگوار خویش و پس از کش و قوس های بسیار، مجبور به تجدید نظر در افکار و رفتار خود شد و آن را به صورتی جدید بازسازی کرد. در لیبرالیسم بازسازی شده، که اوج آن در «دولت رفاه» (2) جلوه گر شد، آزادی از شکل سلبی عدم دخالت درآمد) و تا حدودی شکل مثبت و جهت دار به خود گرفت.

لکن طراحان و معماران «آزادی مثبت» تنها در برخی ابعاد، آزادی لیبرالیستی را دگرگون ساختند. هدف آنها بیشتر تصحیح آزادی در حوزه اقتصاد و برخی امور اجتماعی بود که به صورت پذیرش دخالت و نظارت نسبی دولت، در همین محدوده، جلوه گر شد.

آزادی در دیگر حوزه ها، به ویژه در عرصه فرهنگی، دینی و اخلاقی هم چنان دست نخورده باقی ماند و صفت سلبی و بی هدفی خود را حفظ کرد. گویا آشکار بودن ناهنجاری های اقتصادی و برخی امور اجتماعی چشم آنها را تنها بر ضعف ها و انحراف های اقتصادی و مانند آن گشود و در سایر موارد در غفلت لیبرالیستی باقی ماندند.

آزادی هدفدار

آزادی هدفدار، آزادی است که به صورت مستقل و بریده از ارزش های دیگر تعریف نمی شود، بلکه در راستای هدف های کلی تر و در کنار اصولی دیگر چون عدالت معنویت و... تنظیم می گردد. آزادی هدفدار، با توجه به گرایش کلی یک اندیشه یا نظام،

ص: 160

1- ایدئولوژی های مدرن، سیاسی 81.

2- دولت رفاه که در اوایل قرن بیستم پدید آمد، عبارت بود از دولتی که قدرت و اختیارات ویژه ای برای تأمین حداقل زندگی و رفاه عمومی دارد.

متفاوت است. برخی تنها هدف مادی و راه ظاهری دارند و برخی در عین توجه به نیازهای مادی، هدف های والاتری را در نظر دارند. ادیان راستی الهی از نوع دوم هستند.

اسلام در رأس این مجموعه قرار دارد و امام حسین (علیه السلام) نمونه اعلاّی آن است.

آیین اسلام بر پایه «خدا محوری» شکل گرفته است. خداشناسی (در عقیده) و خداگرایی (در عمل) روح حاکم بر اسلام است.

امام حسین (علیه السلام) بزرگ مرد الهی بود و نهضت او یک «نهضت توحیدی» است. آن حضرت قیام خویش را با نام خدا آغاز کرد و با نام خدا ادامه داد و در آخرین لحظه نیز نام خدا بر زبان داشت. (1) نام خدا، در تمام این مراحل، نه یک لفظ و کلام که نشان از روح توحیدی حاکم بر آن است. سرور آزادگان، خود هدف و ماهیت حرکت خویش را با صدای بلند اعلام کرده است؛ آن جا که فرمود: *إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى نَبِيِّهِ...* (2) من شما را به سوی خدا و پیامبر او فرا می خوانم....» سید الشهداء در جای جای سخنانش، همواره بر این نکته تأکید کرده است که تقابل وی با بنی امیه تقابل الله و شیطان، اطاعت و معصیت؛ سنت و بدعت، عدل و ظلم و... است:

به تحقیق می دانید که این قوم (بنی امیه) به اطاعت شیطان چسبیده اند و از اطاعت خدا روی گردانیده اند (در زمین) فساد را آشکار کرده و حدود الهی را تعطیل کرده اند و...» (3)

آزادی حسینی از بطن همین تفکر برمی خیزد و بر بستر همین تعهد جاری می شود. بنابراین، آزادی حسینی در پرتو توحید و تکامل توحیدی معنا و جهت پیدا می کند.

ص: 161

1- منابع تاریخی جملاتی از امام حسین (علیه السلام)، در آخرین لحظات عمر آن حضرت، نقل کرده اند که اوج بینش توحیدی و عرفانی آن حضرت را بیان می کند: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»،

2- حیاة الامام الحسین بن علی، ج 3، ص 288.

3- بحار، ج 44، ص 191.

نتیجه این پیش آن است که :

الف) آزادی - در اصل - نیازی ضروری و حیاتی برای تکامل جامعه است و به هیچ روی نمی توان از آن چشم پوشید.

ب) محدودیت - در جایی که آزادی، خطری برای اهداف یاد شده باشد - نیز اصلی لازم و غیر قابل اجتناب است و منحصر به موارد نظم و امنیت نیست.

ج) فرایند دو اصل فوق، این است که برخی آزادی هایی که مورد غفلت لیبرالیسم و مکتب های مادی دیگر واقع شده (و جای آن را محدودیت گرفته) است، در فرهنگ حسینی از اعتبار ویژه ای برخوردار است. متقابلاً - برخی آزادی ها که در تفکر لیبرالی و مانند آن، رسمی و قانونی است، در پیش امام حسین (علیه السلام) فاقد ارزش و اعتبار است (به جای آن محدودیت سازنده قرار گرفته است). البته نقاط مشترک متعددی بین آزادی اسلامی و آزادی غیر اسلامی - از جمله آزادی لیبرالی - نیز وجود دارد. همه این نکته ها - آزادی معقول و محدودیت معقول - جزء هدف های سرور شهیدان است که به وسیله خود آن حضرت به روشنی اعلام شده است.

خلاصه، هدف امام حسین (علیه السلام) (خصوصاً هدف آن حضرت در نهضت کربلا) مجموعه ای بود که آزادی و محدودیت مطلوب - هر دو - در آن جای گاه خود را دارند و هم دیگر را تکمیل می کنند. سرور شهیدان، در اعلان آغازین خود، وقتی انحراف هایی که هدف مبارزه وی است، بر می شمارد، بر دو عنوان تأکید می کند: یکی «تحریم حلال» و دیگری «تحلیل حرام»⁽¹⁾.

اولی «تجاوز به آزادی» و دومی «تجاوز به محدودیت» است. امام یکی از گناهان بزرگ یزید را «تعطیلی حدود» (آزادی نادرست) و «غصب اموال عمومی»⁽²⁾ (محدودیت نادرست) بر می شمارد از این گونه سخنان - به صورت عام و خاص - در کلمات

ص: 162

1- همان، ج 44، ص 382.

2- همان.

امام حسین (علیه السلام) فراوان است. بنابراین، آزادی حسینی آزادی بیرنگ و بی هدف نیست، بلکه هدفی معقول و متعالی دارد.

اکنون لازم است، با توجه به آنچه گفته شد، آزادی در فرهنگ حسینی به صورتی ریزتر و ملموس تر، در برخی ابعاد، بررسی شود و تفاوت آن با آزادی غربی، که در دموکراسی لیبرال نمود یافته، بازشناسیم.

آزادی سیاسی / نفی حکومت ظالمانه

یکی از بارزترین اهداف امام حسین و نهضت عاشورا، مبارزه با ستمگری و خودکامگی و نفی حکومت فاسد و نامشروع بوده است:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مُدْخَلُهُ.»⁽¹⁾ کسی که پادشاه و حاکم ستمگری را ببیند که حرام های خدا را حلال می شمارد، پیمان خدا را می شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می کند و در میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل می کند، و او، نه به گفتار و نه با کردار، آن را دگرگون نسازد، سزاوار است بر خدا که او را هم نشین وی سازد».

از دیدگاه سید شهیدان، ستم کردن «در قالب حکومت و غیر حکومت» و ستم پذیرفتن، هیچکدام، در شأن انسان نیست، تن دادن به ظلم و لب فرویستن در برابر آن، به مفهوم سقوط از «کرامت انسانی» است. ظلم پذیری با عزت انسانی ناسازگار است:

«أَنْتِ لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا!»⁽²⁾ من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملالت و دل تنگی نمی بینم».

ص: 163

1- همان، ص 381.

2- لهوف، ص 79 بحار الانوار، ج 44 ص 192.

هم چنین از آن حضرت نقل شده است:

«مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ»؛ (1) مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است.

در فرهنگ امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت، «ظلم»، «کمک به ظلم»، «رضایت به ظلم» (2) و حتی «سکوت در برابر ظلم» (در جایی که اعتراض ممکن باشد) مردود و باطل و خلاف شرع است. حادثه عاشورا نماد عظیم ظلم ستیز اهل بیت (علیهم السلام) است. به طور کلی در اسلام اصل حاکم بر شئون و روابط اجتماعی، «عدالت»، «حق» و پرهیز از زورگویی و تجاوزگری است. این اصل در مسئله حکومت و حاکمیت از ضرورت و حساسیت مضاعفی برخوردار است، تا آن جا که به گفته امام حسین (علیه السلام) جز انسان عادل و وارسته کسی شایستگی رهبری جامعه اسلامی را ندارد:

«فَلَعُمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهِ، (3) به جان خودم سوگند! امام و پیشوا نیست، مگر کسی که به کتاب خدا حکم کند، به دادگری قیام کند، به دین خدا عقیده مند باشد و خود را بر آن، به خاطر خدا، وقف کند».

خلاصه امام حسین (علیه السلام) به شدت مخالف نظام جابرانه و ستم پیشه و هرگونه ستمگری است. از دیدگاه آن حضرت، حکومت دل نخواهی، چه در ساختار و چه در عمل کرد، مردود و باطل است.

با این حال بین تفکر حسینی و تفکر لیبرالی در این بُعد از آزادی، در عین برخی اشتراک ها، تفاوت عمده ای وجود دارد. درست است که مکتب امام حسین (علیه السلام) و مکتب لیبرالیسم هر دو با نظام ستمگر و غاصب مخالفند، اما معیار ظالمانه بودن حکومت، چه از لحاظ شخص حاکم و چه از لحاظ عملکرد وی، از دیدگاه این دو مکتب در همه موارد

ص: 164

1- بحار الانوار، ج 44، ص 192.

2- در زیارت وارث و دیگر زیارت های امام حسین (علیه السلام) کسانی چون: ظالمانه سید الشهداء کمک کاران آنها و افرادی که به کار آنان رضایت شادند مورد لعن واقع شده اند.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 382.

یکسان نیست؛ یعنی در منطق امام حسین (علیه السلام) برخی زمامداران، غاصب و فاقد صلاحیت تلقی می شوند، در حالیکه در فرهنگ لیبرالی، قانونی و مشروعند. متقابلاً برخی نظام ها از دیدگاه حسینی مشروع و قانونی اند، در حالی که در قاموس لیبرالی عکس آن است.

لیبرالیسم برای شخص زمامدار حداقل شرایط قائل است. هرکس به سن مجاز رسیده باشد و حداکثر، فاقد پیشینه محکومیت باشد و از سوی یک حزب در برخی کشورهای غربی یا تعدادی از شخصیت های مشهور (در برخی کشورهای دیگر غربی) تأیید شود و اکثریت آرا را نیز به دست آورد، حکومت او مشروع و قانونی است. بر اساس این دیدگاه، انسان منحرف، فاسق و غیر پای بند به معیارهای دینی، در صورتی که از نظر قانونی جرمی مرتکب نشده باشد، همان اندازه حق قانونی برای ریاست کشور دارد که انسان صالح و عادل و معتقد به مبانی دینی جوهر لیبرالیسم بر نفی دخالت عناصر ارزشی دینی در صلاحیت زمامداران است.

اما بینش حسینی، چنین تسامح و اکتفا به حداقل را نمی پذیرد، بلکه حائز بودن مرتبه بالایی از آگاهی تعهد، تقوا (به اضافه مدیریت و کردانی و....) را برای زمامدار و رهبر لازم می داند. در سخنانی که از امام (علیه السلام) نقل شده، فرمود: امام و پیشوا نیست، مگر حکم کننده به کتاب خدا، قیام کننده به عدالت، عقیده مند به دین.....).

در زمان حضور معصوم، حکومت تنها حق امام معصوم (علیه السلام) می باشد که عالم ترین، عادل ترین و کامل ترین انسان است. دیگران حتی اگر اکثریت مطلق آرا را به دست آورند، حکومت آنها فاقد مشروعیت است (هرچند ممکن است امام در چنین شرایطی - به خاطر فقدان زمینه و امکانات - اقدامی برای به دست گرفتن حکومت نکند).

در زمان عدم حضور معصوم نیز زمامدار باید - حتی المقدور - حائز شرایط ممتاز یاد شده باشد، تا از عهده اداره جامعه ارزشی مسلمانان برآید.

مشروعیت حاکم در بُعد عملکرد نیز در نظام اسلامی و نظام لیبرالی تفاوت آشکاری دارد. از دیدگاه غرب، حکومتی که خود را متعهد به برنامه هایی چون اجرای

حدود الهی (از قبیل اعدام قاتل، قطع دست سارق، شلاق زدن زناکار و شراب خوار و...) هم چنین الزام به رعایت حجاب اسلامی و... می داند، حکومت ستم پیشه و ضد حقوق بشر است، در حالی که در تفکر سیاسی امام حسین (علیه السلام) نظامی که برنامه های یاد شده را اجرا نکند، ستمگر و فاقد مشروعیت است. امام (علیه السلام) یکی از دلایل عدم مشروعیت حکومت بنی امیه را «تعطیل کردن حدود الهی» و «پایمال کردن سنت نبوی» بر می شمارد. (1)

آزادی سیاسی / آزادی انتقاد از زمامداران

امام حسین (علیه السلام) به خاطر ضعف و سستی و نفاق مردم، موفق به برقراری حکومت اسلامی نشد؛ از آیین رو ما چیزی به عنوان سیره حکومتی امام حسین (علیه السلام) در دست نداریم. اما امام در وصیت نامه الهی - سیاسی خود اعلام کرد که هدف من برقراری حکومتی است که با روش و منش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ادراه شود... (و اسیر بسیره جدی و ایبی علی بن ابیطالب). (2) از مجموع سخنان آن حضرت و سیره پدر بزرگوار ایشان می توان چگونگی «آزادی بیان در نقد حاکمان» را به دست آورد.

به طور کلی سؤال و پرسش به منظور راه یابی به حق و حقیقت در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) از جمله امام حسین (علیه السلام) نه تنها مجاز بلکه کلید آگاهی و دست یابی به حقیقت است.

امیرمؤمنان (علیه السلام) از طرح پرسش در مورد مهمترین و مقدس ترین اصول اعتقادی، همانند توحید و خدا شناسی، آشفته نمی شد و با عنایت و توجه خاص پرسش کننده را راهنمایی و هدایت می کرد. مکتبی که رسالت آن ایمان و آگاهی بخشی به مردم و پرورش پیروان فهمیده و متعهد (ونه تسلیم شدگان چشم بسته) است حتما باید از منطق

ص: 166

1- همان.

2- وصیت نامه آن حضرت به محمد بن حنفیه، (بحارالانوار، ج 44، ص 329؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 187).

نیرومند روشنگری و پاسخ‌گویی برخوردار باشد. وقتی برخی اعراب تازه مسلمان شده، اظهار داشتند: «ما ایمان آوردیم» قرآن به این اعتراف (اسلام بدون معرفت و باور) دل خوش نمی‌کند، بلکه با صراحت خطاب به آنها می‌گوید: «نگویید ایمان آوردیم، بلکه) بگویید اسلام آوردیم تسلیم شدیم، زیرا که هنوز ایمان و طبعاً معرفت و آگاهی در دل‌های شما وارد نشده است.»

آزادی بیان در اندرز و نقد حاکمان یکی از سیاست‌های قطعی، اعلام شده و مورد تأکید امیر مؤمنان (علیه السلام) است. این نیز یکی از شگفتی‌های حکومت علوی (و سیاست دینی) است. در زمانی که حکومت استبدادی شیوه رایج در دنیا بود و حتی در فرهنگ مردم نیز - تا حدودی - پذیرفته شده بود، فرمانروایی چون علی (علیه السلام) از مردم می‌خواهد با شیوه ستمگران و جباران با او سخن نگویند و از نظارت بر عملکرد وی و نصیحت و اندرز در حق او دریغ نورزند. (1) صد حسرت و افسوس که مردم، ارزش این بزرگ مرد الهی (و فرزندان) را نشناختند و در نتیجه همین «ولایت شناسی» گرفتار پست‌ترین ولایت‌ها گردیدند! (آری! این است عبرت خون بار تاریخ).

در هر صورت در حکومت علوی، حتی خوارج، که مخالفان کینه‌توز امیر مؤمنان (علیه السلام) بودند، در بیان آرای سیاسی خود، به هر دلیل (به عنوان اولی یا ثانوی) آزاد بودند و تا زمانی که حرکت نظامی از آنها سر نمی‌زند، حتی سهم آنها را علی (علیه السلام) از بیت المال قطع نمی‌کند. اهمیت و شگفتی مسئله زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم آن حضرت دقت و حساسیت فوق‌العاده‌ای به بیت المال داشت؛ به گونه‌ای که حتی از پرداخت یک دینار اضافه، یا قبل از موعد به نزدیکترین نزدیکان خود، که گاه نیاز هم داشتند، امتناع می‌ورزید (به راستی هم این سخت‌گیری و هم آن گذشت شگفت‌آمیز است).

با همه آنچه گفته شد، آزادی بیان علوی و حسینی (در مورد مخالفان سیاسی) با آزادی غربی نیز یکسان نیست. آزادی بیان در فرهنگ علوی نسبت به کسانی، همچون

ص: 167

خوارج از باب تسامح و «گذشت» است، نه این که آنها شرعاً حق مخالفت داشتند. به تعبیر دیگر، اعتراض مغرضانه خوارج به امام یکی عمل حرام و خلاف شرع بود، زیرا کار شکنی در برابر امام معصوم یکی از گناهان بزرگ شمرده می شود: الرَّادُّ عَلَيْهِمْ كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ»، ولی امام، با توجه به فلسفه و مصالحی که در نظر داشت، از آن چشم پوشی و گذشت می کرد. پس آزادی بیان در مورد چنین مخالفانی، در واقع، به معنای عدم مجازات است، نه جایز بودن و حق داشتن. چیزی که مطالب بالا را تأیید می کند، این است که امیر مؤمنان (علیه السلام) حتی اغماض ها و گذشت های بالا-تری، که در کشورهای لیبرالی معمول نیست در حق مخالفان انجام می داد. با اینکه آن حضرت، می دانست طلحه و زبیر به قصد شورش و حرکت مسلحانه از مدینه بیرون می روند و با این که آنها (پس از خروج) حاکم منصوب آن حضرت در بصره را به صورت خیانت آمیزی شکنجه و اخراج کرده بودند.

با این حال امام جنگ با آنان را آغاز نکرد و از سرکوبی آنان جلوگیری کرد، تا آن که دشمن در میدان جنگ رسماً با تیراندازی به سربازان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، جنگ رو در رو را آغاز کرد. آیا این خودداری از سرکوبی شورش گران - تا آخرین لحظه - به مفهوم حق داشتن طلحه و زبیر به اشغال بصره و اخراج حاکم آن بود؟ قطعاً جواب منفی است. پس آزادی در این گونه موارد به مفهوم اغماض و عدم مجازات، در عین گناه و خلاف بودن عمل، است، نه حق داشتن و مجاز بودن.

اما آزادی بیان غربی، حتی به انحرافی ترین افکار و فسادانگیزترین مطالب، از باب «حق» است؛ یعنی شهروند حق دارد، هرگونه مطلب باطل و انحرافی را بیان کند و به تبلیغ آن پردازد، نه این که (در صورت انحرافی بودن) آن را گناه و معصیت بشمارد و در عین حال از مجازات آن چشم پوشی و گذشت کند و بین این دو نوع آزادی بیان تفاوتی عمیق است.

آزادی بیان، در فرهنگ حسینی و علوی تفاوت دیگری نیز با نوع غربی آن دارد.

در جایی که امر به معروف و نهی از منکر واجب باشد، آزادی بیان به صورت «وجوب بیان» در می آید؛ یعنی نه تنها مردم حق دارند به انحراف های فکری و عملی حکومت

اعتراض کنند، بلکه این کار وظیفه شرعی آنان است و اگر بدین وظیفه عمل نکنند، گناه کار خواهند بود.

اما در غرب - همانگونه که گذشت - آزادی بیان چه خوب و چه بد به عنوان «حق» شناخته می شود (که می توان آن را اعمال کرد یا نکرد). اگر کسی در مقابل کجی ها و انحراف ها اعتراض کند (حداکثر) فردی با وجدان و مسئول شناخته می شود.

خلاصه، آزادی بیان مطرح در غرب وقتی با معیارهای اسلامی سنجیده شود؛ برخی مصادیق آن (همانند ترویج فساد و انحراف و بی بند و باری) ممنوع، برخی موارد آن (مانند سخنان و تبلیغات خوارج) گناه، ولی بدون مجازات دنیایی، برخی مصادیق آن (مثل موارد امر به معروف و نهی از منکر) واجب و در سایر موارد، مباح (به مفهوم عام) است.

از مطالب گذشته روشن می شود، کسانی که برای توجیه و تأیید اعلامیه حقوق بشر و اعلامیه انقلاب فرانسه، در مورد آزادی بیان، به سیره حکومتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) تمسک می کنند، با این ادعا که مفاد این دو اعلامیه، همان چیزی است که هزار و چند صد سال پیش اسلام بیان کرده است، مشتمل بر نوعی بی دقتی و مسامحه است. البته، آزادی بیان در اسلام - همان گونه که اشاره شد - رسمیت دارد، لکن تعریف و ویژگی هایی دارد که آن را از نوع غربی آن ممتاز می کند.

آزادی های مدنی

هرچند آزادی مدنی بر آزادی های سیاسی نیز اطلاق می شود، ولی منظور ما از آزادی مدنی در این جا، آزادی های متنوعی است که جنبه سیاسی ندارد، مثل آزادی در سفر، آزادی در شغل، آزادی در ازدواج و... البته آزادی های مدنی، همچون محدودیت های مدنی

در اسلام و غیر اسلام بسیار زیاد و گوناگون است و شمارش آنها از حوصله این مقاله بیرون است (بلکه باید آنها را در علم حقوق جستجو کرد). در این جا اشاره ای

اجمالی به آزادی های مدنی با توجه به رهنمودهای امام حسین (علیه السلام) می شود. به طور کلی پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) از تحمیل چیزی، خراج از چارچوب واجب و حرام (به استثنای مواردی که اشاره خواهد شد)، دوری می کردند. همان گونه که گذشت، امام حسین (علیه السلام) یکی از انحراف های بنی امیه را حرام کردن حلال خدا بر می شمرد که همان سلب آزادی خراج از حوزه شرع است. امیر مؤمنان (علیه السلام) را نیز در مورد زکات - به مردم اعلام می کند، اگر مأموران وی چیزی بیشتر از «فریضه» از آنان خواستند به آنها ندهند. (1)

در اینجا اندکی توضیح لازم است. به طور کلی احکام اسلامی سه گونه اند:

الف - احکام ثابت اولیه، همچون واجب بودن نماز، روزه، حج و حرمت دروغ، غیبت، غصب و....

ب - احکام ثانویه که به عنوان ثانوی و با توجه به شرایط ویژه ای چون حرج، اضطرار و.... وضع شده است؛

ج - احکام حکومتی که از سوی حاکمیت مشروع و بر اساس مسئولیت زمامدار در برابر جامعه (در چارچوبی خاص) جعل می شود؛ همانند تعیین کارگزاران، نصب فرماندهان، فرمان جنگ و صلح و برخی مقررات اجتماعی دیگر.

احکام اولیه، مبنای اصلی در تکالیف فردی و اجتماعی است و حاکمیت باید این گونه احکام - واجب و حرام - را نگه دارد.

احکام ثانویه دایره ای محدود دارد و در چند عنوان خاص، نظیر: حرج، ضرر، اضطرار... خلاصه می شود.

بخش مهم و حساس احکام از نظر ارتباط آن با آزادی - احکام حکومتی است، زیرا احکام حکومتی بیشتر با کارهای مباح و جایز سروکار دارد (نه واجب و حرام)؛ یعنی نوعا کارهایی که در اصل مباح است ممنوع یا واجب می کند؛ مثلا فروش کالا بیش از قیمت تعیین شده را ممنوع می کند، یا خدمت سربازی را برای افراد واجد شرایط الزامی می سازد و این؛ یعنی «محدود سازی» اگر این محدودیت بر اساس معیارهای منطقی و

ص: 170

صحیح باشد، پاسخی درست به نیازهای معقول و ضروری جامعه است، وگرنه همان سلب آزادی بدون دلیل است که در اسلام و منطق حسینی به شدت مردود است.

همان گونه که اشاره شد، قوانین حکومتی حساسی ویژه ای دارد، زیرا از یک سو، نظام مدیریتی جامعه - چه دینی و چه غیر دینی - بدون اختیارات حکومتی نظامی ناقص و ناکارآمد است و از سوی دیگر، از این ابزار قانونی ممکن است به درستی استفاده نشود و پیآمدهای ناگواری برای جامعه به بار بیاورد باید با دقت و وسواس از افراط و تفریط در این زمینه دوری کرد.

از دیدگاه اهل بیت (علیهم السّلام) ایجاد محدودیت، به صورت قوانین الزامی و بازدارنده در حوزه (مباحات)، بدون مصلحت و مفسده خاص و بدون اعمال دقت کار شناختی نادرست و مردود است. هرگونه مسامحه و بی دقتی و یا دخالت دادن انگیزه های نفسانی (از قبیل قدرت طلبی، گروه گرایی و...) ضد بینش حسینی و خلاف شرع است. اصل ولایت فقیه حتی در وسیع ترین نظریه فقهی نیز در همین چارچوب تشریح شده است. به عبارت دیگر، اصل ولایت فقیه (چه انتصابی و چه انتخابی) برای پاسخ گویی به نیازهای ثابت و متغیر جامعه است و نه صرفاً قدرت بخشیدن به فرد یا طبقه ای خاص.

البته آنچه گفته شد، آموزه ای کلی در مورد چگونگی اعمال اختیارات حکومتی است. پرسشی که باقی می ماند، این است که ضمانت اجرایی این آموزه چیست؟

آموزه ها همیشه به مرحله عمل نمی رسد، بنابراین احتمال دارد حاکمیت از این قدرت تقنینی و اجرایی استفاده ناصحیح ببرد و به زیان جامعه تمام شود. این یک پرسش اساسی و حیاتی است که نمی توان به سادگی از آن گذشت. همان گونه که اصل حکومت و اختیارات تقنینی و اجرایی آن، برای جامعه ضروری است، وجود اهرم های نظارتی و بازدارنده، برای جلوگیری از پیامدهای منفی آن، نیز ضروری است. دموکراسی لیبرال غرب، حل این مشکل را در تفکیک و تجزیه قدرت (به سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه)، انتخابات و برخی راه کارهای دیگر جستجو کرده است.

اما راه حل اسلامی این مشکل، نیاز به بحث مستقل دارد. در این جا تنها به دو عامل مهم، که در سخنان امام حسین (علیه السلام) آمده است، اشاره می شود: یکی از این دو عامل «درونی» و دیگری «برونی» است. عامل درونی، همان شرایط ویژه ای است که برای زمامدار بیان شده است. در حدیثی که گذشت، امام حسین (علیه السلام) شرایط متعددی برای رهبر و پیشوا بر شمرده بود که از جمله آنها تقوا، عدالت و خداترسی بود. این صفات و ملکات، نقش مؤثر و بارزی در کاهش ضریب انحراف حاکمان دارد.

عامل دوم، نظارت مسئولانه و دقیق مردم بر عملکرد حکومت و اعتراض و دخالت و حتی قیام آنها بر ضد حاکمیت در صورت انحراف اصولی است. این اصل حیاتی در نامه امام حسین به بزرگان کوفه - که نقل شد - به روشنی بیان شده است:

«کسی که پادشاه ستمگری را ببیند که حرام های خدا را حلال می شمارد، پیمان خدا را می شکند، با سنت پیامبر مخالفت می کند، در میان مردم با گناه و ستم عمل می کند و او نه با گفتار و نه با کردار آن را دگرگون نکند، سزاوار است بر خدا که او را هم نشین وی (ستمگر) گرداند.

آزادی روحی و معنوی

گفته شد، برخی از معانی و مصادیق آزادی، در فرهنگ حسینی از جایگاه خاصی برخوردار است، در حالی که غرب اهمیتی به آن نمی دهد.

یکی از مهمترین آنها «آزادی روحی و معنوی»؛ یعنی رهایی از اسارت هوا و هوس و امیال حیوانی است. بردگی هوای نفس - به تعبیر امیر مؤمنان (علیه السلام) - بدترین بردگی هاست.

امام حسین (علیه السلام) از این گونه افراد به «عبید الدنیا»⁽¹⁾ (برندگان دنیا) تعبیر می کند.

وقتی «حربن یزید ریاحی» پس از یک مبارزه سخت و نفس گیر با نفس خویش،

ص: 172

رو به سوی امام آورد و شمشیری که به نفع کوفیان از نیام برکشیده بود، بر سر آنها فرود آورد؛ امام در خطابی زیبا و پر معنا به وی گفتند: «أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ؛ تو در دنیا آزاده و در آخرت (نیز) آزاده ای» (1)

سعادت و کمال حقیقی، جز با گذر از تنگنای نفسانیان و رسیدن به قلّه بلند «حریت» معنوی امکان پذیر نیست. هر فرد و گروه و ملتی اگر از تمام قید و بندهای ظاهری آزاد شده باشد، اما در بند امور مادی و نفسانی باشد، گرفتار بدترین بردگی ها و بندگی هاست. چنین شخصی یا گروه یا ملتی، در واقع «اسیر به ظاهر آزاد» است.

امام حسین (علیه السلام) که نماد جاودانه «آزادی» است، بزرگترین منادی «آزادی معنوی» است و آزادی ظاهری را بدون آزادی باطنی ناچیز و کم ارزش می شمارد، زیرا آزادی ظاهری زمینه ای است برای رسیدن به آزادی حقیقی. آن حضرت در حدیثی، جهاد را، که ابزاری برای رهایی است، به جهاد واجب و جهاد سنت تقسیم می کند و نخستین جهاد واجب را «جهاد با نفس» اعلام می کند. (2)

خلاصه، اگر همه مردم در بیشترین فضای آزادی، دست به گناه و معصیت بزنند و احکام خدا را زیر پا بگذارند، در واقع بردگی جمعی خود را رقم زده اند.

گفتنی است، «آزادی معنوی» تنها یک آموزه اخلاقی نیست بلکه - به گونه ای - بر کل نظام اجرایی و قانونی سایه افکنده است و در تعبیری دیگر، این هدف قالبی حقوقی و قانونی دارد، ولی لیبرالیسم در نقطه مقابل آن قرار داد. اگر آموزه های لیبرالیسم، ضد آزادی روحی نباشد - که در بسیاری از موارد چنین است - دست کم طرفدار و حامی آن نیست. به همین دلیل، مادی ترین و دشمن ترین افراد نسبت به دین و خداپرستی (نظیر «هولباخ» و برخی از لیبرال های عصر روشنگری، به ویژه در فرانسه) نیز زیر چتر لیبرالیسم به چشم می خورند. اگر گروه هایی به عنوان دموکرات مسیحی در اردوگاه غرب

ص: 173

1- بحار الانوار، ج 45، ص 14.

2- تحف العقول، ص 242.

دیده می شود: اولاً، چنان جنبه دینی آنان کم رنگ و بی رمق است که چندان اثر اجرایی ندارد و ثانیاً، همین مقدار نیز از بطن لیبرالیسم برنخاسته است، بلکه از الحاقی ای برخی گرایش ها به لیبرالیسم است.

خلاصه، یکی از مشکلات اساسی در سامان دهی آزادی، تعارض انواع آزادی ها با یک دیگر، به ویژه تعارض آزادی ظاهری با آزادی معنوی و روحی است. حل این مشکل و به طور کلی، ارائه طرحی جامع از آزادی، که تعارض ها - تعارض آزادی با اصول دیگر (چون عدالت امنیت و... تعارض آزادی های ظاهری با یک دیگر (نظیر تعارض آزادی عمل کارگر با آزادی عمل کارفرما) تعارض آزادی معنوی با آزادی ظاهری - به صورتی صحیح سامان یابد، کاری ظریف، دقیق، تخصصی و در عین حال دشوار است که تنها در سایه آموزه های دینی امکان پذیر است و تفصیل آن به جای خود موقوف می شود.

خلاصه

موضوع مقاله، یکی از مهمترین و شورانگیزترین اهداف امام حسین (علیه السلام)؛ یعنی «آزادی» است. از آن جا که آزادی تعریف ها و برداشت های بسیار متفاوتی دارد، مقاله می کوشد ویژگی آزادی از دیدگاه قهرمان عاشورا را به دست آورد. در این مورد - به ویژه - نگاهی به آزادی غربی و لیبرالی دارد و تفاوت آن را با آزادی حسینی باز می جوید. نخست تصویری کلی از آزادی در فرهنگ حسینی (از نظر مبانی و اهداف) ارائه می شود، سپس آزادی در چند محور سیاسی و حقوقی، با توجه با آموزه های سرور شهیدان بررسی می گردد.

امام، «انسان کامل» است و امامت، قله رفیع کمال، هرچند امام در تمام ابعاد فکری، اخلاقی و عملی، اسوه و پیشواست و امامت ائمه (علیهم السلام) مطلق و تجزیه ناپذیر است.

لکن هر یک از امامان (علیه السلام)، به تناسب زمان و مکان موقعیت اجتماعی خویش، نمود و ظهور ویژه ای داشته اند امام حسین (علیه السلام) - به خصوص - در عرصه کربلا تجلی

خاصی داشت و آزادی، در کربلا از نمود ویژه ای برخوردار است.

امام حسین (علیه السلام) نماد همیشه جاوید حریت و آزادی است. اصولاً «شهید» و «شهادت» جلوه والایی از «آزادگی» است و - طبعاً - آن کس که «سید شهیدان» است، «سرور آزادگان» نیز است. کیست که گوشه ای از حادثه عظیم کربلا را بشناسد و عطر آزادی را از آن استشمام نکند؟ امام حسین (علیه السلام) آزادی را در اصیل ترین و عمیق ترین نوع آن به انسان ها آموخت. بسیاری کسان که از آزادی، عدالت و... سخن می گویند، لکن فقط «سخن می گویند» و حداکثر تحلیل می کنند. آزادی، عدالت و... را باید در عرصه عمل و در کوران حوادث و پیشامدهای سخت و نفس گیر نشان داد و شناساند. آزادی، فرآیند آگاهی، اخلاق و عمل است. آن کس که آگاهی ندارد، از ارزش آزادی بی خبر است (گاه آزادی زیانمند را به جای آزادی مطلوب می شناسد) و آن که اخلاق «آزاد منشی» ندارد، انگیزه لازم برای به دست آوردن آزادی ندارد و آن کس که شهادت عمل ندارد، عاقبت در زنجیر ظلم و اسارت باقی می ماند. امام حسین (علیه السلام) آزادی شناس بزرگ، آزادمش بزرگ و اقدام گر بزرگ است. حادثه عاشورا به ظاهر کوچک و محدود بود؛ در مکانی کوچک و در زمانی اندک و با نفرتی معدود به وقوع پیوست، اما چنان موجی آفرید که پس از هزار و چند صد سال انقلابی به وسعت و عمق انقلاب اسلامی ایران بر پا کرد. کربلا مرز زمان و مکان را در نوردیده و از چنان توانی برخوردار است که میتواند از پس قرنهای ملت و ملت هایی را «حسینی» کند.

در هر صورت به یقین آزادی - در تعریفی خاص - یکی از آرمان های اصیل پایدار و عمومی بشر است. شوق به آزادی - بدین معنا - با سرشت آدمی عجین شده است و این سرمایه همواره با انسان بوده و هست. بنابراین، گرایش به آزادی، حقیقتی فطری و غریزی است.

لکن مفهوم آزادی - به معنای عام - منحصر به آنچه گفته شد (آزادی مطلوب فطری) نیست، بلکه واژه ای وسیع و کش دار است که مصداق های بسیار زیاد، متنوع و

حتی متضاد را شامل می‌شود. مکتب‌ها و نظریه‌های گوناگون نیز تعریف‌های بسیار متفاوتی از آن ارائه داده‌اند. توضیح این که آزادی در لغت به مفهوم «رهایی» و فقدان قید و مانع است. این رهایی نسبت به حوزه‌های گوناگون و قیدهای مختلف شکل‌های متفاوت به خود می‌گیرد. به تعبیر دقیق‌تر، آزادی غالباً دارای دو نوع قید است: یکی با واژه «از» بیان می‌شود، مثل آزادی از قدرت ظالمانه، آزادی از فشار تبلیغات و... که نشان‌دهنده نوع «مانع» است و دیگری با واژه «در» بیان می‌شود، مثل آزادی در تحصیل، آزادی در شغل و... که نشان‌دهنده «حوزه آزادی» است. با توجه به این مطلب، آزادی به انواع فراوانی تجزیه و تکثیر می‌شود، مثل آزادی فکر، آزادی سفر، آزادی ازدواج، آزادی علم، آزادی مسکن، آزادی رأی و... تا آزادی، جنسی، آزادی تهمت و... همچنین، آزادی از قدرت ظالمانه، آزادی از تعصب... تا آزادی از دین، آزادی از عقل و...

مکتب‌های گوناگون هر کدام وجهی و گونه‌ای از آزادی را هدف خود قرار داده‌اند؛ به سخن دیگر، گستردگی مفهوم آزادی این فرصت را در اختیار افراد و عقاید مختلف قرار داده است، تا هر کدام به سلیقه خویش گونه‌ای از آن را به درست یا غلط - برگزینند. به همین دلیل ما با تعریف‌ها و تعبیرهای بسیار متفاوت و گاه متضادی از آزادی روبه‌رو هستیم؛ تا آن جا که - به گفته برخی دانشمندان غربی - دوپست تعریف از آزادی مطرح شده است. (1) آزادی از دیدگاه افلاطون و ارسطو، تا کسانی چون جان لاک روسو، مارکس و... بسیار متفاوت است. نظریه‌های ضد و نقیض و تعریف‌های افراطی و تقریپی، نوعی ابهام و آشفتگی در موضوع آزادی ایجاد کرده است. علاوه بر این، سوء استفاده‌ها و نیرنگ‌بازی‌ها به اسم آزادی، بر آشفتگی قضیه افزوده است. متأسفانه آزادی، به خاطر جاذبه شدید سیاسی و عمومی، آن‌گاه همچون ابزاری در دست قدرت‌طلبان و سیاست‌پیشگان در می‌آید و آنها با فریب افکار عمومی، قدرت و نفوذ خود را تحکیم می‌بخشند و مخالفان خویش را در عرصه سیاسی مغلوب می‌سازند.

ص: 176

1- شاید این ادعا تا حدودی اغراق‌آمیز باشد زیرا برخی از تعریف‌ها مورد اشاره از باب بیان ویژگی‌ها و خصوصیات آزادی است نه تعریف حقیقی.

بنابراین، این پرسش اساسی مطرح است که آزادی از دیدگاه سرور شهیدان چه تعریف و ویژگی هایی دارد و تفاوت آن با آزادی مطرح در مکتب های دیگر، به ویژه آزادی لیبرالیستی چیست؟ و در تعبیری دیگر، امام شهیدان به دنبال آزادی «از چه چیز» و آزادی «در چه چیز» بوده است؟⁽¹⁾

در این چند قرن اخیر که بحث آزادی از اهمیت و رونق خاصی برخوردار شده و آشفتگی هایی نیز بر آن حاکم گردیده است، نیاز بیشتری به شناخت آزادی از دیدگاه معلم بزرگ آزادی احساس می شود. همین آشفتگی موجب شده است که گاه مرز آزادی اسلامی با آزادی غیر اسلامی به هم آمیخته گردد. این در آمیختگی، هم از ناحیه کسانی است که آزادی حسینی را برنمی تابند و گونه ای از استبداد را جایگزین آن می کنند و هم از سوی کسانی است که تحت تأثیر مکتب های دیگر آزادی «حسینی» را با آزادی لیبرالی و غیر لیبرالی مخلوط می کنند، خلاصه، آزادی شناسی حسینی، یکی از نیازهای حیاتی فکری و عملی در عصر ما و به ویژه - در کشور ماست.

بررسی همه جانبه این موضوع از حوصله این مقال بیرون است انشاء الله در کتابی مستقل تحت عنوان «آزادی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم» منتشر خواهد شد. اما برخی از ابعاد مهم این مسئله به اختصار در این نوشتار بررسی می شود.

ص: 177

1- شاید به نظر برسد چون هدف سید الشهداء (علیه السلام) از قیام کربلا بیشتر آزادی «از» نظام اموی بوده است، در نتیجه نمی توان دیدگاه آن حضرت را در مورد آزادی «در اعمال مختلف- آزادی در اقتصاد، آزادی در سیاست و...» به دست آورد. پاسخ این است که اولاً امام غیر از سخنان و اقدامی که در جریان کربلا داشت، سخنان دیگری نیز دارد که می توان مواضع آن حضرت را به دست آورد. ثانياً از دلایلی که امام حسین (علیه السلام) برای عدم مشروعیت نظام یزیدی بیان می کند - تا حدودی - آزادی های مجاز نیز شناخته می شود؛ یعنی می توان با شناخت آزادی از «نوع مانع» به شناخت آزادی در «نوع عمل» رسید.

سید حمید فتاحی

آزادی در میان همه انسان‌ها، از یک امتیاز ویژه‌ای برخوردار است و هر کس در مقام استناد به آن، بی قید بودن را ملاک قرار می‌دهد، مانند این که کسی بدون ملاحظه معیارهای لازم، کاری را انجام دهد. ولی باید گفت معقول‌ترین راه برای تعریف آزادی این است که از خالق متعالی که آفریننده اوست - سؤال شود؛ به خاطر این که، جنسی که یک کارخانه تولید می‌کند بهتر از، هر کس از تمام خصوصیات و نیازهای آن آگاهی دارد و لذا در کنارش دستورالعمل‌ها را می‌نویسد تا مورد توجه استفاده‌کنندگان واقع شود.

-

تعریف آزادی از دیدگاه دینی

عدم وابستگی انسان به غیر خدای متعال، معنای آزادی را روشن می‌سازد؛ چنان که در کلمات نورانی حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) آمده: «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (1) هرگز بنده دیگری مباش، چون خداوند تو را آزاد قرار داده است.

در این سخن نورانی، کلمه «حرّ» در مقابل «عبد» مطرح گردیده و در صورتی که در آن دقت شود، معنای آزادی به خوبی هویدا می‌شود. به دلیل این که «عبد» به کسی اطلاق می‌گردد که هیچ اراده و اختیاری از خود ندارند و مانند ابزاری در اختیار

ص: 179

دیگری است؛ چنان که در تاریخ نسل بشر، انسان های زیادی را تحت عنوان مذکور، می بینیم که به صورت یک جنس و یا متاع، معامله می شدند، ولی دین مقدس اسلام با منطق زیبا زنجیرهای اسارت را شکست و او را با این حق غیر قابل انکارش، مورد احترام قرار داد و در مقابل اعمالش مسئول و صاحب اختیار، معرفی نمود.

گفتنی است که عبد بودن انسان در دو صورت شکل می گیرد: 1 - عوامل ظاهری؛ 2 - عوامل باطنی.

عوامل ظاهری: مانند، ثروت، تخصص، ظلم و طغیان، موجبات اسارت و بندگی دیگران را فراهم می کنند؛ همان طور که در طول تاریخ شاهد آن هستیم.

عوامل باطنی: نشناختن خویش، احساسات غیر منطقی، خود بزرگ بینی، غرور و تکبر، و وابستگی های دنیوی، عدم قبول واقعیات و....

در هر دو صورت، آزادی از انسان گرفته می شود، چون همه اعمال و رفتار و گفتار، قضاوت، تحلیل و نگرش هایش در اسارت کامل این دو عامل، شکل گرفته است، همان طور که او در برابر عوامل ظاهری تسلیم است. و هیچ الگو و معیار منطقی و معقولی برای توجیه اعمال خویش ندارد. در مقابل عوامل باطنی نیز، همین اسارت و عدم آزادی وجود دارد، چون در اثر فشارها غرور، تکبر و وابستگی های دنیوی، احساسات نامتعادل، اعمال و گفتار و.... از او صادر می شود و هیچ نوع توجیه معقول و منطقی برای کارهای خود، نمی تواند ارائه دهد و یا از آنها دفاع کند.

بنابراین، آزادی انسان بر این است که از این دو عامل، فاصله پیدا کند تا بتواند در همه کارها و برنامه هایش، معیارهای صحیح و معقولی را ملاک خود قرار دهد و هیچ انفعال و تأثیری از عوامل اسارت و بندگی پیدا نکند؛ چنان که در سخنان نورانی امام حسین (علیه السلام) آمده... وَ اِنِّي لَمْ اُخْرَجْ اَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِّي (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) اُرِيْدُ اَنْ اَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَسِيرَ بِسِيْرَةِ

جَدِّي وَ أَبِي عَلِيَّ بن ابيطالب فَمَنْ قَبِلْنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللهِ اُولَى بِالْحَقِّ؛(1) من هرگز در اثر طغیان و سرکشی و سرپیچی و تکبر در برابر حق و فساد و ظالمانه قیام نمی کنم، بلکه تنها هدف من اصلاح امت جدم می باشد، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نموده و روش و سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب را ملاک خود قرار دهم. هر کس مرا در این قیام و حرکت، با معیار قرار دادن حق بپذیرد پس خداوند را قبول کرده و از او اطاعت نموده است.

حضرت با این مطالب، آزادی را به صورت کامل تعریف کرده و از همه عوامل و علل ظاهری و باطنی که آزادی را از انسان می گیرند، بیزاری جسته و اظهار نفرت نموده است، زیرا اگر کسی از این گونه عوامل متأثر شود و حرکتی را آغاز کند، بی تردید نمی تواند، انگیزه و هدف معقول و منطقی را، در اختیار داشته باشد و لذا جمله اخیر ایشان، که تنها معیار سنجش آزادی هر فرد است، خیلی حائز اهمیت است: «فَمَنْ قَبِلْنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ... یعنی هر کسی که حق را، در هر کاری معیار خویش قرار دهد و با علاقه مندی آن را قبول کند، بی تردید آزادی و حریت در وجودش مفهوم پیدا کرد است و این از مهمترین آموزش های معلم آزادی است که می خواهد عاشقان و دوستداران آزادی را، با یک فرمول و یا روش صحیح در جهت تحقق و شکل گیری آن، آشنا سازد تا این که همگان در تعریف و فهم و تشخیص آزادی و یا در مقام دفاع از آن، معیار معقول و ارزش آفرینی را ملاک خویش قرار دهد.

در هر عصر و زمان برای همه انسان های روی زمین مطلب بسیار مهم و پیچیده ای که حل نشده و موجبات جنگ و جدال و کشتارهای بیرحمانه را فراهم ساخته، و زندگی را برای عموم مردم، ناامن کرده عدم تعریف درست از آزادی است. چون هر کسی در اثر فشارهای عوامل ظاهری و یا باطنی، معیار نادرستی را، در کارهایش و یا در گفتار و کردارش ملاک خود قرار داده و حوادث تلخ و ناگواری را، با خسارت های غیر قابل جبران به وجود می آورد.

ص: 181

اما، امام حسین (علیه السلام) با ارائه یک معیار و الگوی صحیح و معقول و منطقی، برای تحقق آزادی، جامعه انسانی را به سوی رشد و کمال و تفاهم و صلح و آرامش رهنمون می‌شود، تا زندگی متناسب با شأن انسان‌ها برای همه معنا پیدا کند. حضرت خودش را که امام و حجت الهی است، مطرح نمی‌کند، بلکه حق را ملاک قرار می‌دهد تا راه تحقق آزادی را، بر همگان هموار سازد.

در جنگ صفین کسی خدمت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید و عرض کرد: من شما را در این سو می‌بینم، می‌گویم این گروه حق‌اند و معاویه را در آن سوی می‌بینم و می‌گویم آن گروه باطل است آیا این تشخیص را از من قبول می‌کنید؟

حضرت فرمودند:

« انک لمَلْبُوسِ عَلَیْکَ الْحَقُّ ، اِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا یَعْرِفَانِ بِاَقْدَارِ الرَّجَالِ ، اَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ اَهْلَهُ اَعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ اَهْلِهِ ؛ (1) این تشخیص درستی نیست، چون حق و باطل را با شخصیت‌های انسان نمی‌توان شناخت، تو باید اول خود حق را بشناسی، بعد اهل حق را می‌شناسی، و ابتدا باطل را بشناس، بعد اهل باطل را می‌شناسی.»

این حقیقت نورانی در سخنان پیشوایان معصوم (علیه السلام) رمز و راز و واقعیت آزادی را به خوبی روشن می‌سازد؛ و تا انسان‌ها در مسیر شناخت حق گام‌های مثبتی برندارند و آن را در تمام برنامه‌هایشان ملاک خود قرار ندهند، هرگز بوی آزادی را استشمام نخواهد کرد.

س - آیا آزادی همان بندگی است؟

وقتی که آزادی را، در مقابل بندگی قرار می‌دهیم، تعریف روشنی از هر دو کلمه در اختیار انسان‌ها قرار می‌گیرد در کلمات عرب هم «حرّ» در مقابل «عبد» مطرح می‌شود چنان‌که در حدیث نورانی مولا علی (علیه السلام) آمده است: «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَیْرَکَ وَ قَدْ جَعَلَکَ حُرًّا» .

ص: 182

بعد از ملاحظه معانی و مفاهیم این دو واژه، معلوم گردید، چه اگر انسان از عوامل ظاهری و باطنی خودش را نجات دهد، آزادی برای او معنا پیدا می کند و در غیر این صورت بندگی و اسارت با او هست. در این جا باید به این نکته هم توجه شود که انسان ها در مورد این تعریف از آزادی، متفاوتند، چون عده ای در اثر نورانیت روح و قلب به طور کامل و صد درصد آزادند، مانند انبیا و خود امامان معصوم (علیه السلام) و پیروان صدیقشان و گروهی به مقدار 20% یا 40% یا 60% و... آزادی دارند و باقی مانده را در مقابل عوامل ظاهری و یا باطنی بندگی و اسارت دارند.

سؤال: در این جا یک سؤال بسیار مهم و پیچیده ای پیش می آید و آن این است: وقتی که در تعریف آزادی و یا حریت، واژه بندگی و عبدیت، نکته مقابل آن قرار گرفت و فهم صحیح آن به درک معنای عبد، منوط می شود. در این صورت، لازم است کلمه عبد که در مقابل «حرّ» و یا آزادی، خود نمایی می کند، به خوبی تعریف گردد به دلیل این که در قرآن مجید بالاترین امتیاز برای انسان، عبدیت او معرفی شده و حتی انبیا و اولیا در مقام بسیار ظریف روحانی و عرفانی با عنوان، عبدی عبدنا عبدنا عبده و... مطرح میشوند و به شخصیت بینظیر نبی اکرم حضرت محمد بن عبدالله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در معراج اشاره می کند:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (1)؛ پاک و منزّه است آن خدایی که بنده خود را در هنگام شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی حرکت داد».

در این صورت باید روشن شود این کدام عبدیت است که ضد آزادی و نکته مقابل آن است و آن عبدیت و زندگی که عین آزادی و حریت و بالاترین امتیاز برای انسان ها معرفی گردیده کدام است؟ همه کارشناسان الهی؛ یعنی پیشوایان معصوم پیوسته برای تحقق این هدف مبعوث شده اند و اساساً راز و فلسفه آفرینش انسان در آینه قرآن هم همین است.

ص: 183

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (1)

ما انس و جن را نیافریدیم. جز این که ما را بندگی کنند.

جواب: در این جا لازم است ضمن قبول اهمیّت سؤال با دقت کامل به پاسخ آن بپردازیم.

کلمه «عبد» وقتی که در مقابل آزادی مطرح می شود، به این معناست که انسان در اسارت کامل عوامل ظاهری و باطنی قرار گرفته و در هیچ کارش اراده معقول و منطقی از خود ندارد.

مثلاً: یک قاضی را در نظر بگیرید که در برابر پرونده ای، تحت فشار قرار گرفته دوستان، یا مسئولین بالا دست، یا چک سفید و... از هر طریقی بر وی فشار می آورند و از درون علاقه و تمایلات نفسانی یا منافع سودمندی این کار را به او گوشزد می کنند و آرزوهای بسیار مطلوبی را، در مقام تصور به او نشان می دهد.

اگر قاضی از میان فشارهای موجود، خود را با ملاک قرار دادن حق خلاص کرد، فردی آزاد است و اگر چنین نکرد و با توجیّهات و تعلل ها خودش را درگیر ساخت و برخلاف حق داوری نمود، بی تردید فردی اسیر و عبد است. به خاطر این که از فشارهای موجود - اعم از ظاهری و باطنی - متأثر گردیده و با ملاک قرار دادن نفع شخص و یا چیز دیگری غیر از حق قضاوت نموده است.

در این گونه موارد و نظایر آن آزادی و همچنین مسئله بندگی و یا عبدیت، به خوبی از هم جدا شده و تعریف خاصی را، از خود نشان می دهند و هیچ کس درباره آنها شک و تردید پیدا نمی کند. اما وقتی که واژه «عبد» در فرهنگ دینی - اعم از قرآن و احادیث - مطرح می شود، یک حقیقت بسیار معقول و منطقی را از خود به نمایش می گذارد. برای درک این واقعیت باید گفت که تفاوت در میان دو تعریف مذکور، در مورد کلمه «عبد» خیلی واضح است، عبدی که در لسان قرآن، تحت عنوان بالاترین امتیاز برای انسان،

ص: 184

مطرح می شود و یا در فلسفه آفرینش او قرار گرفته به معنای آزادی اوست. به دلیل این که انسان در اثر به کار گرفتن و یا فعال ساختن، قدرت تفکر و تعقل خویش، به یک شناخت و آگاهی بسیار مهم و ارزشمندی، در مورد خویش و خالق متعال توفیق حاصل می کند و خود را آگاهانه تسلیم حق می سازد و هیچ تردیدی ندارد که این کار، ضمن این که با معیارهای صحیحی صورت گرفته، و تنها راه سعادت و موفقیت او می باشد. مانند مریضی که به دکتر مراجعه می کند و انتخاب های او را، برای نجات و عافیت خویش انتخاب می کند، و این کار برای بیمار، امتیاز بزرگی محسوب می شود، چون با آگاهی و معرفت، مسیر عالمانه و عاقلانه ای را انتخاب کرده است و هیچ کس این گونه کارهای انسانی را بندگی و اسارت وی از پزشک و یا متخصص و یا دانشمند و اهل خبره و... معنا نمی کند بلکه او را در مورد این حرکت درست و منطقی، تحسین می نماید.

مسئله بندگی و عبد بودن انسان، در برابر پروردگار متعال هم این گونه است و چنان که در حدیثی آمده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمودند:

«يا عبادالله أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ فَصَلِّحِ الْمَرِيضَ فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّيِّبُ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ» (1) ای بندگان خدا شما مانند بیمارانی هستید و پروردگار عالمیان مثل پزشک است و خیر و صلاح مریض در این است که به گفته دکتر عمل کند، نه به میل خود».

حالا معنای عبد بودن انسان برای خدای سبحان به خوبی روشن گردید و هیچ انسان عاقل و خردمندی در این مورد شک و تردید ندارد که تسلیم و بندگی انسان در مقابل پروردگار متعال عین آزادی اوست. در این جا خیلی مناسب است که در مورد، تشخیص درست معنای «عبد» از قرآن استفاده کنیم، تا مسئله بندگی و عبدیت در دو صورت، هم به معنای آزادی و امتیاز بزرگ، و هم به معنای اسارت و ذلت، روشن تر بشود.

ص: 185

(قال الله الحكيم «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (1)؛ ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را بندگی نکنید، چون او دشمن آشکار شما است و تنها مرا بندگی نمایید و این صراط مستقیم است؟ در این آیه، کلمه «عبد و بندگی» دو صورت پیدا کرده، یکی در برابر شیطان و دیگری، در مقابل خدای متعال، و هر دو به معنای تسلیم است. ولی بندگی شیطان، جاهلانه و غیر معقول و بر خلاف حقیقت انسان است و با هیچ معیار صحیح و منطقی، هماهنگی ندارد لذا بندگی شیطان ضد آزادی اوست، به چند دلیل:

1 - او همانند دیگر موجودات مخلوق و محتاج به خداوند است؛

2 - هیچ قدرتی و علمی در برابر وعده هایش ندارد، چون موجودی مستقل در برابر خداوند نیست؛

3 - در تمام توصیه هایش، تحریک احساسات و غیر منطقی ساختن انسان مطرح است؛

4 - همیشه ابزارهای نادرست و غیر معقول را، مانند، تکبر، غرور، ظلم، فساد، جنگ، کشتار در اختیار انسان ها قرار می دهد؛

5 - در تمام پیشنهادهایش، ندامت و پشیمانی و افسردگی وجود دارد.

اما بندگی خدای متعال، معقول و منطقی و با واقعیت انسان و تحقق آزادی او هماهنگی کامل دارد. زیرا:

1 - خداوند متعال عالم و قادر و غنی و بی نیاز است؛

2 - با قدرت بی پایانش تمام وعده هایش را عملی می سازد؛

3- در تمام توصیه هایش احساسات را تعدیل کرده و انسان را به پاکی و یک رنگی و منطقی اندیشیدن و معقول زیستن دعوت می کند؛

ص: 186

1- سوره یس، آیه 64.

4 - همیشه ابزارهای صحیح و زیننده شأن انسان را که در برگزیده کمال و رشد عقلانی اوست در اختیار او قرار می دهد، مانند: تقوا، تواضع، تعقل و اندیشیدن اخلاق زیبا، گذشت و محبت احترام.....؛.

5 - هیچ نوع ندامت و پشیمانی و احساس حزن و اندوه، در مسیر توصیه هایش وجود ندارد و بلکه در آنها احساس لذت و آرامش و امنیت واقعی برای بندگانش، ایجاد می شود.

شیوه های امام حسین (علیه السلام) برای تحقق آزادی

یکی از مهمترین ویژگی های پیشوایان معصوم (علیهم السلام) این است که بعد از تعریف یک موضوع و روشن ساختن آن، به کیفیت تحقق و شکل گیری آن در وجود انسان می پردازند و این از بزرگترین عنایات پروردگار متعال است که به وسیله معلمان توحید نصیب نسل بشر در همه زمان ها می گردد و چون شرایط و مسئولیت امامان معصوم (علیهم السلام) خیلی حساس و سنگین و ظریف است، لذا آموزشهای بسیار مفید و سودمندی را، در اختیار مردم قرار می دهند، تا همگان در کشور وجود خویش، این حقیقت را به خوبی تمرین و ارزیابی کنند و با شناخت موانع و آفت های رشد و کمال، آنها را با شیوه های یادگرفتن از آموزگاران وحی، از سر راه سعادت خویش، برچیده و مسیر تحقق آزادی را، برای خود هموار سازند.

حضرت امام حسین (علیه السلام) برای شکل گیری آزادی، در وجود همه مردم، خصوصاً لشکر یزید خیلی تلاش کرد و از شیوه های بسیار ظریف و منفعل کننده ای استفاده می نمود تا این که دلی را تکان دهد و او را، از اسارت نفس و سقوط در ذلت و بدبختی ها نجات دهد.

1 - « أَيُّهَا النَّاسُ انْسَبُونِي مَنْ أَنَا ثُمَّ اذْجِعُوا إِلَيَّ أَنْفُسَكُمْ وَعَابِبُواهَا وَانظُرُوا هَلْ يَجِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكِ حُرْمَتِي؛ ای مردم! درباره من دقت کنید و ببینید من کیستم؟ و

سپس با خودتان خلوت کنید و در برابر یک عمل بی معیار و غیر منطقی، احساسات را، سرزنش نمایید [وقتی که چنین کردید، نورانی‌تری در دلتان هویدا می‌شود و آمادگی تصمیم‌گیری‌های آگاهانه را برایتان هموار می‌سازد.] در این صورت ملاحظه کنید و به این سؤال پاسخ دهید، آیا سزاوار است که مرا بکشید و حرمت مرا در هم شکنید؟»

2- «الَسْتُ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ، أَفَتَشْكُونُ؟»؛ (1) آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند وصی او نیستم، آیا در این موضوع شک می‌کنید، به خدا قسم! در میان مغرب و مشرق کسی غیر از مرا، به این عنوان پیدا نخواهید کرد».

3- وَيَحْكُمُ اِتِّطَلِبُونِي بِقَتِيلٍ قَتَلْتُهُ، اَوْ مَالٍ اِسْتَهْلَكْتُهُ اَوْ بِقِصَاصِ جِرَاحَةٍ؛ (2)

وای بر شما! [چرا نمی‌اندیشید و برای تصمیم خود الگو و معیاری معقول و منطقی پیدا نمی‌کنید] آیا من کسی را کشته‌ام؟ آیا مال دیگری را نابود و ضایع کرده‌ام؟ آیا به کسی زخم زده‌ام که می‌خواهید قصاصم کنید؟».

4- ... اَوْلَمَ يُبَلِّغُكُمْ قَوْلَ رَسُوْلِ اللّٰهِ لِيْ وَلَاخِيْ هٰذَا نِ سَيِّدِ شَآءِ بَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ؛ (3) آیا این حدیث پیامبر خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) درباره من و برادرم، به شما نرسیده که فرموده‌اند: اینها [حسن و حسین] آقای جوانان اهل بهشتند.

5- «اَيُّهَا النَّاسُ اِسْمَعُوا وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّى اَعْظُكُمْ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَكُمْ عَلَيَّ؛ (4) ای مردم! سخنان مرا خوب بشنوید و در کارهایتان شتاب و عجله نکنید، تا این که شما را نصیحت کنم! به آن چیزی که از حقوق شما بر عهده من می‌باشد، تا دلیل آمدنم برایتان روشن شود».

6- .. فَاِنْ قَبَلْتُمْ عُذْرِيْ وَ صَدَقْتُمْ قَوْلِيْ وَ اَعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ مِنْ اَنْفُسِكُمْ كُنْتُمْ بِذَالِكِ اَسْعَدَ وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيْلٌ؛ (5) اگر دلایل مرا پذیرفتید و سخنانم را تصدیق

ص: 188

1- انساب الاشراف، ج 3، ص 188.

2- همان.

3- همان.

4- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 287؛ ارشاد مفید ص 234.

5- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 253؛ ارشاد مفید، ص 234.

نمودید و انصاف را در این میان الگو و معیار خود قرار دادی، راه سعادت را دریافته آید و دلیلی برای جنگ با من پیدا نخواهید کرد و اگر سخنانم را قبول نکردید و انصاف را ملاک تصمیم های خود قرار ندادید با دوستانتان در مسیر باطل هماهنگ شوید و هر کاری که دلتان می خواهد در مورد من انجام داده و مهلتم ندهید، ولی موضوع برایتان پوشیده و پنهان نماند، یار و پشتیبان من آن خدایی است که قرآن را نازل فرموده، و در هر حال از نیکوکاران و بندگان شایسته حمایت می نماید».

7- «عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدِّينِ عَلَى حَذَرٍ. فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوَبْقِيَّتٍ عَلَى أَحَدٍ أَوْ بَقِيٍّ عَلَيْهَا أَحَدٌ لَكَانَتْ الْإِنْبِيَاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ...» بندگان خدا! تقوای الهی را پیشه خود قرار داده و از وابستگی های دنیا اجتناب کنید و دنیا، سزاوار دل بستگی نیست و به هیچ کس بقایی ندارد و اگر چنین بود بی تردید انبیا لایق و شایسته ترین انسان ها برای بقا در دنیا بودند.

8- «إِنَّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَزَوَالٍ مُنْصَرَفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَغْرُورُ مِنْ غَرَّتِهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ...»؛ (1) ای مردم! خداوند تعالی دنیا را محیط فنا و گذارا، آفریده که در اهل آن زوال و تصرفاتی انجام می گیرد و با حالات گوناگون برخورد می کند، بنابراین گول خورده کسی است که فریب دنیا را بخورد. بدبخت و شقی کسی است که مفتون آن باشد، پس این دنیای فانی هیچ وقت شما را گول نزند و هر کسی به دنیا وابسته و امیدوار شده، شکست خورده، چون سیستم دنیا غیر از این نمی باشد».

9 - «يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينًا وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ فَكُونُوا آخِرًا فِي دُنْيَاكُمْ؛ (2) ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین دار نیستید و از روز معاد نمی ترسید، لااقل در دنیا آزاد مرد باشید».

ص: 189

1- همان، ص 253.

2- همان، ج 2، ص 33.

حضرت با این سخنانش پیوسته به فکر تحقق آزادی آنهاست و می‌خواست با روش‌های ظریف و فرمول‌های دقیق روح و قلبشان را بیدار نموده و متوجه حرکت‌های آگاهانه و آزادانه سازد و در این چند روز، حساس‌ترین شرایط را برای ایجاد روحیه آزاد و آزاداندیشی فراهم می‌کرد و همه این کلمات نورانی نشان‌دهنده این واقعیت است و چون حضرت با آگاهی کامل و مصمم تسلیم اراده پروردگار متعال بوده و هیچ تردیدی نداشت که اوج موفقیت و نهایت رشد عقلانی و عرفانی خویش را رقم می‌زند و لذا در تمام گفته‌هایش اگر با دقت مطالعه شود، هیچ بویی از ترس و اضطراب، تزلزل در هدف و... به مشام نمی‌رسد و این اوج ایمان و عرفان یک انسان به خدای متعال است که در محاصره فشارها و مشکلات و سخت‌ترین شرایط عقربه‌های قلبش به عظمت و قدرت الهی وابستگی کامل پیدا کند و با تسلیم آگاهانه، لحظاتی را اداره نماید و قرآن در مقام تعریف از ائمه معصومین می‌فرماید:

«لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (1) در گفتارشان از خداوند جلوتر نمی‌روند و در همه حال به خواسته و امر او تسلیم هستند.

وقتی که معلم و مربی در عالی‌ترین سطح از رشد و کمال بوده باشد، همیشه به فکر ارائه برنامه‌هایی است که دانشجویان را در جهت رشد و شکوفایی استعدادها قرار دهد. امام حسین یک حجّت الهی و کارشناس کامل و معصوم است، مطالب و سخنانش را همیشه با معیار و الگوهای درست و قابل اجرا بیان می‌کند، در هر صورت، ما با نگاه اجمالی، ولی دقیق به عصاره فعالیت‌های زیبا و ارزشمند آن حضرت اشاره می‌کنیم. تا وضعیت روحی و اجتماعی مردم، از جهت روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و هم‌چنین علل متأثر نشدن آنها، در برابر این همه، تلاش‌های بسیار اثرگذار، معلوم گردد.

ص: 190

اول: ابتدا در اعتقادهای مردم کوشید، تا مشخص گردد که اینها به عقایدشان چقدر آگاهی داشته و تسلیم آن هستند، مانند جملات:

1 - «انسبونی من انا 2 - «هل یکل لکم قتلی...» 3 - «ألسنتُ ابن بنت نبیکم 4 - هذان سید اشباب اهل الجنة» 5 - من رأی سلطاناً جائراً مُسَدَّ تَجَلَّلاً لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِثاً عَهْدِهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ... 6 - لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرَيْلُ فِي دَارِنَا وَنَزُولَهُ بِالْوَحْيِ عَلَيَّ جَدِي».

دوم: در تعقل و تفکر مردم و فعال کردن آن تلاش زیادی نمود، تا این که تصمیم هایشان از فیلتر فکر و عقل عبور کند و از کارهای ضد ارزش های دینی و انسانی اجتناب ورزیده و خود را تسلیم حق سازند.

1 - «ایها الناس اسمعوا قولی و لا تعجلوا...».

2 - و یحکم اطلبون بقتیل قتلته».

3- ... فاتکم ان تَتَّقُوا اللَّهَ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ یَكُنْ أَرْضَی لَیْلَهُ ، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَیْتِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَوْلَى بِالْوَلَايَةِ لِهَذَا اللّامه مِنْ هَوْلَاءِ الْمَدْعِينَ».

4 - «... أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنْ تَسَمِعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ».

سوم: توجه دادن به واقعیت دنیا، مبنی بر این که هر کسی می تواند تاریخ زندگی گذشتگان را در مورد آگاهی یافتن از حقیقت دنیا و یا وابستگی هایش، به خوبی مطالعه کند، تا به این نکته باور کند که دنیا محل امتحان و آزمایش است.

1- «..... کونوا من الدُّنْیَا عَلَی حَذَرٍ.....».

2- انّ الله خَلَقَ الدُّنْیَا لِلْفَنَاءِ فَجَدِّدْهَا بِالْوَاعِدِ وَ نَعِيمِهَا مُضْمَحَلٌ...».

3- فَالْمَغْرُورُ مِنْ غَرَّتْهُ وَالسَّقِيُّ مَنْ فتنته...».

چهارم: بیدار کردن و جدان ها حضرت در مراحل بعدی به یک نکته بسیار محرک و بیدار کننده ای اشاره می کند، اگر چه دیندار نیستید و از معاد خوف و ترس ندارید، حداقل آزاد مرد باشید، کاری را که متناسب با شخصیت انسانی تان است انجام دهید.

1 - یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافونَ یومَ المَعَادِ فکونوا احراراً فی دنیاکم».

2 - «وِیْلَکُمْ مَا عَلَیْکُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إلی فِتْسَمَعُوا قَوْلِی وَإِنَّمَا أَدْعُوکُمْ إلی سَبیلِ الرَّشَادِ؛ وای بر شما چرا ساکت نمی شوید تا سخنانم را خوب بشنوید، من شما را به سوی رشد و سعادت دعوت می کنم».

پنجم: انصاف را تنها راه تحقق آزادی معرفی می کند، چون این کلمه نشان دهنده یک وضعیت بسیار روحانی و نورانی و برهان درون انسان است و به عبارت روشن، انصاف مهمترین علامت اعتدال روانی است، چه اگر انسان ها را به این حقیقت توفیق حاصل کنند در تمام زمینه ها موفق و محبوب خدا و مورد قبول و احترام همگان می گردند.

1 - «إیَّهَا النَّاسِ اسْمَعُوا قَوْلِی وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّى أَعْظِکُمْ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَکُمْ عَلَی... فَإِن قَبِلْتُمْ عَذْرِی وَصَدَّقْتُمْ قَوْلِی وَاَعْطِیْتُمُونِی النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ...» (1) ای مردم به حرفهایم گوش کنید و عجله ننمایید تا شما را به آن حقی که بر عهده ام دارید، موعظه کنم اگر دلیلم را قبول کردید و حرف هایم را تصدیق نمودید و انصاف را بین من و خودتان ملاک قرار دادید، سعادت را پیدا کرده اید و جنگی با هم نداریم و اگر چنین نکردید و انصاف را مراعات نمودید بروید دوستانتان را در امر باطل جمع کنید. برایم اصلاً مهلت ندهید، ولی من می خواهم مطلب برایتان پوشیده و مخفی نماند...».

در این کلمات نورانی با فرمول های بسیار زیبا و مورد نیاز همه انسانها، خصوصاً در عصر حاضر برخورد می کنیم و اگر با دقت اندیشیده شود، مورد انتخاب عملی افراد آگاه

ص: 192

خواهد شد. حضرت انصاف را با ملاکش توصیه می کند؛ یعنی زمانی که انصاف در شخصیت انسان شکل می گیرد، حق را در هر موردی ملاک خود قرار دهد و در این صورت، هیچ تفاوتی بین خود و دیگران، بزرگ، کوچک، و... نمی گذارد. اگر فردی با ملاک قرار دادن حق وارد زندگی و اجتماع شود، شخص با انصافی است. زیرا همه را در مقابل حق مساوی و برابر می داند و در نتیجه حق را می پذیرد، اگر چه روزی به زیان مادی و دنیوی خویش باشد. با همین روش، آزادی برای انسان معنا پیدا می کند و این منطق همه رهبران آسمانی خصوصاً امامان معصوم (علیهم السّلام) بوده است که انسان ها را برای فهم صحیح مطالب در جریان امور قرار می دادند، تا خودشان بیندیشند و فرمول های دینی را آگاهانه و عاقلانه انتخاب کنند، و نگویند چون خدا و یا پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السّلام) گفته اند، ما هم می پذیریم بلکه هر دین داری باید دین و عقاید و خواسته های آنها را از راه تدبّر و تعقل و باور، انتخاب نماید. در این جا خیلی مناسب است به نکته ای بسیار مهم و آموزنده که همه مطالب فوق را تایید کرده و ابهام ها را از سر راه آزادی انسانها بر می دارد، توجه کنیم.

فرمول های آزادی از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

روزی کسی خدمت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) رسید و عرض کرد: *أَوْصِيَنِي بِوَجْهِ مَنْ وَجُوهُ الْبِرِّ أَنْجُوِيَهُ*، می خواهم توصیه های سودمندی را، برایم بفرمایید تا به وسیله آنها نجات پیدا کنم.

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِيَّهَا السَّامِعُ ، اِسْتَمِعْ ثُمَّ اسْتَفْهِمْ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ ثُمَّ اسْتَعْمِلْ» (1).

حضرت فرمود: ای شنونده، خوب گوش کن، و سپس آنها را به خوبی بفهم و بعد به آنها یقین پیدا کن و سپس وارد عمل شو.

ص: 193

در این جا، لازم است به یک حقیقت بسیار مهم که مورد توجه کامل امام(علیه السلام) بوده نهایت دقت صورت بگیرد، چون حضرت با کسی که به دنبال پند و اندرز نجات بخش است، چند شرط مهم انجام می دهد او را به یک وضعیت مطلوبی رهنمون می شود، تا این که او بتواند به خواسته خویش توفیق حاصل کند.

سؤال: راز اصلی شرط های سه گانه ای، که هدف عمده امام(علیه السلام) را روشن می سازد، چیست؟

جواب: حضرت علی(علیه السلام) حجت الهی است و هدفی جز آزادی و حریت انسان ها ندارد و برای تحقق و شکل گیری این هدف نورانی، راهی، جز این شرایط مذکور وجود ندارد؛ با این که آن حضرت بر طبق آیات قرآن و احادیث نبوی(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مانند حدیث ثقلین، غدیر... یک انسان معصوم و سخنانش تحت عنوان، قرآن ناطق، دارای اعتبار و ارزش است و می توانست بدون شرایط فوق، توصیه های لازم را در جهت سعادت وی انجام دهد، ولی چرا نخواست چنین کند؟ به خاطر این که آنان مسئولیت خطیری را در راستای آزاد ساختن انسان، که پاسدار امانت الهی است- بر دوش دارند و در همه زمان ها، از طریق روش های معقول و منطقی، برای انجام دادن تکالیف خویش تلاش کرده اند، از جمله آنها همین شرایطی است که حضرت برای او و هر کسی که علاقه مند سعادت و موفقیت است انجام می دهد، تا این که انسان به حقیقت انسانی خود آگاه شود و تمام تصمیمات و انتخاب هایش را از طریق ملاحظه این شرایط مورد توجه قرار دهد.

شرایط سه گانه برای تحقق آزادی:

1 - خوب گوش دادن به مطالب؛

2 - با دقت آن، را فهمیدن؛

3 - در خیر و مصلحت بودن آنها به مرحله باور و یقین رسیدن.

-بعد از اینها، زمان عمل فرا می رسد.

توضیح مختصر با جمع بندی و نتیجه گیری

سخنان حضرت علی (علیه السلام) پیوسته در جهت توجه دادن انسان به خویشتن خویش است، زیرا خداوند امکانات بزرگ را برای صعود بشر به عالیترین مرحله از رشد و کمال، در اختیارش قرار داده، ولی وی از آنها استفاده نمی کند. امام (علیه السلام) می خواهد به انسان بفهماند، تو می توانی با این فرمول های سه گانه، به آن حقیقتی که من رسیده ام، نائل شوی و آن را ملاک عمل خود قرار دهی و این جا است که انسانیت معنا پیدا می کند. چون به فهم و درک خود عمل می نماید و حضرت با این که حُجَّت خداست و سخنانش به خیر و اصلاح انسان هاست و اگر کسی به آنها عمل کند، بی تردید موفق خواهد شد، ولی مرّبی و معلم آسمانی می کوشد که نسل بشر، با رعایت این شروط به درک و یقین خویش عمل نماید، تا آزادی واقعی در وجود و شخصیتش پدید آید. روی همین اصل، نظام تربیت و پرورشی رهبران دینی با دیگران تفاوت پیدا می کند، چون در دانشگاه توحید و دین داری برنامه های درسی طوری تدریس می شود که دانشجویان با تمام وجودشان، درس می خوانند و در فضای باطن، همه دریافت ها را، به مرحله پرداخت می رسانند، و این آموزگاران وحی، آنها را در جهت راه اندازی نیروهای حقیقت یاب تشویق کرده تا راز اصلی آزادی برای آنها کشف گردد، به عبارت دیگر حضرت می خواهد این نکته را، روشن نماید که انسان باید بعد از دریافت صحیح مطالب، آن را در دستگاه تعقل و تفکر خویش به خوبی تحلیل کند، وقتی که در خیر و صلاح بودنش یقین حاصل کرد، سپس وارد عمل شود؛ در این صورت آزادی برای انسان به خوبی تعریف می گردد. س: علت اصلی متأثر نشدن مردم در برابر این همه تلاشهای منطقی امام حسین (علیه السلام) چیست؟

حضرت، علت متأثر نشدن آنها و بلکه همه انسان ها را روشن می کند، که چرا انسان با دلیل و برهان حق را قبول نمی کند، مگر پذیرفتن حق تنها راه موفقیت و سعادت بشر در تمام زمینه ها نیست؟ چرا این همه دلیل منطقی و معقول و بسیار زیبا و

ساده و قابل فهم برای همگان، باز هم آنها را قانع نمی کند، تا این که با آگاهی تسلیم حق شوند و راه تحقق آزادی خویش را پیدا کنند؟

امام (علیه السلام) با پاسخ بسیار زیبا، علت اصلی تمام نابسامانی ها را در طول تاریخ روشن می سازد:

«... كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرٍ غَيْرِ مُسْتَمْعٍ لِقَوْلِي قَدْ انْحَزَلْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ مُلِئْتُ بِطُونِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ.....» (1)

همه شماها به خواسته هایم عمل نمی کنید و شنونده واقعی سخنانم نیستید؛ به خاطر این که مال حرام در شکل های خاصی به صورت هدیه و امتیاز و ... به دستتان رسیده و شکم هایتان از حرام پر شده است و به همین سبب خداوند دل هایتان را [که محل درک و تشخیص و متأثر شدن و رسیدن به آزادی واقعی است] بسته است».

بنابراین، راز عمده بدبختی ها و ذلت ها و اسارت و بندگی ها، همان تغذیه های حرام و نامشروع است که حضرت بعد از آزمایش های فراوان، آن را برای مردم بیان کرد.

اگر چه روزی شنیدن حرف حق برای انسان تلخ باشد، یا دلایل عقلی و نقلی وی را قانع نسازد، یا وجود نورانی پیشوایان معصوم (علیهم السلام) و سخنان گهربارشان در او مؤثر نباشد، یا در مسیر تحقق آزادی خویش گام های مثبتی بر ندارد و ... باید از وجود موانع غافل نبوده و هیچ وقت در مقام توجیه آنها نباشد، چون امام حسین (علیه السلام) در یک مرحله بسیار حساس و پیچیده و بعد از استفاده از همه متدهای تربیتی و پرورشی اظهار نظر می کند که تغذیه حرام، عامل همه ذلت ها و اسارت ها است.

قرآن مجید در آیتش به آن تصریح دارد: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصَرُّ لَمُؤَن سَعِيرًا» (2) کسانی که اموال یتیمان را ظالمانه می خورند، آنان در واقع آتش خورده و در شکم خود قرار دهند و به زودی وارد جهنم می شوند».

ص: 196

1- تحف العقول، ص 174.

2- سورة نساء، آیه 10.

2 - «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ...» (1) کسانی که حقایق را پنهان کرده و بر طبق دستورات الهی و کتب آسمانی، حرف نمی زنند و آن را به قیمت کم می فروشند به پول و مقام دنیا قانع شده و از گفتن حق و حمایت آن دست بر می دارند آنها از این راه جز آتش چیز دیگری نمی خورند.

بنابراین، امام حسین (علیه السلام) یک حقیقت قرآن را بیان کرده که هر کار و عملی متناسب با خود آثاری دارد، غذای حرام، از هر طریقی وارد بدن انسان شود، بی تردید طعم و مزه و حرام بودنش از آن جدا نخواهد شد و لذا تعبیر قرآن فوق العاده عجیب است که تغذیه حرام، یعنی خوردن آتش، یا جز آتش چیز دیگری نمی خورند، آتشی که همیشه می سوزاند، نابود می کند و هر چیزی را متأثر می سازد.

دانشمندان جانور شناس، در مورد پستانداران تحقیقاتی کرده اند که نوزاد آنها از طریق شیر مادرانشان، مزه علف هایی را که بعداً باید بخورند، تشخیص می دهند. انسان ها هم از طریق شیر مادر مزه واقعیاتی را که در آن وجود دارد، درک می کنند و یا اثر و خاصیت شیر در آنها هویدا می شود. البته این گونه عوامل از انسان سلب اختیار نمی کند، تا عده ای از انحراف های خویش را با متهم ساختن والدین و یا دیگر عوامل توجیه کنند.

بلکه این عوامل علل مُعده یا زمینه ساز هستند که هر فردی می تواند با عمل به دستورات دینی به تدریج خاصیت آنها را در وجود خنثی کند.

از آیات قرآن در این زمینه روشن می شود که استمرار تغذیه حرام و یا اعمال نامشروع موجب قساوت قلب می شود و دل های قساوت یافته، هرگز در برابر کلام معصوم متأثر نمی شود. چون راه نفوذ نور هدایت را بر خویشتن مسدود ساخته است.

ص: 197

خداوند می فرماید: «ثُمَّ فَسَّتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (1) سپس دل های شما قساوت پیدا کرد و مانند سنگ و یا سخت تر از آن گردید چون بعضی از سنگ ها می شکافند و نهرها از میان آنها سرازیر می شود... و این مطلب بحث مستقلی می طلبد. حضرت بعد از اشاره به تغذیه حرام، از اثر ناگوارش خبر می دهد.

«فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ؛ خدا بر دل های تان مهر زده که هرگز شنونده واقعی سخنان حجت الهی نخواهید بود.

در این جا بعد از ذکر یک آیه به فهرست آیاتی که مطلب فوق را تأیید می کند، اشاره می شود.

1 - قال الله الحكيم: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ... أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (2) چون آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند... و این گروه از مردم کسانی هستند که به خاطر همین اعتقاد غلط و آثار بسیار زبان بارش، که تمام گناهان را در بر می گیرد.

که خداوند دل ها و گوش ها و چشمانشان را از درک و تشخیص حقایق بسته است و اینها همان افراد غافلند.

در سوره نساء، آیه 155؛ آیه 93، 87؛ محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) آیه 16؛ اعراف، آیه 100؛ روم آیه 59 و غافر آیه 35 به همین مطلب تصریح شده است. عصاره آنها این است که انسان در اثر آلودگی به گناه و معصیت و تکرار آنها، زمینه هدایت خویش را به تدریج از بین می برد، تا جایی که سودمندترین سخنان و یا پند و اندرزها، برایش قابل درک و مورد توجه کامل واقع نمی شود.

ص: 198

1- سوره بقره، آیه 74.

2- سوره نحل، آیه 106 و 107.

حضرت ابا عبدالله (علیه السلام)، به علت روحی متأثر نشدن مردم اشاره می کند و می فرماید:

«... النَّاسُ عبيد الدُّنْيَا وَالدِّينِ لَعِقُّ عَلَى السِّدِّ نَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَادَرَتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم بنده دنیا شده اند و دین لقلقه زبانشان گردیده است و به هر مقدار که منافع دنیوییشان حفظ شود دنبال دین هستند. ولی در هنگام ظهور امتحان و آزمایش ها، دین داران واقعی تعداد کمی را تشکیل می دهند».

در این کلام نورانی، علت عمده انحراف های مردم در مسیر زندگی و برنامه هایشان به صراحت روشن شده و آن وابستگی و یا بندگی دنیا است. به خاطر این که علاقه های باطنی هر انسانی در اخلاق و رفتار و یا اعمالش، به صورت کامل آشکار می شود و به عبارت روشن تر، اعمال و گفتارهای انسان ها، نشان دهنده فضای باطنی و یا عقاید آنهاست. چون هر وضعیتی در دل ها، واقع شود از طریق اعضاء و جوارح انسان نمایش داده می شود و قرآن در این زمینه می فرماید: (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ) [\(1\)](#) [ای پیامبر]، بگو هر کسی متناسب با نیت و یا وضع درونی خویش وارد عمل می شود.

چکیده

1 - آزادی از مهمترین نیازهای انسان و بلکه تمام موجودات زنده می باشد. به خاطر این که به حقوق و نیازهای واقعی خویش دست پیدا می کند.

2- آزادی برای انسان این است که بتواند عالمانه و عاقلانه خودش را از زیر فشارهای تمایلات و علاقه های نفسانی، نجات دهد و هیچ چیزی را، که مانند خودش مخلوق است بندگی و ستایش نکند و از ابزارهای حقیقت یاب، مانند تفکر و تعقل، به خوبی استفاده کند.

3- هر انسانی باید خودش را برای تحقق آزادی و استفاده از فرمول هایی که وی را به این واقعیت نائل می کند، متعهد سازد.

ص: 199

حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْحُرِّيَّةِ أَهْلًا لِلْعَتَقِ وَمَنْ قَصَرَ عَنِ احْكَامِ الْحُرِّيَّةِ أُعِيدَ إِلَى الرِّقِّ؛ (1) هر کسی شرایط و ضوابط آزادی را در خود پدید آورد، شایسته آن خواهد بود و هر کسی از عمل به شیوه آزادی کوتاه بیاید و عمل نکند، به رقیبت و یا بندگی برمی گردد».

4 - امام حسین (علیه السلام) از همه کانال ها و یا فرمول ها در جهت آزاد کردن مردم استفاده کرد، ولی هیچ تأثیری در آنها مشاهده نگردید. می فرمود خوب گوش کنید و خوب بیندیشید، آیا من سزاوار کشته شدنم؟ چرا با انصاف نیستید و حق را ملاک قرار نمی دهید؟ من نمی خواهم برای خود از شما کمک بگیرم، یا از کشته شدنم نمی ترسم، بلکه فقط می خواهم اعمالتان را خوب بفهمید و بدانید برای کی و چی خوش خدمتی می کنید و...

5 - علت متأثر نشدن و عدم تحقق آزادی:

1 - استمرار تغذیه حرام؛ 2 - بندگی و وابستگی دنیا.

سؤال:

آیا وجود انبیاء و امامان معصوم (علیهم السلام) و هم چنین استفاده از دستگاه تفکر، مانع آزادی انسان نیستند؟

چون هر کسی باید ضمن اطاعت از رهبران آسمانی به دستگاه حقیقت یاب تفکر اعتماد کند و بعد از کسب مجوز از آنها وارد عمل شود.

سؤال:

چرا نسل بشر به آزادی خویش، مطابق با تعریف دینی نمی کوشد، بلکه برخلاف آن فعالیت می کند و با زندانی کردن، نیروی عقلانی در بخش غرایز و شهوات و امیال نفسانی، آزادی را تعقیب می کند؟

ص: 200

1- غرر الحکم، ج 2، ص 66.

جواب:

علل و عوامل زیادی، در این میان دخالت دارند از جمله، عدم آگاهی از آثار بسیار مفید و ارزش آفرین، آزادی واقعی است. وقتی که اولین روزهای تحصیل را مد نظر قرار می دهیم، می بینیم دانش آموزان به چند گروه تقسیم می شوند:

1 - عده ای با شوق و علاقه مندی کامل وارد مدرسه می شوند؛

2 - گروهی با گریه و زاری شدید از مدرسه فرار می کنند؛

3- تعدادی هم بدون داشتن چندان علاقه مندی، وارد مدرسه می شوند.

با این که برای همه روشن است که محیط مدرسه فقط برای رشد و آگاهی، آنها فعالیت می کند و کوچکترین تلخی و ناراحتی، را برای شرکت کنندگان فراهم نمی آورد، مگر این که آنها خودشان چنین وضعیت را ایجاد نمایند.

علت آنها را بدین صورت می توان بیان کرد:

1 - گروه اول، در اثر آمادگی های لازم، شناخت واقعیت مدرسه در تحصیل علم، لحظه شماری کرده و با شوق وارد مدرسه می شوند و با دقت برنامه های آن را اجرا می کنند.

2 - گروه دوم در اثر عدم آگاهی از مدرسه و عدم آمادگی های لازم، خیال می کنند که مدرسه یک محیط، فشار و محدودیت است و او را از آزادی های نفسانی مانند بازی ها، گشت و گذارها، دوری از محیط خانواده و... باز می دارد.

3- این تعداد هم، چون چندان شناختی از مدرسه ندارند، ولی به خاطر فرار از فشارهای موجود در محیط خانواده، محیط مدرسه را قبول دارند.

بعد از ملاحظه این واقعیات، علت اصلی بی علاقه بودن و یا فرار از مدرسه و یا اشتیاق را باید پیدا کرد.

آیا محیط زندگی خانواده در آنها مؤثر افتاده و یا لیاقت و شایستگی خود شخص، دخالت دارد؟ در حالی که در خیلی از خانواده ها هیچ بحثی از علم و دانش نیست، ولی

ص: 201

فرزندان بسیار عاشق علم، تحویل جامعه می دهند؟

در هر چیزی عوامل بسیاری مؤثر هستند و آنچه در ارتباط با مدرسه مطرح است.

مقررات و قوانینی است که بر تمام کسانی که وارد محیط درس می شوند، حکومت دارد. آنهایی که قانون را در مدرسه با اشتیاق می پذیرند و یا عده ای که از آن فرار می کنند، فقط در یک مورد از هم جدا می شوند و آن هدف است. کسی که برای خود هدفی انتخاب کرده، که در راز و یا اسرار آفرینش او قرار گرفته، او پیوسته به دنبال مدرسه و یا محیطی است که برای تحقق هدفش مساعدت کند، ولی اشخاصی که در جهت اهداف کوتاه عمر احساساتی قرار می گیرند، هرگز به فضای آموزشی علاقه مند نمی شوند، بلکه برخلاف آن عمل می کنند.

در مسئله آزادی بر طبق تعریف دینی، کسانی می کوشند که هدف خدا را از خلقت انسان، برای خود انتخاب کرده و با اشتیاق در کلاس درس انبیا و امامان معصوم (علیهم السّلام) شرکت می کنند تا با سرعت به هدف خویش نزدیک شوند و از برکات آن برخوردار گردند.

ولی آنانی که هدف خود را با احساسات و خواسته های نفسانی، هم رنگ ساخته و همیشه به دنبال تحقق آرزوهایشان تلاش می کنند، هرگز نمی توانند در آزادی واقعی خویش فعالیت کنند. چون با شروع و گام اول در آزادی دینی، باید از همه آزادی های نفسانی و احساساتی خود دست بردارند و این کار برای آنها به قدری سخت و دشوار است که از کلاس درس آزادی واقعی، فرار می کنند.

نکته مهم:

در آزادی واقعی، مقرراتی برای انسان ها، ایجاد می شود و او باید آنها را به خوبی و دقت مراعات کند، چنان که حضرت علی (علیه السّلام) به فرزندش فرمود:

« يا بَنِي اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا... » ای فرزندم برای تشخیص واقعیات و حقوق دیگران، خودت را میزان قرار بده و هر چه برای خودت دوست می داری، در مورد دیگران

هم، همان را دوست بدار و هر چیزی که برای خود نمی پسندی، به دیگران هم روا مدار، به کسی ظلم نکن، همان گونه دوست نداری، برایت ظلم کنند، به دیگران نیکی و محبت بنما، چنان که انتظار داری که برایت نیکی کنند، چیزی را که به دیگران قبیح و زشت می دانی، برای خودت هم آن را قبیح بشمار..»

اغلب انسان ها به دنبال آزادی های نامحدود هستند که هر طور دلشان بخواهد رفتار کنند، ولی در آزادی واقعی که دین برای نسل بشر، در نظر گرفته است، حد و مرز آزادی هر کس، به این است که مانع و مزاحم حقوق دیگری نباشد. مهمتر از همه آنها توصیه حضرت است که می فرماید: دیگران را مانند خود انسان بدانید و هر مقدار به خود حقوق قائل می شوید، دیگران را در آن سهم بدانید. وقتی که نمی خواهی کسی به تو توهین و جسارت کند، یا حقوق را ضایع کند... تو هم باید در حق دیگران چنین باشی چون همه انسان ها، با هم مشترکاتی دارند و همه بندگان خدا هستند، و امتیاز آنها از یک دیگر، فقط با تقوا و پرهیزکاریشان مشخص گردد.

سؤال:

چگونه چنین آزادی را، در خود پیورانیم و از آثار مفیدش بهره مند شویم؟

جواب:

وقتی که تعریف درست آزادی بر همگان مشخص گردید و هر فردی از راه تعقل و تفکر، آن را مورد تأیید خویش قرار داد. باید به فکر به کارگیری آن شد، چون دانستن و یا آگاهی، هنگامی ارزش آفرین خواهد شد که انسان، آن را در عمل نشان دهد.

حضرت علی (علیه السلام) در این زمینه کارشناسی های، بسیار دقیق و حساسی را ارائه می دهد و می فرماید:

«وَلَا تُ» (1)

هرگز به نفس خود آزادی ندهید، زیرا بدین وسیله شما را در مسیر ظلمت و تاریکی قرار می دهد و هرگز با آن سازش نکنید، چون با هر سازشی شما را در معصیت و

ص: 203

گناه واقع می سازد». یعنی اگر نفس آزاد باشد و به تخلفاتش بی اعتنائی شود همین مقدار برای سلطه آن کفایت می کند که آن آزادی واقعی را از دست انسان بگیرد و باید هر فردی در برابر اعمال زشت و نادرست خویش، خود را محاکمه کرده و مجازات نماید، تا نفس مجال تجاوز به حریم آزادی واقعی را پیدا نکند.

شیوه های آزادی یا ورزش های روحی

وقتی که این معرف ها در دل انسان شکل گرفت، او می تواند وارد تمرین های روحی شود تا بتواند با اعتماد کامل تصمیم های خودش را اجرا کند. به خاطر این که هر نوع ریاضت و تلاشی هنگامی معنا پیدا می کند که با سرمایه های عظیم شناخت و آگاهی معجون باشد و اگر در ارتباط با آن چهار اصل مذکور معرفت کامل حاصل گردد و انسان در میان یقین و باورها واقع شود، بی تردید زمینه ورزش های روحی و روانی به خوبی فراهم می گردد بعد از طی این مراحل لازم است برنامه ریزی دقیق در شعاع او امر و نواهی الهی صورت گیرد و او به تدریج وارد میدان تمرین ها شود، تا بتواند با اراده و اختیار و آگاهی از حرکت های خویش فعالیت خود را شروع نماید .

در سخنان پیشوایان دینی شیوه ورزش های روحی آمده است و ما با عنایات الهی آنها را در دسته بندی کرده و به صورت کاری قابل اجرا در اختیار علاقه مندان قرار می دهیم.

1 - انسان تصمیم قطعی بگیرد که در برنامه های زندگی اش از قسم خوردن - اعم از راست یا دروغ - اجتناب ورزد، تا زبانش بدان معتاد نشود .

قرآن می فرماید: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ...» خداوند را در معرض قسم هایتان قرار ندهید، تا فرد نیکوکار و اهل تقوا باشید.

2 - از دروغ اجتناب کنیم و هیچ فرقی در میان شوخی و جدی بودنش قائل نشویم، چون هدف نجات یافتن از شرّ عملی به نام دروغ است که در احادیث، کلید «تمام مفاسد و

شرارت ها» مطرح گردیده است.

3- هرگز خلف وعده ننماییم و برنامه های خود را طوری تنظیم کنیم که وعده ها به صورت یک تعهد الزامی برایمان مطرح باشد و اگر روزی قرار گذاشته شد، به فکر عمل به آن باشیم. زیرا کسی که به وعده هایش وفا نکند، از ایمان محروم می باشد و اگر بخواهیم در مواردی با دیگران قرار بگذاریم باید آن را به شرایطی مشروط نماییم تا این که به ایمان و اعتقادمان لطمه وارد نکند.

4 - مردم آزاری را از فضای زندگی خود حذف کنیم اعم از توهین، افترا، هتک حرمت، استهزا، و مسخره کردن، قرآن می فرماید: «لَا يَسْعَىٰ قَوْمٌ...» هیچ گروهی نباید گروه دیگر را مسخره و یا استهزا کند. بسا ممکن است آنهایی که مورد استهزا واقع می شوند، از آنان که مسخره می کنند بهتر باشند.

5 - از لعن و نفرین مردم اجتناب شود، اگر چه از ناحیه آنان مورد ستم قرار گیرد، زیرا گرایش به چنین عملی قلب را به خصومت و خشونت گرفتار میسازد و انسان را همیشه به سوی انتقام گرفتن تشویق میکند؛ در نتیجه پاکیزه گی و سلامتی را از دل ها می گیرد. البته باید به این نکته توجه شود که لعن بر کسانی که مورد خشم و غضب الهی هستند و در قرآن و احادیث به آن تاکید زیادی شده از این موضوع خارج است، زیرا لعن و نفرین بر ظالم و ستمگران همان طوری که در آیات و احادیث آمده انسان را به محبوبیت خاصی در پیشگاه الهی و حجت او نائل می سازد.

قرآن می فرماید «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»⁽¹⁾ همیشه تلاش کنید در مقابل برخوردهای دیگران، عکس العمل خوب و زیبا از خود نشان بدهید .

6 - هر چیزی را بر خود می پسندی و یا چیزی را بر خود روا نمی داری، با دیگران هم چنین باش. هر فردی ملاک واحدی را در برنامه هایش مدنظر دارد و آن «حُبِّ نَفْسٍ»

ص: 205

است و روی همین اصل انتخاب می‌کند. در نتیجه با ممتاز قرار دادن خویش، هیچ اعتنایی به خیر و صلاح دیگران ندارد، فقط به خود می‌نگرد. این گونه سیاست و تدبیر ضمن این که به انسان عاقل و خدانشناس زیبنده و سزاوار نیست، با اصول زندگی اجتماعی هم سازگار نمی‌باشد.

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: **إِجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ....؛ (1)** نفس خود را در مورد با دیگران میزان قرار بده، هر چیزی را به خود می‌پسندی، همان رابر دیگران هم پسند و هر چه را به خود روا نمی‌داری به دیگران هم روا مدار، همان طور که دوست نداری به تو ظلم شود، تو هم در حق دیگری ظلم نکن، نیکی و محبت کن، چنان که دوست داری برای تو نیکی کنند.

7- بی‌جهت بر هیچ کس تهمت شرک و نفاق و کفر روا مدار. زیرا غالب شناخت های انسان محدود است و هرگز نمی‌تواند واقعیات را به صورت روشن کشف کند و از وضعیّت کامل شخصی، گزارش دهد و اتهام زدن، به هر عنوانی که باشد، خالی از اشکال نیست و شاید در اکثر موارد، گوینده را به بزرگترین گناه و معصیت گرفتار سازد.

تهمت زدن و متهم ساختن، ضمن این که عملی مطلوب و داری ارزش نمی‌باشد، بلکه از شأن انسان عاقل به دور است که با سخنان بیدلیل و بی‌محتوا، خودش را آلوده کند، پس باید ریشه عمده این اخلاق زشت و ناگوار خشکانده شود.

چرا انسان به یک چنین اخلاق زشت و نادرست روی می‌آورد؟

گاهی حسادت و در مواردی غرور و تکبر، می‌تواند موجبات چنین اخلاق و رفتاری را در انسان پدید آورد و از نظر روان شناسی دینی زیر بنای هر نوع اخلاق نادرست و غیر معقول همین حسد و غرور است.

8- به او امر و نواهی الهی خود را مقید سازید. اگر انسان با خود شرط کند که در همه حالات زندگی اش هرگز از چهار چوب امر و نواهی الهی خارج نشود و هر کاری که می‌خواهد

ص: 206

1- نهج البلاغه، وصیت 31.

انجام بدهد، باید بدون احساسات و تمایلات نفسانی با دستورات دینی مطابقت داشته باشد، تا این که بتواند بعد از مدتی به عالی ترین مرحله از رشد و کمال نائل گردد و مسئله خلوت و جلوت برایش یک واقعیت شود و هیچ محیطی را تحت عنوان خلوت برای خویش در جهت وضعیّت خاصی معنا نکند، بلکه همه جا را محضر خدا بینند و پیوسته در جهت رعایت ادب الهی خدا را مد نظر قرار دهد.

چون غالب انسان ها با این دو کلمه، رفتار و برخوردی دوگانه دارند: محیطی را برای خود خلوت می دانند به هر کاری که دلشان بخواهد دست می زنند و محیطی را جلوت و آشکار می دانند و با یک وضعیّت بسیار مطلوبی ظاهر می شوند.

این دو اخلاق، از کمبود عرفان و عدم توجه به خدای متعال مایه می گیرد، زیرا عارفان را دیدگاه این است که همه جا محضر خداست و باید در همه حالت ها به او توجه کنیم، مقید شدن به امر و نهی دینی زمینه چنین استعداد و شایستگی را به تدریج در فضای روح و قلب انسان فراهم می سازد، تا این که انسان با علاقه مندی و احساس لذت از درک محضر الهی از هر گونه معاصی در نهان و آشکار خودداری کند و در موارد که مورد هجوم اغوا و وسوسه های شیاطینی قرار می گیرد، به خدای متعال پناهنده شده تا هرگز دامن خویش را به ذلت گناه آلوده نسازد. روی همین اصل به تمام جوارح و اعضای بدن مراقب می شود تا به سوی اعمال ناپسند و نادرست کشیده نشوند.

9 - تا امکان دارد نباید خود را به دیگران تحمیل کرد. بر هر کسی لازم است زندگی خود را به صورتی تنظیم کند تا بتواند بدون تکیه به دیگران آن را اداره نماید، یعنی طوری نباشد که همه امور خویش را بر دوش دیگران بگذارد، این کار در آیین الهی خیلی مذمت شده است و در احادیث آمده خود را «کلّ» دیگران نسازید.

این گونه بودن، ضمن این که آثار بسیار خطرناکی را به دنبال دارد، انسان را از رسیدن به موفقیت باز می دارد، انتخاب چنین روشی نفس را از داشتن یک قدرت قوی

منع می کند و آن را به اهمال و سستی می کشاند، تا جایی که زمینه های تلاش و مجاهدت و کوشش را از دست وی می گیرد.

بنابراین، بر هر فرد با ایمانی لازم است تا حدّ توان به خود متکی شود و از نیروهای وجودش استفاده کند و در هر کاری ابتدا خود را مورد خطاب قرار دهد و بدون چشم داشت از دیگران آن را انجام دهد. حتی به اعضای خانواده خویش - اعم از فرزند، خواهر، برادر، و... - هم اظهار نیاز نکند، جایی که خود می توان آن را انجام دهد. چون خواستن به هر شکلی که باشد، از عجز و ناتوانی حکایت دارد و هر سؤالی به شخصیت او لطمه می زند، مگر سؤال هایی که در مسیر علم و دانش و آگاهی و نظایر اینها باشد که موجب افتخار خواهد بود. در مسائل علمی هم ابتدا باید خود را به کاوش و تلاش وادار کرد، در صورت ناممکن شدن پاسخ، لازم است از اهل علم سؤال شود.

انسان، حتی در مسائل علمی هم باید به کوشش هایش متکی باشد و خود را به زحمت بیندازد و به این عادت زشت مبتلا نشود که هر لحظه دست نیاز به سوی دیگران باز کند.

10 - تواضع را وظیفه خود بدانند.

یکی از مهمترین روش های روحی و روانی انسان، مسئله تواضع و شکسته نفسی است و برای نیل به این مقام، لازم است از طریق تمرین، برنامه های خاصی، نهایت تلاش و کوشش انجام داده شود.

در مورد تواضع، همه اعضا، خصوصاً روح و قلب شرکت دارند و هر کدام متناسب با خودش باید تمرین های لازم را انجام دهد.

در ارتباط با ورزش های روحی در مورد تواضع به چند سوال باید پاسخ های عملی داده شود:

1 - آیا در برابر حق و واقعیات تسلیم هستید؟

2 - آیا به مقام بندگی الهی در کشور وجودتان نائل گشته اید که بتوانید بدون هیچ مانعی دستورات را با علاقه مندی اجرا کنید؟

3- آیا می توانید دیگران را در پیشگاه الهی برتر از خود دانسته و از خود بزرگ بینی ها فاصله بگیرید؟

4- آیا می توانید با هر نوع وضعیتی مالی سازش کنید و با رعایت اصول و دستورات دینی بدون هیچ ادعایی در کنار سفره مالی بنشینید؟

5- آیا می توان همه امتیازهای خویش را - اعم از جوانی، علم، تخصص، داشتن تجارب زیاد، پست و مقام مال و ثروت شخصیت اجتماعی - یا عناوینی که در محیط زندگی به عده ای اختصاص مییابد، مانند، دکتر، پروفیسور، فقیه، مرجع دینی و... - فراموش کرد و فقط انسانیت خویش را به یاد داشته و با هر کسی در هر شرایطی که باشد، به صورت فردی عادی معاشرت نمود و در دنیای ذهن خویش هیچ امتیازی برای خود در نظر نگرفت؛ همان طوری که پیشوایان معصوم (علیهم السلام) انجام می دادند؟

از مجموع احادیث ظاهر می شود که عمده علت در انتخاب انبیاء تواضع آنها بوده است:

«أَنْتِ إِطْلَعْتُ إِلَى خَلْقِي إِطْلَاعَةً فَلَمْ أَجِدْ فِي خَلْقِي أَشَدَّ تَوَاضَعًا لِي مِنْكَ فَمِنْ ثَمَّ خَصَّصْتُكَ بُوْحَى وَ كَلَامِي مِنْ بَيْنِ خَلْقِي» (1).

اگر در مقام پاسخ سؤال اول باشیم و با تمام وجودمان به واقعیات و حقایق، احترام عملی قائل شویم و هرگز به دنبال توجیه و مخفی ساختن تخلف های خویش در جهت ظاهر سازی، نباشیم بی تردید سایر سؤال ها پاسخ پیدا خواهند کرد.

بنابراین، باید با خودمان عهد و قرار بندیم که حق و واقعیات را فراموش نکنیم و همیشه خود را برای پذیرش آنها آماده سازیم. چون یگانه راه رشد و کمال و نیل به ارزش ها، همین است و باید یقین داشت که راه تواضع ضمن این که هیچ نوع شکستی را

ص: 209

به دنبال ندارد و همیشه موجبات عزت و امتیاز و محبوبیت را در پیشگاه الهی و جامعه انسانی، خصوصاً در محیط زندگی برای انسان فراهم می‌سازد.

برای رسیدن به حالت تواضع، لازم است مقداری با خود آشتی کرده و از درون به جهان خارج با ملایمت و عطوفت نگاه کنیم تا این که بتوانیم در مقابل کج اندیشی‌ها و رفتارهای نادرست دیگران صبور و متحمل باشیم و کارهایشان را به خوبی تحلیل نماییم تا به حالت بغض و خشونت گرفتار نشویم.

11 - از حرص و طمع در هر موردی اجتناب شود. حرص و طمع از بزرگترین عوامل بدبختی است و همیشه انسان را به سوی اعمال نادرست و غیر معقول سوق می‌دهد و همه حریم‌ها را به هم می‌ریزد و او را به دلیل ترین اخلاق و کردار گرفتار می‌سازد برای جلوگیری از چنین حالت نادرست لازم است بدانیم که حرص و طمع هرگز قادر نیست آمال و آرزوهای انسان را برآورده سازد و هیچ فردی در طول تاریخ نتوانسته با این ابزار ناصحیح به خواسته و علاقه‌هایش توفیق پیدا کند.

بنابراین، باری زدودن طمعکاری و حریص شدن، لازم است ورزش‌های خاصی را در روح و نفس خویش انجام دهیم و آن مقید ساختن نفس در چارچوب تأمین نیازهای ضروری است. چون هر فردی باید علت این همه تلاش و زحمت‌هایش را ریشه‌یابی کند. آیا برای تأمین غذا و پوشاک و نیازهای عمده زندگی، این همه درد و رنج را متحمل است؟ در صورتی که با کمترین تلاش و کوشش‌ها هم می‌توان آن را به دست آورد. پس چرا در اثر حرص و طمع، از همه آرامش و آسایش‌ها حتی از خواب شیرین شب هنگام است؟ نیز محروم است؟

با تقویت نوع دوستی و توجه به نیازهای ضروری دیگران، می‌توان زمینه‌های طمع را خشکاند که آنها هم مانند او انسان هستند.

ولی مهم‌ترین علت در جهت نجات از شر طمع و حرص احترام بر خویش است.

هر مقدار به خود و حقایق نهفته در روح و روان برای کسب کمالات، آگاهی‌ها حاصل شود، به همان اندازه بر خودمان حرمت قائل می‌شویم و اجازه نمی‌دهیم، هدفهای دنیوی و کم ارزش بر اهداف عالی انسانی غلبه کند و ما را به هر عمل زشت و ناپسند وادار سازد. هر انسانی با شناختن خویش و توجه یافتن به مقام و منزلت بسیار مهم و ارزشمند خود، حاضر نمی‌شود، به کارهایی دست بزند که این زیبایی‌ها را آلوده ساخته و او را از ارزش‌های مهم انسانی ساقط کند.

حضرت علی صلوات الله علیه می‌فرماید:

«اَكْرِمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَاَنْ سَأَفْتِكَ اِلَى الرَّغَائِبِ» (1) نفس خویش را محترم

بدار و آن را از هر نوع کارهای پست و زشت نگهداری کن، اگر چه از این راه به خواسته‌های نائل بشوی».

نفس انسان آمال و آرزوهای نامحدودی دارد و هر مقدار از خواسته‌هایش اطاعت شود هرگز سیری ندارد، بلکه هر لحظه حریص‌تر می‌گردد. اما اگر مقداری در برابر خواسته‌هایش مقاومت شود و با بی‌اعتنایی از کنارش بگذریم به تدریج می‌توان آن را محصور کرد، تا از انتظارات بی‌مورد و برخلاف شخصیت انسانی دست بردارد.

و این‌گونه برخورد با نفس در ابتدا، ممکن است برای عده‌ای سختی داشته باشد، ولی باید مقاومت کرد، چون اگر در برابر خواسته‌های کوچک نفس به زودی تسلیم شویم، بی‌شک برای آینده و کارهای نادرستی که مورد علاقه اوست، توان مبارزه نخواهیم داشت.

در نتیجه حضرت امام حسین (علیه السلام) آزادی را، تعریف نموده و راه اصلیش را بر همگان هموار ساخته که برای مریبان و معلمان و حافظان حقوق بشر، بهترین معیار و الگو است. به امید آن که همه پیروان صدیقش باشیم.

ص: 211

آزادی یکی از مناقشه انگیزترین مفاهیمی است که تاکنون در میان دانشوران علوم اجتماعی مورد بحث و بررسی قرار گرفته، هر اندیشمندی بر اساس ذهنیت خود آن را تعریف کرده. مکاتب گوناگون هم تعریف های متفاوتی از آن ارائه کرده اند.

در این مقاله مفهوم آزادی از نظر دانشمندان غربی و حضرت امام خمینی (رحمه الله) و سپس از دیدگاه امام حسین (علیه السلام) تحلیل و کاوش شده است.

مفهوم آزادی در غرب

مفهوم اولیه آزادی در اروپا عبارت بود از آزادی از قانون؛ قانونی که سنت ها و آداب و رسوم اجتماعی ریشه دار و ظاهراً نازدودنی را نیز در بر می گرفت. تئوری ها و مکاتب «خردگرای» قرون هفدهم و هجدهم مخالف قوانین و سنت های پر دامنه و تبعیض آمیز حاکم بر جامعه و اقتصاد بودند ولی با نفس قانون مخالفتی نداشتند. با حکومت مطلقه دخالت زیاد دولت در امور اجتماعی و اقتصادی مخالف و طرفدار حق پیروی از منافع فردی و برابری در برابر قانون بودند.⁽¹⁾

ص: 213

1- دولت و جامعه در ایران، محمد علی همایون، کاتوزیان، ترجمه افشار، ص 69.

بعدها اندیشمندان غرب دیدگاه اولیه آزادی را با تمسخر توصیف کردند، برای مثال تامس کاریل (1) عبارت «هرج و مرج به علاوه پاسبان» را به کار برد. جان استوارت میل تعبیر آنان را از قانون و آزادی به صورت زیر خلاصه کرد «آزادی یعنی پیروی از منافع شخصی تا جایی که دیگران را از این آزادی محروم نکند».

ببررسی آثار اندیشمندان غرب می توان پی برد که نخستین عنصری که مفهوم آزادی را به وجود آورد، نبود خودکامگی است، اگر قدرت فقط بر اساس قانون اعمال شود افراد در امان خواهند بود، اما باید از آدیان بر حذر بود و چون هیچ فردی آن قدر با فضیلت نیست که قدرت مطلق را در دست داشته باشد و فاسد نشود نباید به هیچ کس قدرت مطلق داد، پس می بایست قدرت باز دارنده قدرت باشد، باید مراکز تصمیم گیری، ارگان های سیاسی و اداری متعدد باشند تا بتوانند متعادل کننده یکدیگر باشند و از آنجا که همه آدیان در حاکمیت شریکند لازم است که اعمال کنندگان قدرت به نحوی نماینده و برگزیده فرمانبرداران باشند، به عبارت دیگر آزادی در گرو اجرای قانون و نبود استبداد معنا پیدا می کند.

بر همین اساس منتسکیو (اندیشمند فرانسوی) مهمترین اثر خود را به نام «روح القوانين» تدوین کرد. البته مفهوم آزادی در نگاه وی ابهام آمیز است از یک طرف او معتقد است که «آزادی یعنی قدرت قانون» (2) و از طرف دیگر می گوید «آزادی یعنی همان ایجاد تعادل اجتماعی و طبقاتی» (3) به بیان دیگر منتسکیو معتقد به آزادی از نوع الگوی اشرافی می باشد.

جان لاک (4) به نبرد با استبداد برخاست و لیبرالیسم را به نحوی جدید تفسیر کرد و آزادی را در چهارچوب به رسمیت شناختن مالکیت معنا کرد. او وظیفه حکومت را حفظ

ص: 214

1- Toms Karil.

2- روح القوانين منتسکیو، ص 57.

3- مراحل اساس جامعه شناسی، دیمون آرون، ترجمه باقر برهام ص 39.

4- John Locke.

در میان اندیشمندان غربی آیزا برلین (2) مباحث جامع تری روی آزادی انجام داده، به نظر او، در میان معانی گوناگون آزادی دو معنا از همه مهمتر و برجسته تر بوده است، آزادی مثبت و آزادی منفی. منظور از این دو تعریف این است که کدامیک از آنها معنای راستین آزادی را در بر دارد. آزادی مثبت در نظر برلین چند معنا دارد، همین تعدد معانی، مسأله تقابل آزادی مثبت با آزادی منفی و به طور کلی بحث او را مبهم کرده است. آزادی مثبت از نظر وی گاهی به معنای خود مختاری فردی و در جای دیگر به مفهوم عمل برحسب مقتضیات عقل و و گاهی به معنای حق مشارکت در قدرت عمومی به کار رفته است.

برلین درباره آزادی مثبت به طور کلی چنین می گوید: «معنای مثبت آزادی از خواست فرد برای خود مختاری برمی خیزد. آرزوی من این است که زندگی و تصمیمات من متکی بر خودم باشد نه بر نیروهای خارج از من. می خواهم ابزار اراده خودم باشم نه اراده دیگران. می خواهم کارگزار باشم نه کار پذیر و به موجب دلایل و اهداف آگاهانه ای عمل کنم که از آن خود من است نه به موجب عواملی که از خارج بر من اثر می گذارد. می خواهم کسی باشم نه هیچ کس، کارگزار و تصمیم گیرنده باشم نه این که برایم تصمیم بگیرند. خود گردان باشم نه این که دیگران با من چنان رفتار کنند که گویی شیء یا حیوانم یا برده ای عاجز از ایفای نقش انسانی خود؛ یعنی این که بتوانم اهداف و شیوه های رسیدن به آنها را در ذهن خود تصور کنم. این دست کم بخشی از معنای عقلانی بودن انسان است.» (3)

همان گونه که در بالا به صورت مختصر اشاره شد مفهوم آزادی در میان اندیشمندان غربی مبهم و بعضی مواقع متناقض می باشد. البته چالش های زیادی در مورد آزادی وجود دارد که هنوز جواب جامعی به آنها داده نشده است، مانند رابطه علم و

ص: 215

1- مبانی جامعه شناسی، سیاسی محمد آراسته خو، ص 193.

2- Isaiah Berlin .

3- لیبرالیسم و محافظه کاری، حسین بشیریه، ص 105

آزادی، دینداری و آزادی، حداقل و حداکثر آزادی و... که مجالی برای بحث و بررسی آنها در این مقاله نیست.

آزادی در اندیشه حضرت امام خمینی (رحمه الله)

در اندیشه امام خمینی (رحمه الله) همواره کلمات ساده و دقیق هستند که به کلمات غلیظ معنا می بخشند، حضرت امام (رحمه الله) با اندیشه ناب خود نگاهی نو به آزادی داشته اند و اساساً آزادی از دیدگاه وی باید در جهت رشد و تعالی شخصیت انسان به کار گرفته شود. زمانی که از امام خمینی (رحمه الله) درخواست می شود معنای آزادی را بیان کنند در پاسخ چنین می فرمایند:

«آزادی یک مسأله ای نیست که تعریف داشته باشد، مردم عقیده شان آزاد است، کسی الزامشان نمی کند که شما باید حتماً این عقیده را داشته باشید، کسی الزام به شما نمی کند که حتماً باید این راه را بروید، کسی الزام به شما نمی کند که باید این را انتخاب کنید، کسی الزامتان نمی کند که در کجا مسکن داشته باشید یا در آنجا شغل داشته باشید، آزادی یک چیز واضحی است»⁽¹⁾.

در این سخن امام به جای پرداختن به بیان مفهوم آزادی به برخی از مصادیق آن اشاره می کند، زیرا مفهوم آزادی نیاز به بیان ندارد و بر همگان روشن است و از بدیهیات است. آنچه مهم است، پیاده کردن این مفهوم در عینیت خارجی و بیان پیش نیازها و شروط و چگونگی آن و همین طور شکل گیری آن در زمان ها و مکان ها و دیگر نیازمندی های آزادی است که باید مطرح شود.

از دیدگاه امام انسان آزاد آفریده شده و در چهارچوب قانون باید حرکت کند، ایشان در مورد آزادی در اسلام چنین می گوید:

«شما اگر چنانچه به احکام اسلام اعتقاد دارید این احکام اسلام است. اسلام انسان را آزاد قرار داده است. انسان را مسلط بر خودش و مالش و بر جانش و بر نوامیش

ص: 216

ساخته است و می گوید هر انسانی در مسکن آزاد است، در مشروب و مأکول، آنچه خلاف قوانین الهیه نباشد، آزاد است. در مشی آزاد است. حکم اسلام است که اگر کسی به منزل کسی حمله برد برای آن کس که مورد حمله واقع شده است کشتن حمله کننده جایز است»⁽¹⁾.

پس آزادی در اسلام تنها به قانون خدا محدود شده است و جز قانون خدا برای آن حد و مرز نیست. زمانی که می گوئیم آزادی اسلامی، یعنی رهایی از تمام قیدها و بندها جز قانون خدا، رهایی از بردگی در برابر زورمندان، رهایی از وابستگی های مادی، رهایی از شهوت و خواست نفس، رهایی از ستم پذیری و چاپلوسی است.

امام خمینی (قدس سره) در بیان معنای صحیح آزادی چنین می گوید: «حالا که من آزادم [آیا باید] هرکاری می خواهم بکنم؟ آزادم که هرکسی را می خواهم اذیت بکنم؟ آزادم که هرچه می خواهم بکنم ولو به ضد اسلام باشد، ولو به ضد منافع مملکت باشد؟ این آزادی است؟ این را ما می خواستیم؟ ما آزادی می خواستیم در پناه اسلام... اسلام هم آزادی دارد، اما آزادی بی بند و بار نه آزادی غربی ما نمی خواهیم»⁽²⁾.

آزادی ما از مبانی اسلام نشأت می گیرد و کاملاً فطری و الهی است. امام می گوید: یکی از بنیادهای اسلام آزادی است انسان واقعی فطرتاً یک انسان آزاد است»⁽³⁾.

مطابق این مبانی امام اعلام می کند سیاست ما همیشه بر مبنای آزادی و استقلال و حفظ منافع مردم خواهد بود و با قاطعیت تمام تضمین می کند که:

« این اصل را هرگز فدای چیزی نمی کنیم»⁽⁴⁾.

با بررسی آثار و اندیشه های امام خمینی درباره آزادی به این نکته مهم می رسیم که لازمه انسانیت آزادی است. از نظر ایشان هرگاه به اصل آزادی و حریت انسان خدشه وارد گردد عبودیت غیرالهی ممکن و محقق خواهد شد.

ص: 217

1- امام خمینی و جنبش سخنرانی مورخه 43/2/25 ص 109.

2- صحیفه نور، ج 7، ص 61.

3- همان، ج 2، ص 56.

4- همان، ج 2، ص 166.

خداوند انسان را موجودی مختار و آزاد آفریده است و هرگز پذیرش حکومت غیر الهی و غیر دینی را اجازه نداده است، زیرا حاکمیت غیر الهی موجب سلب آزادی و مسئولیت می شود. لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ بنده دیگران مباش چرا که خداوند تو را آزاد آفریده)

این آزادی در همه ساختارهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی تجلی می یابد. مظهر آزادی و حریت امام حسین (علیه السلام) می باشد. امام از آزادی تعریف خاصی را ارائه نکرده اند ولیکن شاخص هایی که ایشان برای آزادی تدوین نموده اند جامع ترین و گویاترین شاخص هاست که براساس آنها می توان مفهوم آزادی و آزادی را درک نمود:

1 - آزادی به معنای نفی سازش با ظلم

فلسفه نهضت عاشورا با نفی حکومت جور و ستم گره خورده. امام حسین هر زمان که فرصت می یافت مردم را به حکومت جبار و ظالم بنی امیه آگاه می نمود و آزادی انسان را در پناه عدالت و حکومت عادل می دانست. امام حسین در پاسخ به «عمر اطرف» که او را دعوت به صلح و سازش با طغیانگر وقت یزید می نمود چنین فرمود: «جد بزرگوارم رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به کشته شدنم خبر داده، به خدا قسم هرگز از خویشتن پستی و ذلت نشان نمی دهم».(1)

در مدینه پس از گفت و گوی طولانی با برادر خود محمد حنفیه فرمود:

«برادرم، اگر بر روی زمین هیچ پناهگاه و امیدی برایم نباشد باز هم هرگز با یزید بیعت نمی کنم».(2)

امام در پاسخ قیس ابن اشعث که او را دعوت به بیعت با یزید می کرد چنین می فرماید: «نه، هرگز، قسم به خداوند متعال دستم را همانند فرد ذلیل به دست آنان

ص: 218

1- لهوف، ص 23.

2- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 188.

نخواهم داد و همانند بردگان راه فرار پیش نمی گیرم پناه و ملجأ من تنها خداوند متعال می باشد» (1).

امام حسین (علیه السلام) نه تنها زندگی تحت لوای حکومت ظالم را روا نمی دارد، بلکه در چنین نظامی برای مؤمنان آرزوی مرگ می کند، ایشان می فرماید

«می بینید حوادث روزگار بر ما وارد شده است، چهره دنیا دگرگون گشته رو به زشتی نهاده است و نیکی ها و فضائل روز به روز از دنیا رخت بر می بندد و از خوبی ها جز ته مانده اندکی باقی نمانده است. چراگاه زندگی همچون مرتعی وحشت انگیز شده است، مگر نمی بینید که به حق رفتار نمی شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی آید. با چنین اوضاع و در چنین شرایطی افراد با ایمان باید که بر راه حق بوده رغبت به ملاقات پروردگار خویشان داشته باشند» (2).

2- آزادی به معنای نفی ذلت

مهمترین شعار آزادیخواهی نهضت عاشورا نفی ذلت بوده. انسان آزاد هرگز زیر بار ذلت نمی رود، امام حسین (علیه السلام) می فرماید: هیئات مِثَا الذَّلَّةِ «هرگز زیر بار ذلت نمی رویم».

آزادیخواهی با ذلت متضاد یکدیگر هستند و قبول یکی نفی دیگری را به همراه دارد. اگر انسان ذلت را از خود دور کند به سوی آزادی و آزادیخواهی حرکت می کند. امام در کلمات قصار می فرماید مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت (3).

زندگی تحت لوای ستمگران و ظالمین عین ذلت می باشد و در این حالت، مرگ سرخ رسیدن به سعادت است، ایشان می فرمایند: «انی لَأَرَى الْمَوْتَ أَلَّا سَعَادَةً، وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ أَلَّا بَرْمًا؛ مرگ را چیزی جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمکاران را جز رنج و ملال نمی دانم.»

ص: 219

1- حماسه سازان کربلا، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص 35.

2- بلاغة الحسین (علیه السلام)، مصطفی آل اعتماد، ص 158.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 139.

معنای لغوی عزت عبارت است از دوست داشتن و نیرومندی، توانایی و شریف و بزرگوار که یکی از اسامی خداوند متعال است. (1)

از نظر اصطلاحی، این واژه به کسانی اطلاق می شود که دارای ویژگی های روحی خاص و بلندی هستند. کسانی که از حیثیت و آبروی بلندی نزد دیگران برخوردار هستند دست تکدی و التماس و خواهش نزد هرکس و ناکس دراز نمی کنند. عزیز خوانده می شوند. عزیز نامیده شدن خداوند برای بی نیازی و غنای حضرتش از خلق و احتیاج موجودات و ممکنات به ذات لایزالش می باشد.

در روایات اسلامی، عزت که مترادف افتخار و سربلندی و عظمت و مجد آدمی است به شدت مورد اهتمام و تأکید قرار گرفته است و معصومین (علیهم السّلام) آن را به عنوان یک ویژگی مثبت و قابل تقدیر از ما خواسته اند. امام علی (علیه السّلام) در موارد زیادی به عزت نفس و گرامی داشتن گوهر وجود انسانی و پرهیز از مذلت و خوار کردن وجود سفارش کرده اند و چنین می فرمایند:

«به جز از خدای سبحان چیزی نخواهید، زیرا اگر به شما بدهد شما را گرامی داشته و اگر ندهد ذخیره آخرتتان خواهد کرد.» (2)

از نظر امام حسین (علیه السّلام) انسان آزاد، کسی است که زندگی او همواره با عزت باشد.

برهمن اساس محور تلاش جوانمردانه خود و اصحابش در کربلا را بر نیل به عزت و تن ندادن به ذلت قرار می دهد، زیرا آن حضرت می داند آن که عزیز است استوار و شکست ناپذیر است، آنکه ترس از رفتن و میل به ماندن ندارد سربلند است. در واقع نهضت حسینی، سرمشق روشنی است برای همه آنانی که درس عزت و آزادی و سربلندی می جویند.

ص: 220

1- فرهنگ جدید عربی - فارسی ترجمه محمد بندر ریگی.

2- نهج البلاغه، نامه 31.

رابطه بین عزت و آزادی یک رابطه دو طرفه می باشد. به بیان دیگر از نظر امام حسین (علیه السلام) انسان آزاد زندگی با عزت و شرافتمندانه دارد و فردی که با عزت زندگی می کند مسیر تکامل و پیشرفت را طی می نماید.

4- آزادی به معنای نفی دنیا طلبی

براساس اندیشه های امام حسین (علیه السلام) یکی دیگر از شاخصهای آزادی عدم توجه به متعلقات و آرزوهای دنیوی است، آن حضرت می فرماید:

«مردم برده دنیایند و از دین تنها اسمی بر سر زبان ها دارند و تا هنگامی که زندگی خوشی داشته باشند به گرد دین می گردند اما اگر با پیش آمد ناگواری امتحان شوند دینداران رو به اقلیت خواهند رفت».

انسانی که خود را برده و بنده دنیا می کند در حقیقت آزاد نیست، بلکه به نوعی طوق بندگی را به گردن خود آویخته، امام حسین (علیه السلام) با آن بینش عمیق که برخاسته از روح بلند و فداکار اوست به این مهم اشاره می کند، می فرماید:

«بندگان خدا، از خدا بترسید و از دنیا حذر نمایید. اگر بنا بود که این دنیا برای کسی باقی بماند، و یا کسی برای این دنیا باقی بماند پیامبران الهی برای بقاء سزاوارتر از همه بودند ولی خداوند دنیا را بمنظور امتحان آفریده است، و ساکنان آنرا نیز برای فنا خلق فرموده است پس از دنیا توشه بگیرید که بهترین توشه ها تقوا است و از خدا بترسید تا رستگار شوید»⁽¹⁾

توجه به دنیا و دنیا طلبی انسان را خوار و زبون می کند، بر همین اساس اولیا و مؤمنان آزادترین افراد بشر می باشند، امام در این باره می فرماید:

«آنچه که در روی کره زمین بر آن آفتاب می تابد از شرق تا غرب، از دریا تا صحرا، از کوه تا جلگه، همه و همه در نظر فردی که از اولیای خداست و اهل معرفت خدا می باشد

ص: 221

1- بلاغة الحسین (علیه السلام)، مصطفی آل اعتماد، ص 189.

همچون سایه ای زودگذر و بی ارزش است که صلاحیت دل‌بستگی ندارد. آیا آزاد مردی نیست که همت کند و این ته مانده بی ارزش دنیا را برای اهل خود واگذارد، خود را به این دنیای پست نفروشد. آگاه باشید که چیزی جز بهشت نمی تواند بهای شما باشد و هرکس دل به دنیا ببندد و در پیشگاه الهی به همین دنیا راضی گردد به چیزی پست راضی گشته است». (1)

نتیجه

با بررسی و تحقیق در اندیشه های امام حسین (علیه السلام) پیرامون آزادی می توان چنین برداشت کرد که اگرچه امام از آزادی تعریف خاصی را ارائه نکرده ولیکن مؤلفه هایی را که برای رسیدن به یک آزادی واقعی یعنی حریت نیاز است به خوبی و جامع تدوین کرده اند.

ایشان نه تنها مؤلفه های آزادی را بیان فرمودند، بلکه به صورت عملی از ابتدای حرکت به سمت کربلا و تا شهادت نمونه عینی یک انسان آزادیخواه را نشان دادند.

به طور کلی می توان رویکرد امام حسین (علیه السلام) نسبت به آزادی را به صورت زیر نمایش داد:

□

ص: 222

1- همان، ص 309.

منابع:

- 1- دولت و جامعه در ایران، محمد علی همایون کاتوزیان، ترجمه افشار (نشر مرکز) ص 69.
- 2- روح القوانين، منتسکیو، ص 57.
- 3- مراحل اساس جامعه شناسی، دیمون آرون، ترجمه باقر برهام ص 39.
- 4- مبانی جامعه شناسی سیاسی، محمد آراسته، خو (نشر گزینش) ص 193.
- 5- لیبرالیسم و محافظه کاری حسین بشیریه (تهران، نشر نی) ص 105.
- 6- صحیفه نور، ج 9، ص 88.
- 7- امام خمینی و جنبش، سخنرانی مورخه 43/2/25 ص 109.
- 8- صحیفه نور، ج 7، ص 61.
- 9- همان، ج 2، ص 56.
- 10- همان، ج 2، ص 166.
- 11 - لهوف، ص 23.
- 12 مقتل خوارزمی، ج 1، ص 188.
- 13 - حماسه سازان کربلا، ترجمه عقیقی بخشایشی (قم، نوید) ص 35.
- 14 - بلاغة الحسین (علیه السلام)، مصطفی آل اعتماد، ص 158.
- 15 - بحار الانوار، ج 44، ص 139.
- 16- فرهنگ جدید عربی - فارسی، ترجمه محمد بندر ریگی، انتشارات اسلامی.
- 17- نهج البلاغه، نامه 31.
- 18 - بلاغة الحسین (علیه السلام)، مصطفی آل اعتماد، ص 189.
- 19- همان، ص 309.

شکی نیست که در رأس مخالفان پیامبر گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، ابوسفیان و ایل و تبار

او قرار داشتند و در واقع درک و تبیین درست از بعثت و اهداف رسالت، بدون در نظر گرفتن و شناخت مخالفین، که در رأس آنها بنی امیه قرار داشتند نیز میسر نمی شود و همین طور اگر قرار است به موضع گیری و جهت گیری امام علی (علیه السلام) به طور عمیق پی ببریم، ناچاریم در ابتدا شناخت وسیع و همه جانبه ای از دشمنان آن حضرت پیدا کنیم. لذا مطلبی که به فهم ما از مواضع امام حسین (علیه السلام) کمک می کند، شناخت افراد و اهدافی است که در مقابل امام حسین (علیه السلام) قرار دارند که در رأس آن معاویه می باشد. معاویه در دوره امامت امام حسین (علیه السلام) در واقع ریشه های حکومت خود را مستحکم نموده است. از طرفی به ظاهر توانست بر علی (علیه السلام) چیره شود و پس از آن هم با مکر و حیلۀ فراوان و سوء استفاده از جهل مردم و حتی دامن زدن به جهالت مردم توانست صلح را بر امام حسن (علیه السلام) تحمیل کند. هر چند خود به صلح و مفاد آن وفادار نماند، اما اهداف خود را به خوبی تعقیب نمود و آن را تا حدودی در مسیر دلخواه خود به پیش برد و وقتی توانست با حیلۀ های خاص خود امام حسن (علیه السلام) را هم به شهادت برساند تا حد زیادی اهداف خود را برآورده می دید، اما فقط یک مشکل عمده باقی بود و آن هم وجود امام حسین (علیه السلام) بود. در این دوره معاویه

در صدد مهیا نمودن زمینه های ولایت عهدی یزید است و از طرفی با شهادت امام حسن (علیه السلام) امر امامت بر عهده امام حسین (علیه السلام) است و مبارزه با ظلم و انحراف و کژی ها بر عهده این امام همام می باشد. لذا اوج مواجهه امام حسین (علیه السلام) با امویان و در رأس آن معاویه در این دوره است و ما به طور دقیق این دوره را مورد بررسی و کاوش قرار می دهیم و قیام عاشورا از جمله مسائلی است که بدون بررسی علل و ریشه های اصلی آن، غالباً به آن پرداخته اند. لذا ما به بررسی ریشه های قیام عاشورا پرداختیم.

نامه کوفیان به امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت امام حسن (علیه السلام)

زندگانی امام حسین (علیه السلام) و مبارزات آن حضرت پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) از جهتی به دو دوره تقسیم می شود.

الف) دوره اول امامت آن حضرت که ادامه مسیر صلح امام حسن (علیه السلام) می باشد که امام حسین (علیه السلام) با انحرافات بسیار شدیدی مواجه بود و از طرف دیگر با یارانی که از امام (علیه السلام) توقع مبارزه و موضع گیری جدی با معاویه را داشتند، روبرو بود. شاید اولین مطلبی که امام حسین (علیه السلام) در تبیین آن تلاش کردند، تأیید صلح امام حسن (علیه السلام) بود و چه بسا که در زمان حیات امام حسن (علیه السلام) این مراجعات وجود داشت و امام حسین (علیه السلام) موضع برادر بزرگوارش را مورد تأیید قرار می دادند.

ب) دوره دوم امامت امام حسین (علیه السلام) پس از مرگ معاویه و قیام الهی آن حضرت است که از بحث ما خارج است.

درباره دوره اول بلاذری نقل می کند: «قَالُوا فَلَمَّا تَوَفَّى الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، اجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ وَمَعَهُمْ بَنِي جَعْدَةَ بْنِ هَبَيْرَةَ بْنِ أَبِي وَهَبٍ الْمُخَزُومِيٍّ وَأُمُّ جَعْدَةَ أُمِّ هَانِيَةَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَارِ سَلِيمَانَ بْنِ صُرْدٍ فَكَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الْكِتَابَ بِالْتَعْزِيهِ وَقَالُوا فِي كِتَابِهِمْ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِيكَ أَعْظَمَ الْخَلْفِ مِمَّنْ مَضَى وَنَحْنُ شِيعَتُكَ الْمَصَابِهِ بِمَصِيبَتِكَ، الْمُحْزُونَةَ بِحُزْنِكَ، الْمَسْرُورَةَ بِسُرُورِكَ، الْمُتَنْظِرَةَ لِامْرُكٍ... فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ: أَنِّي لَا رَجْوَا أَنْ يَكُونَ رَأْيَ أَخِي رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْمَوَادِعِ وَرَأْيِي فِي جِهَادِ الظُّلْمِ رُشْدًا وَ سَدَادًا، فَالْصَقُوا

بالارض ، وَ أَخْفُوا الشَّخْصِ وَ اكْتُمُوا الْهُوَى وَ احترموا مِنْ الاظناء مادام ابْنُ هَدِيدٍ حَيًّا فَانِ يَحْدُثُ بِهِ حَدَثٌ وَ اَنَا حَيٌّ يَأْتِكُمْ رَأْيِي اِنْ شَاءَ اللَّهُ
(1).

امام حسین (علیه السلام) همان طور که در متن بالا مشخص است، در جواب یارانش می فرمایند: صبر کنید تا وقتی که معاویه زنده است. اگر او مُرد و من زنده بودم، رأی و نظرم را به شما ابلاغ خواهم کرد. در واقع با این جواب موضع امام حسن (علیه السلام) را تایید فرمودند.

ضمن این که یعقوبی نیز نامه کوفیان را چنین نقل می کند: «چون امام حسن (علیه السلام) وفات کرد و خبر آن به شیعه رسید، در کوفه در خانه سلیمان بن صرد فراهم شدند و پسران جعدة بن هبیره هم در میان ایشان بودند، پس در مقام عرض تسلیت به حسین بن علی (علیه السلام) در مصیبت امام حسن (علیه السلام) چنین نوشتند: به نام خدای بخشاینده مهربان برای حسین بن علی (علیه السلام) از پیروانش و پیروان پدرش امیر مؤمنان، سلام بر تو باد. همانا ما خدایی را که جز او خدایی نیست ستایش می کنیم و وفات حسن بن علی (علیه السلام) به ما رسید. سلام بر او باد در روزی که تولد یافت و روزی که می میرد و روزی که برانگیخته می شود خدا گناهش را بیامزد و نیکی های او را قبول کند و او را به پیامبرش ملحق سازد... پس خدای تو را رحمت کند. بر مصیبت شکبیا باش، که این از کارهای خواسته شده است، همانا تو جانشین پیشینیان خودی و خدا راه شناسی خود را به کسی می دهد که او را به راهنمایی تو به راه آورد ما شیعیان توایم که به سوگواری ات سوگوار و به اندوهت اندوهناک و به شادمانی ات شادمان و به شیوه ات رهسپار و فرمانت را در انتظاریم. خدا سینه ات را گشاد دارد و نامت را بلند کند و اجرت را بزرگ گرداند و گناهت را بیامزد و حقت را به تو بازگرداند». (2)

و مضمون درخواست کوفیان و جواب امام حسین (علیه السلام) را اخبار الطوال هم می آورد که: « وَ بَلَغَ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَفَاةَ الْحَسَنِ (علیه السلام) فَاجْتَمَعَ عَظْمَاؤُهُمْ فَكَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ

ص: 227

1- بلاذری، انساب الاشراف، ج 3، ص 366.

2- عقوبی، تاریخ، یعقوبی ترجمه آیتی، ج 2، ص 159.

عَنْهُ ، يُعَزُّونَهُ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ جَعْدَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ بْنِ أَبِي وَهَبٍ وَ كَانَ أَمْحَضَهُمْ حُبًّا وَ مَوَدَّةً أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ قَبَلْنَا شِيعَتَكَ . . . فَإِنَّ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَطْلُبَ هَذَا الْأَمْرَ فَاقْدَمْ عَلَيْنَا فَقَدْ وَطْنَا أَنْفُسَنَا عَلَى الْمَوْتِ مَعَكَ فَكَتَبَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَيْهِمْ : أَمَّا أَخِي فَأَزْجُوا أَنْ يَكُونَ اللَّهُ قَدْ وَقَّعَهُ وَ سَدَّدَهُ فِيمَا يَأْتِي وَ أَمَّا أَنَا فَلَيْسَ رَأَى الْيَوْمَ ذَاكَ فَالْصَّقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ بِالْأَرْضِ وَ اكْمِنُوا فِي الْبُيُوتِ وَ احْتَرِسُوا مِنْ الظَّنِّ مَا دَامَ مُعَاوِيَةَ حَيًّا فَإِنَّ يُحَدِّثُ اللَّهُ بِهِ حَدَثًا وَ أَنَا حَى كَتَبْتُ إِلَيْكُمْ بِرَأْيِي ، وَ السَّلَامُ . (1)

مهمترین استفاده ای که از جواب امام حسین (علیه السلام) در قبال درخواست قیام، می توان نمود، تایید روش امام حسن (علیه السلام) می باشد که آنهایی که قایلند امام حسین (علیه السلام) در زمان امام حسن (علیه السلام) در صدد مخالفت با امام حسن (علیه السلام) و قضیه صلح بوده اند و اگر (علیه السلام) چنین بود لاقلاً باید پس از شهادت امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) از این موقعیت بهترین بهره را برده و در مقابل معاویه دست به اقدامی می زدند در حالی که اقدامی برخلاف سیره امام حسن (علیه السلام)، از امام حسین (علیه السلام) در این دوره یعنی از زمان شهادت امام حسن (علیه السلام) تا مرگ معاویه مشاهده نگردید. در این مدت، مکاتبات زیادی بین معاویه و امام حسین (علیه السلام) وجود دارد که حول سه محور و موضوع می باشد که شامل فراهم نمودن مقدمات ولایت عهدی یزید از طرف معاویه و موضوع به شهادت رسیدن حجر بن عدی و بعضی از شیعیان و در نهایت وصایایی که معاویه به یزید برای استحکام بخشیدن به مسأله ولایت عهدی و جانشینی مطرح می کند، و ما به ناچار برای تبیین بیشتر این مسائل مطالب این دوره را با ذکر سند می آوریم.

بعضی مورخان می گویند که امام حسین (علیه السلام) بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) به معاویه وفادار ماند، اما عجیب این است که آن قدر افراط می کنند و نقل می کنند که امام حسین (علیه السلام) تحت لواء و فرماندهی یزید به غزواتی مثل قسطنطنیه اعزام شده است، (2)

ص: 228

1- ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ص 222.

2- هاشم معروف الحسینی، سیره الأئمه الاثنی عشر، ج 2، ص 24 به نقل از ابن کثیر و ابن عساکر.

که به هیچ وجه با منطق و سیره امام حسین (علیه السلام) سازگاری ندارد. مگر امام حسین (علیه السلام) معاویه را نمی شناخت و شاهد و حاضر در جنگ صفین نبود و با حيله های معاویه، خوارج قوت پیدا نکرد و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به شهادت نرسید و معاویه با انواع دغل کاری ها صلح را بر امام حسن (علیه السلام) تحمیل و آن حضرت را به شهادت نرساند؟!!

در همه این مسائل امام حسین (علیه السلام) شاهد و حاضرند و یزید هم اوضاعی واضح و بدیهی دارد. لذا برای رد این قضیه نیازی به دلایل و مستندات دیگری نیست جز اندکی تفکر و تدبیر در سیره امام حسین (علیه السلام)، که البته هاشم معروف الحسینی این مطالب را در کتابش نقل نموده و آن را رد می کند:

لَقَدْ نَصَّ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُرُخِينَ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ فِي عَهْدِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ قَدْ غَزَوْا الْقِسْطَنِيَّةَ مَرَّتَيْنِ سَنَةَ 49 وَ 51 بِقِيَادَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَ فِي الثَّانِيَةِ يَدْعُونَ بَأَنَّهُ كَانَ مَعَ الْغَزَاةِ أَبُو أَيُّوبَ الْانصَارِيَّ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ قَالَ ابْنُ كَثِيرٍ فِي تَارِيخِهِ : أَنَّ الْحُسَيْنَ كَانَ يَدْعُو عَلِيَّ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ وَفَاةِ أَخِيهِ ، فَصَادَفَ ابْنَ وَفَدَ عَلَيْهِ سَنَةَ 51 وَ تَوَجَّهَ مَعَ الْجَيْشِ إِلَى الْقِسْطَنِيَّةِ غَازِيًا بِقِيَادَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَكَّدَ ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَسَاكِرٍ فِي الْمَجَلِّدِ الرَّابِعِ مِنْ تَارِيخِهِ وَيَدْعُوا بَعْدَ التَّبَعِ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُ أَحَدًا مِنَ الْمُرُخِينَ اسْتِرَاكِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ سِوَى ابْنِ عَسَاكِرٍ وَ ابْنِ كَثِيرٍ فِي تَارِيخِهِمَا كَمَا ذَكَرْنَا ، وَ لَمْ يَذْكُرِ ابْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ فِي تَارِيخِهِ سِوَى غَزْوِهِ وَ أَحَدُهُ كَانَتْ سَنَةَ 49 : وَ نَصَّ عَلِيٌّ اسْتِرَاكِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ابْنِ عَمْرٍ وَ ابْنِ زُبَيْرٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ الْانصَارِيَّ فِيهِمَا وَ لَمْ يَذْكُرِ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَعَهُمْ ، وَ كَلَّ مَنْ كَتَبَ عَنْ مَعَارِكِ الْمُسْلِمِينَ فِي تِلْكَ الْفَتْرَةِ لَمْ يَتَعَرَّضُوا لِلْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ اتَّفَقُوا عَلَيَّ أَنَّ أَبَا أَيُّوبَ الْانصَارِيَّ قَدْ تُوُفِّيَ خِلَالَ تِلْكَ الْغَزْوَةِ وَ أَنَّهُ دُفِنَ حَيْثُ تُوُفِّيَ بِنَاءٍ لَطْلِبُهُ وَ وَصِيَّتُهُ ، وَ لَمَّا فَتَحَ السُّلْطَانُ الْمُحَمَّدُ الثَّانِي الْقِسْطَنِيَّةَ كَانَ أَوَّلُ مَا فَعَلَهُ أَنْ يَبْنِيَ قَبْرَهُ وَ شَيْدَهُ وَ اتَّقَنَ بِنَاءَهُ وَ جَرَتْ عَادَةٌ سَلَاطِينِ بَنِي عُثْمَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ مَنْ يَتَوَلَّى الْحُكْمَ لَا بُدَّ أَنْ يَتَقَلَّدَ السَّيْفَ وَ يَتَوَجَّحَ فِي مَشْهُدِ أَبِي أَيُّوبَ تَيْمَنًا بِهِ وَ مَهْمَا كَانَ الْحَالِ ، فَالْنُصُوصُ التَّارِيخِيَّةُ لَمْ تُؤَكِّدْ اسْتِرَاكِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ وَ هَذَا هُوَ

الرَّاجِحُ لَا لِأَنَّ قَائِدَهَا يَزِيدُ وَ مَسِيرَهَا مَعَاوِيَةَ كَمَا يُذْهَبُ الَّتِي ذَلِكَ بَعْضُ مَنْ لَا يُدْرِكُ حَقِيقَةَ أَهْلِ الْبَيْتِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) مِنَ الشَّيْعَةِ وَ غَيْرِهِمْ، ذَلِكَ لِأَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ كَانُوا يَتَفَانُونَ فِي سَبِيلِ الْإِسْلَامِ سَوَاءً كَانَ الْقَائِدَ صَالِحاً وَ فَاسِداً كَمَا يُؤَكِّدُ ذَلِكَ تَارِيخُهُمُ الْغَنِيِّ بِالتَّفَصُّحَاتِ فِي سَبِيلِهِ بَلْ لَا نَ الْحَسَنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمْ يُكْثِرِ الْإِتِّصَالَ بِمَعَاوِيَةَ، وَ لَمْ يَنْبُتْ تُرْدُدُهُ عَلَى السَّامِ خِلَالَ حُكْمِ مَعَاوِيَةَ وَ لَوْ صَحَّ اشْتِرَاكُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَجُنْدِي فِي جَيْشِ يَفُودَهُ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ لِإِذَاعَتِهِ أَجْهَزَةَ الْأُمَوِيِّينَ بِكُلِّ وَ سَائِلِهَا، وَ لَمَّا خَفِيَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُرُخِّينَ، فِي حِينِ أَنْ أَكْثَرُهُمْ لَمْ يَذْكُرْهُ مَعَ الْمُشْتَرِكِينَ فِي تِلْكَ الْعَزْوَةِ بَلْ لَمْ يَذْكُرْهُ فِي عِدَادِ الْمُشْتَرِكِينَ فِيهَا سِوَى ابْنِ كَثِيرٍ وَ ابْنِ عَسَاكِرٍ كَمَا ذَكَرْنَا وَ مُجَرَّدِ ذَلِكَ لَا يَكْفِي لِأَنَّ ثَبَاتَ أَمْرٍ مِنْ هَذَا النَّوْعِ كَمَا وَ أَنَّ إِهْمَالَ أَكْثَرِ الْمُرُخِّينَ لِذَلِكَ لَا يَصْلُحُ لِأَنَّ يَكُونُ دَلِيلًا عَلَى الْعَدَمِ مَا لَمْ يَقْتَرِنْ بِبَعْضِ الْقَرَائِنِ وَ الْمَلَابَسَاتِ. (1)

شهادت حجر بن عدی و مکاتبات امام حسین (علیه السلام) با معاویه

از جمله مسائلی که سبب شد بین امام حسین (علیه السلام) و معاویه مطالبی رد و بدل شود، قضیه شهادت حجر بن عدی است. صاحب کشف الغممه می نویسد: «هنگامی که معاویه حجر بن عدی و یارانش را به قتل رساند، در همین سال با امام ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) دیدار کرد و به ایشان گفت: آیا می دانی که با حجر و یارانش که همه از شیعیان پدیرت بودند، چه رفتاری کردیم؟ امام فرمودند: نه. او گفت: آنان را کشتیم، کفن نمودیم و بر جسدشان نماز گزاردیم. حضرت لبخندی زدند و سپس پاسخ دادند: امید است آن گروه در روز قیامت دشمنان تو باشند. به خدا سوگند، اگر ما بر جمعی از یاران تو دست می یافتیم، هرگز این رفتار را با آنان نداشتیم، اما به من خبر رسیده که تو نسبت به امور «ابی الحسن» اقداماتی کرده و درباره بنی هاشم بدگویی نموده ای و الله به خطا رفته ای، تیر به تاریکی انداخته ای، هدف را گم کرده ای و کینه توزی را به سرعت فرا گرفته ای. تو از مردی فرمان

ص: 230

1- هاشم معروف الحسینی، سیره الائمه الاثنی عشره، ج 2، ص 25.

می بری که نه ایمانش دیرینه است و نه نفاقش جدید. او به دوستی با تو نظری ندارد و غرض دیگری در سر می پروراند تو خود در این کارهایت نظر نما و نیک بنگر. در غیر این صورت این مرد را به خود واگذار

(1) [منظور عمرو بن عاص است.]»

البته یعقوبی جواب امام (علیه السلام) را چنین نقل می کند: «پس امام حسین (علیه السلام) گفت: به پروردگار کعبه قسم که بر تو پیروز آمدم. لیکن به خدا قسم اگر شیعیان تو را بکشیم، آنان را نه کفن کنیم و نه حنوط و نه بر ایشان نماز بخوانیم و نه دفنشان کنیم.» (2)

پس از شهادت حجر، بزرگان کوفه نزد امام حسین (علیه السلام) رفتند و این رفت و آمدها سبب شد که مروان نامه ای برای معاویه بنویسد و معاویه هم در جواب، نامه ای برای امام حسین (علیه السلام) می نویسد که از مضمون این نامه بر می آید که امام حسین (علیه السلام) به سیره امام حسن (علیه السلام) وفادار بوده اند که معاویه به مروان می گوید: متعرض امام حسین (علیه السلام) نشو که او با ما بیعت دارد (لَا تَعْرِضْ لِلْحُسَيْنِ (علیه السلام) فِي شَيْءٍ فَقَدْ بَايَعَنَا). اما ابوحنیفه دینوری چنین نقل می کند: «... فَخَرَجَ نَقْرُ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) فَخَبَرَهُ الْخَبِيرَ فَاسْتَرْجَعَ وَشَقَّ عَلَيْهِ فاقام أولئك النفر يَحْتَلُونَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلَى الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ مَرْوَانَ ابْنِ الْحَكَمِ فَتَرَفَّقَى الْخَبِيرَ إِلَيْهِ فَكَتَبَ إِلَى مَعَاوِيَةَ يَعْلَمُهُ أَنَّ رِجَالًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَدِمُوا عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

وَهُمْ مُقِيمُونَ عِدَّةَ يَحْتَلِفُونَ إِلَيْهِ فَمَا كُتِبَ إِلَيْهِ بِالَّذِي تَرَى فَكَتَبَ إِلَيْهِ مَعَاوِيَةَ لَا تَعْرِضْ لِلْحُسَيْنِ (علیه السلام) فِي شَيْءٍ فَقَدْ بَايَعَنَا وَ لَيْسَ بِنَاقِضِ بَيْعَتِنَا وَ لَا مَخْفَرِ ذِمَّتِنَا . وَ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام) (أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ انْتَهتِ إِلَيَّ أُمُورُ عَنْكَ لَسْتُ بِهَا حَرِيًّا لِأَنَّ مَنْ أَعْطَى صَدَقَةً يَمِينَهُ جَدِيرٌ بِالْوَفَاءِ ، فَأَعْلَمَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنِي مَتَى انكَرَكَ تَسْتَكْرِنِي وَ مَتَى تَكْدَنِي اكَدَكَ فَلَاسْتَفْزَنَكَ السُّفَهَاءُ الَّذِينَ يُجْبُونَ الْفِتْنَةَ وَ السَّلَامُ .

فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَا أُرِيدُ حَرْبِكَ وَ لَا الْخِلَافِ عَلَيْكَ ، قَالُوا وَ لَمْ يَرَ الْحَسَنُ (علیه السلام) وَ لَا الْحُسَيْنُ (علیه السلام) طَوَالَ حَيَاةِ مَعَاوِيَةَ مِنْهُ سُوءٌ فِي أَنْفُسِهِمَا وَ لَا مَكْرُوهًا وَ

ص: 231

1- سید محسن امین، امام حسن و امام حسین (علیه السلام)، ص 124.

2- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج 2، ص 164.

لَا قَطْعَ عَنْهُمَا شَيْئاً مِمَّا كَانَ شَرْطَ لَهُمَا وَلَا تُغَيِّرْ لَهُمَا عَنْ بَرٍّ (1)

تنی چند از اشراف کوفه به حضور امام حسین (علیه السلام) رفتند، و خبر کشته شدن حجر را به اطلاع ایشان رساندند، سخت بر آن حضرت گران آمد و انا لله و انا الیه راجعون فرمود.

آن چند تن در مدینه ماندند و پیش امام حسین (علیه السلام) آمد و شد می کردند. در آن هنگام مروان حاکم مدینه بود. چون این خبر به او رسید، برای معاویه نامه نوشت و اطلاع داد که مردانی از اهل عراق پیش حسین (علیه السلام) آمده اند و اکنون این جا مانده اند و با او آمد و شد دارند. هر چه مصلحت می بینی برای من بنویس. معاویه برای او نوشت: «در هیچ کاری متعرض حسین (علیه السلام) مشو که او با ما بیعت کرده است و بیعت ما را نخواهد شکست و از پیمان تخلف نخواهد ورزید.» و برای امام حسین (علیه السلام) نوشت: «اما بعد خبرهایی از ناحیه تو به من رسیده است که شایسته تو نیست. آن کس که با دست راست خود بیعت می کند، شایسته است و فادار بماند و خدایت رحمت کند. بدان که اگر من حق ترا انکار کردم، تو هم حق مرا انکار کن و اگر با من مکر کنی، من هم چنان خواهم کرد، فرومایگانی که دوستدار فتنه و آشوبند ترا نفرینند و «السلام».

امام حسین (علیه السلام) در جواب نوشت: «من نمی خواهم با تو جنگ و برخلاف تو قیام کنم.» گویند، در مدت زندگی معاویه هیچ گونه بدی یا کار ناپسندی از او نسبت به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) سر نزد. (2)

البته در ذیل همین مطلب، مترجم محترم به آخر متن ایراد وارد می کند و می گوید به راستی عجیب است چه آزاری مهمتر از این که حضرت مجتبی (علیه السلام) را با دسیسه مسموم کرد و حاکم او از دفن جسد مطهر امام در کنار مرقد جد بزرگوارش جلوگیری کرد و مواد صلح نامه را رعایت نکرد و بزرگ مردی چون حجر بن عدی را کشت و در مسجد کوفه رسماً اعلام کرد که مواد صلح نامه و شرایط آن را زیر پای می گذارم. (3)

ص: 232

1- ابوحنیفه دینوری، همان، ص 224.

2- همان، ص 272.

3- همان.

یکی از مباحث مهم این دوره و طی این ده سال- در واقع از شروع امامت امام حسین (علیه السلام) تا مرگ معاویه - مسأله ولایت عهدی یزید است و طبیعی است که امام حسین (علیه السلام)، به سبب فساد معاویه و مخصوصاً لابیالی گری یزید، مخالف ولایت عهدی یزید است. ضمن این که یکی از شرایط صلح امام حسین (علیه السلام) عدم تعیین جانشین پس از معاویه بوده است. در ادامه به مکاتبات امام حسین (علیه السلام) با معاویه که بیانگر مواضع و اهداف آن حضرت به منظور احیاء دین مبین اسلام می باشد، می پردازیم و برای این که نقل و قول های مختلف ملال آور نباشد، و به علت شباهت بسیار زیاد متون مختلف، ابتدا یکی دو متن عربی را نقل نموده، سپس متون فارسی را بنا بر اقوال دیگران متذکر می شویم. اما مسأله موروثی کردن خلافت و تلاش معاویه برای این امر را اکثر مورخین نقل کرده اند. زمینه اصلی فکر «ولایت عهدی یزید» پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) آغاز شد و بنا به نقل طبری و ابن اثیر طراح این مسأله هم کسی جز «مغیره بن شعبه» نبود، هر چند معاویه خودش در صدد فرصتی بود تا این قضیه را مطرح کند، و اولین کسی که افرادی را از کوفه به شام فرستاد مغیره بن شعبه بود. حتی نقل شده که زیاد و مروان هم در بدو امر نسبت به این مسأله روی خوش نشان ندادند.

به علت اهمیت این دوره حوادث این دوره را نقل می کنیم:

در این ایام شیعیان به طور مداوم نزد امام حسین (علیه السلام) رفت و آمد می کردند که همین امر سبب شد تا مروان نامه هایی جهت کسب تکلیف برای معاویه بنویسد: اَنَّ مَرْوَانَ الْحَكَمَ كَتَبَ إِلَىٰ مَعَاوِيَةَ وَ كَانَ عَامِلِهِ عَلِيٌّ الْمَدِينَةَ ، اَمَّا بَعْدُ فَاَنَّ عَمْرُو بْنَ عُثْمَانَ ذَكَرَ اَنَّ رِجَالًا مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ وَ وُجُوهُ اَهْلِ الْحِجَازِ يَخْتَلِفُونَ اِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ اِنَّهُ لَا يَوْمَنُ وَ ثَوْبِهِ وَ قَدْ بَحَثْتُ عَنْ ذَلِكَ فَبَلَّغْنِي اِنَّهُ يُرِيدُ الْخِلَافَةَ يَوْمَهُ هَذَا فَاكْتُبْ اِلَيَّْ بِرَأْيِكَ ، فَكُتِبَ اِلَيْهِ مَعَاوِيَةَ بِلُغْنِي كِتَابَكَ وَ فَهَمْتُ مَا ذَكَرْتَ فِيهِ مِنْ اَمْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَايَاكَ اِنَّ تَتَعَرَّضُ لَهُ بِشَيْءٍ وَ اَتَرَكَ حُسَيْنًا مَا تَرَكَكَ ، فَاَنَا لَا نُرِيدُ اَنْ نَتَعَرَّضَ لَهُ مَا دَامَ فِي بَيْعَتِنَا وَ لَمْ يَنْزَعْنَا سُلْطَانَنَا فَاَمْسِكْ عَنْهُ مَا لَمْ يُبَدِّلْكَ صَفْحَتَهُ .

وَكَتَبَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) ، أَمَا بَعْدُ فَقَدْ انْتَهتِ إِلَيَّ أُمُورِ عَدَّتْ أَنْ كَانَتْ حَقًّا فَاثْبَتْ بِكَ عَنْهَا وَ لَعَمْرُ اللَّهِ إِنَّ مَنْ أَعْطَى اللَّهَ عَهْدَهُ وَ مِيثَاقَهُ لَجَدِيرٍ بِالْوَفَاءِ وَ أَنْ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْوَفَاءِ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ فِي خَطْرِكَ وَ شَرَفِكَ وَ مَنْزِلَتِكَ الَّتِي أَنْزَلَكَ اللَّهُ بِمَا فَادَكَرَ وَ بَعَثَهُ اللَّهُ أَوْفِي فَاثْبَتْ مَتَى تَنْكُرُنِي أَنْكُرَكَ وَ مَتَى تَكْذِبُنِي أَكْذِبُكَ فَاتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأَمَةِ وَ أَنْ يَرُدَّهُمُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيكَ فِي فِتْنَةٍ فَقَدْ عَرَفْتَ النَّاسَ وَ بَلَوْتَهُمْ ، فَانظُرْ لِنَفْسِكَ وَ أَرِيكَ وَ لَأَمَّةٍ جَدِكَ وَ لَا يَسْتَخْفِنُكَ الشُّفَهَاءُ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (1)

سید محسن امین در کتاب خود «درباره زندگی امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)»

این متن را از ابن قتیبہ چنین نقل می کند و ابن قتیبہ دینوری در کتاب «الامامہ السیاسہ» و کشی در کتاب «رجال» می نویسد:

«مروان از طرف معاویه حکمران مدینه بود، در نامه ای به او نوشت: عمرو بن عثمان گزارش می دهد که مردانی از اهل عراق و چهره های سرشناس حجاز با حسین بن علی رفت و آمد دارند و ما از قیام او در امان نیستیم. من نیز در این باره تفحص نمودم و بر من معلوم شده که او قصد مخالفت با حکومت را دارد. از تو می خواهم نظر خودت را ابلاغ کنی. معاویه در پاسخ نوشت: نامه ات را دریافت داشتم، و آنچه را درباره حسین بن علی (علیه السلام) نوشته ای دانستم. من به تو سفارش می کنم که مبادا متعرض وی شوی. تا زمانی که او با تو کاری ندارد، برای او مزاحمتی فراهم مکن، که ما قصد نداریم تا هنگامی که او بر بیعت ما باقی است، او را برنجانیم. بنابراین تو در کمین او باش و مراقبت کن که با وی درگیر نشوی.»

معاویه نامه ای هم به امام (علیه السلام) نوشت و گفت: به من درباره تو خبرهایی رسیده که اگر راست باشد سزاوار تو نیست و من ترا از ارتکاب به چنین کارهایی بر حذر می دارم. به خدا سوگند، هر کس پیمانی ببندد، شایسته است که بر پیمان خود استوار بماند و در میان مردم چه کسی سزاوارتر از تو برای وفای به عهد و پیمان می توان یافت. مقام و شرف و

ص: 234

جایگاه الهی تو ایجاب می کند که بر پیمان ها ثابت قدم بمانی و همواره استوار باشی. این نکته را نیز بدان که اگر تو در مورد من نیرنگ زنی، من نیز دست به نیرنگ خواهم زد. اگر حق مرا انکار کنی، من نیز مقام تو را انکار خواهم کرد. بنابراین از ضربه زدن به کیان امت اسلامی بپرهیز و اجازه نده که این مردم به دست تو گرفتار فتنه شوند. تو مردم را شناخته و آنان را آزموده ای، لذا اندکی درباره خود و دینت و امت پیامبر بیندیش و از همراهی با افراد کم خرد و بی دانش دوری گزین.» (1)

امام حسین (علیه السلام) و اقدامات معاویه درباره ولایت عهدی یزید

امام حسین (علیه السلام) هم در جواب معاویه چنین نوشت: « وَ كَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي جَوَابِهِ : أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرَ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ إِلَيْكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ وَأَنَا لِعَیْرِهَا عِنْدَكَ جَدِيرٌ فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يُهْدَى إِلَيْهَا وَلَا يُسَدَّدُ لَهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى . وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ رَفَى لِيكَ عَنِّي فَاتِّمَّا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَاقُونَ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ إِلَيْكَ الْجَمِيعِ وَ كَذَبَ الْغَاوُونَ مَا أَرَدْتَ لَكَ حَرْبًا وَ لِأَعْلِيكَ خِلَافًا وَ أَنِي لَا أَخْشَى اللَّهَ فِي تَرْكِ ذَلِكَ مِنْكَ وَ مَنْ الْأَعْدَاءُ فِيهِ إِلَيْكَ وَالِي أَوْلِيَانِكَ الْمُؤَلِّجِينَ حِزْبَ الظُّلْمَةِ وَ أَوْلِيَاءِ

الشَّيْطَانِ . السَّتُّ الْقَاتِلِ حَجْرَيْنِ عُدَى أَخَاكَ وَ أَصْحَابِهِ الْمُصَدِّقِينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَ يَسْتَفْظَعُونَ الْيَدَّ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عَدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ الْإِيمَانَ الْمَغْلُظَةَ وَ الْمَوَاطِيقَ الْمُؤَكَّدَةَ لَمْ تَأْخُذْهُمْ بِحَدِّكَ كَانِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ جُرْأَةٌ عَلَى اللَّهِ وَ اسْتِحْقَاقًا بِعَهْدِهِ ؟

اولست الْقَاتِلِ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذِي ابْلَغَتْهُ الْعِبَادَةُ فَنَحِلَّ جِسْمُهُ وَ أَخْضَرَ لَوْنُهُ فَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا أَمِنْتَهُ وَ أُعْطِيَتْهُ مِنَ الْعُهُودِ وَ الْمَوَاطِيقِ مَا لَوْ فَهِمْتَهُ الْعِصْمَ لَنَزَلَتْ رُؤُوسُ الْجِبَالِ ؟

اولست الْمُدْعَى زِيَادُ بْنُ سَمِيَّةِ الْمُؤَلُّودِ عَلَى الْفِرَاشِ عُبَيْدُ بْنُ ثَقِيفٍ فَزَعَمَتْ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ حِجْرٌ ، فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) .

ص: 235

1- سید محسن امین، امام حسین و امام حسین، ص 125؛ مشابه همین نامه را بلاذری در «انساب الاشراف» ص 367 نقل می کند.

تَعْمُدًا وَتَبَعْتُ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ ، ثُمَّ سَدَّ لَطْفَتَهُ عَلَيَّ أَهْلَ الْإِسْلَامِ يَقْتُلُهُمْ وَيَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ وَيَمِيلُ أَعْيُنَهُمْ وَيَصْلِبُهُمْ عَلَيَّ جُدُوعَ النَّخْلِ كَانِكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَمَةِ وَلَيْسُوا مِنْكَ ؟

اولست صاحبُ الحضرميين الَّذِينَ كُتِبَ فِيهِمْ ابْنُ سَمِيَّةٍ أَنَّهُمْ عَلَيَّ دِينَ عَلِيٍّ (عليه السَّلَامُ) .

فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ أَقْتُلَ كُلُّ مَنْ كَانَ عَلَيَّ دِينَ عَلِيٍّ (عليه السَّلَامُ) فَقَتَلْتُهُمْ وَمِثْلُ فِيهِمْ بَامْرِكٍ ، وَدِينَ عَلِيٍّ (عليه السَّلَامُ) هُوَ دَيْنُ ابْنِ عَمِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أِبَاكَ وَيَضْرِبُكَ لِتَرْجِعَا عَنْ ضَلَالِكُمَا ، وَبِهَذَا الدِّينِ جَلَسَتْ مَجْلِسُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ ، وَلَوْلَا ذَلِكَ مَكَانَ شَرَفِكَ وَسَدَّ رَفِ ابْنِكَ تَجَشَّمَتْ رِحْلَتَيْنِ رِحْلَةَ الشَّيْءِ وَالصَّيْفِ وَقُلْتُ فِيمَا قُلْتُ : انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ وَلَا مَمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاتَّقِ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَتِهِ ، وَأَنْ لَا أَعْلَمَ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَا يَتِيكَ عَلَيْهَا ، وَلَا أَعْظَمَ نَظْرًا لِنَفْسِي وَلِدِينِي وَلَا مِثُّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَفْضَلُ مِنْ أَنْ أَجَاهِدَكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَانِهِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ وَأَنْ تَرَكْتَ فَاثِي اسْتَغْفَرَ اللَّهُ لِدِينِي وَاسْأَلَهُ تَوْفِيقَهُ لَا رَشَادٍ أَمْرِي وَقُلْتُ فِيمَا قُلْتُ : أَنْ أَنْكَرَ تَكَ تَنْكَرْنِي وَأَنْ كَدْتِكَ تَكْدُنِي ، فَكْدُنِي مَا بَدَاكَ فَاثِي أَرْجُوا اللَّهُ أَنْ لَا يَضْرِبُنِي كَيْدِكَ وَأَنْ لَا يَكُونَ عَلَيَّ أَحَدٌ أَضَرُّ مِنْهُ عَلَيَّ ، نَفْسِكَ لِأَنَّكَ قَدْ رَكِبْتَ جَهْلَكَ وَتَجَرَّاتٍ عَلَيَّ نَقَضَ عَهْدَكَ وَلَعَمْرِي مَا وَفَيْتَ بِشَرِّهِ ، وَلَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَكَ بِقَتْلِ هَوْلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصَّلَاحِ وَالْإِيمَانِ وَالْعُهُودِ وَالْمَوَائِقِ وَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ إِلَّا لَذِكْرِهِمْ فَضَدَّ لَنَا وَتَعْظِيمِهِمْ حَقًّا فَقَتَلْتَهُمْ مَخَافَةَ أَمْرٍ لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْتَهُمْ مِثُّ قَبَلِ أَنْ يَفْعَلُوا أَوْ مَا تَوَقَّعْتَ أَنْ يَدْرِكُوا ، فَابْشُرْ يَا مَعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ وَاسْتَيْقَنَ بِالْحِسَابِ ، وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ، وَلَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لَأَخْذِكَ لِأَوْلِيَائِهِ عَلَى الظَّنِّ وَالتَّهْمَةِ وَنَفِيهِمْ مِنْ دُورِهِمْ إِلَى دَارِالْغَرْبِ وَأَخْذَكَ لِلنَّاسِ بِيَعَةِ ابْنِكَ وَهُوَ غَلَامٌ حَدَثَ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَيَلْعَبُ بِالْكَالِبِ ، مَا أَرَاكَ قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ وَغَشَمَشْتَ رَعِيَّتَكَ وَسَمِعْتَ مَقَالََةَ السَّنْفِيَةِ الْجَاهِلِ وَأَخْفَتَ الْوَرَعَ التَّقَى . « (1)

ص: 236

و اینک ترجمه این متن با اندکی اضافات به نقل از سید محسن امین: «اما بعد نامه ات را دریافت داشتم، نوشته بودی که درباره من مطالبی شنیده ای که برایت گوارا نبوده و به نظر تو من کار ناشایستی انجام داده ام، کاری که از نیکان سر نمی زند و فقط خدای یکتا درباره آن داوری می فرماید. اما درباره این گزارش ها باید بگویم که این داستان ها را گزارش گران سخن چین ساخته اند، همان ها که تلاششان جدایی افکندن بین افراد هم پیمان و مردم به همدیگر پیوسته است. البته گمراهان همواره دروغ می گویند، من هرگز قصد نبرد با تو نداشته و پرچم ناسازگاری با تو را بر نیافراشته ام و از این که در این زمینه برایت مطالبی می نویسم فقط به منظور اتمام حجت است و بس. من از عذاب الهی بیم دارم و احساس وظیفه می کنم که واقعیت را برای تو بگویم تا تو و هم پیمانان ستم پیشه بی دینت عذری نداشته باشید که آنان از حزب شیطان و دوستان ابلیس هستند.

ای معاویه، مگر تو آن نیستی که حجرین عدی را به ناروا کشتی و یاران او را شهید کردی؟ همان انسان های نمازگزار پرستنده که با بیداد در ستیز بودند، بدعت ها را ناروا می شمردند، امر به معروف می کردند؛ نهی از منکر می نمودند و از سرزنش گران هراسی به دل راه نمی دادند، آری تو آنان را به ظلم و ستم کشتی، در حالی که به آنها پیمان هایی داده و با ایشان عهدهای استوار بستی و خاطرشان را آسوده ساختی. پس این کار تو گستاخی بر خدا و سست شمردن پیمان او بود.

ای معاویه، مگر تو نیستی که عمرو بن حمق خزاعی یکی از بزرگان اصحاب خاتم الانبیاء را کشتی؟ همان مرد نیکوکاری که رنج عبادت روی او را فرسوده و تنش را لاغر ساخته بود. تو با او پیمان بسته و به وی امان داده بودی که اگر آن امان را به آهوان بیابان می دادی، آنها از سر کوه ها با اطمینان کامل و آرامش خاطر فرود آمده و به جانب تو می شتافتند. ای معاویه مگر تو نیستی که زیاد را در حریم اسلام به پدرت ابوسفیان نسبت دادی. در حالی که او در خانه برده ای ثقفی به دنیا آمد، تو او را پسر ابوسفیان و برادر

خود خواندی. در صورتی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: فرزند متعلق به صاحب بستر است و زناکار سنگسار می گردد، تو این کار را از روی هواپرستی و دنیا طلبی انجام دادی و سپس او

را بر مسلمین مسلط ساختی تا آنها را بکشد، دست ها و پاهایشان را ببرد، چشم هایشان را کور کند و آنان را بر شاخه های درخت خرما به دار آویزد، گویا تو خود را از افراد این امت نمی دانی و می پنداری که آنان با تو پیوندی ندارند.

ای معاویه، مگر تو آن کسی نیستی که به زیاد فرمان صادر کردی که همه دوستداران و پیروان علی (علیه السلام) را به قتل برساند و او نیز امرت را اطاعت کرد؟ در حالی که علی (علیه السلام) به دین پسر عم خود مومن بود و به دستور حضرتش با تو و پدرت نبرد می نمود و امروز نیز در پرتو گسترش همان دین، تو به این مقام رسیده و بر این جایگاه تکیه زده ای، و گر نه شرافت تو و پدرانیت چیزی جز کوچ های پر مشقت زمستان و تابستان نبود. ای معاویه، تو در نامه ات به من نوشته ای درباره خودت و دینت و امت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بیندیش و از ضربه زدن به کیان امت اسلامی بپرهیز و آن را گرفتار سختی منما، اما به تو می گویم که من فتنه ای بالاتر از فرمانروایی تو برای جامعه اسلامی سراغ ندارم و بزرگترین اندیشه من برای دین خودم و امت جدم آن است که با تو ستیز کنم. اگر چنین کاری کردم، به خدا نزدیک خواهم شد و اگر از انجام آن اجتناب ورزیدم، باید به درگاه خدا استغفار کنم. من از پروردگار خواستارم که راه روشن را به من نشان دهد و مرا بر انجامش موفق بدارد. تو در فراز دیگر نامه ات نوشته ای اگر تو در مورد من نیرنگ زنی، من نیز دست به نیرنگ خواهم برد و اگر حق مرا انکار کنی، من نیز مقام ترا انکار خواهم نمود، اما به تو بگویم: حيله ات را به کار بند و نیرنگ خود را آغاز کن. چرا که من امیدوارم از مکر و حيله تو هیچ زبانی نبینم و زیان آن بیش از هر کسی به خود تو رسد، زیرا این تو هستی که بر مرکب نادانی سواری و به این سو و آن سو می تازی، این تو هستی که پیمان شکنی کردی و به جانم سوگند که هیچ یک از شروط صلح را به جا نیاوردی، تو با کشتن این جمعیت بعد از برقراری پیمان صلح نشان دادی که بر عهده استوار نیستی، آنان نه دست به جنگ با تو

زده بودند و نه کسی را کشته بودند و تنها جرمشان این بود که یاد ما را زنده می کردند و حق ما را بزرگ می شمردند، تو آنان را کشتی؛ زیرا می ترسیدی که قبل از مرگشان بمیری یا آنان قبل از دستگیری در گذرند.

اما ای معاویه، بدان که قصاص خواهی شد و به حساب کارهایت رسیدگی خواهند کرد. بدان که خدا را فرشته ای است که هیچ کار کوچک و بزرگ را فروگذار نمی کند و همه را به حساب و شمار می آورد. بدان که خدای بزرگ کارهای ترا فراموش نمی کند که مردم را به هر گمان و تهمتی به قتل می رسانی، دوستان خدا را به شهرهای دور دست تبعید می کنی و کودکانی شرابخوار و سگ باز را بر مسلمانان فرمانروایی می بخشی. ای معاویه، می بینم که خود را هلاک کرده ای، دینت را تباه ساخته ای، امت اسلامی را بیچاره نموده ای و امانتی را که بر دوش می کشی به سامان نرسانده ای. آری تو از بی خردان نادان پند می گیری و از انسان های پروا پیشه خدا ترس گریزانی و السلام.

کشی می نویسد: چون معاویه نامه امام را خواند گفت: او در سینه خود کینه ای داشت که تا کنون بروز نداده بود». (1)

از نامه امام حسین (علیه السلام) مواضع اجتماعی و سیاسی و دینی حضرت به طور واضح و آشکار بیان می شود. همان طور که از متن فرمایشات امام حسین (علیه السلام) پیداست، لحن امام (علیه السلام) بسیار صریح و تند است. نه این که امام (علیه السلام) پایبند و ادامه دهنده صلح امام حسن (علیه السلام) نیست، بلکه وقتی می بینند پای یزید به میان می آید و در واقع معاویه از این فضای امن و شیوه مسالمت آمیز امام حسین (علیه السلام) سوء استفاده می کند، مواضع امام مستحکم تر و کوبنده تر می شود؛ زیرا مصالح بلند اسلامی و اهداف اسلام راستین که رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای آن رنج ها متحمل شده و امام علی (علیه السلام) در این مسیر به شهادت رسیدند و همین طور امام حسن مجتبی (علیه السلام) مسموم شد و پس از آن شیعیان مورد ظلم و تجاوز و تهدید جدی واقع شده و در حال هدم و ریشه کن شدن بود، لذا دیگر بحث

ص: 239

1- سید محسن امین، امام حسین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، ص 126-127.

معاهده شخص و وفاداری امام حسین (علیه السلام) به صلح مطرح نیست. بلکه آینده دین مبین اسلام مطرح است و امام حسین (علیه السلام) از این به بعد با بیاناتی محکم و رسا و کوبنده سعی در مبارزه با این انحرافات دارند. گفته اند که پس از اینکه معاویه نامه امام (علیه السلام) را خواند گفت: او در سینه اش کینه ای داشت که تا کنون بروز نداده بود و یزید به معاویه گفت: جوابش را بده تا خوار شود. پس از آن عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به او گفت: آیا دیده ای حسین (علیه السلام) برای ما چه نوشته است. عبدالله پس از اینکه نامه را خواند، گفت: چه چیزی سبب شده است که جوابی قاطع و خوار کننده به او نمی دهی؟ معاویه با اشاره به تذکر یزید به این مطلب گفت: هر دوی شما اشتباه می کنید (1) و الخ...

حضور جاسوسان معاویه در مدینه

در این مدت معاویه که سخت از عظمت و ابهت و معنویت امام حسین (علیه السلام) هراس بود و در جامعه آن روز هم امام حسین (علیه السلام) به عنوان تنها یادگار پیامبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پناهگاه مردم بود. معاویه به شدت از این امور نگران و از طرفی در پی فراهم کردن مقدمات ولایت عهدی یزید بود، طبیعی بود که جاسوسان زیادی از طرف معاویه در مدینه رفت و آمد کنند و تمام رفتار و حرکات امام حسین (علیه السلام) را به شدت زیر نظر بگیرند.

سید محسن امین نقل می کند که: «معاویه در مدینه جاسوسی گماشته بود تا کارهای مردم را به وی گزارش دهد. وی در یکی از گزارش های خود نوشت: حسین بن علی (علیه السلام) یکی از کنیزان خود را آزاد کرده، سپس با وی ازدواج نمود. معاویه به محض دریافت این خبر در نامه ای به امام (علیه السلام) نوشت شنیده ام که شما کنیزی به همسری برگزیده اید و با افراد هم سطح و هم عرض خود از قریش ازدواج نموده اید. در حالی که آنان برای آوردن فرزند مناسب تر و برای دامادی شما شایسته ترند.

بدین گونه شما هم موقعیت خود را نسنجیده و هم برای فرزند پاک فکری نکرده اید.

ص: 240

امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: نامه ات را دریافت داشتم و از سرزنش تو نسبت به خویشتن آگاهی یافتم. اما بدان که هیچ کس از نظر شرف و سابقه نژادی برتر از رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نیست. من کنیزی را که ملک شخصی خودم بود، به اختیار خویش از دستم خارج کردم تا به پاداش الهی نایل گردم. سپس او را به خود بازگرداندم تا سنت رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را به کار بندم. ای معاویه، اسلام همه پستی های قومی و نژادی را به دور ریخته و برای هیچ مرد مسلمان با این گونه کارها ننگ حاصل نمی شود و سرزنش مسلمان فقط در صورتی است که به گناه آلوده گردد یا رنگ جاهلیت به خود گیرد.

معاویه چون نامه آن حضرت را خواند، آن را به یزید نشان داد. یزید پس از خواندن نامه امام به پدرش گفت: حسین (علیه السلام) بر تو فخر بسیار فروخته است. معاویه گفت: نه، فخر فروشی در کار نیست، بلکه این زبان تند و برنده بنی هاشم است که سنگ را می شکافد و آب دریا را به سوی خود جذب می کند. (1)

از این سخن یزید در جواب نامه امام حسین (علیه السلام) به معاویه، بر می آید که یزید از موقعیت معنوی امام حسین (علیه السلام) و حتی از اینکه او تنها یادگار رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و آشنا به

مبانی و مصالح دین اسلام است، بی خبر بوده و از طرفی حتی می شود فهمید که یزید از مبانی دین اسلام هم بی خبر است. غرق در عیش و نوش و مسایلی از این قبیل است که چنین سخنان عالمانه ای از طرف امام حسین (علیه السلام) را حمل بر فخر فروشی می کند. از این به بعد اقدامات عملی معاویه برای ولایت عهدی یزید شدیدتر می شود. چنان چه منابع مختلف به این نکته اشاره دارند.

ورود معاویه به مدینه و مواجهه با امام حسین (علیه السلام)

سید محسن امین می گوید: «ابن قتیبه در کتاب «الامامة والسياسة» می نویسد: هنگامی که معاویه تصمیم گرفت برای یزید بیعت بگیرد، به مدینه آمد. امام حسین (علیه السلام) و

ص: 241

ابن عباس نزد او آمدند، ابتدا معاویه از احوال فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) سؤال کرد و حضرت پاسخ او را دادند، سپس خطبه ای خواند و در آن خطبه رسول مکرم اسلام را یاد نمود و در پایان سخن گفت: شما بیشتر در جریان کاریزید هستید و خدا آگاه است که من با گزینش یزید به مقام ولی عهدی هدفی جز بر طرف کردن نابرابری ها و پوشاندن شکاف ها ندارم چنین اقدامی بسیار نیکوست و افراد بصیر آن را می پذیرند، این است دیدگاه من درباره یزید، اما شما، هم با من خویشاوندی دارید و هم از دانش بهره مندید و هم به زینت جوانمردی آراسته اید و برای تأیید این نظریه شایسته تر می باشید. من یزید را در موارد گوناگون آزموده ام و در او ویژگی هایی یافته ام که حتی شما نیز از آن ویژگی ها بی بهره اید. به علاوه او نسبت به سنت آگاهی دارد، با قرآن آشناست و از بردباری برخوردار است. بردباری که بر شیران شزره ترجیح دارد. شما می دانید که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) معصوم از خطا در غزوة «ذات السلاسل» فرماندهی لشکر را به کسی سپردند که هیچ پیوندی با قریش نداشت.

[مراد عمرو عاص است و در نهایت فرماندهی به علی (علیه السلام) داده شد] و او را بر ابوبکر صدیق و عمر فاروق و دیگر اصحاب و مهاجران نخستین برتری دادند و پیامبر الگوی نیکوی ماست.

اینک شما ای فرزندان عبدالمطلب، قدری درنگ کنید، ما و شما دو طایفه ای هستیم که همواره تلاش نموده ایم و پیوسته سودمند بوده ایم. اکنون من از شما دو نفر انتظار انصاف دارم، چرا که هیچ کس جز بر اساس نظر شما سخن نمی گوید، چه رسد به خویشاوندان و نزدیکان از خدای بزرگ برای خودم و برای شما آمرزش می طلبم.

بعد از سخنان معاویه، ابن عباس خواست سخن بگوید که امام (علیه السلام) او را آرام و پس از حمد الهی سخن آغاز فرمود: ای معاویه هیچ گوینده ای اگر چه سخنش به درازا کشد، یارایی آن را ندارد که ویژگی های رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) را بر شمرد، بلکه تنها بخشی از صفات نیکوی حضرتش را بازگو کند. من می دانم که امت اسلامی چه روشی را پس از رحلت

پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پیش گرفتند، آنان مدائح نبی اکرم (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را تباه نمودند و بیعت حضرتش را درباره جانشین ایشان شکستند. دریغا که درخشش روز تاریکی شب را رسوا نمود و پرتو تابناک خورشید از فروغ چراغها کاست. تو در فزون طلبی دچار افراط شده ای، در برتری بخشیدن ناشایستگان اجحاف نمودی، از پرداخت حق سرباز زدی و بخل پیشه کردی، ستم و ناروا روا داشتی و حقوق انسانها را به اندازه ارزنی مراعات نمودی تا آنکه شیطان بهره کامل و نصیب فراوان خود را به دست آورد. اما آنچه درباره یزید و شایستگی او برای اداره امت اسلامی و کمالات وی گفتی، دریافتم. گویی تو می خواهی مردم را درباره یزید به گمراهی بکشانی. چنان از او سخن می گویی که پنداری از انسان محجوبی یاد می کنی، یا فرد ناشناسی را معرفی می نمایی یا از مطالب مخفی و خصوصی پرده بر می داری!! چنین نیست ای معاویه یزید خود بهترین معرف خویش است و آنچه در چننه دارد بر همگان بروز داده است. اگر می خواهی اوصاف یزید را بگویی از سگ های شکاریش خبر ده، از دختران زیبارویی که با او به عشرت سرگرم اند سخن بگو. از کنیزکان نوازنده ای که در بزم های مستانه برای او می نوازند گفت و گو کن. آری یزید چنین فردی است و نیازی به معرفی تو ندارد. راستی این همه بار گناه که بر دوش داری برای تو به هنگام دیدار با قادر متعال کافی نیست که اکنون می کوشی بار ضلالت این مردم را نیز بر گناهان دیگر بیفزایی؟! به خدا سوگند تو همواره در صدد انجام کارهای ناروا هستی و جز ستم و بیداد کار دیگری نکرده ای جنایت های تو همه جا را فرا گرفته است ولی خود تو با مرگ فاصله چندانی نداری. بزودی روز قیامت فرا می رسد و آن روز همه اعمال تو بازگو می گردد و تو هیچ راه گریزی نخواهی داشت.

ای معاویه!! اینک تو بر ما تعرض کرده و ما را از حق مسلم پدرانمان محروم نموده ای. همان حقی که رسول مکرم اسلام (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، از آغاز ولادت برای ما قرار داد تو در غصب حق ما به همان دلایل سستی تمسک می جویی که مدعیان خلافت، با آنها برای جانشینی پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، پس از رحلت حضرتش استدلال می نمودند و او نیز دلایل را

پذیرفته از آنان طلب انصاف نمود آری شما هر کاری را مرتکب شدید و هر سخنی را به زبان آوردید، تا کار به اینجا کشید که تو بر جایگاه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تکیه زدی، در حالی که ردای خلافت برازنده شخص دیگری بود.

اما درباره عمر و عاص که فرمانده سپاه اسلام شد، باید بدانی: اولاً در آن زمان او به فضیلت همنشینی با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مفتخر بود. ثانیاً کاری از پیش نبرد، تا آن که امت اسلامی از فرمانروایی او آزرده شده، پیشی جستن وی را ناروا شمرده و با وی همراهی نمودند. سرانجام رسول خدا او را برکنار کرده و فرمودند: ای گروه مهاجر بعد از این تاریخ او دیگر میان شما مقامی ندارد. این که تو چگونه به فعل منسوخ پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) استناد می کنی و آن کسی را که قطعاً مورد تأیید حضرتش بوده کنار می گذاری؟ راستی چگونه به خود جرئت می دهی که صحابی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را با تابعی برابر بدانی، در حالی که اطراف تو افراد بسیاری هستند که افتخار همنشینی با رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را داشته و انسان های قابل اعتماد و دینداری می باشند. آیا رواست که این افراد را به سوی جوانی اسراف کار و فریفته دنیا سوق دهی تا بدین وسیله مردم گفتار خطا و اشتباه گردند؟ این روش سرانجامی جز شقاوت در آخرت برای تو نخواهد داشت در حالی که موجب نیکبختی دیگران در دنیا خواهد شد و این زیانی آشکار است از خداوند برای خود و شما آموزش می طلبم.

سخنان امام، صریح و رسا بیان شد. معاویه نگاهی به ابن عباس افکند و گفت: این سخنان چیست؟ لابد تو نیز کلماتی درشت تر و تلخ تر از اینها اظهار خواهی نمود.

ابن عباس گفت: به خدا قسم او فرزند پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و یکی از پنج تن آل عباس است. او

در خاندانی پاک و معصوم بزرگ شده و هر چه می خواهی از وی پرس و بدان که خدا فرمان خود را جاری خواهد ساخت و او نیکوترین داوران است. (1)

از سخنان معاویه و جواب امام حسین (علیه السلام) مبنای زندگی و مواضع آن حضرت به درستی بیان می شود و نیاز به تحلیل مطالب ندارد، ولی نکته قابل توجه این است که هر

ص: 244

چه معاویه در اقدام برای فراهم کردن مقدمات عملی ولایت عهدی یزید بیشتر تلاش می کند، امام حسین (علیه السلام) ان بیاناتش با حفظ تعهد و مبانی صلح، شدیدتر و کوبنده تر می شود و مخالفت خود را با ولایت عهدی یزید به طور رسا و کوبنده ای بیان می دارد. در ادامه فعالیت های معاویه، نقل چند سند تاریخی دیگر نیز لازم به نظر می رسد. گویند: معاویه در ماه رجب عمره گزارد و همراه هزار سوار به حجاز رفت و چون نزدیک مدینه رسید، نخستین کسی که او را دید امام حسین (علیه السلام) بود که چون چشم معاویه به او افتاد گفت: درود و خوشامد بر تو مباد همچون شتر قربانی می مانی که خونش به جوش آمده است و خداوند آن خون را به زمین خواهد ریخت. امام حسین (علیه السلام) فرمود: من اهل این گونه سخن نیستم. معاویه گفت: سزاوار بدتر از آنی....

ورود معاویه به مدینه و دیدار با عایشه

آنگاه معاویه به دیدار عایشه رفت و به عایشه خبر رسیده بود که معاویه در مورد امام حسین (علیه السلام) و یاران او گفته است: اگر بیعت نکنند ایشان را خواهد کشت. معاویه نزد عایشه از ایشان شکایت کرد و عایشه ضمن اندرز دادن به معاویه گفت: شنیده ام ایشان را تهدید به قتل کرده ای؟

گفت: ای مادر مؤمنان، ایشان گرامی تر از این هستند ولی من هم برای یزید بیعت گرفته ام و دیگران غیر از ایشان با او بیعت کرده اند، آیا معتقدی بیعتی را که تمام شده است بشکنم؟

عایشه گفت: با ایشان به رفق و مدارا رفتار کن، شاید به خواست خداوند متعال کاری را که دوست می داری انجام دهند.

گفت: چنین خواهم کرد...

ورود معاویه به مکه و مواجهه با امام حسین (علیه السلام)

معاویه مدتی در مدینه ماند، سپس به مکه آمد.... نخستین کسی که به استقبال آمد امام حسین (علیه السلام) بود که معاویه به ایشان گفت: درود و خوشامد بر پسر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

و سرور جوانان مسلمان و دستور داد مرکب ویژه ای آوردند و آن حضرت سوار شد و دوش به دوش معاویه حرکت کرد. به عبدالله بن زبیر، عبدالرحمن بن ابوبکر و عبدالله بن عمر... هدیه ای بخشید و از ولیعهدی یزید چیزی نگفت، نزدیک بازگشت معاویه بود که آن چهار تن به هم گفتند: «خود را گول نزنید، معاویه این رفتار را بواسطه محبت با شما انجام نداد، بلکه فقط برای آنچه در نظر دارد انجام بدهد، چنین کرد و به هر حال برای او پاسخی فراهم آورید. اتفاق کردند که مخاطب و جواب گوی معاویه، عبدالله بن زبیر باشد. سرانجام معاویه ایشان را خواست و گفت: روش مرا میان خودتان دیدید و متوجه شدید که صله رحم کردم و شما را تحمل نمودم. یزید هم برادر و پسر عموی شماست و می خواهم او را با نام خلیفه ظاهراً جلو بیاندازید و حال آن که این خود شما خواهید بود که اشخاص را به حکومت خواهید گماشت یا عزل خواهید کرد و یزید در هیچ یک از این کارها با شما معارضه نخواهد کرد. ایشان سکوت کردند به طوری که دوبار گفت آیا به من پاسخ نمی دهید؟ در این هنگام رو به عبدالله بن زبیر کرد و گفت: آنچه می خواهی بگو که به جان خودم سوگند تو سخنگوی ایشان. عبدالله گفت: آری سه پیشنهاد می کنم هر کدام را می خواهی بپذیر. گفت: بگو. گفت: چنان رفتار کن که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار نمود یا آن چنان که ابوبکر یا آن چنان که عمر. که معاویه نپذیرفت. معاویه گفت: پیشنهاد و راه دیگری نداری؟ گفت: نه. به آنان گفت: شما چطور؟ گفتند: نه. گفتار ما هم همان گفتار اوست. معاویه گفت: دوست می داشتم به شما ثابت شود آن کس که پند و اندرز می دهد و مسموع نیست، در رفتارش معذور است، پیش از این هرگاه من سخنرانی می کردم گاهی یکی از شما بر می خاست و بر من در حضور مردم اعتراض می کرد یا می گفت دروغ می گویم و من این مسأله را تحمل و گذشت می کردم، ولی اکنون بر می خیزم و سخنی می گویم و به خدا سوگند اگر هر یک از شما در این سخنرانی من حتی یک کلمه گفتارم را رد کند، پاسخی جز شمشیر نخواهد بود که همان دم سرش را جدا خواهد ساخت. بنابراین هر کس جان خود را حفظ کند. آن گاه سالار نگهبانان خود را فرا خواند و در حضور ایشان

به او دستور داد که بر سر هر یک از ایشان دو مرد گمارد و اگر هر یک از ایشان سخنی در رد یا تصدیق سخن من گفت، همان دم آن دو مرد با شمشیرهای خود گردنش را بزنند.

سخنرانی معاویه برای مردم، مبنی بر بیعت امام حسین (علیه السلام) با یزید

آن گاه معاویه همراه ایشان بیرون آمد و بر منبر رفت و نخست حمد و نیایش خدا را به جا آورد، سپس گفت: این گروه (اشاره به آن چهار تن) سران و برگزیدگان مسلمانانند و نباید هیچ کاری بدون حضور و مشورت آنان صورت گیرد و ایشان با خشنودی با یزید بیعت کردند و شما هم به نام خدا با او بیعت کنید. مردم که منتظر بیعت ایشان بودند، پس از این سخن با یزید بیعت کردند، آن گاه معاویه بر مرکب سوار شد و به مدینه بازگشت، مردم آن چهار تن را دیدند و گفتند: شما که مدعی بودید بیعت نمی کنید، ولی همین که شما را راضی کردند و عطا‌هایی دادند، بیعت کردید گفتند: به خدا سوگند چنین نکرده ایم! مردم گفتند: پس چه چیز مانع آن شد که جواب معاویه را بدهید و این تهمت را رد کنید، گفتند: او بر ما کید و مکر کرد و از کشته شدن ترسیدیم. مردم مدینه هم با یزید بیعت کردند و معاویه به شام برگشت و نسبت به بنی هاشم کم مهری و ستم روا می داشت. (1)

در رابطه با ورود معاویه به مدینه و مکه و مواجهه او با امام حسین (علیه السلام)، ابن اعثم کوفی مطالب مفصل تری ارائه می دهد. او می گوید: چون معاویه به نزدیک مدینه رسید، جمله مردمان او را استقبال کردند، چون معاویه ایشان را بدید، روی ترش کرده، گفت: من شما را به حسد و عداوت نیکو شناسم. حسین بن علی (علیه السلام) فرمود: آهسته باش ای معاویه که ما اهل این سخن نیستیم. معاویه گفت: اهل این سخنید، بلکه بدتر از این در سخن هم درشتی نمود و گفت: شما کاری می خواستید و خدای تعالی غیر آن را می خواست، لاجرم چنان شد که خدای می خواست چون در مدینه فرود آمد، مردمان به رسم سلام نزد او می شدند. ابن زبیر، عبدالرحمان، و حسین (علیه السلام) هم برفتند. چون به در سرای معاویه

ص: 247

1- شهاب الدین احمد نویری، نه‌ایة الارب فی فنون الابد، ترجمه مهدوی دامغانی، ج 7، ص 116-119.

رسیدند، دستوری خواستند. ایشان را رخصت دخول نداد تا رنجیده خاطر بازگشتند و از مدینه بیرون آمده، به جانب مکه روان شدند. (1)

اما در رابطه با ورود معاویه به مکه چنین نقل می‌کند: «چون معاویه به مکه رسید، بزرگان و مشایخ و معارف و خواجگان و عوام الناس او را استقبال کردند و حسین بن علی (علیه السلام)، عبدالرحمن، عبدالله زبیر، و عبدالله عمر نیز او را استقبال کردند. چون معاویه در ایشان نگریست، گفت: مرحباً و اهلاً پس در حسین بن علی (علیه السلام) نگریست و گفت: مرحباً یا ابا عبدالله و ای سید جوانان بهشت. در عبدالرحمن نگریست و گفت: مرحباً ای پسر صدیق و خواجه قریش... پس فرمود چهار جبینت آوردند و ایشان را بر نشانده، با ایشان می‌راند و سخن می‌گفت و در روی ایشان می‌خندید تا وارد مکه شد و فرود آمد. هر یک را جایزه بزرگ و حله سنی فرستاد و بر صله حسین (علیه السلام) بیفزوده، او را کیشوتی سخت نیکو فرستاد. آن سه عطای خویش قبول کردند و امیر المؤمنین حسین (علیه السلام) قبول نکرد. معاویه روزها در مکه مقام کرده، هیچ سخن یزید و بیعت او نگفت. پس روزی کس فرستاد و امیر المؤمنین (علیه السلام)، و حسین (علیه السلام) را بخواند چون در آمد، نیکو بنشانند و مراعات کرد و تطف بسیار نمود. پس گفت: کلمه ای بر رأی تو عرضه خواهم داشت و توقع چنان دارم که این سخن بر من رد نکنی و جواب نیکو دهی. بدان که چیزی بنوشتم به جمله شهرها و معارف و مشایخ. هر شهری را به نزد خویش بخواندم تا جهت یزید از ایشان بیعت بستم. کار مدینه را باز پس می‌داشتم و می‌گفتم کار مدینه سهل است که مدینه خانه یزید است و مردمان مدینه بیشتر اهل و عشیرت اویند. بعدها چیزی نوشتم و از اهل مدینه التماس نمودم تا با او بیعت کنند، جماعتی انکار نمودند و با کردند که از ایشان حساب نداشتم. اگر من کس دیگر را لایق خلافت بهتر از یزید می‌دیدم، او را به این کار نصب نمودم. حسین (علیه السلام) فرمود: آهسته باش ای معاویه و در این کار بهتر از این بیندیش که تمشیت مهم خلافت را کس هست که او از یزید، هم به ذات خویش هم به پدر و هم به مادر بهتر است. معاویه گفت: مگر از این کس خویشان را می‌خواهی؟

ص: 248

حسین (علیه السلام) گفت: اگر خویشتن را خواهیم، دور نخواهد بود. معاویه گفت: بشنو ای ابا عبدالله تا بگویم، در آنچه مادر تو بهتر از مادر یزید است؛ شبهتی نیست و نیز پدر تو را فضیلتی، سابقتی، هجرتی قربتی و قرابتی که با مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم)، است هیچ را آن نیست. اما تو و او، و الله که او امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را و اقامت لوازم خلافت را بهتر از تو هست. امیرالمؤمنین حسین (علیه السلام) گفت: سخن به انصاف گویای معاویه، آن کیست که امت جد مرا بهتر از من است؟ یزید خمار فاسق فاجر را بهتر از من می گویی؟ معاویه گفت: ای حسین (علیه السلام) آهسته باش و سخن دور مینداز و یزید را از این جنس سخن مگوی که ترا اگر به نزدیک او یاد کنند، او در حق تو جز نیکویی نگوید.

حسین (علیه السلام) گفت: آنچه من از او می دانم، اگر او از من بداند، بیاید گفت و چیزی پوشیده نباید داشت معاویه گفت: معلوم شد یا ابا عبدالله برخیز و به سعادت باز گرد و بر جان خود بترس و از اهل شام نیک بر حذر باش تا آنچه من از تو در حق یزید شنیدم، ایشان نشنوند که ایشان دشمن تو و دشمن پدر تویند.

حسین (علیه السلام) برخاست و بازگشت. (1)

در ادامه توقف معاویه در مکه سخن از دادن عطایا و بخشش های معاویه است که هم چنان که از بعضی از منابع فهمیده می شود، امام حسین (علیه السلام) از پذیرفتن عطایای معاویه سر باز زد. چنان که ابن اعمش نیز همین را می گوید او در ادامه می گوید: «بعد از آن معاویه روزها در مکه مقام کرد و قریشیان را عطاها فرمود. لیکن در حق بنی هاشم هیچ احسانی نکرد، چه صحبت او با بنی هاشم نیک نه بر آمد. عبدالله عباس از او باز خواست کرد که بنی هاشم را نیز محروم نگذارد و گفت: ای معاویه، از کمال کرم و محاسن شیم تو این معنی غریب است که بنی هاشم را از عطایای خویش محروم گردانی.

معاویه جواب داد: از حسین (علیه السلام) رنجیده ام که با پسر من بیعت نمی کند و او را به اهانت ها منسوب می دارد. از آن جهت از خویش باز نمی یابم که در حق بنی هاشم انعامی فرمایم.

ص: 249

عبدالله عباس گفت: غیر حسین (علیه السلام) را هم که با یزید بیعت نکردند، مرحمت ها فرمودی و مال بسیار فرستادی. در حق ایشان شفقت فرمودی و حرمان ایشان از احسان خویش روا نداشتی، حال آن که ایشان آن منزلت ندارند که حسین (علیه السلام) دارد. پس عبدالله در مطایبه گفت: ای معاویه اگر بنی هاشم را نیکو نداری و ایشان را از مواهب خویش محروم گذاری، من در آن خاموش نباشم و در حق تو گویم، آن چه باید گفت و دل مردمان را از دوستی و متابعت تو بگردانم. معاویه گفت: چنان کنم و در اکرام بنی هاشم بیفزایم پس بنی هاشم را هر یک جوایز سنیّه و عطاهاى منیه فرمود و هر یک را بر اندازه منصب او زر و خلعت فرستاد و حسین بن علی (علیه السلام) را در جایزه بر دیگران تفضیل داد.

جمله عطاهاى معاویه قبول کردند مگر حسین بن علی (علیه السلام) که قبول نکردند و غباری از آن گران تر بر دل معاویه بر نشست.»

ابن اعثم کوفی در ادامه سخنرانی معاویه را برای مردم می گوید و این که معاویه به مردم گفت: که این چهار تن (امام حسین (علیه السلام) به اضافه سه نفر دیگر) با یزید بیعت کرده اند و آنها هم سکوت کردند. ابن اعثم می گوید: «دیگر روز معاویه به مسجد آمد. منادی کردند و مردمان را بخواندند. چون حاضر گشتند و حسین بن علی (علیه السلام) و عبدالرحمان بن ابی بکر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر هم بیامدند و بنشستند معاویه بر منبر شد و خطبه ای بگفت و خدای تعالی را حمد و ثنایی گفت و درود بر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرستاد. بعد از آن به تدریج زمام سخن به سوی مقصود کشید و گفت: از مردمان، من هر نوع سخن ها می شنوم، اما آن را معتبر نمی دارم. دیروز چنان شنیدم که جماعتی از مردم مکه با یکدیگر می گفتند که این چهار بزرگوار از یزید راضی نیستند و با او بیعت نکردند. از سخن ایشان تعجب نمودم. این چهار بزرگ و بزرگ زادگان عربند و سادات و اختیار مسلمانان. من ایشان را به نزدیک خویش خواندم و سخن بیعت یزید با ایشان گفتم، لطف ها فرمودند و با پسر من به طوع و رغبت تمام بیعت نمودند. این سخن در حضور و مشاهده ایشان بدان جهت گویم تا اگر کسی را در این باب شکی و شبهتی

هست، بر خیزد و از ایشان تحقیق کند که با یزید بیعت کردند یا نه. یقین بدانید که این بزرگ زادگان با یزید بیعت کرده اند و موافقت نموده اند. پس به سوی امرا و معارف شام که در آن جمع حاضر بودند، اشارت کرد تا ایشان برخاسته و شمشیرها از نیام برکشیدند و بر سر این جمع اکابر ایستاده، گفتند ای امیر، تاکی این چهارگانه را می ستایی و ایشان را عظمت می نهی؟ کار ایشان چندان عظمت ندارد که از ایشان اندیشه کنی. دستور ده تا همین لحظه هر چهار کس را گردن بزیم و تو را از این دغدغه فارغ البال گردانیم. اگر بر سر جمع با یزید بیعت می کنند، نیکو و الا- ما بیعت خفیه را نمی خواهیم مع ذلک در کار یزید و استیلای او که به حمد الله بر این چهار شخص چه حاجت خواهد بود؟ دستوری ده هر چهار را بکشیم. معاویه گفت: ساکت باشید ای اهل شام... و به نوعی ایشان را تسکین فرمود.

حسین بن علی (علیه السلام) و آن سه عزیز دیگر حیران بماندند و ندانستند که چه گویند و کجا شوند. با خویشتن اندیشیدند که اگر گوئیم که بیعت نکردیم، در حال ما را بکشند و فتنه ای عظیم پدید آید. البته خاموش بودند و هیچ نگفتند و مردمان گمان کردند که آنها با یزید بیعت کرده اند که سخنی نگفته و انکار نکرده اند. پس معاویه از منبر فرود آمد و به عزم بازگشت بر نشست.

چون مجلس از مردم بیگانه خالی گشت، اهل مکه روی به هر چهار آورده و آنها را ملامت کردند و گفتند: روز اول که معاویه شما را بخواند و از شما بیعت خواست، رضا ندادید. بعد از آن برفتید و در خفیه بیعت کردید. ما را از این حالت شما عظیم تعجب می آید.

حسین بن علی (علیه السلام) فرمود: و الله که ما یزید را در سر و علانیه بیعت نکرده ایم.

لیکن معاویه ما را بفریفت و کلمه ای چند نوع که شنیدید و دیدید گفت و امرای شام را فرمود تا چنان غلو کردند و شمشیرها بکشیدند که ما بترسیدیم. و البته خاموش بودیم و

چیزی نتوانستیم گفت. صدق حال اینست. مردمان از مکر و خدیعت معاویه تعجب کردند. (1)

اما مطالعه و دقت در مطالب طبری درباره بیعت گرفتن معاویه برای یزید نیز خالی لطف نیست. طبری قضایای بیعت گرفتن معاویه برای یزید را پس از مرگ زیاد طرح می کند. او می گوید: علی بن محمد گوید: وقتی زیاد بمرد، معاویه نامه ای را خواست و بر مردم فروخواند که اگر بمیرد، یزید جانشین اوست. یزید ولیعهد شد و از همه مردم برای او بیعت گرفت، مگر پنج کس. ابن عون گوید: همه مردم با یزید بن معاویه بیعت کردند، مگر حسین بن علی (علیه السلام) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن عباس و چون معاویه به مدینه آمد حسین بن علی (علیه السلام) را خواست و گفت: برادرزاده ام، مردم همه به این کار گردن نهاده اند، مگر پنج کس از قریش که تو راهشان میبری. برادرزاده ام تو را به مخالفت من چه حاجت؟ گفت من راهشان می برم؟ گفت بله، تو راهشان می بردی. گفت: آنها را بخواه، اگر بیعت کردند من نیز یکی از آنان هستم و گرنه درباره من با شتاب کاری نکرده ای. گفت: آن وقت بیعت می کنی؟ گفت: آری گفت: از او قول خواست که گفت و گویشان را به هیچ کس خبر ندهد. گوید: «نخست ظفره رفت و عاقبت قول داد و بیرون رفت. ابن زبیر یکی را در راه وی نشانیده بود که گفت: برادرت ابن زبیر می گوید چه شد؟ و چندان اصرار کرد که چیزی از او در آورد. گوید: معاویه پس از حسین (علیه السلام)، ابن زبیر را خواست و گفت: همه مردم بر این کار گردن نهاده اند مگر پنج کس از قریش که تو راهشان میبری، ای برادرزاده ترا به مخالفت چه حاجت؟» گفت: من راهشان می برم؟ گفت: بله، تو راهشان میبری. گفت: آنها را بخواه، اگر بیعت کردند من نیز یکی از آنها هستم و گرنه درباره من با شتاب کاری نکرده ای. گفت: آن وقت بیعت می کنی؟ گفت: آری. گوید: خواست از او قول بگیرد که گفت و گویشان را به هیچ کس خبر ندهد. اما ابن زبیر گفت: ای امیرمومنان ما در حرم خدا عز و جل هستیم و پیمان با خدا سنگین است و قول نداد و برون شد.

ص: 252

گوید: پس از آن عبدالله بن عمر را خواست و با وی نرمتر از ابن زبیر سخن کرد، و گفت:

نمی خواهم امت محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را از پس خوش چون گله بی چوپان رها کنم، همه مردم به این کار گردن نهاده اند، مگر پنج کس از قریش که تو راهشان می بری؟ تو را به مخالفت چه کار؟ گفت: می خواهی کاری کنی که مذموم نباشد و خون ها را محفوظ دارد و به وسیله آن منظور تو انجام شود؟ گفت: بله می خواهم. گفت: به مجلس می نشینی و من می آیم و با تو بیعت می کنم که از پس تو بر هر چه امت اتفاق کرد من نیز از آن پیروی کنم به خدا اگر پس از تو امت بر یک بنده حبشی اتفاق کند من نیز از اتفاق امت تبعیت می کنم. گفت: بیعت می کنی؟ گفت: آری.

گوید: پس بیرون رفت و به خانه خویش در شد و در بیست. کسان سوی وی می آمدند و اجازه می خواستند که نمی داد. گوید: آن گاه عبدالرحمن ابن ابی بکر را خواست و گفت: ای پسر ابی بکر با کدام دست و کدام پا نافرمانی می کنی؟ گفت: امیدوارم خیر باشد. گفت: به خدا آهنگ آن را داشتم که تو را بکشم گفت: اگر چنین کرده بودی خدا تو را در دنیا لعنت می کرد و در آخرت به جهنم می برد گوید: و از ابن عباس یادی نکرد. (1)

نکته قابل توجه در نقل طبری، تک تک طلبیدن این پنج نفر است که بقیه مورخان بدین صورت نقل نکرده اند، اما آخرین مطلب در این دوره که در واقع مقارن با مرگ معاویه می باشد، مطالبی است که معاویه در قالب وصایایی به یزید دارد و در آن سفارش امام حسین (علیه السلام) و ویژگی های این افراد را ذکر می کند که ما ابتدا متن عربی را از اخبار الطوال و سپس متن فارسی را از طبری نقل می کنیم:

«... وَاعْلَمَاهُ اني لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْهِ إِلَّا أَرْبَعَةَ رِجَالٍ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَعبدالله بن عمَرَ وَعبدالرحمن بن ابی بکر وَعبدالله بن زبیر، فاما الْحُسَيْنُ (عليه السلام) بْنُ عَلِيٍّ فَأَحْسَبُ أَهْلَ الْعِرَاقِ غَيْرِ تَارِكِيهِ حَتَّى يُخْرِجُوهُ فَإِنَّ فَعَلَ فَطَفَرْتُ بِهِ فَاصْفَحْ عَنْهُ وَ أَمَّا عَبْدالله بن

ص: 253

فانه رَجُلٌ قَدَّ وَقَدَّته العباده . . . وَ أَمَّا الَّذِي يَجْتُمُّ لَكَ جُثُومَ الاسدِ وَ يراوغك رَوَّعَانَ عَمَرَ الثَّعْلَبِ فَإِنَّ أَمَكُنَّتُهُ فُرْصَةٌ وَ ثَبَّ فذالك عبدالله بن زبير فَإِنَّ فَعَلَ فَظْفِرَتْ بِهِ فَفَقَطَعَهُ اربا اربا أَلَا إِنَّ يَلْتَمِسُ مِنْكَ صَلْحًا فَإِنَّ فَعَلَ فَأَقْبَلَ مِنْهُ . . . » (1)

و طبری هم چنین می گوید: «پسرکم سفر و رفت و آمد را از پیش تو برداشتم و کارها را هموار کردم و... درباره این کار که بر تو استوار شده بیمناک نیستم، مگر از چهار کس از قریش. حسین بن علی (علیه السلام) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. عبدالله بن عمر مردی است که عبادت او را از پای در آورده و اگر کسی جز او نماند، با تو بیعت می کند. اما حسین بن علی (علیه السلام) را مردم عراق رها نمی کنند تا به قیام وادارش کنند، اگر بر ضد تو قیام کرد و بر او ظفر یافتی گذشت کن که خویشاوندی نزدیک دارد و حق بزرگ اما عبدالرحمن بن ابی بکر... و همه دل بستگی او زنت و سرگرمی، کسی که چون شیر آماده است و چون روباه مکاری می کند و اگر فرصتی به دست آورد جستن می کند این زبیر است. اگر چنین کرد و به او دست یافتی پاره پاره اش کن.» (2)

از وصایای معاویه به یزید می توان فهمید که امام حسین (علیه السلام) حتماً وفادار به مراعات عهد و پیمان صلح بوده اند؛ زیرا معاویه در همه جا وقتی نام امام حسین (علیه السلام) را می برد به یزید سفارش می کند که مراعات حال امام حسین (علیه السلام) را بنماید. چنانچه همین مطلب را ابن اعثم کوفی هم نقل می کند: «اما حسین بن علی (علیه السلام)، آه، آه ای یزید، چه گویم در حق او؟ زینهار او را نرنجانی و بگذاری که هر جا دل او می خواهد برود. او را مرنجان لکن گهگاه تهدیدی می کن، زینهار در روی او شمشیر نکشی و به طعن و ضرب البته با او دیدار نیابی چنانکه توانی او را حرمت دار و اگر کسی از اهل بیت او نزدیک تو آید، مال بسیار بدوده و او را راضی و خوشدل بازگردان، ایشان اهل بیتند که جز در حرمت و

ص: 254

1- ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ص 207 .

2- تاریخ طبری، ج 7، ص 2887.

منزلت رفیع زندگانی نتوانند کرد. زینهار ای پسر! چنان مباش که به حضرت ربّانی رسی و خون حسین (علیه السّلام) در گردن داشته باشی که هلاک از تو بر آید. زینهار و الف زینهار که حسین (علیه السّلام) را نرنجانی و به هیچ نوع اعتراض و اذیت او نکنی که او فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) است. حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را بدار ای پسر، والله تو دیده ای و شنیده ای که من هر سخن که حسین (علیه السّلام) در روی من گفتم چگونه تحمل کردمی به حکم آن که فرزند مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلّم) است. آنچه در این معنی واجب بود گفتم و بر تو حجت گرفتم و تو را ترسانیدم «قد اعذر من انذر»، پس روی به ضحاک کرد و گفت: شما هر دو بر سخنی که من یزید را گفتم گواه باشید. به خدای تعالی سوگند می خورم که اگر حسین (علیه السّلام) هر چه در دنیا از آن بهتر نباشد، از من بگیرد و هر چه از آن بتر نباشد با من بکند از او تحمل کنم. من آن کس نباشم که خون او در گردن به حضرت ربّانی روم. (1)

به هر حال بر اثر اصرار اهالی شام که خواهان ولایتعهدی یزید بودند در آخرین روزهای حیات معاویه بر او فشار آوردند تا رسماً یزید را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. (2) و در رجب سال 60 هجری مرد و در تمام این مدت امام حسین (علیه السّلام) با این منکرات گاهی به نرمی و گاهی با شدت برخورد می کردند، ضمن این که در تمام صحنه ها تا هنگام مرگ معاویه به طور کامل به صلح امام حسن (علیه السّلام) و عهدنامه آن حضرت وفادار ماندند و این وفاداری و موقعیت شناسی امام حسین (علیه السّلام) و پایندی آن حضرت به صلح سبب به ثمر نشستن قیام آن حضرت شد، چه بسا قیام هایی که پس از سرکوبی ظاهری اثری از آن باقی نماند، اما قیام امام حسین (علیه السّلام) با این که سرهای یاران ابا عبدالله (علیه السّلام) و خود حضرت بر نیزه ها قرار گرفت ولی ماندگار جاودانه شد و این نبود جز تدبیر امام حسین (علیه السّلام) در پذیرش صلح و تداوم این مسیر.

ص: 255

1- ابن اعثم کوفی، الفتوح، مستوفی هروی، ج 1، ص 816.

2- همان، ج 4، ص 255.

در نهایت به ذکر ماجرای از ایشان می پردازیم که ابن عساکر در تاریخ دمشق می نویسد:

«نافع ابن ازرق از رؤسای خوارج از امام حسین بن علی (علیه السلام) تقاضا کرد که خدایش را برای او توصیف کند. امام (علیه السلام) فرمودند: ای نافع، هر کس دین خود را بر مبنای قیاس قرار دهد، همواره دچار اشتباه خواهد بود و از راه روشن منحرف خواهد شد و در حرکت خود سرگردان خواهد بود و هدف را گم خواهد نمود و سخنان ناصواب خواهد گفت.

ای نافع من خدا را برای تو آن گونه که خویشان را توصیف کرده، وصف می نمایم.

خدای یگانه با حواس بشری درک نمی شود، با مردم دنیا قابل مقایسه نیست، به مخلوقات نزدیک است اما نه پیوسته، از آنها دور است اما نه غیر قابل دسترسی، یکی است و قابل تجزیه نمی باشد، با نشانه ها شناخته می گردد و با علامت ها وصف می شود، هیچ خدایی جز قادر کبیر متعال وجود ندارد. نافع ابن ازرق با شنیدن این بیانات گریست و عرض کرد: چه سخنان نیکویی امام (علیه السلام) به او فرمودند: به من خبر رسیده که تو به پدر و برادر من نسبت کفر داده ای و مرا نیز کافر خوانده ای! او در پاسخ گفت: به خدا سوگند، اگر اعتقاد شما آن باشد که بیان فرمودید، بدون تردید شما چراغ های روشن اسلام و ستارگان درخشان احکام الهی هستید.

آن گاه امام به او فرمودند: من از تو یک سؤال دارم و آن این است که درباره آیه «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ» چه می گویی؟ چه کسی برای آن دو پسر یتیم، گنجی را کنار گذاشته بود. ازرق در جواب گفت: پدر آن دو پسر امام (علیه السلام) فرمودند: آیا پدر آن دو پسر ارجمندتر است یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (مراد امام این است که چرا به سفارشات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ما عمل نمی کنید) ابن ازرق که جوابی نداشت، برای فراز از حق گستاخانه گفت: خدای تعالی در قرآن به ما خبر داده که قوم قریش افرادی کینه توز هستند [یعنی چون شما از قریش هستید ما با شما مخالفت می ورزیم] (1)

ص: 256

با بررسی زندگانی نورانی امام حسین (علیه السلام) در این دوره حساس و سرنوشت ساز و نقش مؤثر آن در حوادث صدر اسلام. بسیاری از ابهامات در این دوره چون آئینه ای شفاف و زلال پیش روی ما قرار می گیرد و برای کسی که آشنایی کمی با مبانی دین مبین اسلام داشته باشد و به بحران های تاریک تاریخ و سرمنشأ این تاریکی ها و انحرافات، اندکی مطلع باشد، جای هیچ شک و شبهه های باقی نمی ماند، چه رسد به این که در قیام عاشورایی امام حسین (علیه السلام) دچار ابهام و شک گردد. برای مثل چرا امام حسین (علیه السلام) با این که می دانست به شهادت می رسد و شکست می خورد قیام کرد؟ یا سؤالات و ابهامات دیگری، از قبیل علت قیام ابا عبدالله (علیه السلام) یا هدف آن حضرت، که در این مقاله با بررسی مواجهه امام حسین (علیه السلام) با معاویه و مکاتبات و مجالسات و سخنانی که بین امام حسین (علیه السلام) و معاویه صورت می گیرد تا حد زیادی به این ابهامات پاسخ داده می شود و مشخص می شود که برخلاف نظر بعضی ها امام حسین (علیه السلام) به یکباره با یزید مواجه نشدند و بدون آگاهی دست به قیام عاشورایی نزدند. بلکه حدود ده سال زمینه این قیام را فراهم نمودند و در تبیین مسائل، در قالب نامه برای معاویه و حتی مردم آن زمان، بر همه اتمام حجت نمودند تا این که در حادثه عاشورا، تنها راه به ثمر نشانیدن زحمات خود را قیام عاشورایی و جانفشانی در راه هدف مقدس خود دیدند.

پیامد و نتیجه چنین شیوه ای از جانب امام حسین (علیه السلام) این بود که آرزوی قلبی معاویه که همانا دفن نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و از بین بردن دین اسلام، بود، محقق نشود و اسلام را که جز نامی از آن باقی نمانده بود، احیاء نماید و معروف های ترک شده، احیاء گردد و منکراتی که جزء اصول اسلامی شده و قبیحی نداشت، به شدت نهی شد و عدالت قوامی نو یافت.

کدام جنبش و حرکتی است که همه بانیان آن کشته شوند اما پیام آن گروه رساتر و ماندگارتر شود، جز نهضت و جنبش ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)؟

این ماندگاری پیام نهضت عاشورا، که عالم اسلام تا به امروز اعم از سنی و شیعی هر چه دارد مدیون اوست، زمینه ای دقیق و حساب شده می طلبد که ما آثار این مقدمات و زمینه ها را در سیره امام حسین (علیه السلام) در همه ابعاد به طور دقیق و منسجم، مخصوصاً از زمان شهادت امام حسن (علیه السلام) که مقارن با امامت امام حسین (علیه السلام) در رویارویی با معاویه می بینیم که اگر چنین مواضع حکیمانه ای از جانب امام حسین (علیه السلام) اعمال نمی شد چه بسا نهضت عاشورا نیز سرکوب و اثری از آن باقی نمی ماند.

شالوده و اساس حکومت امویان را معاویه بنا نهاد و در واقع امویان مدیون معاویه اند. اما شناخت اهداف و جهت گیری های امام حسین (علیه السلام) موقعی میسر می شود که به بررسی سیاست های امویان و در رأس آن معاویه بپردازیم و بر اساس «تعرف الاشياء باضدادها» شناخت زوایای حکومت معاویه، فهم دقیق تری از مواضع امام حسین (علیه السلام) و قیام آن حضرت به ما می دهد. و این مطلب در همه دوران ائمه، صدق می کند. دشمن شناسی نتیجه اش اتحاد دوستان و غفلت از دشمن، تفرقه و انحراف دوستان و سرمستی آنان را در پی خواهد داشت.

دوران کودکی امام حسین (علیه السلام) مقارن با اواخر حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد و طبیعی است که دشمنی امویان با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را حس نمودند و در دوره امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) به عنوان سربازی فداکار در همه صحنه ها همراه پدر و برادر بزرگوارشان بودند. اما اوج مواجهه امام حسین (علیه السلام) با امویان پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) است که از این دوره به بعد امام حسین (علیه السلام) به عنوان امام مسلمین، در مقابل معاویه قرار دارند. پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) کوفیان ضمن عرض تسلیت و وعده یاری، از امام حسین (علیه السلام) دعوت به قیام می کنند، اما امام دعوت به صبر نموده و فرمودند: تا زمانی که معاویه زنده است باید صبر کرد.

پس از شهادت حجرین عدی نامه ای بین امام (علیه السلام) و معاویه رد و بدل می شود و از این به بعد مکاتبات بین امام و معاویه شکلی جدی تر به خود می گیرد. از طرفی معاویه در صدد ایجاد مقدمات ولایت عهدی یزید است و در این راه از هر گونه ترفندی استفاده می کند.

در بررسی این دوره هر چه به پایان عمر معاویه نزدیک می شویم، مواجهه امام حسین (علیه السلام) با معاویه را کوبنده تر می یابیم. دقت در مکاتبات امام حسین (علیه السلام) با معاویه و پی بردن به اهداف امام (علیه السلام)، ما را در فهم ابعاد نهضت عاشورایی یاری می رساند و نکته

پایانی این که قیام عاشورا، بسیار دقیق و عالمانه صورت گرفت و مقدمات و شالوده آن در این دوره پی ریزی شد و در واقع باید گفت، امام حسین (علیه السلام) چون می دانست که پیروز می شود، دست به قیام زد و قیام آن حضرت ناگهانی نبود، بلکه با آگاهی کامل قدم در این مسیر گذاشت و این مقاله به مطالعه و بررسی این دوره می پردازد که اهم مطالب آن از این قرار است:

- نامه کوفیان به امام حسین (علیه السلام)؛

- شهادت حجر بن عدی و مکاتبات امام حسین (علیه السلام) با معاویه؛

- امام حسین (علیه السلام) و اقدامات معاویه درباره ولایت عهدی یزید؛

- حضور جاسوسان معاویه در مدینه؛

- ورود معاویه به مدینه و مواجهه با امام حسین (علیه السلام)؛

- ورود معاویه به مدینه و مواجهه با عایشه

- ورود معاویه به مکه و مواجهه با امام حسین (علیه السلام)؛

- سخنرانی معاویه برای مردم، مبنی بر بیعت امام حسین (علیه السلام) با یزید عنوان امام حسین (علیه السلام) و حکومت امویان

علی علیزاده

ص: 260

- 1 - ابن اعثم كوفى، ابو محمد بن على، الفتوح، محمد بن احمد مستوفى هروى، چاپ دوم، تهران، انتشارات على و فرهنگى، 1374 ش.
- 2 - بلاذرى، يحيى بن جابر، انساب الاشراف، عربى چاپ اول، بيروت دارالفكر، 1417ق.
- 3 - دينورى، ابوحنيفه، اخبار الطوال، عربى چاپ اول، مصر، داراحياء الكتب العربى، 1960م.
- 4 - طبرى، تاريخ الرسل و الملوك چاپ پنجم، تهران، انتشارات اساطير، 1378 ش.
- 5 - يعقوبى، ابن واضح، تاريخ يعقوبى، محمد ابراهيم، آيتى، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمى فرهنگى، 1374 ش.
- 6 - الحسنى، هاشم، سيرة الائمة الاثنى عشر، عربى، بيروت، انتشارات الشريف الرضى، 1406 ف.
- 7- نوبرى، شهاب الدين احمد نهاية الارب فى فنون الادب، مهدوى دامغانى، چاپ اول، تهران، امير كبير 1364 ش.
- 8 - امين، سيد محسن، امام حسين (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام)، چاپ اول، تهران، شركت سهامى چاپخانه، 1361 ش.

امام حسین (علیه السلام) و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی

اشاره

علی اصغر رجاء

مقدمه

تشکیل حکومت اسلامی پس از فوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشکلات عدیده ای رو به رو شد و ماجرای سقیفه و غصب خلافت پیش آمد. تا این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای مدت کوتاهی این وظیفه خطیر را بر دوش کشید، اما از طرف معاویه بن ابی سفیان با مخالفت و اخلال و برپایی جنگ و حملات کور تروریستی رویه رو گردید. در آخر نیز با شهادت امام علی (علیه السلام) و دوران حکومت نمونه اسلامی آن حضرت به سر آمد. در زمان امام حسن (علیه السلام) نیز توطئه های معاویه ادامه یافت. جنگ های دراز مدت داخلی سپاه امام را خسته کرده بود و امام در سال چهل و یک هجری قمری با پذیرش صلح، حکومت را به معاویه واگذار فرمود.

بررسی شرایط زمانی قیام امام حسین (علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی اهمیت به سزایی دارد؛ [\(1\)](#) زیرا نظر به شهادت مظلومانه آن حضرت، اسارت خاندان و کمی یاران او این اقدام، بسیار بی محاسبه به نظر می آید و یا اصلاً چنین هدفی در قیام او در نظر گرفته

ص: 263

1- درباره هدف امام حسین (علیه السلام) از قیام، نظرات گوناگونی ارائه و تحلیل شده است. قیام امام حسین (علیه السلام) ابعاد مختلفی داشته، به گونه ای که نمی توان گفت تنها و تنها هدف امام تشکیل حکومت بوده است. در این زمینه بحث ها و مناقشات دامنه داری صورت گرفته است. ر.ک: کتابشناسی تاریخی امام حسین (علیه السلام)، ص 185 180 و نیز ر.ک: اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص 308 به بعد.

نشده است. گفته می شود که حضرت صرفاً برای شهادت- که خود تأثیرات جداگانه ای به نفع اسلام در برداشته - قیام نمودند. از این رو اقدام حضرت کاملاً اختصاصی در نظر گرفته شده تکرار و الگوگیری از آن محال پنداشته می گردد. در حالی که یک بعد نهضت حسینی قیام برای تشکیل حکومت اسلامی بود و در صورت تحقق، می توانست مسیر تاریخ اسلام را دگرگون سازد.

در همین راستا عواملی که باعث عدم توفیق امام حسین (علیه السلام) شد نیز باید جهت عبرت شناخته شوند، با این حال قیام امام حسین (علیه السلام) یک حرکت اجتماعی و دارای ابعاد مختلف و نتایج و آثار پربرکتی برای اسلام بوده در آینده هم خواهد بود.

علل عدم اقدام امام حسین (علیه السلام) در زمان معاویه

دهه آخر عمر معاویه بن ابی سفیان مصادف با آغاز امامت امام حسین (علیه السلام) بود. در این دهه، سیاست های شومی که معاویه در جهت استحاله و انحراف جامعه اسلامی و شیعه زدایی به کار گرفت از این قرارند:

1. جلوگیری از هر گونه اعتراض و جنبش مخالف از طریق فشار سیاسی و اقتصادی، کشتار، شکنجه، حبس و تحمیل فقر و گرسنگی نسبت به آنان.

2. احیای تبعیض های نژادی و رقابت های قبیله ای در میان قبایل و تضعیف آنها و برطرف کردن خطرشان از حکومت.

3. جعل حدیث تفسیر و تأویل آیات قرآن به نفع خود، تخدیر افکار عمومی، مشروعیت و مقبولیت دادن به حکومت.

4. ترویج فرقه های باطل نظیر: جبریه و مرجئه که از نظر عقیدتی با سیاست معاویه هم سو بودند.

5. جذب و به کارگیری افراد مکار و غدارانی چون مغیره بن شعبه والی کوفه، زیاد بن ابیه والی بصره و کوفه عمرو بن عاص والی مصر، مروان بن حکم و سعید بن عاص و ولید

کارگزاران اموی در حجاز که معاویه را در ایجاد خفقان یاری می دادند؛ به خصوص زیاد بن ابیه در هنگام ولایت بر کوفه و بصره (50-53 ه-ق).

6. تطهیر عثمان و مخدوش کردن چهره حضرت علی (علیه السلام) به عنوان حيله های سیاسی. (1)

امام حسین (علیه السلام) در این دوره مطابق وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در برابر اعمال معاویه احساس مسئولیت شدیدی نسبت به حفظ شریعت جدش از انحراف و استحاله می نمودند. بنابراین به شکل های مختلفی عکس العمل نشان می دادند. یک بار اموالی را که از یمن به شام می بردند ضبط نمودند (2)، بار دیگر نسبت به قتل حجر بن عدی و یارانش در سفر معاویه برای حج، او را نکوهش کرد (3). خطبه ای نیز در «منی» در جمع صحابه و تابعین ایراد فرمود. (4) با این حال عوامل ذیل امام را از قیام برای تشکیل حکومت اسلامی باز می داشت:

1. اظهار پابندی به صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه (5): امام به قرارداد صلحی که از طرف معاویه از همان ابتدا در گفتار (6) و بعداً در عمل (7) نقض شده بود، به طور یک جانبه پابند بودند. بلکه همان دلایلی که باعث صلح برادرش با معاویه و حفظ شیعیان شده بود و نیز جو خفقان و کشتار عمال معاویه باعث اظهار پابندی امام به صلح نامه برادرش می گردید. (8) بدین ترتیب دشمن نمی توانست علیه امام این موضع را بگیرد که آنچه

ص: 265

1- حیاة الامام الحسین، ج 2، ص 167 - 134؛ سیره پیشوایان ص 146؛ ثورة الحسین، ص 124 - 66 .

2- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 248.

3- همان، ص 250.

4- همان، ص 270.

5- همان، ص 238.

6- انساب الاشراف، ج 3، ص 45 و 44؛ الفتوح، ص 769؛ مقاتل الطالبیین، ص 45 .

7- کشتار شیعیان بیعت گرفتن برای جانشینی یزید، ترور امام حسن (علیه السلام) و اهانت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه بر خلاف عهدنامه صلح بودند. برای مواد صلح نامه ر.ک: صلح نامه امام حسن (علیه السلام)، ص 356-357 .

8- ر.ک: نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره 54 - 53، 1380 ش، «چرا امام حسین (علیه السلام) به روزگار حکومت معاویه قیام نکرد» اصغر فروغی ابری، ص 11 - 6.

برادرش در طول نه سال (41-50 هـ-ق) پذیرفته بود، زیر پا نهاده است.

2. شخصیت معاویه در نظر مردم: وی از زنده بودن نام و یاد پیامبر اکرم (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در رنج بود(1)؛ ولی جامعه آن روز او را صحابی پیامبر، کاتب وحی، خال المؤمنین(2)، منتقم خون عثمان، دارای سن و تجربه بیشتر می دانستند. ضمناً معاویه ظاهر ساز و از زمان عمر دارای منصب بود(3) و به سبب صلح امام حسن (علیه السلام) ادعای مشروعیت حکومت داشت.(4)

3. احتمال ترور قبل از قیام به وسیله معاویه همان طور که امام حسن (علیه السلام) را با دسیسه مسموم و شهید کرد.(5)

4. اوضاع اجتماعی نامناسب جامعه: روحیه خیانت و ترک نصرت و تسلیم آنها در برابر فشارها و اغواگری های معاویه و عدم ثمردهی جانبازی در بیدار کردن روح سلحشوری مردم.

5- لوٹ شدن قیام یا کاهش اثرات آن به دلیل قوت دستگاه تبلیغاتی حاکم.

6. امام به دنبال فرصت مناسب تر تا با آگاهی از خصوصیات و شخصیت یزید(6)، (جانشین معاویه) و حساسیت جامعه نسبت به او قیام خود را آغاز نمایند.

یزید از مادری کلبی به نام میسون متولد شد. (7) کلبی ها بیابانگرد و دارای روحیه خشونت و بداوت بودند. یزید در حمایت مادرش در صحرا رشد نمود، مادرش نتوانست زندگی در دمشق را تحمل نماید، لذا به صحرا بازگشت.(8) یزید در اوج رفاه، در جوانی به شعر و لهو و لعب رو آورد. به خاطر داشتن مربی، شاعر درباریان و مشاور مسیحی

ص: 266

1- مروج الذهب، ج 3، ص 454 (ضمن شرح حال مأمون).

2- مختصر تاریخ دمشق، ج 24، ص 399. شوهر خواهرش در سفر به حبشه مرتد شد و نجاشی پادشاه حبشه ام حبیبه را به خواست پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) به نکاح حضرت درآورد (ر.ک: الطبقات الکبری، ج 6، ص 72).

3- تاریخ الدوله الامویه، ص 13.

4- این موارد قابل رد بوده ادعایی بنیش نیستند. ر.ک النصایح الکافیة، ص 209 به بعدو ص 269-264.

5- مقاتل الطالبیین، ص 48؛ انساب الاشراف، همان، ج 3، ص 55.

6- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، همان، ص 283-285.

7- تاریخ الدوله الامویه؛ ص 42؛ حیاة الامام الحسین (علیه السلام)، ج 2، ص 179-184.

8- همان.

و هم چنین سابقهٔ قبیله ای مادر، گرایش به مسیحیت داشت. (1)

در اعتراض به نوشیدن شراب می گوید: اگر بر دین احمد حرام است، من بر دین مسیح می خورم. با این حال معاویه او را برای جانشینی خود آماده می کرد و مسئولیت هایی به او می داد. در سفری به مکه که از طرف معاویه «امیرالحاج» شده بود به امام حسین (علیه السلام) شراب تعارف کرد و در مقابل اعتراض حضرت در ضمن شعری، تعجب خود را ابراز کرد. (2)

نظر به این موارد امام حسین (علیه السلام) در جواب اولین نامه نگاری کوفیان و دعوت از او در سال چهل و نه یا سال پنجاه هجری قمری به صلح برادرش اظهار پایبندی نمودند. در این سال امام حسن (علیه السلام) وفات یافت و «جعده بن هبیره بین ابی وهب» امام حسین (علیه السلام) را به کوفه دعوت نمود. (3) نامه نگاری کوفیان پس از این تا سال شصت و یک هجری قمری متوقف ماند.

محبوبیت امام هم رفته رفته در جامعه رو به افزایش بود؛ به گونه ای که در پی شهادت حجر بن عدی و یارانش توسط معاویه (4) در مرج عذرا حکومت اموی از وجود امام حسین (علیه السلام) در مدینه احساس خطر می کرد. به همین سبب معاویه نامه ای به امام حسین (علیه السلام) نوشته او را از فتنه منع کرد. امام هم در جواب نامه ای کوبنده برای او فرستاد و جنایات او را در حق شیعیان یک یک برشمرد. (5)

از طرفی مسئله بیعت (6) برای یزید و جانشینی او در برنامه کاری معاویه قرار داشت و امام مخالف جدی آن بود. مخالفان دیگری هم از صحابه با این امر - که گامی در جهت تبدیل خلافت به پادشاهی تلقی می گردید - در مدینه وجود داشت. بدین منظور معاویه

ص: 267

1- سمو المعنی فی سمو الذات ص 82 - 80؛ تاریخ الشعوب الاسلامیة، ص 124 سیرة پیشوایان، ص 180 .

2- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 249؛ به نقل از الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 603.

3- همان، ص 238.

4- الاخبار الطوال، ص 170؛ تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 230 - مروج الذهب، ج 3 ص 3 - تاریخ الطبری، ج 3 ص 230.

5- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 250 .

6- الغدیر، ج 10، ص 342 به نقل از الامامه والسیاسة.

دوبار به مکه سفر کرد و در سفر دوم در حالی که دستور داده بود مردان مسلح با شمشیر بر بالای سر مخالفان بایستند، خود بر منبر رفت و اعلام کرد آنان بیعت کرده اند.

مخالفان، این بیعت را پس از اتمام جلسه و بیعت عمومی انکار نمودند. بدین ترتیب حجاز به عنوان کانون خطر برای معاویه باقی ماند. امام سعی داشتند خود و یارانش بهانه ای به دست معاویه ندهند و در عین حال در جامعه حالت آمادگی و انتظار به وجود آورند تا کار را پس از معاویه از سرگیرند. معاویه نیز برای پس از خود در مورد مخالفان، توصیه هایی به یزید کرده بود. (1)

سرانجام پس از دیرزمانی که جامعه اسلامی در برابر هیبت حکومت اموی قد خم کرده تسلیم شده بود، با مرگ معاویه به جنبش درآمد و موانع برداشته شد. امام حسین (علیه السلام) در این هنگام نقش تاریخی و رسالت خود را در مبارزه با ستم، نجات امت از دست دشمنان سرسخت و دمیدن روح سلحشوری در مردم ایفا نمودند و برای هر قیامی بر ضد ستم حاکم - در هر زمان و مکان - الگو و نمونه عالی ای فراهم آوردند.

معاویه در پانزدهم رجب سال شصت هجری قمری هلاک شد. (2) پسرش یزید از ولید بن عتبة بن ابی سفیان (والی خود در مدینه) (3) خواست که از حسین (علیه السلام) در کنار عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیرد. (4) امام و عبدالله بن زبیر از بیعت خودداری نمودند.

در سوم شعبان همان سال امام برای تبلیغ اهداف قیام خود از مدینه وارد شهر آمن مکه شدند (5) و تا هشتم ذی الحجه در آنجا بودند. (6) ابن زبیر هم فعالیت هایی داشت،

ص: 268

1- وقعه الطف، ص 172.

2- الاخبار الطوال، ص 171 - الارشاد (مفید) ج 2، ص 32.

3- وقعه الطف، ص 72.

4- الاخبار الطوال، ص 172، 173؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج 1، ص 260.

5- لهوف سید بن طاووس، ص 46.

6- وقعه الطف، ص 147.

ولی با ورود امام به مکه تلاش های او در جهت به دستگیری قدرت در حجاز تحت الشعاع شخصیت امام قرار گرفت.

در این بین از دهم رمضان نامه نگاری سران شیعه پس از وقفه ای طولانی از کوفه به مکه آغاز شد (1) و شدت گرفت. (2) امام نیز مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا آنچه آنان نوشته بودند از نزدیک بررسی کرده و نتیجه را گزارش کند. همچنین امام نامه ای به اشراف بصره (مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیشم و عمرو بن عبیدالله بن معمر) نوشتند. در این نامه امام ضمن بیان حقانیت خود آنان را به کتاب خدا و سنت فرا خواندند. (3)

مسلم بن عقیل در پنجم شوال سال شصت هجری قمری به کوفه وارد شد.

نامه ای مبنی بر بیعت بیست هزار نفر از او در مکه قبل از حرکت به دست امام رسیده بود (4).

امام حسین (علیه السلام) با دریافت اطلاعات روشنی از اوضاع کوفه با در نظر داشتن خطر جانی همراه خاندان و عشیره خود و عده ای از شیعیان به طرف آن شهر روان شدند. بردن خاندان با توجه به حضور ابن زبیر در مکه و اوضاع متغیر حجاز ضروری بود. (5)

در این هنگام افراد سرشناس زیادی از جمله: عبدالله بن عباس و برادر امام (محمد حنفیه) او را از حرکت باز می داشتند. امام به هر یک از آنان به نحوی جواب دادند، زیرا سران شیعه که به امام نامه نوشته بودند از اوضاع سیاسی کوفه شناخت بیشتری داشتند و از نزدیک شاهد امور بودند. مسلم هم مشاهدات آنها را در نامه خود به امام از کوفه تأیید کرده بود. در حالی که عبدالله بن عباس و محمد حنفیه سال ها بود که از

ص: 269

1- وقفة الطف، ص 92؛ الاخبار الطوال، ص 174 .

2- لهوف، سیدبن طاووس، ص 50.

3- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 315.

4- بحار الانوار، ج 44، ص 336.

5- ابن زبیر در فکر بازگردان خلافت به حجاز بود و در جنگ جمل در صف مخالفان علی (علیه السلام) در کنار خاله اش عایشه قرار داشت.

مکه و مدینه خارج نشده بودند. (1) از طرفی در مکه احتمال ترور امام می رفت. (2)

نظر به اهمیت شهر کوفه در قیام امام حسین (علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی - قبل از بررسی زمینه های تغییر حکومت در کوفه - موقعیت استراتژیک این شهر بیان می گردد:

موقعیت استراتژیک کوفه

شهر کوفه در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) (35-41 هـ- ق) پایتخت حکومت اسلامی بود و اهمیت زیادی از این نظر داشت. کوفه در مرکز کشور اسلامی به پایگاه سنتی شیعیان تبدیل گشته بود. در قیام های علویان علیه حکومت اموی و عباسی به لحاظ تأمین امکانات نظامی اهمیت ویژه ای داشت.

شهر کوفه در سال هفدهم هجری قمری به دستور عمر به دست سعد بن ابی وقاص تأسیس شد. (3) یک سال قبل از آن شهر بصره بنا گردیده بود. بصره پایگاه سنتی طرفداران عثمان بود. این دو شهر در کنار دو شهر قدیمی تر، ابتدا به عنوان پادگان نظامی ساخته شده بودند و سپس با مهاجرت جنگجویان عرب مسلمان رفته رفته به صورت شهر درآمدند.

کوفه، هم به دلیل آب و هوای خوش و هم داشتن مراتع برای چرانیدن شتر، پذیرای مهاجران شد. نقطه شروع لشکرکشی های مسلمانان در قرن اول هجری به ایران و سند، دو شهر کوفه و بصره بودند و خراج آن مناطق نیز به این دو شهر سرازیر می گردید.

ص: 270

1- خطر جانی در رفتن به کوفه همراه امام آن قدر زیاد و جدی بود که عبدالله بن عباس و محمد حنفیه بن علی بن ابی طالب در حجاز ماندند (محمد به سبب انتساب به مادرش خوله، حنفیه نام گرفت).

2- امام حسین (علیه السلام) در مکه به ابن عمر فرمود: «ان القوم لایترکونی و ان اصابونی و ان لم یصیبونی فلا یزالون حتی ابایع و انا کاره، او یقتلون» (موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام) : : ص 308). هم چنین به ابن زبیر فرمود: « وَاللَّهِ لَئِنْ اُقْتُلَ خَارِجاً مِنْهَا بِسَبْرِ اَحَبَّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ دَاخِلًا مِنْهَا بِسَبْرِ ! وَاَيْمُ اللّٰهِ لَوْ كُنْتُ فِي جحر هامة مِنْ هَذِهِ الْهَوَامِّ لاسْتَخْرَجونى . . . » ص 324 در راه کربلا به صفاح فرمود: « لَوْ لَمْ اعْجَلْ لآ خذت » (همان، ص 335) و به اباهره فرمود: «يا اباهره ان بنى اميه اخذوا مالى فصبرت، و شتموا عرضى فصبرت، و طلبوا دمی فهربت...» (ص 345).

3- تاریخ طبری، ج 2، ص 479.

در مقاطعی که این دو شهر تحت حاکمیت یک نفر قرار می گرفت، منابع مالی هنگفتی در اختیارش بود که در مسائل سیاسی نقش مهمی داشت.

خراج مالیاتی بود که به جای تقسیم زمین های فتح شده بین جنگ جویان مسلمان، بر آن زمین ها بسته می شد. علاوه بر آن جزیه از غیر مسلمانان در قبال تأمین امنیت آنها، غنایم جنگی شامل اموال مخصوص پادشاهان و امرای دشمن (صوفی) و گمرکات نیز از منابع مالی حکومت اسلامی بود. (1)

درآمد عمده مردم از راه گرفتن عطا مردم از راه گرفتن عطا و رزق بود و مردم وابستگی شدیدی بدان داشتند. عطا، مقدار پرداخت نقدی از سوی حکومت کوفه بود که طی چند مرتبه در سال یک جا به سپاهیان پرداخت می شد.

چنان که «رزق» نیز کمک های جنسی و خوراکی بود که هر ماه به صورت بلاعوض به آنان تحویل می گردید تا از اشتغال سربازان جلوگیری شود.

بدین ترتیب یک ارتش همیشه آماده برای جنگ وجود داشت. نظام پرداخت عطا، حربه کارآمدی در دست حکومت بود و اشراف کوفه که مسئول تحویل آن از حکومت و پرداخت به مردم بودند، از این جهت قدرت و نفوذ بسیاری در شهر داشتند.

عبداللہ بن زیاد توسط همین اشراف توانست با تهدید به قطع عطا، مردم را از اطراف مسلم بن عقیل دور کند و با افزایش عطا لشکر عظیمی از کوفیان برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) در کربلا فراهم آورد. (2)

ترکیب عقیدتی - سیاسی مردم کوفه

مردم کوفه از دو گروه مسلمان و غیر مسلمان تشکیل می شد. غیر مسلمین متشکل از عرب مسیحی از بنی تغلب، مسیحیان نجران و نبطی، مجوسیان ایرانی و

ص: 271

1- مجله مشکوة، شماره 53، زمستان 1375 «مردم شناسی کوفه» ص 33 و 34.

2- همان، ص 35-37.

یهودیان رانده شده از شبه جزیره بودند. اینان درصد کمی از جمعیت کوفه را تشکیل می دادند. بخش مسلمانان شامل گرایش های بی طرف، هواداران بنی امیه، خوارج پیروان قراء و صحابه و شیعیان علی (علیه السلام) بودند.

اکثر مردم کوفه از گروه بی طرف بودند که زیربنای فکری - عقیدتی محکمی نداشتند. تعداد زیادی از قراء و صد و هفتاد و هشت (1) تن از صحابی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان آنها بود که هر یک خود را مجتهد و صاحب رأی می دیدند و در مقابل حکومت می ایستادند. اینان در بی طرفی مردم نقش عمده داشتند. در واقع این مردم از قبایل صحراگردی بودند که سابقه شهر نشینی نداشتند. ویژگی خاص آنها نظم ناپذیری بود. بر خلاف مردم شام - که سال ها سابقه شهر نشینی داشتند و معاویه از نظم پذیری آنها کمال استفاده را می کرد - (2) این گروه بی طرف در جریانات سیاسی همچون موجی به دنبال طرف برتر می رفتند، نه از امیر راضی بودند و نه امیر از آنان راضی بود. در هنگام بروز ناآرامی ها و جابجایی قدرت به منافع مادی خود می نگریستند.

بنابراین وقتی معاویه هلاک شد و آنان جوانی و بی تجربگی یزید را دیدند، به صف یاران مسلم پیوستند. آنان والی نرم خوی کوفه، نعمان بن بشیر را که سنین پیری را می گذراند، قادر یا مقابله با قیامی جدی نمی دیدند. شاید همین افراد بودند که فرزدق در وصفشان به امام حسین (علیه السلام) گفت: «دل هایشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست» (3).

در چنین اوضاعی که کنترل از دست نعمان بن بشیر خارج شده بود، تعدادی از اشراف کوفه مانند عمر بن سعد بن ابی وقاص (پسر بنیانگذار کوفه)، عبدالله بن مسلم و عماره بن ولید بن عقبه به یزید نامه نوشتند تا اگر کوفه را می خواهد، فرد قدرتمندی بر

ص: 272

1- الطبقات الكبرى، ج 4، ص 296 - 345؛ کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، ص 443-445.

2- مجله مشکوة، ص 20 و 21.

3- تجارب الامم، ج 2، ص 59.

آن گمارد. در ضمن خبر آمدن مسلم به کوفه را نیز دادند. (1) یزید به پیشنهاد «سرجون»، عبیدالله بن زیاد را با حفظ سمت ولایت بصره، به ولایت کوفه برگزید. (2)

با آمدن ابن زیاد به کوفه افراد بی طرف جذب و عده و وعیدهای او شدند و مسلم را تنها گذاشتند. اشراف کوفه که در طول بیست سال حکومت امویان دارای نفوذ بسیاری در میان گروه بی طرف ها بودند، از وابستگان حزب اموی به شمار می رفتند. آنان ابن زیاد را یاری می دادند.

از طرفی عده ای از آنان در جریان نامه نگاری به امام حسین (علیه السلام) برای حفظ ریاست خود - در صورت برقراری حکومتی از جانب امام - عاطفی ترین نامه ها را نوشته بودند. (3) اما همین که عبیدالله بن زیاد کنترل کوفه را به دست گرفت، آنها هم در موقعیت های حساس سپاه اعزامی او به فرماندهی عمر سعد به کربلا قرار گرفتند.

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا در مقابل لشکر کوفه خطاب به همین عده فرمود: «ای شیث بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث!! آیا شماها نبودید که به من نامه نوشتید: میوه ها رسیده و وقت چیدن فرا رسیده و خرماها سرسبز گشته و زمین از گیاه پر است و سپاهی آماده در انتظار توست! پس بشتاب» (4)؟!

نامه نگاری این عده از اشراف به امام حسین (علیه السلام) نشان می دهد که در سطح آنان، احتمال موفقیت قیام امام برای تشکیل حکومت می رفته است. هم چنان که مردم عادی نیز در هنگام ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه، او را نشناخته به گمان امام بر او سلام می کردند و خیر مقدم می گفتند. (5)

ص: 273

1- وقعه الطف، ص 101 - 102؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 280؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج 1، ص 287.

2- تاریخ الطبری، ج 3، ص 275 مقتل الحسین للخوارزمی، ج 1، ص 287.

3- وقعه الطف، ص 93 - 95.

4- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 420 - 421.

5- وقعه الطف، ص 109؛ الاخبار الطوال، ص 177؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 275 مقتل الحسین للخوارزمی، همان ج 1، ص 289، سید بن طاووس (م 664 ق) نیز با وجود اختصارگویی به این مطلب اشاره کرده است. لهوف سید بن طاووس همراه فرجام قاتلان امام حسین، ص 58.

از گروه های دیگر اعتقادی در کوفه، خوارج بودند. آنان در عمل خشن و دارای انگیزه های قوی دینی بودند. (1) فهم عمیقی نداشتند، مکتب عمر را پذیرفته و خشونت می ورزیدند. نقل روایات عمر دلیل این مدعاست. پایگاه مردمی هم نداشتند و مخالف حکومت بودند. با شیعه هم دشمنی سرسختانه نشان دادند. در بصره و کوفه طی چند مرحله قیام تا واقعه کربلا در سال شصت و یک هجری قمری سرکوب شده بودند (2) و در این واقعه نقش چندانی نداشتند.

پیروان قراء و صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز گروه دیگری در کوفه بودند. آنان امام علی (علیه السلام) امام حسن و امام حسین (علیه السلام) را به عنوان مجتهد و راوی قبول داشتند؛ حتی برخی از آنها عبدالله بن مسعود و عمر را از حضرت علی (علیه السلام) بالاتر می پنداشتند.

اقلیتی از شیعیان در کوفه بودند که عمیقاً به خاندان اهل بیت عشق می ورزیدند.

عده ای از میان آنان رؤسای شیعه به حساب می آمدند. از دهم رمضان سال شصت هجری قمری نامه های دعوت همین رؤسای شیعه به امام حسین (علیه السلام)، پس از وقفه ای ده ساله آغاز شد. نامه برخی از آنان چون سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر اسدی، ابو ثمامه صائدی (3) و... در مکه به دست امام حسین (علیه السلام) رسید اینان در زمان حضرت علی (علیه السلام) در جنگها همراه او بودند و پس از مرگ معاویه با آگاهی کامل از اوضاع کوفه امام را دعوت کردند.

دیگر شیعیان نیز با وجود علاقه وافر به اهل بیت با توجه به سیاست های شیعه زدایی معاویه و کشتارهای شیعیان توسط زیاد ابن ابیه در جریان قیام حجر به سال پنجاه و یک هجری قمری تا احتمال پیروزی قطعی نمی دادند، در قیام ها همراهی

ص: 274

1- الخوارج في العصر الاموي، ص 214-218 و ص 196.

2- همان، ص 109 به بعد؛ تاریخ الدوله الامويه ص 18؛ کوفه نقش آن در قرون نخستین اسلامی، ص 306 - 308.

3- لهوف سید بن طاووس همان ص 48 - 49، یکی از دلایل قلت شیعه در کوفه و نفوذ اشراف، اموی کاندید شدن عمر سعد بعد از واقعه کربلا برای ولایت کوفه است (ر.ک: مروج الذهب: ج 3، ص 85).

نمی کردند. به همین علت به محض احتمال شکست مسلم در کوفه از اطراف او پراکنده شدند. در حالی که بعدها به علت تسلط مختار بر خزانه کوفه به قیام او پیوستند.

زمینه های تغییر حکومت در کوفه

جو سیاسی کوفه

1- در کوفه جوّی پدید آمده بود که همه گروه ها با شور و شوق به امام نامه می نوشتند و فرستادگان آنها در مکه به حضور امام حسین (علیه السلام) می رسیدند، در حالی که دیگر مناطق - مانند یمن، مصر و ایران - خاموش بودند، در اثر همین جوّ بود که حتی عده ای از اشراف هوادار امویان نیز برای عقب نماندن از قافله و به امید رسیدن به مقام و موقعیت، به امام نامه دعوت نوشته بودند.

2- ضعف شخصیت یزید: از نظر مردم کوفه او جوانی تازه کار بود و ضعف مدیریتی سیاسی و اجتماعی داشت.

3- ضعف شخصیت نعمان بن بشیر (والی وقت کوفه): بشیر بن سعد پدر، نعمان در جریان سقیفه در مخالفت (1) با سعد بن عباده که او هم انصاری و خزرجی بود، با ابوبکر بیعت کرد. بشیر در امر بیعت با اسید بن حضیر اوسی در رقابت هم بود. (2) نعمان بن بشیر و مسلمة بن نحلّه هم تنها انصاریانی بودند که عثمانی و همراه معاویه شدند و از حضرت علی (علیه السلام) کناره گرفتند. (3) معاویه خود را منتقم خون عثمان معرفی می کرد. نعمان در این زمان که مسلم در کوفه و امام در راه آن بود، سنین پیری را می گذراند و قدرت جمع آوری سپاه و مقابله با مسلم را نداشت.

4- در اثر گذشت زمان نسلی به وجود آمده بود که دوران ظلم معاویه را تجربه کرده و افرادی مانند سلیمان بن سرد، رفاعه بن شداد و مسیب بن نجبه در میان آنها حکومت عدل علی (علیه السلام) را دیده بودند. آنها می خواستند از خلاء قدرت سیاسی استفاده کرده و قبل از

ص: 275

1- واقدی، کتاب الرده، ص 71 و 72.

2- الزبیر بن بکار اخبار الموقیّات، ص 587.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 89 و انساب الاشراف، ج 3، ص 205.

تثبیت قدرت یزید حکومتی نظیر حکومت امام علی (علیه السلام) به رهبری فرزندش که او هم امام بود - تشکیل دهند.

5- رقابت شام و عراق قبل از اسلام در زمان درگیری های روم و ایران، در شام حکومت عربی غسانیان (آل جَفْنَه) دست نشانده روم و در عراق نزدیک کوفه، حکومت عربی حمیریان (لخمیان) دست نشانده ایران در رقابت و ستیزه بودند. (1) پس از اسلام، کوفه در زمان حضرت علی (علیه السلام) پایتخت رسمی و مهمترین شهر مملکت اسلامی بود.

برخی فتوحات لشکر اسلام پیش از زمان حضرت، از کوفه هدایت می گردید و کوفه مظهر قدرت و عزت اسلام بود.

در حالی که در همین زمان ها، مرکز حکومت معاویه در شام، غیر رسمی و او و اطرافیانش از نظر کوفیان مثنی «طلقاً» به شمار می رفتند که در فتح مکه تسلیم پیامبر شده بودند. از طرف دیگر پایتختی کوفه علاوه بر اهمیت سیاسی، فواید اجتماعی و اقتصادی ای نیز برای اهالی آن در برداشت. پس از تسلط معاویه بر مقدرات مملکت اسلامی و صلح امام حسن (علیه السلام)، معاویه به سبب خشم و نفرت از کوفه، پایتخت را به شام منتقل کرد و مدت بیست سال مردم کوفه از آن فواید محروم و شهر نیز به صورت عادی درآمد از این رو با مرگ معاویه، مردم کوفه به یاد دوران خوش پایتختی انگیزه فراوانی داشتند تا مجد و عظمت از دست رفته را که در آن زمان قدر ندانسته بودند، بازگردانند.

اهداف اعلام شده امام حسین (علیه السلام) در وصیت به برادرش محمد حنفیه عبارت اند از (2):

1. اصلاح امت جدش.

2. امر به معروف و نهی از منکر.

3. عمل به سیره پیامبر و حضرت علی (علیه السلام) این اهداف نیز با تشکیل حکومت اسلامی قابل تحقق و سازگارند.

ص: 276

1- غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص 69 و 74.

2- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 290 و 291.

1 - مهمترین علت، ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه است. وی هنگامی که در بصره بود، توسط منذر بن الجارود (1) از فرستادن نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم بصره آگاه شد و پیک امام (سلیمان) را کشت. اشراف هوادار حکومت اموی در کوفه قبلاً یزید را از آمدن مسلم به کوفه خبردار کرده بودند. با رسیدن نامه امارت کوفه از طرف یزید، ابن زیاد به کوفه آمد. مردم کوفه به گمان ورود امام به او خیر مقدم می گفتند. او بدون هیچ مقاومتی وارد قصر شد و کنترل اوضاع را در دست گرفت.

2- مسلم بن عقیل با شنیدن خبر ورود ابن زیاد به کوفه، خانه مختار را ترک کرده وارد خانه هانی بن عروه (2) گردید و مخفیانه از مردم کوفه بیعت می گرفت. معقل (3) - جاسوس ابن زیاد - توانست از طریق مسلم بن عوسجه به محل اختفای مسلم پی برد و از برنامه ترور ابن زیاد به وسیله مسلم نیز آگاه شد. ابن زیاد پس از دریافت این اطلاعات، هانی را دستگیر کرد و به شهادت رساند. در این هنگام مسلم قصر ابن زیاد را محاصره کرد.

این محاصره کامل نبود و ابن زیاد از طریق درب الرومیین (4) با اشراف کوفه در ارتباط بود. ارتباط سران شیعه نیز در این محاصره با مسلم و محاصره کنندگان روشن نیست. در یک احتمال ضعیف می توان نتیجه گرفت که محاصره قصر به قصد تصرف آن نبوده، بلکه به خاطر جلوگیری از غافل گیری و گرفتار نشدن مسلم و سران شیعه بوده است. به همین دلیل افراد به سرعت از اطراف مسلم پراکنده شدند و او در کوچه های کوفه تنها و سرگردان ماند.

اگر مسلم در جریان محاصره قصر می توانست ابن زیاد را از آنجا بیرون براند یا او را بکشد و بر خزانه کوفه مسلط شود، نیروی او چند برابر می گردید و شمشیرهای زیادی به

ص: 277

1- وقعه الطف، ص 107؛ الاخبار الطوال، ص 176.

2- همان، ص 111؛ الاخبار الطوال، ص 177؛ الفتوح، ص 818 به بعد.

3- همان، ص 112 - 115؛ الاخبار الطوال، ص 178.

4- همان ص 123؛ تجارب الامم، ج 2، ص 48.

خدمتش در می آمدند. به طوری که با ورود امام به کوفه به کلی اوضاع تغییر می کرد و امام نیز با تحریک انگیزه ها، دل های کوفیان را بیشتر به خود جذب می نمود. حتی در اندک مدتی با پیوستن بصره و حجاز حکومت امام نیز گسترش می یافت. بیست سال سلطه امویان و ظلم و جور آنها نیز باعث می شد که قدر حکومت آل علی (علیه السلام) را بدانند.

جواب نامه عده ای از مردم بصره و اعلام همراهی آنان نیز به دست امام حسین (علیه السلام) رسیده بود. (1) «شریک بن اعور» از بزرگان بصره هم قبل از فوت قول جلب همراهی مردم بصره را به مسلم داده بود. (2) هم چنین ابن زبیر در حجاز فعالیت خود را آغاز کرده در مخالفت با حکومت یزید با امام هم رأی بود.

بعد از تسلط نظامی، امام این ظرفیت را دارا بودند که مردم را از چشمه جوشان علوم خود بهره مند ساخته و آنها را از بی تفاوتی بیرون آورده و با سال ها جریان شیعه زدایی معاویه مبارزه نمایند. با توجه به مقبولیت امام در نزد عامه مردم، نیاز به تهدید و تطمیع حکام اموی هم نبود، این مقبولیت در هنگام ورود ابن زیاد به کوفه معلوم بود و مردم او را به جای امام می پنداشتند.

از نکات مبهم تاریخ؛ غیبت سران شیعه در جریان محاصره قصر به وسیله مسلم بن عقیل است که در کنار او نبودند. برخی از آنان مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی در کربلا حاضر شدند، ولی بزرگانی چون سلیمان بن صرد خزاعی، رفاعه بن شداد بجلی و مسیب بن نجبه فزاری در صحنه کربلا هم حاضر نشدند.

آنها قصد پیوستن به امام را هم نداشتند، زیرا بعدها در جنبش توأیین به عمل خود اقرار دارند. همچنین به درستی معلوم نیست که چرا محاصره قصر ابن زیاد بوسیله مسلم به صورت کامل نبوده است و ابن زیاد از طریق درب الرومیین با اشراف هوادار امویان ارتباط داشته است.

ص: 278

1- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 318.

2- وقعه الطف، ص 114؛ و الاخبار الطوال، ص 178.

مسلم پس از این واقعه با فرا رسیدن شب، در کوچه سرگردان ماند. تا اینکه شب را در خانه زنی به نام طوعه(1) گذراند. هنگام صبح با جاسوسی پسر این زن غافلگیر شد و پس از نبردی جانانه دستگیر و شربت شهادت نوشید.

نکته قابل توجه در جریان کار مسلم در کوفه، لو رفتن محل اختفای او در خانه هانی و بعد در خانه همین زن با جاسوسی است.

مسلم قبل از شهادت به محمد بن اشعث وصیت کرده بود تا کسی نزد امام بفرستد و او را از آمدن به کوفه بازدارد. پیک محمدابن شعث در زباله (میان راه کوفه) خبر را به امام رساند. (2)

امام حسین(علیه السلام) در روزی که مسلم به شهادت رسیده بود، از مکه خارج شدند و در بین راه قیس بن مسهر و عبدالله بن یقظر (3) (برادر رضاعی خود) را با نامه هایی به کوفه فرستادند.

خبر شهادت هانی بن عروه و مسلم در بین راه قبل از زباله، در ثعلبیه(4) به امام رسید و در حضور همراهان مطرح شد. در این مرحله دیگر احتمال امکان تشکیل حکومت به وسیله امام حسین(علیه السلام) در کوفه کاهش یافته بود. شاید نفس اهمیت این هدف در مقابل اهداف فرضی دیگر بوده است که امام فرمان حرکت دادند. پراکندگی یاران هم تا این مرحله و پس از خبر مذکور گزارش نشده است.

بنابراین با توجه به عدم دلیلی برای بازگشت، احتمال ترور در حجاز، آرزوی بیست ساله شیعیان در برپایی حکومت و این که برادران عقیل قصد خون خواهی داشتند،(5) امام فرمان ادامه حرکت دادند.

ص: 279

1- الفتوح، ص 857.

2- موسوعه کلمات الامام حسین (علیه السلام)، ص 349.

3- همان، ص 339 - 340؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 2، ص 70.

4- همان، ص 343.

5- همان، ص 344.

برخی دیگر نیز به امام گفتند: شخصیت شما بالاتر از مسلم است و مردم کوفه به شما رو خواهند آورد. (1) در زباله، خبر شهادت عبدالله یقظر رسید و امام یاران را رخصت رفتن و عدم همراهی دادند. نکته قابل ذکر این که بسیاری در این محل امام را ترک کردند (2) برخلاف وجود برخی از شرایط قبلی در کنار امام نماندند، در حالی که عده کمی همچنان همراه امام باقی ماندند و این عبرت دیگری است.

3- در برخورد با سپاه حر، امام حسین (علیه السلام) مسیر کاروان را برای بازگشت تغییر دادند، (3) ولی حر مانع شد. به نظر می رسد که قصد امام برای بازگشت، واقعی باشد، اما با توجه به وجود خطر جانی در حجاز، می توان گفت که امام می خواست قیامش انتحاری خوانده نشود. بنابراین با وجود سپاه حر، کاروان امام در کربلا فرود آمد.

در کربلا عمر بن سعد به طمع حکومت ری (4) در مذاکرات (5) خود با امام به نتیجه نرسید و سرانجام در رقابت با شمر بن ذی الجوشن جنگ را با امام آغاز کرد. ابن زیاد، شمر را فرستاده بود تا ابن سعد، یا فرماندهی را به شمر واگذارد یا کار جنگ را یکسره کند. بدین ترتیب حادثه بزرگ کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) شکل گرفت.

آثار و پیامدهای شهادت امام حسین (علیه السلام)

1- تأثیر عاطفی شدید در مواجهه با خاندان مصیبت زده و شنیدن سخنان آنها که به صورت گزارش هایی از خوارق عادات در منابع پس از حادثه آمده اند.

2- رسوایی هیئت حاکمه تا جایی که یزید مورد لعن قرار گرفت و گناه کشتن فرزند

ص: 280

1- تاریخ الطبری، ج 3، ص 303؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 2، ص 75 مقتل الحسین للخوارزمی، ج 1، ص 328.

2- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 348.

3- الاخبار الطوال، ص 187؛ الفتوح، همان، ص 878 - 879؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج 1، ص 332؛ لهوف، همان، ص 92؛ همان، ص 357 - 359.

4- الاخبار الطوال، ص 189.

5- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 386-389.

3- احیای سنت جانبازی در راه دین و روح آزادگی در جامعه و جدا شدن از عادت اطاعت محض امیر زورگو به خاطر «عطا» و کم شدن نفوذ اشراف و زاهدان عوام فریب، بطوری که عبدالله عقیف ازدی در اولین سخنرانی عبیدالله بن زیاد پس از جنگ، فریاد اعتراض خود را در مقابل دشنام و ناسزای عبیدالله نسبت به امام حسین (علیه السلام) در مسجد کوفه بلند کرد.

4- آغاز قیام ها و شورش ها در سراسر امت اسلام به خون خواهی حسین (علیه السلام) که به سرنگونی بنی امیه انجامید؛ نظیر قیام توابعین، شورش مدینه و مکه، انقلاب مختار بن ابی عبیده ثقفی، قیام زید بن علی بن الحسین - (علیهم السلام) - و پسرش یحیی .

5- اتحاد و انسجام گروه های شیعی و جدایی تدریجی آنها از سایر فرق گروه های شیعی، امامت را تنها حق الهی علی (علیه السلام) و امامان پس از او می دانستند، نه خلفای دیگر. این مطلب در فحوای کلام امام حسین (علیه السلام) در جریان حرکت به سوی کربلا و نیز در سخنان یارانش موجود است.

ص: 281

1. اخبار الموققيات، الزبير بن بكار (256ق)، بغداد رئاسه ديوان الاوقاف، 1972م.
2. الاخبار الطوال، ابى حنيفه بن داود الدينورى (م 281 يا 290 ق)، تصحيح حسن الزين، بيروت، دار الفكر والحديث للطباعة والنشر، 1988م.
3. الارشاد في معرفة حجج على العباد، ابى عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (معروف به شيخ مفيد) (م 412ق) تحقيق مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، مؤتمر الالفية الشيخ مفيد، 1413ق.
4. اندیشه سياسى در اسلام معاصر، حميد عنايت، ترجمه بهاء الدين خرماهى، تهران، شركت سهامى انتشارات خوارزمى، چاپ 4، 1380.
5. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى (م 279 ق)، تحقيق محمد باقر محمودى، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، 1397 ق / 1977، چاپ اول.
6. انساب الاشراف احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، تحقيق سهيل زكار و رياض زرکلى، بيروت، دارالفكر، 1417ق / 1996 م . چاپ اول.
7. بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، بيروت، 1403 ق / 1983 م، چاپ دوم.
8. البداية والنهاية، حافظ ابى الفداء اسماعيل بن كثير الدمشقى، (774ق)، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، (بى تا).
9. تاريخ الدولة الامويه، محمد سهيل طغوش، بيروت، دار، التعايس، 1416 ق / 1996م، چاپ اول
10. تاريخ الشعوب، الاسلاميه، كارل بروكلمان، ترجمه، نبيه امين فارس و منير البعلبكى، بيروت، دارالعلم للملايين، 1993م، چاپ 12.
11. تاريخ صدر اسلام، غلامحسين زرگرى، نژاد تهران، سمت 1378 ش، چاپ اول.
12. تاريخ الطبرى ابى جعفر محمد بن جرير طبرى (م 310ق)، بيروت، دارالكتب العلميه، 1408 ق / 1988 م، چاپ سوم.

13. تاريخ يعقوبى، ابن واضح احمد بن ابى يعقوب معروف به يعقوبى (م 284ق)، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، تهران، شركت علمى فرهنگى، 1378 ش، چاپ 8
14. تجارب الامم، ابوعلی مسكويه رازى (م 421 ق)، تحقيق ابوالقاسم امامى، تهران، دار سروش للطباعة والنشر، 1379 ش / 1422 ق / 2001 م، چاپ دوم.
15. ثورة الحسين، محمد مهدى شمس الدين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، 1401 ق / 1981 م، ص 2
16. چرا امام حسين (عليه السلام) به روزگار حكومت معاويه قيام نكرد، اصغر فروغى ابرى.
17. حياة الامام الحسين باقر شريف القرشي، قم، مدرسة العلمية الايروانى، 1413 ق / 1992 م، چاپ 4.
18. الخوارج في العصر الاموى، نايف معروف، بيروت، دار الطليعه للطباعة والنشر، 1414 ق / 1994 م.
19. سمو المعنى في سمو الذات، عبدالله العلاتلى، بيروت، دار الحديد، 1996 م، چاپ 4.
20. سيرة پيشوايان مهدى پيشوايى، قم، انتشارات، توحيد، 1372 ش، چاپ اول.
21. صلح امام حسن (عليه السلام)، شيخ راضى آل ياسين، ترجمه سيد على خامنه اى، تهران انتشارات آسيا، 1355 ش.
22. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد (م 235، ق) تعليق سهيل كىالى، بيروت، دارالفكر، 1414 ق / 1994 م،
23. الغدير، عبدالحسين احمد امينى نجفى، قم، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، 1416 ق / 1995 م.
24. الكامل فى التاريخ عزالدين ابوالحسن على بن ابى الكرام الشيبانى المعروف بابن اثير (م 630 ق)، بيروت، مؤسسه التاريخ العربى 1408 ق / 1989 م، چاپ اول.
25. كتاب الرده، ابو على عبدالله بن عمر بن واقد واقدى، تحقيق، محمود عبدالله ابوالخير، عمان، اردن دارالفرقان للطباعة والنشر والتوزيع، 1411 ق / 1991 م.

26. کتاب شناسی تاریخی امام حسین (علیه السلام)، محمد اسفندیاری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1380، چاپ اول.
27. کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، محمد حسین رجیبی (دوانی)، تهران، دانشگاه امام حسین (علیه السلام)، 1378 ش.
28. اللهوف سید بن طاووس، مترجم عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید، اسلام 1378 ش، چاپ دوم.
29. مجله مشکوة، شماره 53، زمستان 1375.
30. مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، محمد بن مکرم المعروف بابن منظور (م711ق)، تحقیق ابراهیم صالح دمشق، دارالفکر، 1408 ق / 1988م، چاپ اول.
31. مردم شناسی کوفه، نعمت الله صفری فروشانی.
32. مروج الذهب علی بن الحسین، مسعودی (346 ق 2)، قم، دار الهجره، 1404 ق / 1984م، چاپ دوم.
33. مقتل الحسین للخوارزمی، ابن المؤید الموفق بن احمد الملکی اخطب الخوارزمی تحقیق محمد سماوی، قم، انوار الهدی.
34. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعة والنشر، 1385 ق / 1965م.
35. موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، محمود شریفی و دیگران (مهد تحقیقات باقرالعلوم)، قم، دارالمعروف، 1416 ق / 1374 ش، چاپ سوم.
36. نشریه دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد شماره 54 و 53، 1380 ش.
37. النصایح الکافیة، محمد بن عقیل بن عبدالله بن عمر بن یحیی العلوی (م1305ق) تحقیق، غالب السابندر، بیروت، مؤسسه الفجر، 1412 ق / 1991م، چاپ اول.
38. وقعه الطف، لوط بن یحیی الازدی (م158ق)، تحقیق، محمد هادی یوسفی غروی، قم، جامعه مدرسین، 1376 ش، چاپ اول.

حکومت دینی از دیدگاه امام حسین (علیه السلام)

اشاره

سید جواد ورعی

طرح بحث

از دیرباز میان دانشمندان اسلامی بحث است که آیا امام حسین (علیه السلام) برای ساقط کردن حکومت اموی و تأسیس حکومت بر حق اسلامی قیام کرد یا چون دستیابی به این هدف را مقدور نمی دانست و از سوی دیگر با حاکمیت یزید بن معاویه، اساس اسلام به نابودی کشیده می شد، احساس وظیفه کرد تا با ایثار و فداکاری و جانبازی و شهادت درخت اسلام را آبیاری کند.

این دو دیدگاه در طی قرون متمادی طرفدارانی داشته و هر گروهی به بعضی از سخنان امام استناد جسته و احياناً بعضی از اسناد تاریخی را که بر خلاف نظر خود یافته اند، توجیه کرده و در صدد پاسخگویی بر آمده اند.

این نوشته در پی نقد و بررسی این دو دیدگاه نبوده و نیست، چرا که آثار مختلفی در این زمینه در قالب کتاب و مقاله نوشته شده است.

این مقاله با مرور سخنان امام حسین (علیه السلام)، دیدگاه های ایشان را در موضوع «حکومت دینی» به اختصار مطرح می کند تا درآمدی بر تحلیل و بررسی میراث گرانبهای آن حضرت باشد که حیات اسلام به قیام و نهضت او وابسته است.

ص: 285

«الاسلام بدوة محمدی و بقاوة حسینی» گرچه برای ارائه تصویر کامل از اندیشه سیاسی اسلام باید از همه متون و منابع و سخنان معصومان بهره گرفت، اما آنچه در این نوشته کوتاه پیگیری شده، فقط حکومت دینی از دیدگاه امام حسین (علیه السلام) است که طبعاً به کلمات آن بزرگوار مستند خواهد بود.

ناگفته نماند که به منظور تأمین نظر دست اندر کاران محترم همایش، مبنی بر حجم محدود مقالات در هر یک از سرفصل ها توضیح مختصری ارائه شده تا دور نمایی از دیدگاه امام حسین (علیه السلام) در این موضوع ارائه شده باشد.

فلسفه و اهداف حکومت

بررسی فلسفه و اهداف حکومت از مهمترین مسائل این مقوله به شمار می رود.

می توان با استفاده از سخنان امام دریافت که از دیدگاه آن حضرت فلسفه حکومت در این مکتب «حفظ اسلام» است و بس. حفظ اسلام به معنای نشر و گسترش معارف دین در جامعه و تعمیق عقاید و اخلاق مردم، تحقق اهداف دین و حاکمیت قوانین و احکام آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان است. وقتی که از امام درخواست شد تا با حکومت یزید بن معاویه بیعت کند، فرمود: «أَنَا لِلَّهِ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ السَّلَامُ قَدْ بُلِيَتْ الْأَمَةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ» (1)

این سخن به این معناست که حاکمیت جامعه باید به دست کسی باشد و به گونه ای باشد که در پرتو آن اسلام نشر و گسترش یابد. در حالی که با قدرت شخصی چون یزید باید فاتحه اسلام را خواند. آیا در یک جامعه اسلامی مردم مسلمان بالاخص رجال و شخصیت های موجه جامعه که امید مردم اند و مهمتر از آن شخصیتی چون حسین بن علی (علیه السلام) که انتسابش به پیامبر اسلام مهمترین وجهه شخصیت اوست، می توانند در برابر چنین خطری بی تفاوت بوده و سکوت اختیار کنند؟ به همین دلیل بود که امام در برابر

ص: 286

1- موسوعة کلمات الامام الحسين (عليه السلام)، ص 285 به نقل از خوارزمی در مقتل الحسين.

کسانی که از آن حضرت خواستند سکوت اختیار کند و اگر با یزید بیعت هم نمی کند، لا اقل مخالفت نکرده و انزوا اختیار نماید، فرمود: « أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَادَامَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ » (1)

امام برای حکومت اهدافی ترسیم نموده که هیچ یک از آنها در زمان حاکمیت امویان تحقق نداشت. آشنایی با این اهداف بیش از پیش ما را با نگاه پیشوایان معصوم به مقوله حکومت و امتیاز آن از مکاتب دیگر آشنا می سازد. امام بر خلاف مکاتب سیاسی رایج دنیا، اهداف حکومت را بسیار فراتر از تأمین رفاه و امنیت دنیوی و معیشتی مردم می داند امام در واپسین فراز سخنرانی مهمی که در اواخر عمر معاویه در موسم حج و سرزمین منی و با حضور صدها تن از رجال و شخصیت های مذهبی و سیاسی عصر خویش ایراد کرده (2) و اهداف خود را از تلاش برای به دست گرفتن حکومت چنین ترسیم می کند:

« اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعَلَّمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاسًا مِنْ فَضُولِ الحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرَى المَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الاصلاح فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنُ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يَعْمَلُ بفوائِهنك وَ سننك وَ احكامك »

ص: 287

1- همان، ص 307 به نقل از همان و نجم الدین حلّی در مشیر الاحزان.

2- این سخنرانی را ابن شعبه حرّانی در کتاب شریف «تحف العقول» ص 237 تصحیح علی اکبر غفاری، نقل کرده و برای اختصار اسناد روایات را حذف کرده، البته بسیاری از روایات این کتاب در منابع پیشین نقل شده و هم به لحاظ محتوای روایات و هم به لحاظ شخصیت جلیل القدر مولف، این اثر مورد توجه علما و اندیشمندان اسلامی قرار دارد. این سخنرانی نیز که در این کتاب و بعضی از منابع دیگر نقل شده، گرچه بدون سند نقل شده، اما محتوای آن گواه صادقی بر صدور آن از امام است، از این رو مورد استناد بسیاری از فقها قرار گرفته است (ر.ک: المکاسب، ج 3، ص 554؛ مولی احمد نراقی عوائد الایام ص 534؛ امام خمینی ولایت فقیه، ص 95-112). البته سخنرانی دیگری از امام حسین (علیه السلام) در سرزمین منی نقل شده که امام در آن سخنرانی، که توسط سلیم بن قیس از اصحاب آن حضرت نقل شده و در کتاب خود آورده است اصحاب و تابعین حاضر در مجلس را گواه می گیرد و آیات و احادیث را که در فضیلت اهل بیت پیغمبر وجود دارد. مورد استناد قرار می دهد. (ر. ک کتاب سلیم بن قیس هلالی تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی ج 2، ص 788). برخی از محققان معاصر دو سخنرانی فوق را که هر کدام در بعضی از منابع نقل شده یک سخنرانی دانسته اند که بخش نخست آن در کتاب سلیم و بخش دوم آن در تحف العقول نقل شده است. (ر.ک: محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص 302 به بعد).

امام پس از بیان این نکته که نه به دنبال سلطنت و ریاست بر مردم هستیم و نه در پی رسیدن به ثروت و مال دنیا اهداف خود را تعیین می کند:

1- آشکار کردن نشانه های دین تو؛

2- اصلاح زمین تو؛

3- ایجاد امنیت برای بندگان مظلوم تو؛

4- عمل کردن به واجبات سنتها و احکام و قوانین تو.

از بیان امام استفاده می شود که امویان نه تنها هیچ یک از امور یاد شده را در جامعه فراهم نساختند، بلکه بیشترین تلاش خود را در جهت مقابله با آن به کار بستند.

مبارزه با نشانه های دین خدا فساد در زمین، ستم به مردم و حتی سلب امنیت از ستمدیدگان که حق اعتراض هم نداشتند و جایگزین کردن سنت های عصر جاهلیت به جای احکام و قوانین و سنن الهی، بخشی از اعمال حکومت های غاصب به ویژه امویان بود.

در این باره در بخش های بعدی مقاله در بحث «مشروعیت حکومت» سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها به یک نمونه اشاره می شود که امام در یکی از سخنرانی های خود با مردم رفتار امویان را متذکر می شود که اینان اهل پیروی از شیطان ترک اطاعت خدا، فساد در زمین، تعطیل و ابطال حدود الهی، زیر پانهادن قوانین الهی همچون شرب خمر و غارب اموال مساکین اند. (1)

این اعمال را مجوزی برای قیام و مبارزه با چنین حکومتی می شمارند که خود بحث جداگانه ای می طلبد که حق شورش و مخالفت با حکومت برای مردم بالاخص خواص جامعه در چه شرایطی مشروع است؟ امام پس از برشماری موارد یاد شده می افزاید: «أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَاعْزَازِ شَرَعِهِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» (2)

ص: 288

1- موسوعه، ص 336، به نقل از سبط ابن الجوزي، تذكرة الخواص.

2- همان، ص 336.

این جمله به روشنی فلسفه حکومت را از دیدگاه امام روشن می سازد: «برتری کلمه الله»

کوفیان نیز پس از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) بارها از حسین بن علی (علیه السلام) خواستند، علم قیام و مبارزه را بلند کرد و پس از مرگ معاویه او را به کوفه دعوت کردند و خواستار احیای نشانه های حق و حقیقت و از بین بردن بدعت ها بودند(1). بدعت هایی که در طول سالیان متمادی، حکومت های نامشروع و نالایق در جامعه رواج دادند و کیان دین را تهدید کردند.

در این میان مهمترین اهداف حکومت از نظر امام، هدایت، رشد و پیشرفت معنوی و کمالات اخلاقی مردم بود که در پرتو حاکمیت افراد شایسته و تحقق عدالت اجتماعی میسر بود. از این رو بارها از شایستگی اهل بیت پیغمبر برای تحقق آرمان ها و آرزوهای رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سخن می گفت.

در حالی که حکومت های پس از پیامبر، به ویژه امویان نه تنها در چنین فکری نبودند، بلکه با ظلم و تجاوز به حقوق مردم به دنبال ریاست، قدرت و ثروت بودند.

«سُخِّنَ أَهْلُ بَيْتِ أَوْلَىٰ بِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَوْلَاءِ الْمُدْعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ» (2)

مشروعیت الهی حکومت

از مسائل مهمی که در مقاطع مختلف زندگی امام در لابه لای سخنان حضرت به چشم می خورد، «جنبه الهی و دینی حکومت» است.

گرچه جنبه الهی حکومت و منصوب بودن جانشینان پیغمبر از ضروریات مکتب شیعه به شمار می رود، اما چون در سال های اخیر افراد ناآگاه و فریفته مکاتب سیاسی دنیا

ص: 289

1- همان ص 341 به نقل از دینوری در «اخبار الطوال» که امام در پاسخ عبدالله بن مطیع فرمود: «انَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونِي أَنَّ أَقْدَمَ عَلَيْهِمْ لِمَارَجُوا مِنْ أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَامَانَةِ الْبِدْعِ» .

2- همان، ص 356 به نقل از مفید در «ارشاد» ابن اثیر در «کامل» و منابع دیگر.

یا مغرض از سکولار بودن حکومت، حتی در زمان حضور امام معصوم سخن می گویند و در صددند تا جنبه الهی و آسمانی حکومت را به هر نحوی انکار نمایند، پرداختن به این بحث از دیدگاه امام حسین (علیه السلام) ضروری به نظر می رسد.

در جای جای سخنان امام حسین (علیه السلام)، حتی پس از رحلت پیامبر که در سنین کودکی به سر می برد و با خلفا به مباحثه می پرداخت تا وقتی که بر علیه حکومت یزید قیام کرد و جان در راه آرمان الهی اش فدا نمود؛ این نکته مشهود است که حکومت جایگاه و منصبی الهی و دینی است، هر چند مردم نیز در آن نقشی اساسی دارند.

اهل بیت (علیهم السلام) منصوب رسول خدا

امام پس از رحلت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ضمن احتجاج با خلیفه اول، پدرش علی بن ابی طالب را «امیرالمؤمنین» خواند و آن را تعهدی الهی شمرد که پیامبر در زمان حیاتش از جانب خدا در غدیر خم بر مردم نهاده است و مردم به خاطر همان تعهد الهی وظیفه و حق دارند که از نعمت حکومت علی (علیه السلام) برخوردار بوده و از آن حضرت پیروی کنند.

حسین بن علی (علیه السلام) در این بحث، خلیفه را به بیعت مردم با علی (علیه السلام) از زمان پیغمبر متذکر می شود (1)، چه اینکه همین احتجاج را با خلیفه دوم نیز در تاریخ نقل کرده اند. فرزند پیامبر در مقام بحث با خلیفه دوم اظهار داشت: «پدرم از زمان پیغمبر بر مردم بیعت دارد، آن را جبرئیل از نزد خدا آورده است.» (2)

امام حکومت را حق اهل بیت پیامبر می دانست که به امر الهی توسط آن حضرت به مردم ابلاغ شده و مردم با بیعت خویش آن را پذیرفته و عده تحقق آن را داده اند. امام معتقد بود که خلیفه نخست او را بدون هیچ «حجتی از سوی پیامبر» و «بدون رضایت آل محمد» به خلافت برگزید. از این سخن برمی آید که کسی که بر مسند خلافت پیغمبر

ص: 290

1- همان، ص 108 به نقل از بحرانی در «تفسیر برهان».

2- همان، ص 116 به نقل از طبرسی در «احتجاج».

تکیه می زند، باید از سوی آن حضرت که مستخلف عنه است، حجت و دلیل روشن داشته و رضایت خاندان پیغمبر را - که به فرموده رسول خدا، همان رضایت خدا و پیغمبر است - همراه داشته باشد. (1)

در همین مباحثه از ویژگی های حاکم اسلامی و نقش مردم در حکومت سخن می گوید که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

فرزند پیغمبر حکومت را حق پدرش علی بن ابی طالب می دانست، بدین جهت که وی وصی رسول خداست. هنگامی که در جنگ صفین دغل بازان برای ایجاد رخنه در سپاه علی (علیه السلام) به خدعه و نیرنگ رو آورده و نزد حسین بن علی آمدند و از وی خواستند تا پدرش را از خلافت خلع کند تا با او بیعت کنند، حضرت با هوشیاری در برابر این توطئه ایستاد و فرمود: من هرگز به خدا و رسول خدا و وصی پیامبر ناسپاسی نمی کنم. (2)

در این جا سخن حضرت «خیانت به پدر» نیست، بلکه چنین عملی را خیانت به خدا، پیغمبر و وصی او می شمارد. و این جمله حاکی از دیدگاه حسین بن علی به مقوله حکومت است که جنبه الهی و دینی دارد و خیانت به حاکم اسلامی خیانت به خدا و رسول اوست.

سخنرانی امام در سرزمین منی

امام در سخنرانی معروف خود در منی که توسط یکی از اصحاب گرانقدر آن حضرت در همان مجلس نقل شده - سلیم بن قیس هلالی - و در تاریخ ثبت شده، همه شواهد و قرائنی را که از قرآن و احادیث پیغمبر در حق اهل بیت پیامبر در امر حکومت و رهبری جامعه دلالت دارد، بر شمرد و حاضران را که رجال و شخصیت های سرشناس زمان خود بودند، سوگند داد که آیا این سخنان را در حق خاندان پیغمبر از زبان آن حضرت

ص: 291

1- همان، ص 116-117.

2- همان، ص 142 به نقل از ابن اعثم کوفی در «الفتوح».

شنیده اید یا نه؟ و در همه موارد اصحاب حاضر در مجلس شهادت دادند که آن را از شخص پیغمبر، و تابعین گواهی دادند که آن را از اصحاب مورد وثوق پیامبر شنیده اند.

امام در این سخنرانی تصریح کرده که از خوف کهنه شدن حق اهل بیت پیغمبر در امر حکومت و رهبری جامعه، و فراموش شدن این حق الهی به شهر و دیار خود بازگشته و از اصحاب می خواهد این حق را که توسط قدرت طلبان و سیاست بازان در طول سالیان دراز غصب شده و به تدریج در بین مردم رو به فراموشی است، زنده کنند، به افراد مورد اعتماد خود از این حق سخن بگویند تا نسل های حاضر در آینده آن را فراموش نکنند در موقعیت مناسب این حق در جایگاه واقعی خود قرار گیرد.

امام از حاضران به خاطر آنکه حق منصوبین از جانب خود را در امر حکومت و رهبری جامعه، از غاصبان مطالبه نمی کنند، انتقاد نموده و سستی ایشان را در مقابله با حکومت های نامشروع عامل وضعیت ناهنجار جامعه می شمارد. « لَانَكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةً فَضَّلْتُمْ بِهَا وَمَنْ يَعْرِفِ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ... » (1)

فقه های شیعه از بعضی جملات این خطبه استفاده کرده اند که جنبه الهی بودن منصب حکومت اسلامی اختصاص به امام معصوم در عصر حضور ندارد، بلکه در عصر غیبت نیز علما و دین شناسان از سوی امام معصوم به نیابت عهده دار امر حکومت اند.

امام حسین (علیه السلام) در یکی از فرازهای این خطبه می فرماید: « اِنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ بِيَدِ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءُ عَلَيَّ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ » .

گرچه بعضی از فقیهان، تعبیر «علماء بالله» را مخصوص ائمه اطهار دانسته اند، اما پاره دیگری از فقها به این برداشت اشکال گرفته و آن را تعبیری اعم دانسته اند. (2)

ص: 292

1- تحف العقول، ص 238.

2- شیخ مرتضی انصاری و مولی احمد نراقی و حضرت امام خمینی آن را در زمره شواهد و مؤید است ادله ولایت فقیه نقل کرده اند. (ر.ک: المکاسب، ج 3، ص 554؛ عوائد الایام ص 534؛ منیة الطالب، ج 1، ص 326؛ ولایت فقیه ص 95) چنانکه بعضی از فقهای معاصر برای اثبات شرط علم و فقاها در حاکم اسلامی بدان استناد کرده اند. (فقه الدولة، ج 1، ص 313).

حتی در همین خطبه نیز شواهدی وجود دارد که نشان می دهد این تعبیر اعم است. چون امام پس از آنکه خواص جامعه را در عصر خویش مخاطب قرار داده و نعمت مقام و موقعیت اجتماعی آنان را در بین مردم مسئولیت ساز خوانده، سپس به صورت «قاعده ای کلی» جمله یاد شده را بر زبان رانده است و حتی این منزلت را شأن آنان دانسته که توسط امویان سلب شده است.

حکومت، حق شرعی، عقلی و قانونی امام

امام برای حکومت های غاصب که بر خلاف حق بر مسند خلافت تکیه زده بودند که نه حجت الهی داشتند و نه از پشتوانه واقعی مردی بهره مند بودند، مشروعیتی قائل نبود و اگر در بعضی از مقاطع سکوت اختیار کرده، بدین منظور بود که تابع امام زمان خود بوده و مصلحت اسلام و مسلمین را مراعات می کرد.

زمانی تابع علی بن ابی طالب (علیه السلام) و زمانی تابع امام مجتبی (علیه السلام) بود و حتی به شیعیان تند خود پس از انعقاد قرارداد صلح امام مجتبی با معاویه توصیه می کرد که باید به تصمیم امام و رهبر خویش وفادار بوده و بدان پایبند باشیم. (1)

از این رو، پس از شهادت امام مجتبی که معاویه زنده بود، با آنکه بارها معاویه و کارگزارانش را به شدت مورد انتقاد قرار داد، و حتی در نامه خود به معاویه حکومت او را بزرگترین فتنه عصر خویش خوانده و هیچ کاری را برتر از پیکار با او نمی دانست (2)، در عین حال به قرارداد برادرش امام مجتبی (علیه السلام) با معاویه وفادار بود و به یارانش سفارش می کرد تا این مرد زنده است، باید صبر کنید. (3)

امام حکومت را هم به لحاظ شرعی، هم به لحاظ قانونی و هم به لحاظ عقلی و عقلایی حق خود می دانست و بارها این مطلب را تکرار می کرد:

ص: 293

1- موسوعه، ص 202-203 به نقل از مجلسی در «بحار الانوار»

2- همان، ص 254 به نقل از دنیوری در «الامامة و السياسة».

3- همان، ص 205 به نقل از بلاذری در «انساب الاشراف».

- در زمان معاویه خطاب به مردم فرمود: «فَاطِيعُونَ فَإِنْ طَاعْتَنَا مَفْرُوضَةٌ، إِنْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَقْرُونَةً.» (1)

- در اعتراض به تصمیم معاویه مبنی بر جانشینی یزید فرمود: «کسی را که پدر و مادر و خود او بهتر از یزید است، رها کردی.» (2)

- هنگامی که عبدالله بن زبیر از تصمیم امام در خصوص درخواست حکومت مبنی بر بیعت با یزید جو یا شد، امام پاسخ داد:

«من هرگز با او بیعت نخواهم کرد، زیرا پس از برادرم حسن امر (ولایت) با من است. معاویه کار خود را کرد، او برای برادرم سوگند یاد کرد که پس از خود خلافت را در هیچ یک از فرزندان قرار ندهد و آن را - اگر من زنده بودم - به من واگذار کند، اکنون او مرد و به سوگند خود وفا نکرد.» (3)

یکی از مواد قرارداد بین امام حسن مجتبی (علیه السلام) و معاویه چنین بود:

«پس از معاویه، حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه ای پیش آمد، متعلق به حسین است و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.» (4)

بهانه معاویه با امام مجتبی این بود که من برای اداره حکومت با تجربه تر و سیاستمدار ترم، تو حکومت را به من واگذار کن، مشروط بر این که خلافت پس از معاویه از آن حسن بن علی باشد. (5)

- امام همچنین در نامه به مردم بصره نوشت:

«ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او (پیامبر) و سزاوارترین مردم به جانشینی او هستیم که دیگران بر ما سبقت جستند و ما تسلیم شدیم، تفرقه نخواستیم و به وحدت

ص: 294

1- همان، ص 241 به نقل از طبرسی در «احتجاج».

2- همان، ص 263 به نقل از «الامامة و السياسة» و علامه امینی در «الغدیر».

3- همان، ص 278 به نقل از «الفتوح» و «مقتل خوارزمی».

4- ر.ک شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن، ترجمه آیه الله سید علی خامنه ای، ص 355-357.

5- بحار الانوار، ج 44، ص 40 و 55.

پاسخ دادیم، این در حالی بود که می دانستیم ما بر امر ولایت از متولیان آن شایسته تریم»⁽¹⁾

«شایسته سالاری» اصلی مقبول همه عقلای عالم از هر مردم و مکتبی است.

حتی دشمنان نیز به شایستگی امام معترف بودند. وقتی که امام با معاویه بر سر ولایت عهدی یزید نزاع می کرد، و خود را شایسته تر از یزید می شمرد، معاویه به شایستگی امام خرده نمی گرفت، چه این که در زمان امام مجتبی به برتری آن حضرت معترف بود، بلکه چنین استدلال می کرد که من برای حکومت بر این مردم از تو مناسب ترم.

از کیفیت سخن گفتن معاویه - که دشمن سرسخت اهل بیت پیغمبر بود - به خوبی استفاده می شود که امویان هیچ گاه از نظر علمی و جایگاه اجتماعی و شخصیتی خود را برتر از آنان نمی دانستند و به برتری اهل بیت رسول خدا کاملاً واقف بودند، به همین دلیل از حربۀ تهمت و سب و لعن استفاده میکردند تا شخصیت آنان را در جامعه لکه دار ساخته و بدین وسیله از اقبال مردم به ایشان جلوگیری کنند. برای نمونه تنها به دو اعتراف از امویان اکتفا می شود:

- روزی مروان بن حکم به امام سجاد (علیه السلام) گفت: علی بیش از معاویه از عثمان دفاع کرد. امام فرمود: پس چرا بالای منبر او را سب و دشنام می دهید و قتل عثمان را به او نسبت می دهید؟ گفت پایه های حکومت ما جز با سب و لعن علی بن ابی طالب استوار نمی شود. ⁽²⁾

- روزی عمر بن عبدالعزیز از پدرش که حاکم مدینه بود، پرسید: چرا بر منبر خطابه در نماز جمعه هرگاه به فراز سب و لعن علی بن ابی طالب می رسی، لکنت زبان می گیری و نمی توانی درست سخن بگویی؟ گفت: چون کسی را که ما بر منبر خطابه دشنام می دهیم، افضل اصحاب پیغمبر است. و وقتی فرزندش پرسید: پس چرا به او دشنام می دهید؟

ص: 296

1- موسوعه، 315 به نقل از طبری در «تاریخ طبری» و منابع دیگر.

2- بلاذری، انساب الاشراف، ج 1، ص 184؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج 2، ص 258.

پاسخ داد: سیاست ما اقتضا می کند که برای منزوی ساختن علویان، به او دشنام دهیم تا فرزندان او مدعی خلافت نشوند. (1)

تصرف در بیت المال

پس از آنکه معلوم شد که امام برای حکومت منشأ الهی و دینی قائل بود و حکومت را حق الهی، عقلی و قانونی خود می دانست، تصرفات آن حضرت در بیت المال مسلمین در دوران حاکمیت معاویه و یزید روشن می شود. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که حسنین (علیهما السلام) عطایای زورگویان را می پذیرفتند، چون حق آنها بود و بر ستمگران حرام بود. (2)

امام در زمان حیات معاویه اموالی را که کاروانی برای معاویه می برد، مصادره کرد و طی نامه ای آن را به اطلاع وی رساند. (3)

همچنین در زمان حکومت یزید وقتی که از مکه به سمت عراق حرکت کرد، در تنعیم با کاروانی روبه رو شد که هدایایی از طرف کارگزار حکومت در یمن برای یزید به شام می برد همه هدایا را مصادره نمود. علامه مجلسی با نقل این ماجرا می افزاید: «لأن حکمُ أمورِ المُسْلِمِينَ إلیه.» (4)

حکومت امری و فقدان مشروعیت

اشاره

با توجه به مشروعیتی که از جهات مختلف برای اهل بیت پیامبر در حاکمیت جامعه قائل بود، طبعاً حاکمان را غاصب حکومت الهی، قانونی ایشان می دانست. بیشترین بیانات امام در این عرصه درباره عدم مشروعیت حکومت امویان است. امام

ص: 296

-
- 1- ابن اثیر، الکامل، ج 5، ص 42.
 - 2- موسوعه ص 209 به نقل از شیخ طوسی در «تهذیب الاحکام».
 - 3- همان، ص 248.
 - 4- طبری، تاریخ طبری ج 3، ص 296؛ بحار الانوار ج 44، ص 367.

حکومت معاویه را تنها به خاطر قرار دادی که امام محبتی به ناچار موقتاً به وی واگذار کرد.

به تصمیم برادرش به عنوان امام زمانش احترام می گذاشت و پس از شهادت ایشان نیز مصلحت را در تحمل حکومت وی تا زمان مرگش می دید، اما هم به لحاظ شخصیت معاویه و هم به لحاظ عملکرد وی، حکومتش را نامشروع می دانست و از بیان این مطلب در جلسات خصوصی و در نامه ها و دیدارهای خود با معاویه ابایی نداشت. از میراث به جای مانده از امام حسین (علیه السلام) استفاده می شود که حکومت امویان از سه جهت فاقد مشروعیت بود:

1 - غضب حق اهل بیت پیامبر

چون حکومت در مکتب تشیع جنبه الهی داشته و به نصب از سوی پیامبر نیاز داشت، حکومت هایی که از این پشتوانه بی بهره بودند، مشروعیتی نداشتند و امویان نه تنها از چنین پایگاهی بی بهره بودند، بلکه پیامبر اختصاصاً خلافت خود را بر آنان حرام ساخته و فرموده بود: « اِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلٰی آلِ اَبِي سَفِيَانَ »⁽¹⁾ چنان که در زبان حیات خود نیز ایشان را که در فتح ملکه و از ترس جان خود ظاهراً اسلام آوردند و به آزاد شدگان رسول خدا شهرت داشتند، (طلاقاً) از قرار گرفتن در مراکز قدرت و نفوذ و دستیابی به بیت المال بر حذر می داشت و اجازه رسیدن به مناصب اجتماعی و سیاسی را به آنان نمی داد. امام حسین (علیه السلام) نیز به این واقعیت که ایشان از ترس و در ظاهر مسلمان شدند تا از مجازات اعمال گذشته خود نجات یابند، واقف بود. و حتی معاویه را به خاطر گفتار و کردارش از همین اسلام ظاهری هم مرتد می دانست.⁽²⁾

و بارها در پاسخ کسانی که از حضرت می خواستند که به مخالفت با حکومت یزید بر نخیزد و بیعت کند، فرمود: «چگونه می توانم خلافت خاندانی را به رسمیت بشناسم که

ص: 297

1- موسوعه، ص 238 و 285 به نقل از «الفتوح»، «مقتل خوارزمی» و صدوق در «امالی» و منابع دیگر.

2- همان، ص 142 و 254 به نقل از «الفتوح» و «الامامة والسياسة».

پیامبر درباره آنان چنین فرموده و خلافت را برایشان حرام کرده است؟

امام در سخنرانی معروف خود در منی به وضوح از فقدان مشروعیت حکومت سخن می گوید. او را طغیانگری می خواند که با حيله و نیرنگ حکومت را به چنگ آورده و رفتار ظالمانه و جنایتکارانه او را با اهل بیت پیامبر و شیعیان آنان گوشزد می کند. (1)

2- سیاست ها و رفتارهای حکومتی

دومین عامل فقدان مشروعیت حکومت اموی به سیاست ها و رفتارهای حکومتی آنان مربوط می شود. حاکم اسلامی علاوه بر انتسابش به وحی و رسالت، باید عامل به کتاب خدا، به دنبال عدالت اجتماعی، حاکمیت احکام و قوانین اسلامی، اجرای حق و حقیقت و ادای حقوق مردم باشد.

ویژگی هایی که در سخنان امام حسین تبلور یافته است « وَ لَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْأَخِذُ بِالْقِسْطِ وَالِدَّائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ » (2)

در حالی که حاکمان اموی اصول و مبانی مملکت داری شان بر بدعت گذاری در دین، خیانت، خدعه و فریب افکار عمومی ظلم و ستم پیمان شکنی، جنایت و آدم کشی، غارت بیت المال بود (3) و هر کدام از این رفتارها کافی است تا حاکم اسلامی را از شرایطی که باید از آن برخوردار باشد، ساقط کند و مشروعیتش را سلب نماید.

این واقعیت نه تنها بر شخصیتی چون امام روشن بود، بلکه بسیاری از رجال و شخصیت های مذهبی و سیاسی آن روز نیز بدان واقف بودند، کوفیان در نامه های خود به امام حسین و دعوت آن حضرت به کوفه، بخشی از اعمال و رفتار امویان را برشمرده اند.

نیرنگ و حيله، غضب بیت المال، حکمرانی بر مردم بدون رضایت خداوند، کشتن نیکان امت، پرداخت اموال به ستمگران. (4)

ص: 298

1- موسوعة، ص 270 به نقل از کتاب «سليم بن قيس» و «الغدیر».

2- همان، ص 313 به نقل از «تاریخ طبری» و «الکامل».

3- ر.ک: همان، ص 379-380؛ علامه امینی، الغدیر ج 11.

4- موسوعة، ص 311 به نقل از ابومخنف در «وقعة الطّف».

یکی از نکات مهمی که در منابع دینی از پایه های مشروعیت حکومت اسلامی به شمار می رود، تأمین حقوق و نیازهای واقعی مردم است که طبعاً رضایت قلبی آنان را به همراه دارد.

آنچه که در مکاتب سیاسی امروز دنیا تحت عنوان دموکراسی و رأی اکثریت مردم مطرح می شود، در واقع به اعتراف نخبگان آن جوامع، حاکمیت سرمایه داران است که صاحب اصلی قدرت و ثروت اند، ولی با ابزارهای تبلیغاتی خود وانمود می کنند که اکثریت مردم حکومت می کنند. (1)

صرف نظر از بعضی تفاوت ها، حکومت معاویه به خاطر فریب بخشی از افکار عمومی و ایجاد رعب و وحشت در بخشی دیگر که ظاهراً حمایت اکثریت مردم را در اختیار داشت، ممکن است از نظر ظاهر بینان حکومتی دموکراتیک به شمار رود، امام در حقیقت حکومتی استبدادی بود و این واقعیت را نه تنها امام حسین، بلکه بسیاری از خواص نیز بدان واقف بوده و هرگاه فرصتی و فضایی پیدا می کردند، در جلسات خصوصی یا عمومی مطرح می کردند.

قتل بسیاری از نیکان توسط معاویه نیز به خاطر اعتراض به عملکرد حکومت (2) گواه صادقی بر این مطلب است توجه به مردم و رضایت آنان از ابتدا در کلمات امام حسین (علیه السلام) به چشم می خورد.

هنگامی که خلیفه دوم پس از پیامبر، انتخاب مردم را علت تصدی حکومت خود شمرد، حسین بن علی در پاسخ او فرمود: «کدام مردم تو را امیر کردند؟» (3)

خلیفه از این سخن ناراحت شد و شکایت نزد علی (علیه السلام) برد که فرزندت به من چنین می گوید. (4)

ص: 299

1- ر.ک: حجت الله ایوبی، اکثریت چگونه حکومت می کند.

2- موسوعه، ص 253 - 256 به نقل از منابع مختلف.

3- همان، ص 116 به نقل از طبرسی در «الاحتجاج».

4- همان، ص 117-118.

یکی از نقاط اختلاف و عوامل مخالفت امام و شخصیت‌های دیگر با معاویه این بود که تو بر خلاف نظر رسول خدا و سیره و سنت خلفای پیشین، همچنین با زیر پا نهادن قرارداد صلح با امام مجتبی فرزند نالایقت را به جانشینی برگزیده ای و با تهدید و تطمیع از مردم بیعت می گیری. (1)

معاویه به کارگزارانش دستور داده بود که به هر قیمتی از مردم برای یزید بیعت بگیرند. امویان در شام و بسیاری از سرزمین های اسلامی مشکل چندانی احساس نمی کردند، چون به مدت بیست سال به میل خود اسلام را معرفی کرده بودند، اما در شهرهایی چون مکه و مدینه و کوفه و بصره که مردم حکومت پیامبر و خلفای بعد از پیامبر بالاخص امام علی (علیه السلام) را دیده بودند، با مشکل جدی رو به رو بودند.

سعید بن عاص والی مدینه با خشونت تمام از مردم بیعت می گرفت، چرا که اکثر مردم مدینه بالاخص بنی هاشم زیر بار بیعت با یزید نمی رفتند. (2)

شاید علت توصیه امام به پیروانش مبنی بر این که باید تا مرگ معاویه صبر کنید، به همین جهت بود که معاویه با رعایت ظواهر امر به هر قیمتی بسیاری از مردم را راضی نگاه داشته بود. روسای قبایل را با درهم و دینار و آنان نیز افراد قبیله را مطیع خود و حکومت ساخته بودند.

قیام بر علیه چنین حکومتی که خلاف هایش علنی نشده و تحت پوشش دین و مصالح اسلام و مسلمین عملی می کرد، دشوار بود بسیاری از مردم گرچه بر اثر تهدید یا تطمیع امویان از حکومت پیروی می کردند، اما علاقه ای به آنان نداشتند. این مطلب از واضحات تاریخ است که بسیاری از مسافران که با کاروان حسینی رو به رو شده و از عزیمت آن حضرت به سوی عراق آگاه می شدند، می گفتند: «قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سَيْوفُهُمْ عَلَیْكَ» (3)

ص: 300

1- همان، ص 251-252 به نقل از «الکامل»، «الغدیر».

2- همان، ص 252-253.

3- موسوعه، ص 338 به نقل از «انساب الاشراف»؛ ص 336 و 337 از منابع مختلف.

امام نیز در شب عاشورا خطاب به یاران خود فرمود: «شما به این دلیل مرا همراهی کردید که می دانستید ما به سوی جماعتی می رویم که با زبان ها و قلب هایشان با ما بیعت کردند و این که ماجرا بر عکس شده.....»(1)

رجال مذهبی و سیاسی در مسئله جانشینی یزید از این که خلافت را سلطنتی موروثی نماید، به شدت ناراحت و نگران بودند، وقتی از او می خواستند که به شیوه پیامبر رفتار کند که خلافت را به مردم واگذار کرد (از نظر افرادی چون عبدالله بن زبیر که با معاویه سخن می گفتند، پیامبر برای خود جانشینی تعیین نکرد)، او پاسخ می داد: چون شخصی مانند ابوبکر در میان شما نیست، اگر خلافت را به مردم واگذار کنم، اختلاف پیش می آید و روی یک نفر توافق صورت نمی گیرد.

وقتی به او پیشنهاد شد که مثل خلیفه اول حکومت را به شخص غیر از قوم و قبیله خود واگذار کند، یا مثل خلیفه دوم امر خلافت را به شورایی بزرگان واگذار نماید، عصبانی شد و آنان را تهدید کرد و بالاخره با فریب و نیرنگ به دروغ به مردم گفت: بزرگان شما با یزید بیعت کردند!(2)

«رضایت مردم» در نظام سیاسی اسلام از اصول مهمی است که علاوه بر وجود آن در اصل بیعت با حاکم در استمرار حکومت نیز اهمیت دارد. امام علی (علیه السلام) در نامه خود به مالک اشتر نیز او را به تأمین رضایت توده های مردم توصیه می کند.(3)

یکی از اشراف بصره پس از مرگ معاویه به رؤسای قبایل این شهر گفت: «اکنون او یزید شرابخوار و سرآمد تباهی ها ادعای خلافت بر مسلمین می کند و بدون رضایت آنان آرزوی امارت دارد، با اینکه از صبر و بردباری اندک و دانش کم برخوردار است

ص: 301

1- همان، ص 399 به نقل از منابع مختلف.

2- همان، ص 267-268 به نقل از «الکامل فی التاریخ» ؛ علامه امینی معتقد است که معاویه در سفر حج خود به سال 50 هجری برای ولایتعهدی یزید تلاش نمود ولی در مکه و مدینه ناکام ماند و در سفر عمره خود به سال 56 هجری با شدت بیشتری دنبال کرد. ولی مورخان جریان های این دو سفر را با یکدیگر مخلوط کرده اند (ر. ک الغدیر ج 10، ص 242 به بعد).

3- نهج البلاغه، نامه 53.

اگر جو خفقان عصر اموی از جامعه برداشته می شد، سیاست خدعه و فریب جای خود را به راستی و صداقت با مردم می داد، و مردم برای انتخاب شخصیتی آگاه به معارف و احکام دین و دلسوز آنان جز به فرزند پیامبر رو می آوردند؟

نتیجه آنکه بیعت مردم با حکومت و رضایت قلبی آنان و حمایت عملی از حکومت از شرایط مهم موفقیت یک حکومت به شمار می رود. حتی تصدی عملی حکومت توسط امام معصوم، که از مشروعیت الهی برخوردار می باشد، بدون بیعت و همراهی مردم امکان پذیر نیست، چنان که فریب خوردن مردم در زمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و پیروی نکردن از آن حضرت و نیز تنها گذاشتن و خیانت کردن به امام مجتبی (علیه السلام) موجب شد که حکومت به کسانی برسد که هیچ گونه مشروعیتی نداشتند.

نه مشروعیت الهی و نه مشروعیت مردمی، نه منصوب از سوی پیامبر بودند، و نه منتخب واقعی مردم، بلکه قدرت طلبان و سیاست بازانی بودند که با خدعه و فریب افکار عمومی، و با جرم و جنایت و با زر و زور و تزویر بر جامعه مسلط شدند.

امام خمینی در پاسخ یک سؤال نقش مردم را در حکومت اسلامی به خوبی تبیین نموده اند و در خصوص تصدی حکومت توسط فقیه جامع الشرایط مرقوم فرموده اند: «[فقیه جامع الشرایط] ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولی مسلمین»(2)

از این بیان به خوبی استفاده می شود که مشروعیت حاکم اسلامی، اعم از امام معصوم یا فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت، الهی بوده و به آرای اکثریت مردم بستگی ندارد، اما به دست گرفتن امور و تشکیل حکومت بدون آراء مردم امکان پذیر نیست. این

ص: 302

1- موسوعه ص 316 به نقل از سید بن طاووس در «اللّهوف» و منابع دیگر.

2- صحیفه امام، ج 20، ص 459.

تفسیر، با توجه به مبانی اندیشه حضرت امام در مسئله ولایت فقیه مناسب ترین تفاسیر به نظر می رسد. چون ایشان تفکیکی بین «آرای اکثریت مسلمین در عصر حاضر» و «بیعت با ولی مسلمین در صدر اسلام» قائل نشده اند، معلوم می شود که همان طور که مشروعیت ولایت امیر مومنان علی (علیه السلام) به بیعت با مردم با ایشان بستگی نداشته، بلکه تحقق خارجی آن بدون بیعت مردم ممکن نبود، در عصر غیبت نیز ولایت فقیه از همین قبیل است.

شرایط حاکم اسلامی

اشاره

آخرین بحثی که در این موضوع قابل توجه است، «شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی» است. بخشی از کلمات امام حسین (علیه السلام) به این موضوع اختصاص دارد که برای تکمیل بحث مروری گذرا به بعضی از آنها می کنیم:

1- آگاهی از احکام خدا

ویژگی یاد شده با توجه به فلسفه و اهداف حکومت در اسلام بی نیاز از توضیح است، حکومتی که فلسفه اش حفظ اسلام و هدفش حاکمیت احکام و قوانین دینی باشد تا در پرتو آن سعادت دنیا و آخرت مردم تأمین شود، بدیهی است که در رأسش کسی قرار گیرد که از احکام خدا آگاهی کامل داشته باشد.

یکی از محورهای مخالفت حسین بن علی (علیه السلام) با خلفا همین نکته بود. حضرت در یک گفتگو خطاب به خلیفه دوم اظهار داشت: «صِدْرَتِ الْحَاكِمِ عَلَيْهِمْ بِكِتَابٍ نَزَلَ فِيهِمْ، لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ، وَلَا تَدْرِي تَأْوِيلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْأَذَانِ»⁽¹⁾، یعنی تو بر آنان حاکم شدی، آن هم حکومت با کتابی که در خاندان محمد فرود آمد و تو از نکات سر بسته و تأویل آن جز شنیدن به گوش ها چیزی نمی دانی.

ص: 303

1- موسوعة، ص 117 به نقل از احتجاج.

خلفای بعد از پیغمبر بارها به منظور اطلاع از احکام خدا در مسائل مختلف و مورد ابتلای حکومت به سراغ علی بن ابی طالب (علیه السلام) می رفتند.

وقتی که خلفای نخست چنین وضعیتی داشتند، وضع حاکمان اموی همچون معاویه و یزید روشن بود.

یکی از عللی که امام حسین (علیه السلام) حکومت را حق خود می دانست، همین بود که او از خاندان وحی و رسالت بوده و آگاهترین فرد زمان خود به احکام خداست. چه اینکه در جمع رجال و شخصیت های مذهبی و سیاسی در سرزمین منی فرمود: امور باید به دست «عالمان بالله» باشد که امین حلال و حرام خدا هستند و در زمان حضور مصداق بارز آن امام معصوم است.

این حقیقت نه تنها مقبول دوستان و شیعیان امام بود، بلکه از سوی دشمنان آن حضرت نیز تردیدی در آن وجود نداشت. یزید بن مسعود از بزرگان بصره در دعوت از رؤسای قبایل برای یاری فرزند پیغمبر، گفت:

«... این حسین بن علی فرزند رسول خدا صاحب شرافتی پایدار و اندیشه ای استوار است که فضیلت او در بیان ننگجد و دانش او پایان نگیرد...»⁽¹⁾

معاویه نیز وقتی خبر مخالفت امام حسین (علیه السلام) با ولایت عهدی یزید را شنید، نامه ای به آن حضرت نوشت: «... شایسته ترین مردم در وفاداری به کسی که با او بیعت شده، کسی است که در بزرگی و شرافت و منزلتی که نزد خدا دارد، چون تو باشد»⁽²⁾

2- عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر

ویژگی دوم حاکم اسلامی آن است که در برابر دستورهای خدا و پیغمبر او تسلیم باشد و به دلخواه خود و مصلحت سنجی های بی اساس، حریم قوانین و مقررات الهی را

ص: 304

1- همان، ص 316 به نقل از اللهوف .

2- همان، ص 253 به نقل از الغدیر.

نشکند و بدعت در دین نگذارد.

امام در نامه خود به کوفیان یکی از ویژگی های رهبری جامعه را «عمل به قرآن» و «وقف خود در راه خدا» معرفی می کند: «فَلَعَمْرِي مَا
الامام بِالْكِتَابِ وَالْاِخْذِ بِالْقِسْطِ وَالِدَّائِنِ بِالْحَقِّ وَالْجَالِسِ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ»

(1)

متأسفانه بسیاری از حاکمان پس از رحلت پیامبر به این آفت دچار شدند. یکی از محورهای مخالفت امام حسین (علیه السلام) و بسیاری از شخصیت های موجه آن زمان با خلفا به خصوص امویان بدعت گذاری ایشان در دین خدا بود. ابوذر در سرزمین شام با ابراز نارضایتی از رفتار و عملکرد کارگزاران حکومتی می گوید:

«حاکمان اعمال قبیح انجام دادند، اعمالی که نمونه آنها را قبلاً ندیده بودیم. مثل خاموش کردن سنتی، زنده نگاه داشتن بدعتی و سخنگوی حقی که دروغگو شمردند و بخشش های بدون رعایت تقوا...»

وی به مردم توصیه می کرد «اگر چیزهای نوظهوری را که سابقه دینی برای آنها سراغ ندارید، پایه گذاری کردند، از آنان فاصله بگیرید و آنان را سرزنش کنید، هر چند به شکنجه و محرومیت و تبعید شما بیانجامد.» (2)

امام حسین (علیه السلام) در نامه شدید اللحن خود به معاویه ضمن یادآوری جنایات او، وی را در ماجرای زیاد ابن ابیه مورد سرزنش قرار می دهد که آیا تو نبودی که سنت - رسول خدا را عمداً ترک کردی و هوای نفس را پیروی نمودی؟ «فترکت سنَّتهِ رَسُولُ اللَّهِ اتَّبَعْتَ هَوَاكِ بغير هدى مِنَ اللَّهِ؟» (3)

همه کسانی که با امویان مخالف بودند، یکی از مهمترین سیاست های حکومت آنان را «بدعت گذاری در دین» می دانستند. و بزرگترین آنها نیز «بدعت سلطنتی کردن خلافت پیغمبر» بود که مورد اعتراض بسیاری از بزرگان قرار گرفت. امام حسین (علیه السلام) نیز

ص: 305

1- همان، ص 313 به نقل از تاریخ طبری، ارشاد، الکامل فی التاریخ.

2- شیخ مفید، الامالی، ص 133-134.

3- همان، ص 255 به نقل از منابع مختلف.

قیام خود را به کلامی از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مستند ساخت که « مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِيلًا لَحْرَمِ اللهِ نَاكِسًا لِعَهْدِ اللهِ ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ » (1)

یعنی کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حرام های خدا را حلال کرده، عهد و پیمان خدا را شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت نموده، دربارهٔ بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می کند و با کردار و گفتار خود به مقابله با او برنخیزد، شایسته است که خداوند او را نیز در همان جایگاهی قرار دهد که آن سلطان ستمگر را قرار داده است.

چنان که حضرت در نامه خود به اشراف بصره مبنای دعوت خود را از آنان «عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر او» قرار می دهد، چرا که «سنت پیامبر از بین رفته و بدعتها احیا شده است». (2)

3- برپاکنندهٔ عدالت

خصوصیت دیگر حاکم اسلامی آن است که حقیقتاً به دنبال تحقق عدالت جامعه باشد، بدیهی است کسانی که خود وارسته از هواها و هوسها نباشند، قادر به تحقق این هدف مهم در جامعه نخواهند بود. یکی از اشکالات امام حسین به خلیفه دوم این بود: « الْمُنْخَطِئِ وَ الْمُصِيبِ عِنْدَكَ سَوَاءٌ » (3)

سخنان حسین بن علی (علیه السلام) با خلفای بعد از پیغمبر و محورهای مخالفت او با آنان نشان می دهد که چه مسائلی از نظر آن حضرت دارای اهمیت بوده که از سنین نوجوانی نسبت به آنها از خود حساسیت نشان می داد.

«حق اهل بیت پیامبر در امر حکومت»، «نقض عدالت و رواج تبعیض در جامعه»، «نقض حقوق واقعی مردم و بدون رضایت قلبی بر آنان حکمرانی کردن» از جمله

ص: 306

1- همان، ص 360 به نقل از تاریخ طبری، الکامل و بحارالانوار.

2- همان، ص 315-316 به نقل از تاریخ طبری مشیر الاحزان، بحارالانوار.

3- همان، ص 117 به نقل از احتجاج.

محورهای اعتراض حسین بن علی به خلیفه دوم است.

در زمینه تبعیض و بی عدالتی، حاکمان اموی گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند. دستور العمل معروف معاویه به زیاد بن ابیه کارگزار وی در کوفه مبنی بر تحقیر عجم ها و محروم کردن آنان از حقوق اجتماعی یک نمونه از خروار است.⁽¹⁾

از دیدگاه امام حسین (علیه السلام)، «اقامه قسط و عدالت» و «اجرای حق» از مهمترین وظایف امام و رهبر جامعه است که حضرت در نامه خود به کوفیان آن را یادآوری می شود که پیشتر نقل شد.

چکیده

مقاله حاضر تحت عنوان «حکومت دینی از دیدگاه امام حسین (علیه السلام)» مروری گذرا بر سخنان امام درباره ابعاد مختلف حکومت دینی است که در چهار بخش تنظیم شده است:

بخش اول، فلسفه و اهداف حکومت را از دیدگاه آن حضرت که چیزی جز حفظ اسلام و حاکمیت قوانین اسلامی به منظور تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردم نیست مورد اشاره قرار داده است.

بخش دوم، به خاستگاه الهی حکومت پرداخته. در این بخش با بهره گیری از کلمات نورانی سالار شهیدان الهی بودن حکومت دینی و منصوب بودن حاکم اسلامی را از جانب پیامبر مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین حق امام در ولایت و حکومت بر جامعه از نقطه نظر شرعی، عقلی و قانونی تبیین شده است.

بخش سوم، عهده دار تشریح فقدان مشروعیت حکومت اموی از جنبه های گوناگون است. هم از جنبه غصب حق اهل بیت پیامبر، هم از جهت نوع سیاست ها و عملکرد حکومت و هم از جهت نارضایتی قلبی مردم به ویژه اصحاب و تابعین که از روی

ص: 307

1- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 2، ص 165.

ناچاری به حکومت امویان تن داده بودند.

بخش پایانی شرایط حاکم اسلامی را با استفاده از سخنان امام(علیه السلام) بر شمرده است که اهم آنها آگاهی از احکام خدا عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر و بر پاکننده عدالت در جامعه است.

ص: 308

تعمق در «عنوان امام حسین و حکومت دینی» ما را به این نتیجه می‌رساند که هدف نهایی از آن، فهم دیدگاه و اندیشه امام حسین (علیه السلام) در باب حکومت دینی است.

از این رو، شیوه بحث چنین است که در سخنان و عملکرد آن حضرت تأمل شده، مفاهیم و متغیرهای اساسی مربوط به سلطه سیاسی استخراج و با درک موقعیت و ارتباط حاکم میان آنها، اصول اندیشه سیاسی آن حضرت استنباط می‌شود.

در این مقال، نیاز نیست که مفهوم حکومت، با همه تصورات معنوی و اصطلاحی که در گذر زمان بر آن رفته، و مفهوم دین، با همه تلقی‌های متفاوتی که ممکن است از آن در ذهن پدید آید و هم چنین مفهوم مرکب حکومت دینی با انحاء ترسیم‌هایی که می‌توان از آن حاصل کرد، هر سه به عنوان متغیرهای پیش نیاز مورد بررسی قرار گیرند و در مورد آنها داوری روشن و متمایز به دست آید.

ما، اصول حاکم بر اندیشه سیاسی امام حسین (علیه السلام) را در سه بخش از میان فرموده‌های آن حضرت استخراج خواهیم کرد: گفتار اول به اصول حاکم بر ساختار حکومت و ارتباط آن با مردم که خود به دو دسته ولایت سیاسی منصوب و ولایت سیاسی

غیر منصوب تقسیم می شود، اختصاص دارد.

گفتار دوم به اصول حاکم بر اهداف ارزشی موجود در اندیشه سیاسی امام حسین (علیه السلام) خواهد پرداخت.

و در گفتار سوم اصول مشروعیت حکومت از دیدگاه آن حضرت بیان خواهد شد.

گفتار اول: اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی در نظام ولایی منصوب از نظر امام حسین (علیه السلام).

1 جامعه اسلامی از دو واحد عظیم به نام «امام» و «امت» تشکیل شده است.

این دو مفهوم مهم، بارها در سخن امام (علیه السلام) به کار رفته است (1).

2- مقصود از امت، پیروان دین رسول اکرم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند. (2) از این رو، گروهی هم عقیده اند که با راهنمایی باورهای دینی، به دنبال تحقق مقاصد شریعت اسلام هستند.

امام، از سوی خدا و رسول او تعیین می شود. امام حسین (علیه السلام) در خطبه «منی» به تفصیل درباره موقعیت معنوی ولایت سیاسی امام علی (علیه السلام) سخن فرموده است. در آن جا فرمود که در روز غدیر، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت آن حضرت را اعلام کردند و فرمودند که این خبر را حاضران باید به غایبان برسانند. (3)

یا در نامه به مردم بصره، به روشنی بیان میفرماید که ما، اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اوصیای وصی او هستیم و مقام او، به ما می رسد. لکن گروهی آن را از ما گرفتند و ما برای اجتناب از ایجاد تفرقه، سکوت کردیم. (4)

و یا در منزل «شراف» فرمود: ما، اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به ولایت سیاسی و سرپرستی امور مردم از این مدعیان که ولایت، حق آنان نیست و به ظلم و جور رفتار

ص: 310

1- اللهوف ص 18 و نیز مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 241. الارشاد، ج 2، ص 39.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 329.

3- کتاب سلیم بن قیس، ص 320.

4- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 266.

می کنند، سزاوارتر هستیم. (1)

4- امام از بعد ولایت سیاسی، دارای سه ویژگی مهم است:

الف - عمل به کتاب خداوند متعال

ب - رعایت قسط؛

ج - برگزیده خدا محمد بودن (2).

5- ولایت سیاسی، حق امام است که خداوند به او داده، هیچ کس، یا کسانی نباید آن را از او بگیرند. امام حسین (علیه السلام) بارها فرمودند که ولایت، حق الهی من است. در نامه به مردم بصره در ادامه سخن از حق الهی اهل بیت، به ولایت بر امور مردم، به حق خود تصریح می کند و از مردم می خواهد که به حق او احترام بگذارند. (3)

6- بیعت در یک نظام سیاسی منصوب، به معنای اظهار نظر در امری جمعی یا سلب برخی از حقوق فردی و اعطای آن به امام نیست، بلکه بیعت، یعنی شناختن امام منصوب و عزم بر پیروی از او، به همین سبب در نامه به مردم کوفه، سوگند یاد فرمود که امام، بی تردید کسی است که اوصاف امامت را دارا است و مردم باید او را بپذیرند. (4)

7- امت بر دو گروه تقسیم می شوند: عالمان و سایر افراد در درون امت، عالمان وظیفه آگاه سازی و نیز صیانت امت از انحراف را بر عهده دارند.

و سایر افراد نیز وظیفه دارند که به مشورت و رایزنی با عالمان اهمیت دهند. بدین ترتیب، در یک مکانیزم مهم به نام امر به معروف و نهی از منکر، هدایت پذیری امت و ثبات آنان بر پیروی از امام، از آسیب انحراف از خط امامت، مصون می ماند.

در زمان امام حسین (علیه السلام) نه عالمان به وظیفه خود - که آگاه سازی امت درباره تشخیص امام منصوب بود - عمل می کردند، و نه سایر مردم به وظیفه خود - که جستجو

ص: 311

1- همان، ص 303 .

2- الارشاد، ج 2، ص 39.

3- تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 266 البداية و النهایة، ج 8، ص 181.

4- الارشاد، ج 2، ص 39.

و تحقیق جهت دست یابی و شناخت به امام منصوب، عمل می نمودند.

از این روگاه خود آن حضرت، نقش عالم را ایفا می کرد و مردم را به امامان ذی حق آشنا می ساخت.

و حتی از عالمان دیگر، که می دانستند و امام منصوب و بر حق را می شناختند، انتقاد می کرد که چرا به وظایف خود به خوبی عمل نمی کنند گرچه این انتقاد به سایر افراد امت نیز وارد بود که چرا برای فهم حقیقت، از عالمان سود نمی جویند.

امام حسین (علیه السلام) در بخش دوم و سوم خطبه خویش در منی به تفصیل به نقد و تحلیل عملکرد دانایان به حق خویش می پردازد و از سکوت آنان گله می کند. (1)

8- امت، باید از امام اطاعت کنند، این عنصر اساسی، در مناسبات میان امام و امت در نظام ولایی منصوب است، لکن این اطاعت اطاعتی از روی رغبت و نیاز است. (2)

9- امام و امت، هر دو در یک خط صعودی جای دارند که امام در پیش است و امت پشت سر او حرکت می کنند. امام حسین (علیه السلام) از این واقعیت مهم چنین پرده برداشت که امام اسوه است. (3)

10- امام، امت را به اطاعت دعوت می کند و اگر امت به هر دلیل نپذیرفتند، امام اگر هم بتواند، از قوه قهریه استفاده نمی کند. چون ارتباط میان امام و امت، ارتباط میان هادی و مهدی است و این امر با استبداد محقق نمی شود.

از این رو، امام حسین (علیه السلام) در منزل زیاله فرمود که مطلع شدم مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقظر به شهادت رسیده اند. هر کدام که می خواهید، می توانید برگردید. چیزی از من زمر شما نیست. (4)

یا در منزل شراف، خطاب به کوفیان فرمود که اگر از آمدن من نگران هستید، به

ص: 312

1- تحف العقول، ص 507.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 329.

3- العوالم، ص 233.

4- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 300.

همان جا که از آن آمده ام، برمی گردم. (1)

11- انحراف امت از امام منصوب به چهار راه سامان می یابد:

الف - امر به معروف در میان افراد عادی نسبت به یک دیگر.

ب - مراجعه افراد عادی به عالمان امت.

ج - راهنمایی و ارشاد افراد عالم نسبت به دیگر افراد امت.

د - راهنمایی و هدایت امام نسبت به عالمان جهت وظیفه ارشاد و به افراد عادی جهت مراجعه به عالمان

(2).

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی در نظام ولایی غیر منصوب از نظر امام حسین (علیه السلام)

1 - امام از سوی امت تعیین می شود. (3)

2- بیعت در نظام سیاسی غیر منصوب، به معنای اظهار نظر در امری جمعی با سلب برخی از حقوق فردی و اعطای آن بر امام است.

3- امت باید در کسی که به عنوان امام بر می گزینند، دقت کنند که به بیشترین و بهترین وجه، اوصاف سه گانه امام را نسبت به دیگران دارا

باشند. (4)

اما کسی مانند یزید که هیچ نسبتی با اوصاف لازم در امام ندارد، نباید مورد تأیید امت قرار گیرد. امام حسین (علیه السلام) فرمود: ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و رحمت هستیم.

ص: 313

1- همان، ص 303.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 328-329 و نیز در مورد اینکه یکی از اهداف مهم امام حسین (علیه السلام)، در کنار اصلاح حاکمیت اصلاح امت، به عنوان رکن اساسی در ساختار نظام سیاسی اسلام بوده است، به آیاتی که هنگامی خروج از مدینه و مکه تلاوت فرموده اند توجه کنید: الارشاد، ج 2، ص 35. تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 254.

3- مقتل الحسین، ص 72.

4- الارشاد، ج 2، ص 39.

خداوند متعال به ما آغاز کرد و به ما پایان خواهد بخشید. از آن سو، یزید، مردی شراب خوار، قاتل و متظاهر به فسق است، کدام ما به بیعت سزاوار تریم. (1) و فرمود: اگر در دنیا پناه و مأوایی نداشته باشم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. (2)

در حقیقت امام حسین (علیه السلام) از مقام والای خود تنزل می کند و از نصب الهی چشم می پوشد و می فرماید که اگر امر امام، به انتخاب امت نیز باشد، من از دیگران سزاوار ترم، چه رسد به کسی چون یزید!

در سخنی دیگر فرمود: اگر در مدینه بودید، جای پای جبرئیل را در منزل خودم، به شما نشان می دادم، آیا آنان می دانند و من نمی دانم. (3)

4- امت، در نظام ولایی غیر منصوب، وظیفه دارد که در کنار اطاعت از امام، بر او نظارت نیز اعمال کند.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطن پرهیز نمی گردد؟ (4) و اگر دیدند که امام از مسیر درست منحرف شده، به او هشدار دهند و یا او را عزل کنند و کسی شایسته تر را به جای او برگزینند.

امام حسین (علیه السلام) در منزل «بیضه» این حدیث را از رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل فرموده است:

آن حضرت فرمود: اگر کسی سلطان جائری را دید که حرام خدا را حلال کرده و عهد خود را با امت شکسته، مخالف سنت رسول خدا است و در میان بندگان خدا به گناه و تعدی رفتار می کند، و به کردار و گفتار او اعتراض نکند، سزاوار است که خداوند او را با همان جائر محشور گرداند.

ص: 314

1- مشیر الاحزان، ص 14.

2- العوالم، ص 178.

3- الکافی، ج 1، ص 399.

4- اللهوف في قتلى الطفوف، ص 48. تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 305.

سپس امام حسین (علیه السلام) خطاب به مردم چنین ادامه می دهد: امامان کنونی شما از شیطان اطاعت می کنند و پیروی از رحمان را وانهاده اند، فساد را ظاهر می سازند و حدود را اجرا نمی کنند، حرام خدا را حلال می کنند و حلال او را حرام. و من به این امر سزاوارترم.

(1)

5- انحراف امت در انتخاب امام ناشایسته، به یکی از راه های زیر سامان می یابد:

الف - راهنما و ارشاد عالمان. گاه امام حسین (علیه السلام) خود در کسوت عالم دین برمی آمد و به جای بسیاری از عالمانی که سکوت کرده بودند، به کار راهنمایی امت کمر می بست. در وصیت نامه صریحاً بیان فرمود که از اهداف مهم من اصلاح امت است. (2)

آن حضرت به هدایت و اصلاح امت بیش از هر کار اهتمام داشت. وقتی که از مدینه بیرون می رفت. موسی وار آیه 21 سوره قصص را خواند. (3) و به هنگام ورود به مکه آیه 22 همان سوره را قرائت کرد و دقیقاً توجه داشت که انحراف امت، منشأ برپایی دستگاه امام جابر است.

ب - فعال کردن مکانیزم امر به معروف و نهی از منکر در میان امت.

- بدیهی است که در این جا نیز باید توجه داشت که نقش محوری با عالمان است. (4)

گفتار دوم: مهمترین اهداف سیاسی در اندیشه سیاسی امام حسین (علیه السلام)

به سامان رساندن دنیا و آخرت در کنار هم، بدون فدا کردن یکی به جای دیگری.

از نظر امام حسین (علیه السلام) حیات انسان از دنیا عبور می کند و در آخرت قرار می یابد.

دقیقاً همین جا عنصر هدایت و نیاز به امام مطرح می شود. و نیاز به یک سیاست دینی خاص جلوه می کند که امت را طوری از دنیا عبور دهد که به آخرت مطلوب برسد.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: ای مردم! خداوند متعال دنیا را دار فنا و زوال آفرید و شما یکی پس از دیگری در آن سکنا می گزینید. کسی که فریفته دنیا شود، زیان دیده است و

ص: 315

- 1- تاریخ الامم و الملوك، ج 4، ص 304 تحف العقول، ص 507.
- 2- مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 241. بحار الانوار، ج 44، ص 329.
- 3- الارشاد، ج 2، ص 35. تاریخ الامم و الملوك، ج 4، ص 254.
- 4- تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ص 507.

کسی که فریب آن را خورد، شقی است. هر کس به دنیا دل بندد، ناامید خواهد شد(1)

گفتار سوم: اصول حاکم جهت مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی امام حسین (علیه السلام).

1- نصب از سوی خداوند متعال و رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

این در نظام ولایی منصوب به طور جدی مطرح است، طوری که راه های دیگر انتخاب امام، به غصب منتهی می شود و فاقد مشروعیت خواهد بود.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: خدا و رسول او، ما را برگزیدند ولی گروهی ما را از حق مان بازداشتند. (2)

2- بیعت

بیعت گرچه اصالتاً راهی برای مشروعیت نیست، اما در شرایطی که به هر دلیل امت از برکت امام منصوب، امت محروم بودند، تنها راه باقی مانده، انتخاب از راه بیعت خواهد بود. در بیعت باید امت شرایطی را رعایت کنند که عبارت است از:

الف - مشورت با عالمان امت(3)؛

ب - نظارت بر اعمال امام منتخب و در صورت نیاز تجدید یا بازگشتن از بیعت. (4)

ج - بیعت با کسی که شبیه ترین کس به امام منصوب است(5).

گفتنی است بیعت در مورد امام منصوب، به معنای شناخت امام منصوب و عزم بر پیروی از او است.

ص: 316

1- بحار الانوار، ج 45، ص 5.

2- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 266.

3- کتاب سلیم بن قیس، ص 320 به بعد.

4- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 305.

5- الارشاد، ج 2، ص 39.

نتیجه

گفتنی است که این نظام در عصر غیبت عملاً، قابلیت تحقق ندارد.

گرچه، همه عاشقان و دل باختگان به امامت و ولایت، منتظر روزی هستند، که امام و ولی اهلی، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور کنند، در آن روز امت باید تمامی اصول حاکم بر این نظام، را رعایت کند.

ص: 317

خلاصه ای از ساختار نظام سیاسی در نظام ولایی غیر منصوب از دید امام حسین (علیه السلام)

□

نتیجه

این نظام، تنها نظام سیاسی مطلوب در عصر غیبت است.

مسلمانان باید در پرتو تعالیم حسینی، که برخاسته از اسلام ناب است. امت واحده خود را سامان ببخشند و زمام امر و رهبری امور خود را به امامی شایسته، که از شرایط لازم و کافی برای رهبری امت اسلام است، بسپارند.

گرچه تحقق این نظام، مقصد اعلامی حکومت دینی نیست، لکن مطلوب ترین شکل حکومت دینی است که در زمان غیبت می تواند وجود داشته باشد.

ص: 318

- 1- ابن جرير الطبري، تحقيق: نخبة من العلماء الاجلاء، تاريخ الامم والملوك، بيروت، موسسه الاعلمي.
- 2- ابن شعبه الحراني (قرن چهارم)؛ تحقيق على اكبر غفاري؛ تحف العقول عن آل الرسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، ج 2، قم، موسسه النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، 1404 هـ ق.
- 3- ابن شهر آشوب، 588 هـ- ق؛ مناقب آل ابي طالب، التحقيق: لجنة من اساندة النجف الاشرف؛ نجف، مطبعة الحيدرية، 1376 هـ ق 1956 م.
- 4- ابن طاووس (على بن موسى بن الطاووس الحسيني) متوفى 664 هـ- ق؛ اللهوف في قتلى الطفوف، ج 1، قم. المطبعة مهر.
- 5- ابن كثير (الحافظ ابي الفداء اسماعيل بن كثير الدمشقي) متوفى 774 هـ- ق؛ تحقيق على شيرى؛ البداية والنهاية؛ ج نخست؛ پروت داراحياء التراث العربي، 1408 هـ- ق.
- 6- ابن مخنف (لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف بن مسلم الازدى العامدى) متوفى 157 هـ- ق؛ التحقيق الحاج ميرزا حسين غفاري؛ مقتل الحسين (عليه السلام)؛ قم، مكتبة العامه للسيد شهاب الدين المرعشي النجفي، 1398 هـ- ق.
7. ابن نما (الحلي) متوفى 645 هـ- ق؛ مثير الاحزان؛ النجف الاشرف؛ الحيدرية النجف، 1369 هـ- ق. 1950 م.
- 8- البحراني الشيخ عبدالله متوفى 1130؛ التحقيق: مدرسة الامام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)؛ العوالم؛ ج نخست قم المطبعة الامير، 1407 هـ- ق.
- 9- سليم بن قيس (ابو صادق سليم بن قيس الهلالي العامري الكوفي) متوفى قرن 1؛ تحقيق شيخ محمد باقر الانصاري الزنجاني (نحوثيني؛ كتاب سليم بن قيس).
- 10 - الشيخ الصدوق متوفى: 318 التحقيق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، الامالي؛ ج، نخست قم مؤسسة البعثة، 1417 هـ- ق.

- 11 - الشيخ الكليني متوفى 329؛ التحقيق على اڪبر غفارى؛ ج3، الكافى؛ الناشر: دارالكتب الاسلاميه - آخوندى، 1388 هـ- ش.
- 12 - المجلسى، محمد باقر متوفى 1111؛ بحار الانوار ج3، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403 هـ- ق - 1983 م.
- 13 - الشيخ المفيد 413 هـ-ق؛ تحقيق مؤسسة البيت (عليه السلام) للتحقيق والتراث؛ الارشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ قم، دار المفيد.

اشاره

دکتر محمد رضا بندرچی

مقدمه

اشاره

امام شهید حضرت حسین بن علی، سید الشهداء، که با قیام جاودانه اش درس رادمردی و آزادگی به همه بشریت داد و لقب ثار الله را ویژه خود نمود، چونان خورشید تابان تا ابد پرتو افشانی می کند. و یکی از این شعاع های نورانی، کلمات و سخنانی است که از آن امام برحق، برجای مانده و شیعیان، بلکه مسلمانان و شاید همه بشریت از این بیانات بهره می گیرند. یکی از احادیث برجای مانده از حضرت (علیه السلام) حدیثی است که در کتاب مشهور تحف العقول که مجموعهای نفیس از کلمات ائمه اطهار (علیهم السلام) می باشد، درج شده و به روایت «مجاری امور» مشهور است و یکی از مبانی بسیاری از اندیشوران در ضرورت ولایت فقها در امر حکومت اسلامی و اثبات آن، این روایت مشهور می باشد.

ما در این مقال، با ذکر متن حدیث و بررسی سندی آن، برداشت های خود را در مورد آن ذکر می نماییم. از روح قدسی آن ولی معصوم (علیه السلام) در این کار مدد می جوئیم.

الف) متن کامل حدیث و ترجمه آن

حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در بخشی از یک خطابه که درباره امر به معروف ایراد فرموده است، گروهی از علمای اسلامی را که به علت سهل انگاری و سازش کاری با

دستگاه حاکمه زمان، به وظیفه دینی خویش عمل نمی نمایند و بدین علت، اموری که باید به دست علما انجام گیرد، در اختیار دولت های ستمگر قرار گرفته و دیگران حق حاکمیت را که قاعدتاً باید از آن دانشمندان اسلام باشد، غصب کرده اند، ملامت و سرزنش کرده و چنین می فرمایند:

« وَ أَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ، ذَلِكَ بَانَ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ (1) الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ ، فَانْتُمْ الْمَسْئُورُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَ مَا سَلِبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيْتَةِ الْوَاضِحَةِ (2) . وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْآذَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمُؤُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصَدُّرٌ وَ لِيَكُم تَرْجِعَ ، وَ لِكِنْتُمْ مَكْنَتُمُ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَ اسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ، سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَرَاكُم مِنَ الْمَوْتِ وَ اعْجَابِكُمْ بِالْحَيَاءِ الَّتِي هِيَ مَفَارِقَتِكُمْ فَاسَلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ ، وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَةٍ مَغْلُوبٍ . . ؛

مصیبت و بیچارگی شما [علما] از همه مردم بیشتر است، زیرا مقام علما رهبری و حکومت را با زور از دستتان گرفتند، ولی شما هیچ توجهی به آن نمودید،

ص: 322

1- منظور از «علماء بالله» دانشمندانی اند که شناخت کامل بشری به خداوند دارند و در این مورد و براساس خداشناسی و اجرای احکام او، امور مردم را به دست می گیرند و این، همان فقیه جامع الشرایط است که در السنه فقهی مشهور است، زیرا مراد از واجد شرایط بودن. داشتن ایمان و عدالت واقعی است و ممکن است که تعبیر حضرت (علیه السلام) از فقهای جامع شرایط، با لفظ «علماء بالله» اشاره به آیه شریفه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (سوره فاطر - آیه 28 باشد). به عبارت دیگر، از میان مردم فقط علمای الهی اند که از خدا می ترسند، چرا که آنان خدا را خوب شناخته و او را در همه احوال مراقب اعمال خود می دانند، لذا در تمامی حرکات و سکنات خود خدا را مد نظر قرار داده و از پیروی هوای نفس و خواهش های نفسانی دوری می کنند. بدین دلیل است که فقط اینان شایسته اند، تا زمام امور مسلمانان را به دست گیرند. امام حسین (علیه السلام) در این مورد می فرماید: «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ . . . وَ امَّا احتمال این که منظور از «علماء بالله» خصوص ائمه اطهار (علیه السلام) باشند، مورد قبول نیست، زیرا اولاً: سیاق کلام امام (علیه السلام) چنین احتمالی را نفی می کند. ثانیاً: طرف خطاب حضرت در ابتدای سخنانش گروهی از علمایند که به وظایف خود عمل نکرده اند و در جای دیگر از علمای شایسته بحث می کند، در حالی که ائمه اطهار هیچ گاه مناسب این عتاب و خطاب ها نخواهند بود.

2- ظاهراً منظور امام (علیه السلام) مسئله خلافت اهل بیت (علیهم السلام) است، چراکه در صدر اسلام موضوعی روشن و جزء سنت رسول خدا بوده است.

در حالی که جریان امور [کشور اسلامی و مردم مسلمان] و احکام آن باید به دست علمای الهی [که در این مورد با دستورات خدا انجام وظیفه می کنند] باشد، آن ها که امین بر حلال و حرام خدا می باشند. ولی [متأسفانه] این مقام و منزلت از شما سلب شده است و این نبود، مگر به علت دوری شما و انحرافتان از راه حق و اختلافتان در سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن همه وضوح و روشنی اش [البته شایسته نبود در چنین مطلب روشن و واضحی اختلاف کنید] و اگر شما به خاطر خدا مشقت ها را صبر و تحمل نموده بودید، زمام امور الهی به دست شما می بود و احکام از طرف شما صادر می شد و نتیجه اش نیز به خودتان باز می گشت، ولی شما خودتان راه ستمگران را باز نمودید و مقام و منزلت تان را به آنها سپردید و کارهای الهی را به ایشان واگذار کردید، تا آنجا که اینان بدون پروا در شبهات [از روی حدس و گمان] عمل می کنند و راه شهوت رانی را پیش گرفتند و البته علت سلطه اینان چیزی جز فرار شما از مرگ و دلبستگی تان به زندگی و لذت های آن که حتماً هم از شما جدا خواهد شد. نیست شما ضعیفان و بیچارگان را به دست آنان سپردید، تا آن که برخی را به بندگی و عبودیت خود در آوردند و برخی را نیز ضعیف کردند و در تنگنای زندگی قرار دادند...».

(ب) بررسی سندی حدیث

این روایت شریف در صفحه 188 جلد سوم کتاب مستدرک الوسائل از باب 11 ابواب صفات قاضی، حدیث 16 درج شده و در صفحه 169 کتاب تحف العقول نیز ذکر شده است.

مؤلف این کتاب شریف، «ابو محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه حرانی» از بزرگان دانشمندان قرن چهارم قمری و معاصر با عالم جلیل القدر «شیخ صدوق» (م. 1381 ق) می باشد. وی از مکانت والایی در بین علمای امامیه برخوردار است، به طوری که هر کس که شرح حال او را نگاه داشته است از وی با تجلیل و عظمت یاد نموده. ولی

متأسفانه به دلایلی که معلوم نیست، در تدوین احادیث تحف العقول از ذکر اسناد آن‌ها خودداری کرده و آنان را به صورت مُرسله ذکر نموده است؛ یعنی واسطه‌های بین خود و ائمه اطهار (علیهم السّلام) را نقل نکرده تا بتوان در احوال راویان احادیث دقت نمود. از آن جا که مؤلف از شخصیت‌های مهم علمی و عملی شیعه است، روایات کتابش مورد قبول جمعی از فقها قرار گرفته است. خود مؤلف در کتابش چنین می‌گوید:

من اسناد احادیث را به خاطر رعایت اختصار حذف کردم و بیشتر آنها را از طریق سماع از بزرگان به دست آورده‌ام...

لذا از طریق اعتماد به شخص حرّانی، ممکن است به احادیث مذکور در کتابش نیز اعتماد نمود و تصمیم قاطع در این باره، به فقیهی مربوط است که قصد اجتهاد در این زمینه را دارد.

نویسنده در صفحه 169 همین حدیث را به مولا امیر المؤمنین علی (علیه السّلام) نسبت داده، ولی با دقت بیشتر در متن کامل حدیث، انتساب آن به امام حسین سید الشهداء (علیه السّلام) صحیح تر خواهد بود.

ج) بررسی فقهی مفاد حدیث شریف

از بیانات امام (علیه السّلام) به خوبی به دست می‌آید که اداره امور کشور اسلامی باید به دست «علماء بالله» یعنی علمایی که در اداره امور مردم به جنبه الهی آن توجه دارند، صورت گیرد.

« مَجَارِي الْأُمُور وَالْأَحْكَامَ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ »

گردش امور کشور و صدور احکام باید به دست علمای الهی باشد».

سپس حضرت در کلمات بعد اشاره می‌کند که: اگر شما (علما) صبر می‌کردید و به مبارزه ادامه می‌دادید، هر آینه اداره ملت اسلامی به شما ارجاع می‌شد و تصمیم‌گیری درباره آن و صدور فرمان حکومت از جانب شما صورت می‌گرفت و نتیجه اش به شما گزارش می‌شد...

از این بیانات، با کمال صراحت به دست می آید که ریاست بر مسلمانان و حکومت اسلامی تنها شایسته رهبران الهی است، زیرا حکومت خدا جز از این طریق عملی نیست.

نتیجه آن که حکومتی که دولت ها بر ملت های مسلمان با زور و غلبه برقرار کرده اند، حَقّ مسلم علمای الهی است و این، همان مفهوم «ولایت فقیه» می باشد. از دیدگاه سید الشهدا دو نوع حکومت و دولت در میان مسلمانان حاکم می باشد:

1 - حکومت جائزین: حکومت جهل و شهوت و بندکشیدن ضعیفان و سلطه غاصبانۀ برائت؛

2 - حکومت علمای الهی: حکومت علم و عدالت و دستگیری از ضعفا که حکومت الله است.

مسلماً نهضت درخشان کربلای سید الشهدا (علیه السلام) برای سرنگون کردن حکومت طاغوت و برپا داشتن حکومت الله بود.

(د) برداشتی دیگر از حدیث شریف (همزمانی ولایت امام (علیه السلام) و فقیه)

از سخنان سید الشهدا (علیه السلام) چنین بر می آید که ولایت فقها حتی در زمان امام معصوم نیز ثابت است، چراکه ایشان خطاب به علمای عصر خود می فرماید:

« فَاَتَمُّ الْمَسْئُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَ مَا سُلِّبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ ... »؛

جریان حکومت باید به دست شما می بود، ولی شما خودتان با سهل انگاری و اختلاف آن را از دست دادید.»

یعنی امام (علیه السلام) این حق را به علمای زمان خود هم داده است.

سؤال: ولایت معصومان (علیه السلام) بر همه ولایت ها اولویت دارد، پس چگونه فقیه و عالم بالله می تواند همزمان با امام معصوم صاحب حق حکومت باشد؟

در پاسخ باید گفت: وجود هر دو نوع این ولایت محذور علمی و عقلی ندارد، چراکه ولایت فقیه در طول ولایت امام (علیه السلام) است، نه در عرض آن و به عبارت دیگر، ولایت فقیه

از فروع ولایت معصومین (علیهم السّلام) می باشد، منتهی هر دو در یک زمان قابل اعمالند. بدین ترتیب، حکومت اسلامی نیز همانند سایر حکومت های عرفی باید هم دارای مرکزیتی باشد که در زمان حضور امام (علیه السّلام) با شخص معصوم خواهد بود و علاوه بر آن، دارای حکومت های محلی که زیر مجموعه حکومت مرکزی اند، نیز هست. این حکومت های فرعی به دست علما و فقهای معتمد معصوم اداره خواهند شد. اما در زمان غیبت امام (علیه السّلام) فقیه اعلم و آگاه به زمان، به نیابت معصومین (علیهم السّلام)، رهبری کلّ حکومت را بر عهده می گیرد و سایر مؤمنین شایسته در مناصب فرعی انجام وظیفه خواهند کرد تا در مجموع، حکومت الهی برگزار شود. بدیهی است فقیه حاکم می تواند بخشی از وظایف و حقوق حکومتی را به طریقه اذن یا وکالت به افراد مورد وثوق و مؤمن واگذار کند. در حقوق موضوعه ما در بند آخر اصل 110 قانون اساسی صراحتاً به این موضوع اشاره شده است و در واقع یکی از مبانی فقهی اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حدیث شریف مزبور است.

ه) دلالت حدیث بر ولایت رهبری، ولایت فتوا، ولایت قضا

با استفاده از مبانی فقهی و قانونی، می توان برای رهبر جامعه اسلامی سه نوع ولایت قائل شد:

- 1 - ولایت رهبری: یعنی امور کلی و سیاست های کلان جامعه بر عهده رهبر است (مفاد اصول 110 و 107 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)؛
- 2 - ولایت فتوا: بیان احکام و دستورات دینی در امور شخصی و روابط خصوصی مردم بخشی از وظایف رهبران الهی جامعه است؛
- 3 - ولایت قضا: دادرسی و رفع خصومات باید به دست کسانی صورت گیرد که عالم به احکام اسلامی بوده و واجد شرایط عدالت و تقوا هم باشند (مفاد بند ب فراز 6 اصل 110 و 157 قانون اساسی).

کلیه امور مزبور از جمله کارهای لازم برای اداره حکومت و جامعه بوده و جزء مجاری امور بوده که می توان از آن به «امور جاریه» تعبیر نمود؛ یعنی امور جاریه باید به دست علمای الهی باشد. پس رهبری، فتوا و دادرسی هر سه از شئون امام (علیه السلام) و در غیبت وی از شئون فقیه است.

نکته

حدیث شریف، تنها قادر به اثبات اختیارات کلی فقها و رهبری آنان است، ولی نحوه مشروعیت حکومت و به جریان انداختن کارها و همچنین نحوه استنباط احکام فقهی و یا چگونگی دادرسی از آن به دست نمی آید، بلکه باید تفصیل این امور را از دلایل دیگر و قواعد مقرر شرعی استنباط نمود. لذا جواز و یا عدم جواز تصرف در اموال و غیره به عنوان حکم اولی یا ثانوی، باید با دلایل دیگر ثابت شود و اثبات آن از عهده این حدیث خارج است و بدیهی است کلیه اموری که در مشروعیت آن تردید وجود داشته باشد، نیاز به استنباط فقیه - که خود اهل فن و خیره است - دارد.

نتیجه

به موجب حدیث شریف، فقیه جامع شرایط دارای دو منصب سیاسی و مذهبی خواهد بود، ولی دامنه و حوزه و اطلاق و تقیید آن، به بررسی دلایل دیگری نیازمند است.

بازنمایی دو الگوی قدرت در حادثه کربلا

اشاره

بهرام جاویدان

مقدمه

«اقتدار» و «قدرت» به مثابه مهم‌ترین متغیری است برای هر جامعه‌ای که خواهان استقلال، عزت و هویت جداگانه‌ای از بقیه جوامع و گروه‌هاست. گویا در نظر چنین جامعه‌ای، این متغیر از زیربنایی‌ترین مبانی و شرط اساسی پیشرفت و توسعه معنوی و مادی آن محسوب می‌شود. وانگهی در علم سیاست، از این متغیر به عنوان اصطلاح و مفهومی خاص که نفس حکومت بر آن است یاد شده است. (1)

در این صورت «قدرت» و «اقتدار» را مجموعه عواملی گویند که موجب می‌شود فرد یا گروهی فرد یا گروه دیگر را به اطاعت وادار نماید که در اندیشه توحیدی این مجموعه عوامل به خدا ارتباط داده شده که او فعال ما یشاء است. (2)

«ماکس وبر» جامعه‌شناس و دانشمند علوم سیاسی، «قدرت» را این‌گونه تعریف می‌کند:

ص: 329

-
- 1- سید محمد هاشمی؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج 2 (مجمع آموزش عالی، قم، زمستان 1374)، ص 3.
 - 2- عباسعلی عمید، زنجانی مبانی اندیشه سیاسی اسلام (مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، بهار 1379) ص 8-306.

«قدرت عبارت است از امکان تحمیل اراده یک فرد بر رفتار دیگران».(1)

در این جا به گوناگونی و تنوع قدرت در این حد اشاره می کنیم که همه قدرت ها را می توان در سه محور طبقه بندی کنیم.

الف) قدرت کیفر دهنده؛

ب) قدرت پاداش دهنده؛

ج) قدرت شرطی.

وجه مشترک قدرت کیفر دهنده و قدرت پاداش دهنده، این است که تسلیم شونده به تسلیم خود واقف است. در مورد نخست به دلیل اجبار است و در مورد دوم، حساب پاداش را می کند، اما قدرت شرطی برخلاف، این دو، با تغییر اعتقاد فرد اعمال می شود.(2)

در ادامه این گفتار لازم است به اختصار به منابع اصلی قدرت اشاره کنیم. به طور کلی سه پدیده اساسی موجب دسترسی به قدرت می شود:

1- شخصیت؛

2- مالکیت؛

3- سازمان.(3)

در این جا به دلیل سنخیت موضوع پژوهش با دو عنصر قدرت و شخصیت، به این نکته اشاره می شود که: معروف ترین چهره های قدرت شخصیتی در تاریخ ادیان؛ یعنی حضرت موسی(علیه السلام)، عیسی(علیه السلام) و پیامبر گران قدر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیه السلام) از جمله امام حسین(علیه السلام) و همچنین شخصیت هایی، همچون کنفوسیوس، بودا، ارسطو و افلاطون نه به قدرت بدنی خود متکی بوده اند و نه شخصاً به قدرت کیفر دهنده متوسل می شده اند. خصوصیات غیر علنی تر آن چنان توانایی و قدرتی به آنها می داد که باعث

ص: 330

1- نقل از گالبرایت، جان کنت؛ آناتومی، قدرت ترجمه مهاجر محبوبه؛ سروش، 1371، ص 8.

2- همان، ص 10-11.

3- همان، صص 11-12.

می شود صدها میلیون نفر پیرو، مطیع آنها شود. (1) پرداختن به موضوع قدرت و اقتدار در این پژوهش، نوعی تتبع است که هدفش، نه بسط معلومات، که کشف مجهول ها است.

لذا از چنین تتبعی خصوصاً درباره موضوعی با چنان اهمیت عملی نباید دست شست.

همه استنتاج هایی که از قدرت می شود، خود نیز می توانیم آنها را به تمامی قراین تاریخی تعمیم دهیم و در عین حال، نتیجه گیری های به عمل آمده را در برابر شواهد امروزی سنجید. می توان در تشریح قدرت نشأت گرفته از نظام اموی، این نکته را یادآور شد که حاکمیت یزیدی برخوردار از قدرتی است که در کالبدشناسی قدرت به آن قدرت کیفر دهنده گفته می شود. قدرت کیفر دهنده رابطه ای دیرینه و دیرپا با تنبیه بدنی، تخریب شخصیت، حبس و توقیف و تحمیل شرایط سخت زیستی، ایراد ضرب و جرح، قطع عضو و سایر شکنجه های عجیب و غریب و یا مرگ همراه است. (2)

با این حال، ویژگی های روان شناختی انسان به گونه ای است که در دراز مدت قدرت کیفر دهنده را بر نمی تابد. جوامعی که براساس سازمان و نظام کیفر دهنده اداره می شوند، مترصد فرصت هایی اند که اختیار و آزادی به غارت رفته خویش را بازیابند. با نهادینه شدن آزادی در جوامع بشری، قدرت های کیفر دهنده و پاداش دهنده که تسلیم پذیری انسان را طالبند. پی در پی مشروعیت شان مورد تردید واقع می شود و قدرت های شرطی و شخصیتی امکان حیات می یابند. (3) در تقابل دو الگوی قدرت در واقعه عاشورا، این تاریخ است که حکم نهایی را صادر نمود. هر روز که از این واقعه تاریخی می گذرد، شخصیت تابناک حماسه ساز عاشورا تابنده تر می شود و بر میزان محکومیت نظام های سازمان یافته براساس قدرت کیفر دهنده، افزوده می شود.

روی هم رفته «در اسلام از هر سه ابزار قدرت بهره گرفته می شود؛ به همین دلیل

ص: 331

1- قدرت انسان، حکومت مهدی مطهرنیا؛ بی نا، 1368، ص 194.

2- کالیرایت، جان کنت، همان، ص 18.

3- همان منبع، ص 24.

پیامبر اکرم اسلام در یک جا بشیر و نذیر لقب می گیرد «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (1)

و در جای دیگر خداوند به پیامبرش دستور می دهد تا با مردم با ادله متقن و سخنان حکیمانه و عالمانه رو به رو شود؛ آنجا که می فرماید:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ» (2) و همان گونه که در برنامه های تمامی انبیاء به این سه ابزار اشاره می شود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» (3)

برای انسان های لجوج و عنود نیز، آهن گداخته در نظر گرفته شد تا آنانی که به جای گام برداشتن در سیر فطرت و حق مانع رشد و تعالی جامعه و دیگر انسان ها می گردند.... به سزای اعمال غیرانسانی خود برسند. (4) البته - همان گونه که اشاره رفت - چون اصولاً منطق اسلام منطق پند و موعظه و تشویق است در ابتدا از دو ابزار تشویق و اقناع استفاده می شود و در آن هنگام که استفاده از آن دو ابزار بی ثمر باشد، بنابر فرمایش مولا علی (علیه السلام) استفاده از شمشیر و گلوله به عنوان آخرین دارو تجویز می گردد. (5) وانگهی، همانگونه که در این پژوهش بررسی شده است، این منطقی قرآنی است که سالار شهیدان (علیه السلام) نیز از آن تبعیت نمود.

خداوند می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» (6).

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده خداست و آنان که با اویند، سخت گیرانند بر کافران...

ص: 332

1- سوره بنی اسرائیل، آیه 105.

2- سوره نحل، آیه 125.

3- سوره حدید، آیه 25.

4- عیسی ولایی؛ مبانی سیاست در اسلام (سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی 1377) ص 20 - 219.

5- همان، ص 220.

6- سوره فتح، آیه 29.

توجه به تمایز میان دو الگوی قدرت در حادثه کربلا که هر طرف جهان بینی و ایدئولوژی خاص خود را دارد، توجه به رویارویی و برخورد دو جناح مختلف با منطق ها و عملکردهای متفاوت است:

در یک سو، جناحی است با تعداد کمی رزمنده و با کمترین ابزار مادی قدرت، اما مجهز به سلاح ایمان و قدرت معنوی که حرکت و تلاشی شگفت انگیز را علیه ظلم و احجاف طرف مقابل سامان می بخشد. (1) این جبهه حق نبردش یادآور نبرد هاییل ابراهیم، موسی، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ... علیه طاغوت زمان است، و همان جناحی است که در صدد تحقق حاکمیت خداوند بر تمامی جوانب هستی و زندگانی بشر است. (2)

از طرف دیگر، جناحی به مقابله ایستاده است که جز سودای حاکمیت بر دیگر انسان ها و اقتناع امیال نفسانی خود چیز دیگری در سر ندارد. (3)

اولی چون جهان بینیش توحیدی و اسلامی، است محدودیت نمیشناسد و نیز به دلیل این که چون میخواهد برای همیشه زنده و جاودان بماند فراتر از زمان و مکان میاندیشد در حالی که دومی چون جهان بینیش مادی و این جهانی است حوزه اندیشه اش محدود به همان ظرف زمانی و مکانی میباشد که زندگانی نکبت بار خود را در آن گذرانده است. (4)

اهداف امام حسین (علیه السلام) که همان اهداف مشترک نهضت های توحیدی است، عبارتند از: غلبه یافتن حق بر باطل، تحقق امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح امت و تأمین قدرت استقلال و عزت موحدین، احیای عدالت اسلامی و در یک کلام تحقق اسلام راستین.

ص: 333

-
- 1- سید علی فرحی؛ بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی، (دفتر نشر فرهنگ، اسلامی، 1378) ص 216.
 - 2- استاد مطهری مجموعه آثار، (17) حماسه حسینی (انتشارات صدرا، 1378 ص 39) سید علی، فرحی؛ همان، ص 24.
 - 3- فرحی، همان، ص 30.
 - 4- همان، ص 4 - 523.

با توجه (1) به آنچه که گفته شد، می توان تصویری از تقابل دو جبهه درگیر در کربلا به ترتیب ذیل ارائه نمود:

1- خط امامت امام حسین (علیه السلام) همچون خط امامت سایر امامان (علیه السلام) بر مسیری روشن و مبتنی بر نوبت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داشت که روشن بخش آن قرآن بود (امامت انتصابی)؛ اما سیر خلافت امثال یزید اساسش بر غصب و بر مسیرهایی مبتنی بود که ابتدائاً در جهت مقابله با خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پر از ظلمت و تاریکی واقع شد (تعیین خلیفه توسط شورا انتخاب و...!) مسیری که قرن ها امت اسلامی را در بلا تکلیفی قرار داد. (2)

2- نوع جهان بینی حاکم بر سپاه امام حسین (علیه السلام) جهان بینی ناب اسلامی است.

امام حسین (علیه السلام) و یارانش با داشتن تصویری روشن از هستی با تمام جوانبش و با اعتماد کامل به آفریدگار خود قیام کردند. در مقابل جهان بینی حاکم بر سپاه یزید، بیانگر تصویری جزئی نگر، ناقص و مبهم از هستی که افق دید آنها فقط تا محسوسات این عالم است. (3)

3- آرمان و اهداف نهفته در نهضت امام حسین (علیه السلام) اسلامی است، که همانا بنا به تصریح آن حضرت هدفش از قیام امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح امت، احیای سنت جدش و به طور خلاصه تحقق اسلام راستین است. اما آرمان ها و آرزوهای سپاه یزیدی، این جهانی و دست یافتن به حاکمیت دنیوی و تحقق بهشت خیالی خود در این جهان است. (4)

4- جهان بینی و اهداف امام حسین (علیه السلام) مستلزم منظور داشتن ایدئولوژی اسلامی است، لذا الفبای فکری امام حسین (علیه السلام) مبین بایدها و نبایدهای روشن و صریحی است

ص: 334

1- بخشعلی، قنبری، فلسفه عاشورا، (دفتر بررسی های اسلامی سازمان تبلیغات اسلامی، 1379)، ص 22.

2- سید علی فرحی، همان ص 34.

3- همان، ص 519.

4- استاد مطهری، همان، ص 39. مؤسسه فرهنگی قدرت ولایت؛ امانت داران عاشورا در بیانات مقام معظم رهبری، (ناشر: همان مؤسسه 1379) ص 38.

که هرچه اسلام راستین اجازه داده انجام، و هرچه را منع کرده رد می نماید. برعکس، تار و پود فکری یزید و دار و دسته اش چون مبتنی بر جهان بینی ناقص و مادی آنهاست از نوع باید و نبایدهای سودپرستانه و متقلبانه ای می باشد که رنگ و بوی شیطنانی دارد و شبهه افکنانه است. (1)

5- با منظور نمودن آرمان، هدف، جهان بینی و ایدئولوژی حاکم بر هر دو جناح می توان گفت منطق سپاه امام حسین (علیه السلام) منطق آزادی طلبی و جهاد اسلامی مبتنی بر عدالت خواهی است. (2) برعکس منطق سپاه یزید، منطق زور و تحکم است، منطقی که خود ذاتاً هدف است و بس! «و در واقع از میان دو قطب متضاد تظاهر به اسلام و تهاجم به اسلام پیش می رفت.» (3)

6- براساس نکته بالا چون در قیام حسین (علیه السلام) منطق اسلام- که عدالت مساوات است - حاکم است، لذا با هر وسیله ای نمی توان به کسب قدرت پرداخت و یا به جنگ دشمن رفت، بلکه وسیله مانند خود هدف نیز بایستی مشروع باشد. اما در سپاه یزید، چون منطق براساس زور است (4) در جهت دست یابی به قدرت با هر وسیله ای می توان به مقابله با دشمن پرداخت.

7- از لحاظ شخصیت شناسی، جبهه امام حسین (علیه السلام) متشکل از دلاور مندانی بود که نمونه مسلمانان راستین در صدر اسلام بودند: افرادی مؤمن، شجاع، ایثارگر، فداکار مانند حبیب بن مظاهرها. در طرف مقابل یا افرادی بودند، همچون خود یزید و ابن زیاد اهل فسق و فجور بدون ذره ای ایمان قلبی و یا افرادی به ظاهر مسلمان (منافق) که فقط

ص: 335

1- استاد مطهری، حق و باطل، (انتشارات صدرا، 1374) ص 48.

2- جواد، محدثی، پیامهای عاشورا (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه 1379)، ص 224-227. بولتن مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، جام عبرت، بررسی عملکرد عوام و خواص در صحنه عاشورا، (اردیبهشت 1379)، ص 104.

3- سید علی، فرحی، همان ص 94؛ استاد مطهری، همان، ص 44.

4- استاد مطهری، همان، ص 96؛ سید علی فرحی، همان، ص 306.

ظاهر اسلام را می خواستند و بس! مانند مغیره ها... (1)

8- اسلام برای گروه حق در کربلا- نردبان صعود و راهی برای کمال انسانی و کسب قدرت الهی بود، ولی برای گروه باطل نردبانی جهت رسیدن به قدرت و سلطنت دنیوی و یا وسیله امرار معاش آنان. (2)

9- بنا بر معیار فوق و براساس یک تحلیل درست از مفهوم قدرت، در صورتی که حامل قدرت فردی فاسد، چون معاویه یا یزید باشد هم قدرت و هم تابعین آن نیز فاسد می شوند. اما اگر حامل قدرت فردی صالح چون پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) یا امام حسین (علیه السلام) باشد، نه تنها خود فاسد نگشته بلکه هرگونه فساد و تباهی را از قدرت پاک و پیراستگی و پاکی قدسی را به قدرت زمینی نیز ارزانی می دارند. (3)

10 - چون در سپاه امام حسین (علیه السلام) روح ایمانی نهفته بود، آنان دست یابی به قدرت واقعی و عزت اسلامی را در احساس آزادی، بالندگی و تحرک بدون ترس از مرگ و شهادت طلبی می دانستند. (4) اما در سپاه مقابل چون روح دنیا پرستی و هوای نفسانی و ترس از مرگ حاکم بود، لذا دست یابی به قدرت و عزت پوشالی را در ظلم و ستم بر غیر خودها و بردگی و زبونی خودی ها در برابر حاکمان می دانستند و بس! (5)

11- واقعه عاشورا، برای حسینیان فرصتی طلایی برای دفاع و زنده نگه داشتن حق بود و برای یزیدیان فرصتی برای انتقام و آرامش خاطر روح ابوسفیان و ابوجهل ها و شکست خوردگان در جنگ بدر. (6)

12- امام حسین قیام کرد، تا سرمشق و الگویی برای آیندگان باشد، تا در مبارزه برای حق از قدرت پوشالی دشمن نهراسند و علیه ظلم با هر شکلش مبارزه نمایند. اما

ص: 336

1- استاد مطهری، حماسه حسینی، ص و 35.

2- سید علی، فرحی، همان، ص 21.

3- مهدی، مطهرنیا، همان، ص 202.

4- استاد مطهری، همان، ص 33.

5- سید علی، فرحی، همان، ص 510.

6- همان، ص 20.

یزید و گماشتگانش اساساً برای این جنگیدند که حکومت بی بنیان بنی امیه پایدار بماند، بنایی که زود از هم گسست. (1)

13- بعد از نهضت کربلا مسلمانان راستین به پاس خدمات شایان توجه امام حسین (علیه السلام) و یاران فداکارش ماه محرم به خصوص تاسوعا و عاشورای آن را گرامی می دارند. آنان ضمن یادآوری صحنه های دردآلود کربلا و اظهار ضججه و ناله علیه بیدادگری بنی امیه با بزرگداشت خاندان امام حسین (علیه السلام) و یارانش از چند نکته درس می گیرند: یکی، درس عاطفه تا ضمن دوست داشتن خاندان وحی و محبان آنان (تولی) به برکت این بار عاطفی و احساس اسلامی و انسانی از نظر (2) معنوی از چنان قدرتی برخوردار شوند که علیه هرچه رنگ و بوی یزیدی دارد، با نفرت موضع گیری داشته باشند (تبری). (3)

دیگری درس عبرت (4) است از، ناجوان مردی، خیانت، ظلم و ستم و محافظه کاری کوفیان و پیام جان بخش است به همه عصرها و همه نسل ها که در برابر ظالم و غاصب قدرت سکوت نمایند و در هر زمان، مقام و موضعی که باشند با مظاهر کفر، شرک و ظلم و ستم مبارزه نمایند.

سرانجام (5)، درس حماسه است که باید از قیام حسین فراگیرند، تا به برکت قدرت ایمان به اوج شجاعت و شهامت، فداکاری و شهادت که پیروزی واقعی است نائل آیند. (6)

14- امام حسین (علیه السلام) هم خواهان «اسلام حکومتی» بود؛ یعنی اسلامی که در تمام شئون فردی و اجتماعی جامعه اسلامی حاکمیت داشته باشد و هم خواهان

ص: 337

1- همان، ص 30.

2- استاد مطهری، همان، ص 34.

3- جواد، محدثی، همان، ص 20 - 216.

4- جام عبرت، ص 7.

5- جواد محدثی، همان، ص 227. عبرت های عاشورا (بیانات رهبر معظم انقلاب در تاریخ 75/3/20)، شورای حمایت از ایثارگران سازمان صدا و سیما مرداد. 78 امانتداران عاشورا، ص 77.

6- استاد مطهری، همان، ص 28.

«حکومتی اسلامی» بود که خود از تمامی جهات اسلامی باشد و به همین منظور قیام نمود. بالعکس یزید خواهان اسلامی بود بدون حکومت و سیاست و از طرفی، حکومتی سلطنتی براساس رسوم جاهلیت و اشرافیت و تنها با ظاهری اسلامی. (1)

15- یکی از نشانه های حق و عجز باطل این است که طرفداران حق (حسینی ها) همه چیز خود را فدا می کنند، ولی در عین حال مسروند. اما طرفداران باطل (یزیدها) همه چیز می گیرند و در عین حال از یکدیگر نفرت دارند. (2)

16- «باز یکی از نشانه های حق و عجز باطل، همین است که پویندگان حق چون در راه خدا حرکت می کنند؛ از این رو مانند یک روح در چند بدن پیش می روند و در هاله ای از صدق و صفا همکاری، بلکه فداکاری می کنند. و پیروان باطل در عین سماجت در مبارزه با پیروان حق، خود در هاله ای از تفرق و نفرت از همدیگر به سر می برند.» چنین است نفرت یزید از ابن زیاد، نفرت ابن زیاد از ابن سعد و بالعکس و (3)

17 در سپاه یزید اکثریتی با روحی ضعیف قرار دارند که در عین نفرت از یزید دلشان با حسین (علیه السلام) ولی زبان و سلاحشان علیه اوست. برعکس سپاه اندک امام حسین، همچون روحی واحد و با عزت همه یک دل و یک صدا در کنار آن حضرت علیه یزید قیام می نمود. (4)

18- امثال معاویه و یزید جاذبه داشتند، برای جذب امثال مغیره و عمر و عاص ها و افراد شیاد و ساده لوح (هر دو گونه) همچنین دافعه داشتند، برای دفع امثال ابوذر و مقدادها و افراد طالب حق و با ایمان؛ در حالی که جاذبه و دافعه امام حسین (علیه السلام) همچون پدر بزرگوارش در جهت جذب عناصر انقلابی و اسلامی چون حر و عمار یاسرها و دفع عناصر نامطلوب چون مغیره، ابن سعدها قرار داشت. چون اولی با تمسک به اسلام ظاهری، فقط

ص: 338

1- امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی) (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1378) ص 8.

2- فرحی همان، ص 193.

3- همان، ص 4-193 و 460.

4- همان، ص 430 و 516.

به تقویت و حفظ قدرت پوشالی خود می اندیشید و دومی، با تمسک به اسلام واقعی، تنها به عظمت خداوند، شرافت و عزت مسلمانان و مصلحت اسلام توجه می نمود. (1)

19 - چون مکتب حسین (علیه السلام) همانا مکتب پدر و جدش اسلام است و قرآن و سنت معصومین (علیه السلام) تکیه گاهش. از آن رو مطابقت بر آن دو، در هر حال شرط لازم است. برعکس، چون مکتب یزید مثل مکتب پدر و اجداد پلیدش براساس اسلام ظاهری و مبتنی بر هوای نفس و مادی است تکیه گاهی دارد به نام تحریف، نشر اکاذیب جعل احادیث و... که امثال ابوهریره ها بنا به صلاح حکومت طاغوتی بنی امیه بانی آن بوده اند. (2)

20- به عنوان رهبر نهضت «حسین بن علی (علیه السلام) یک روح بزرگ و یک روح مقدس است» روح که بزرگ باشد برای رسیدن هدف مقدس تن به هر زحمت و هر دردسری می دهد. «روح بزرگ آرزو می کند که در راه هدف های الهی بزرگ خودش کشته شود...» هنگام شهادت فزت و رب الکعبه می گوید (3) «مردن با عزت و شرافت برای او از زندگی با ذلت بهتر است». (4) اما در راس جهت مقابل روحی بسیار کوچک قرارداد چون یزید با توانایی های بسیار ضعیف که چون کوچک است برای رسیدن به هدف دنیایی خودش تن به هر پستی می دهد و... (5)

21- مکتب حسین (علیه السلام) مکتب اسلام است که: «وقتی از ائمه سؤال می کنند که ایمان چیست؟ می فرمایند: ایمان با سه چیز محقق می شود: اعتقاد قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح. از این رو ایمان تنها با اعتقاد قلبی یا اقرار زبانی کامل نیست، بلکه عملکرد مثبت شرط هر مسلمانی است بنابراین، حسین (علیه السلام) قیام کرد تا درس حرکت و تلاش به مردم زمان حال و آینده خود آموخته باشد. درسی که تمامی جریان ها و

ص: 339

1- همان، ص 99 - 102.

2- همان، ص 59، 392.

3- اشاره است به فرمایش حضرت علی (علیه السلام) به هنگام شهادت در مسجد کوفه.

4- «مَوْتُ فِي عَزِّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلِّ أَمَامِ حُسَيْنٍ (علیه السلام)». (بحار الانوار، ج 44، ص 192).

5- استاد مطهری، حماسه حسینی، ص 41؛ سید علی فرحی، همان، ص 423.

نهضت های برحق شیعه و حتی تا اندازه ای سایر جنبش های مردمی از آن تبعیت نمودند.

برعکس مکتب یزید مکتبی بود از نوع مکتب جبریون قدیم و جدید (اشاعره، مرجئه و...) و پوزیتویسم اجتماعی معاصر و... که اسلام ظاهری را برای هر مسلمانی کافی می دانستند! اسلامی که در مقابل وضع موجود سرتسلیم فرود آورد و هرگونه چون و چرا را به خاطر مصلحت حکومت و قدرت موجود در نطفه خفه نماید (1) (اسلام) آمریکایی!

22- حسین بن علی (علیه السلام) با آن جان بازی که کرد، اسلام را تجدید حیات و درخت اسلام را با ریختن خون خود آبیاری نمود: « اِنَّ هَذَا اَنْتَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَهُ بِالمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَهُ عَنِ المُنْكَرِ وَجَاهَدْتَ فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ؛ (2) شهادت می دهم که تو اقامه نماز کردی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و در راه خدا جهاد نمودی و حق جهاد را به جا آوردی».

از این رو روح امام حسین (علیه السلام) هم اسلام را جانی تازه بخشید و هم آن نفس مطمئنه تا ابد زنده و جاودان باقی خواهد ماند. اما یزید بن معاویه با آن همه جنایت هایی که در حق خاندان پیامبر نمود، نتوانست به هدف اساسی اش که همانا ریشه کن کردن اسلام واقعی است نائل آید؛ خود و خاندان پلیدش نیز برای همیشه در بستر تاریخ مدفون گشتند. (3) چرا که «باطل اصلاً رفتنی است» فاذا هو زاهق.

23- بالاخره کربلا میدان نبرد است که حق و باطل علم و جهل، نور و ظلمت (4)، جاودانگی و تباهی عزت و ذلت (5) در مقابل هم قرار می گیرند تا نشان داده شود نبوت با امامت (6) و دین با عزت و اقتدار است که ره به سر منزل مقصود و آب به لب تشنه کام می برد. (7)

ص: 340

-
- 1- استاد مطهری؛ حق و باطل، ص 98؛ سید علی فرحی، همان، ص 9 - 388 .
 - 2- مفاتیح الجنان، زیارتنامه امام حسین (علیه السلام) الهلال در روز عید فطر و قربان.
 - 3- استاد مطهری، همان، ص 34، حماسه حسینی، ص 49.
 - 4- همان، ص 28.
 - 5- استاد مطهری، حق و باطل، ص 46، سید علی فرحی، ص 67.
 - 6- سید علی فرحی؛ همان، ص 396.
 - 7- مصطفی دلشاد تهرانی، نهضت حسینی (مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر 1375) ص 5

بنابراین «حسین مظهر عزت الهی و نهضت او قیامی برای حفظ عزت آدمی و گشودن راه تربیت حقیقی بود، تا پس از او همگان به راه و رسمش تربیت شوند و به عزت حقیقی دست یابند.»⁽¹⁾

نتیجه

بنابر یک تعریف اجمالی می توان گفت که: قدرت و اقتدار را مجموعه عواملی می گویند که موجب می شود فرد یا گروهی، فرد یا گروه دیگری را به اطاعت و اداری کند که در اندیشه توحیدی این مجموعه عوامل به خدا ارتباط داده شده که او فعال ما ایشاء است.

وانگهی، با بررسی در تاریخ ادیان، بزرگان دین چون حضرت موسی (علیه السلام)، عیسی (علیه السلام)

، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و از جمله امام حسین (علیه السلام) عمدتاً به خصوصیات غیر علنی تر از توانایی بدنی و نیروی غیرمادی - اعتقاد وافر به قدرت لامتناهی خداوند و نفوذ کلام در مردم (قدرت شرطی) - متکی می شدند که این باعث می شد، میلیون ها نفر پیرو و مطیع آنها شوند. برعکس در جبهه باطل با چهره های شخصیتی چون نمرود، فرعون و... و از جمله یزید بن معاویه مواجه می شویم که آنها بیشتر از قدرت کیفر دهنده استفاده می نمودند که گویی بهره برداری از چنین قدرتی به حد افراط می رسید.

در خصوص صحنه تقابل نیروهای درگیر در کربلا، می توان چنین تصویری ارائه نمود: گروهی که عمدتاً به قدرت شرطی و نفوذ در ذهن مردم و بر قدرت نامحدود خداوند تکیه دارد، دارای آرمان ها، جهان بینی ایدئولوژی و منطق خاصی است که در کنش و واکنش هایش نسبت به نیروهای خود و هم نیروهای طرف مقابل (باطل) تنها و تنها به تعالیم اسلام راستین توجه دارد و بس.

ص: 341

اما در مقابل گروهی دیگر قرار دارد که عمدتاً به قدرت تنبیهی و قدرت فردی تکیه دارد؛ قدرتی که آرمان‌ها، جهان‌بینی، ایدئولوژی، منطق و کنش و واکنش‌هایش نسبت به نیروهای خودی و صحنه مقابل (حق) هرچند با ظاهر اسلامی اصولاً رنگ و بوی مادی و این‌جهانی دارد.

ماحصل کلام این است که: اولاً عزت و اقتدار حقیقی مخصوص خداست که او آن را به اولیای برحق دین و مؤمنان خود هم ارزانی می‌دارد؛

2- عملاً نیز در تقابل دو طرف درگیر در حادثه کربلا- طرفی که براساس اسلام راستین با همه جوانبش عمل می‌کند، به رغم شکست ظاهری پیروز و با عزت خواهد بود؛ و این تاریخ است که چنین ادعایی را با ثبت نهضت‌ها و انقلاب‌های شیعی متأثر از نهضت مقدس کربلا اثبات نموده است.

ص: 342

عاشورا از اسلام تا اسلام

اشاره

سید علی نظام زاده

پیش در آمد

عاشورا، همچون کوهی است عظیم به وسعت تاریخ، به زیبایی جلوه الهی و به رنگ خون سیدالشهدا قیام امام حسین (علیه السلام) مانند دشت نیست که بتوان تا انتهایش را دید و کرانه هایش را مشاهده کرد، داستان یک کوه است، از هر طرف می توان آن را درک کرد، می توان از آن بالا رفت و از جنبه های متفاوتش بهره برد(1). پس کربلا داستانی در دل خود جای داده است که هر چه از آن بگویی، کم گفته ای .

حسین (علیه السلام) فرزند دختر رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) که ایمان را بر مصلحت مقدم می داشت. او پسر علی (علیه السلام) است که شجاعت و هیبتش، دشمنان را فراری می داد و فرزند فاطمه (علیها السلام) است که در برابر ظلم و ستم می ایستد و می سوزد، ولی کوتاه نمی آید. پس باید حماسه ای را ایجاد می کرد که در تاریخ بشریت بماند و الگوی حق پرستان تاریخ باشد.

او در مدینه النبی زیسته و با اسلام حقیقی، کاملاً آشنا بود، پس «جامعه اسلامی مطلوب» را می شناخت. اما انحراف خلافت، اشرافی گری ها، ظلم و ستمه ا، خاموش کردن یاد و نام جدش رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) توهین به مادرش زهرا (علیها السلام) و سب و توهین به پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دیده و شنیده بود .

ص: 343

1- برای این قسمت پیش در آمد از مقدمه کتاب «عاشورا» تألیف علی صفائی حائری بهره برده ام.

بعد از پنجاه سال پس از رحلت پیامبر، «تغییری در فرهنگ اسلام» به وجود آمد که با خود اسلام، در تضاد بود. لذا امام شرایط را مناسب دید که با قیام خود، اصلاحی عظیم در جامعه اسلامی ایجاد کند، اصلاحی که نه تنها در آن زمان و مکان، بلکه در هر عصر و مکانی، الگو و خواسته مسلمان واقعی باشد. سیدالشهدا با این قیام نشان داد که از اسلام تا اسلام فاصله زیادی هست، آموزه های دینی، یگانه است، اما برداشت ها متفاوت است، او خوب می دانست که وقتی شکل حکومتی اسلام، با روح آن در تعارض باشد، برداشت مردم عادی و تازه مسلمان ها از دین، جنبه طاغوتی و اشرافی پیدا می کند و کم کم روح واقعی و اصیل اسلام فراموش می شود. پس باید یک مصلح از جان گذشته بیاید، چه بهتر که نوه رسول خدا، فرزند خلیفه مسلمین و امام شیعیان باشد. او باید با حماسه و خون خود، تفاوت اسلام با اسلام را در تاریخ به یادگار بگذارد و با «انقلاب اجتماعی» خود به اصلاح جامعه دینی بپردازد.

امسال که سال «عزت و افتخار حسینی» نام گرفته است، باید سال شناختن واقعی آن امام همام باشد، نه شناخت ظاهری، بلکه شناخت آرمان هایش، شناخت ایده هایش، فرهنگش و اخلاقش، او با قیامش عزت و افتخار را به اسلام بخشید و میراثش «نهضت حسینی» فراروی تمام حق پرستان تاریخ قرار دارد.

در این مقال کوتاه، سعی شده با بررسی جامعه مطلوب اسلامی و انحراف هایش، به قیام امام حسین و عوامل اجتماعی، فرهنگی آن نیم نگاهی انداخته و آثار اجتماعی آن را بررسی کنیم. تا نه این که حسین (علیه السلام) را بشناسانیم، بلکه خودمان، شیعه و وظایف شیعیان را شناخته و در رسیدن به الگوی عزت و افتخار کوشا باشیم.

جامعه مطلوب از دیدگاه اسلام

اسلام، دینی اجتماعی است و فقط به بعد فردی انسان توجه ندارد. این دین با اصول، ارزش ها و هنجارهایش، و نیز اعیاد، مناسک، احکام و اخلاق اجتماعی، تک تک

مسلمانان را اجتماعی کرده و حتی احکام فردی اش نیز آهنگ اجتماعی دارد(1). آموزه های دینی، چون نص صریح قرآن، سیره پیامبر و ائمه معصوم نیز همگی بر این نکته تأکید دارند که اسلام دینی اجتماعی است.

تعالیم اسلام بر اساس مکتب و ایدئولوژی اجتماعی اش، ناگزیر به ایجاد جامعه ای می باشد، زیرا در جامعه ای که لائسیسم یا کمونیسم حاکم است، مسلمانان، نمی توانند زندگی اجتماعی مطابق با دستورات اسلام را اجرا کنند. پس جامعه ای از نظر اسلام، مطلوب و نمونه است که حاوی آداب، رسوم، ارزش ها، هنجارها، اخلاق اسلامی و در یک کلمه «فرهنگ اسلامی» باشد. بررسی ویژگی های جامعه مطلوب از دیدگاه اسلام، خود مجال دیگری می طلبد که ما در این جا به گوشه هایی از آن اشاره می نماییم.

عدالت

یکی از ویژگی های جامعه اسلامی، مودت و همدلی است که این امر، معلول روح عدالت، برابری و برادری موجود در اسلام است. زندگی مسالمت آمیز اسلامی که در قرآن تصریح شده و نیز سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در خواندن عقد برادری بین مهاجران و انصار و هم چنین سیره امام علی (علیه السلام) در عدالت اقتصادی و اجتماعی، همگی بر عدالت اسلامی تأکید دارند. عدالت و مساوات که از صفات خداوند تعالی است، به عنوان یکی از اصول اساسی جامعه اسلامی پذیرفته شده است. البته باید توجه کنیم که چنین عدالتی نه در زمان جاهلیت، و نه امروز در هیچ جامعه ای به طور کامل رعایت نمی شود و پس از انحراف در خلافت اسلامی نیز به افول گرایید و اشرافی گری و تضادهای طبقاتی و قومی جانشین آن شد.

ص: 345

1- آموزه های دینی اسلام، به صورتی است که همراه با بعد فردی و شخصی نماز، نماز جماعت و نماز جمعه قرار دارد، و پس از اعمال فردی در ماه رمضان، عیدی جمعی به نام عید فطر قرار گرفته است.

احکام و ارزش های اسلامی، جامعه اسلامی را به سمتی هدایت می کند که تک تک افراد جامعه، پاسدار اصول و ارزش های اسلامی باشند و در مقابل پایمال شدن حقوق دینی و انسانی عکس العمل نشان دهند. امر به معروف و نهی از منکر و نیز احکام و اخلاق اجتماعی اسلام، مؤید این مطلب بوده و مسلمان واقعی باید در برابر جامعه مسئول و متعهد باشد.

اما در عین وجود اصول گرایی، اسلام دین بخشش و گذشت و رواداری است. یکی از ویژگی های اسلامی است که در آموزه های دینی درباره آن تأکید فراوانی شده است. در اسلام، پذیرش دین، اختیاری است «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» اسلام احسن القول است، ولی دیگر دین ها نیز پذیرفته شده اند. در اسلام بیعت با خلیفه نیز اجباری نیست (چنانچه سلوک امیر مؤمنان در آغاز حکومتش این گونه بود) در اسلام، در برابر دشمنان نیز رواداری هست که در مدینه النبی و در حکومت علوی، در برابر خوارج چنین اصلی، حکم فرما بود.

بنابراین جامعه اسلامی نمونه، جامعه ای است که در عین پاسداری از اصول و ارزش ها، رواداری را نیز محترم بشمارد.

حقوق بشر و امنیت

اسلام، دین حقوق بشر است و حقوق طبیعی و مادی و معنوی مسلمانان و غیر مسلمانان و حتی حیوانات نیز در جامعه اسلامی محترم شمرده می شود. علی رغم، تفکر برخی اندیشوران علم حقوق مبنی بر این که مفهوم «حق» پس از دوران مدرن ایجاد شده و دوران قبل از آن «عصر تکلیف» است، سیره ائمه معصوم ثابت می کند که در آن زمان نیز هر کس، حق انتخاب رهبر، حق آزادی در انتخاب دین، حق برخورداری عادلانه

از بیت المال و حق برابری و برادری داشته و تمامی این حقوق مهم و محترم شمرده شده. البته ممکن است که در یک حکومت به ظاهر اسلامی - مانند معاویه - این حقوق رعایت نمی شد، اما در ذات اسلام و فرهنگ اسلامی، توجه به حقوق جامعه جای گاه ویژه ای داشته و مورد تأکید ائمه معصوم بوده است.⁽¹⁾

یکی از حقوق اساسی و نیازهای فطری انسان «امنیت» است که با احکام و اخلاق اسلامی، تضمین شده است و با توجه به سنت اسلامی و آموزه های دینی، در هیچ جامعه ای چون جامعه اسلامی، امنیت و آرامش اجتماعی ناشی از آزادی اجتماعی به طور کامل ایجاد نمی شود. البته چنین امنیتی در زمان معاویه و یزید از بین رفته و تمامیت خواهی و استبداد و خفقان، جای گزین آن شده بود.

حق محوری

یکی از ابعاد ایمان و جامعه اسلامی «حق محوری» و «خدا محوری» است.⁽²⁾ این حق محوری باعث می شود که خط قرمزهایی برای رفتار و سلوک هر فرد ایجاد شود و هر فرد در حیطة عمل خود، با توجه به حقوق خداوند و جامعه تصمیم گیری کند.

یکی از مشکلاتی که امروزه گریبان گیر غرب و تفکر سکولار و دین گریز شده است، مسئله پوچی جهان و نیز طغیان و یا سرگردانی در جامعه است، مثل همان مفهوم «از خود بیگانگی» الینیشن مارکس یا دیگر جامعه شناسان. ولی اگر فردی به خداوند و تکالیف خود در برابر او معتقد باشد، نه تنها دچار طغیان و سرگردانی نمی شود، بلکه زندگی

ص: 347

1- یکی از مصدق تساهیل و تسامح و نیز رعایت حقوق بشر در اسلام، رفتار عادلانه امیر مؤمنان (علیه السلام) با خوارج بود و در عین این که آنها به آن حضرت اهانت می کردند و حتی نسبت کفر به ایشان می دادند ولی امیر مؤمنان حقوق آنها را رعایت می کرد و حتی به آنها فرموده بود: «لَا نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذَكَّرُوا فِيهَا اسْمَهُ، لَا نَمْنَعُكُمْ الْفِيءَ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا، لَا نَقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدُونَا؛ از ورود شما به مساجد برای نماز خواندن جلوگیری نمی کنیم، تا وقتی که نزد ما هستید، از حقوق بیت المال محرومان نمی کنیم با شما نمی جنگیم تا خودتان آن را آغاز کنید. (سید اصغر ناظم زاده، تجلی امامت، ص 611).

2- ر. ک: رضا رستمی زاده، جامعه مطلوب از دیدگاه قرآن و حدیث، مجله معرفت، ص 10.

هدف داری همراه با خشوع در برابر خداوند، خواهد داشت .

همه این ویژگی ها و نیز مردم سالاری، قانون گرایی و... در اسلام و جامعه اسلامی وجود دارد و در مدینه النبی نیز با سعی و کوشش پیامبر اکرم و یارانش تا حدودی اجرا شد. اگر سیر جامعه اسلامی نبوی، تداوم می یافت و تا مهدی موعود، هر کدام از ائمه معصوم (علیهم السلام)، جامعه و حکومت اسلامی را اداره می کردند، چنین جامعه ای را تجلی بخشیده و جهان مادی را پر از عدل و داد، معنویت و عقلانیت می کردند.

اما متأسفانه سیر خلافت و حکومت اسلامی، منحرف شد و با این که علی (علیه السلام) - در زمان حکومتش - با تمام وجود سعی داشت، این انحراف ها را جبران کند، اما دولتش دوام نیافت و چون مردم نیز به طور کامل آمادگی نداشتند، حکومت علوی تداوم نیافت و شخصی چون معاویه به خلافت اسلامی رسید، که برداشت او از اسلام و شیوه و ایده های او کاملاً با اسلام واقعی در تضاد بود. البته باید توجه کرد که امیر مؤمنان و سلوک سیاسی اجتماعی اش، در تاریخ ماندگار است و الگوی حکومت عدل علوی فراروی مسلمین جهان باقی ماند.

تغییر فرهنگ اسلامی

اشاره

هر جامعه ای دارای آداب، رسوم، ارزش ها، هنجارها، نهادها، اخلاق و احکامی است که با نام «فرهنگ» از آن یاد می کنند. هسته اصلی و اولیه هر جامعه ای فرهنگ آن جامعه است و به تعبیر جامعه شناسان، فرهنگ به مثابه هوا برای جامعه است که بدون آن حیات و تداوم ندارد. جامعه اسلامی نیز از فرهنگ اسلامی سر چشمه می گیرد که منبعث از سیره و سلوک نبوی و نیز واقعیت ها و حقیقت ها و موقعیت های خاص جامعه آن زمان عربستان است.

پیامبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و با کوشش فراوان خود و یارانش توانست، فرهنگ جاهلیت که خود نوعی «ضد فرهنگ» بود را منسوخ سازد و ارزش ها، هنجارها، اخلاق و احکامی را در جامعه تجلی بخشد که در عین عقلانی بودن، الهی بوده و متناسب با نیازهای هر

مسلمان و انسان خردگرا در طول تاریخ می باشد. اما این جامعه اسلامی و این فرهنگ دینی که با همت نبوی و غیرت علوی و همراهی و مجاهدت مهاجران و انصار، شکل گرفته بود، پس از رحلت بنیان گذارش، رو به افول گرایید و از سیر اصلی اش خارج شد.

نقطه آغاز تغییرات در فرهنگ اسلامی، تغییر و انحراف در ارزش های جامعه اسلامی بود که دشمنان جاهل و معاندان زیرک دست به دست هم دادند و به تغییر و انحراف در ارزش های اسلامی که عقاید عمیقاً ریشه دار در جامعه اسلامی بود، پرداختند که در این مقال به برخی از آن انحراف ها اشاره می کنیم.

1- انحراف خلافت

اولین و مهمترین گام در تغییر ارزش ها و اصول اسلامی، منحرف ساختن سیر اصلی حکومت اسلامی بود که با «سقیفه» صورت گرفت با این که بارها رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) اشاره فرموده بود، اما عده ای از مهاجران و انصار در سقیفه بنی ساعده تجمع کرده و حکومت را از صراط حق و مسیر راستین آن منحرف کردند. جامعه شناسی سقیفه و علل تاریخی آن خود، مجال دیگری را می طلبد که به آنها اشاره کوتاهی می نمایم.

برخی ممکن است معتقد باشند چون جامعه آن زمان، آمادگی پذیرش عدالت، آزادی، مدارا- که در سیره نبی اکرم اجرا شده بود - نداشتند، با چنین انحرافی مقابله نکردند و حتی از آن استقبال نمودند.

عقیده دیگر این است که «سن و سال» عامل اساسی انحراف مسلمانان بوده و چون هنوز در جامعه عرب، فرهنگ اسلامی برتری بر اسلاس تقوا و شایستگی مستحکم نشده بود، و حتی مهاجران و انصار مقابل پیامبر نیز مقاومت می کردند و زیر پرچم اسامه بن زید - که علی رغم جوانی از سوی رسول الله به رهبری سپاه گماره شده بود - نمی رفتند. پس نمی توانستند بپذیرند امیر مؤمنان که در آن زمان جوان 33 ساله بود به حکومت اسلامی برسد.

برخی دیگر بر این عقیده اند که علت پذیرش سقیفه، «نخبه گرایی» (باطل) بوده است که رهبران و نخبگان جامعه، که صالح نبوده اند و از اسلام؛ حکومت و خلافت را می خواستند، این واقعه را ایجاد کردند و مردم نیز که در عمل انجام شده قرار گرفته بودند، اجازه یا جرأت اعتراض را نداشتند. البته درباره نخبه گرایی توضیح کافی را خواهیم داد.

به هر حال با هر دلیلی، سقیفه واقع شد و با انحراف حکومت اسلامی، در طی 25 سال تغییری در فرهنگ و ارزش های اسلامی، ایجاد شد که علی (علیه السلام) برای پذیرش خلافت و احیای سیره نبوی، ناچار به اصلاحی عظیم و حتی انقلابی اسلامی بود. اما دوران حکومت آن حضرت نیز به جنگها با گروه هایی سپری شد که در سال های انحراف حکومت، هویت و فرهنگ اسلامی را فراموش کرده بودند و تحمل پذیرش سیره علوی را نداشتند. دولت امیر مؤمنان بیش از پنج سال دوام نیافت و با این که ایده و الگوی عظیمی برای اجتماع و حکومت اسلامی، به جای گذاشت، اما برای اصلاح کل جامعه دچار مشکل شد و پس از آن حضرت نیز دشمن دین و سنت؛ یعنی معاویه حاکم شد.

با انحراف خلافت، حکومت اسلامی که باید نماینده افکار و آرای مسلمانان و تجسم روح جامعه اسلامی باشد، تشکیل نشد، و آثار و تبعات فراوانی به جای گذاشت:

1- حاکمانی که صلاحیت کامل نداشتند- از نظر علم، تقوا، عدالت و سیاست - و با روح اصیل اسلامی بیگانه بودند، صاحب سیادت مطلق و ریاست بی قید و شرط شدند و حکومت هایی ایجاد شد که از حالت استبدادی خارج شده بود و تمامیت خواه - توتالیتر - گشته بود.

2- بیت المال مسلمانان که در زمان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به طور عادلانه تقسیم می شد، نیز با بی خردی و سیاست های غلط، با تبعیض های نژادی، قومی و قبیله ای مواجه شد و مصارف خوش گذرانی - بعضی - خلفا و اشراف از آن تأمین می شد و نارضایتی عمومی و تضادهای طبقاتی را بیشتر می کرد.

3-عصبیت، جاهلیت و امتیازهای نژادی و فامیلی که اسلام با آنها مبارزه کرده بود، دوباره از سوی حاکمان اسلامی رواج می یافت و بی عدالتی اجتماعی را نیز گسترش می داد، به طوری خلیفه دوم بین عرب و عجم تفاوت زیادی قائل می شد و از سوی معاویه نیز این سیاست تداوم یافت و حتی معاویه به یکی از حاکمانش چنین دستور داده است :

«رفتارت نسبت به عجم طبق سنت عمر باشد که سبب خواری و ذلت آنهاست.

عرب ها از عجم زن بگیرند، ولی به آنها زن ندهند. ارث ببرند، ولی ارث ندهند. حقوق آنها را از بیت المال بسیار کم قرار بده و عجم ها را در مساجد در صف اول قرار نده و مناصب امامت و قضاوت را برای آنان قرار نده.»⁽¹⁾

4- اخلاق حسنه، برتری بر اساس تقوا، حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی محترم شمرده نمی شد و در برابر اعتراض ها و انتقادات تهدید، تبعید، زندان و حتی اعدام قرار داشت. علی (علیه السلام) مجبور به بیعت با خلیفه شد و همسرش نیز مورد اهانت قرار گرفت.

عمار یاسر یار دیرینه پیامبر به علت انتقاد، مورد ضرب و شتم خلیفه سوم قرار گرفت اباذر مجاهد خستگی ناپذیر تبعید شد، حاکم مسلمین در کوفه مست به مسجد رفت، دشمنان پیامبر که آنها را از مدینه تبعید کرده بود- مثل حکم بن ابی العاص - به احترام به مدینه باز گشتند، نماز جمعه از سوی معاویه در روز چهارشنبه خوانده شد، اشرافی گری، شراب خواری و غنا... و جای سادگی و تقوا را گرفته بود، یاران نزدیک و حتی همسر پیامبر، مقابل امیر مؤمنان جنگ به راه انداختند و سرانجام چنان شد که از اسلام فقط نامش باقی ماند و تمام اینها معلول انحراف خلافت و حکومت نالایقان بود. امام حسین (علیه السلام) ثابت کرد، حکومت حق فرزندان رسول خداست که غصب شده و به انحراف رفته است .

2- ممانعت از نقل حدیث

یکی از انحراف های دیگر در ارزش ها و فرهنگ اسلامی، ممانعت از نقل احادیث پیامبر در حکومت برخی خلفا بود. و به جای این که افراد عامی و تازه مسلمان با روح

ص: 351

1- پر. ک : عبدالکریم هاشمی نژاد، درسی که حسین (علیه السلام) به انسانها آموخت، ص 10.

اصیل اسلامی و نیز آموزه های اولیه دین، آشنا شوند و از معدن ائمه معصوم بهره ببرند، نزد ابوهریره ها می رفتند و گروه مرجع جامعه اسلامی، افرادی لایبالی و منحرف و متملق گشته بودند که با تطمیع ناچیزی حاضر بودند احادیثی را به نام نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جعل نمایند.

این سیر منع نقل حدیث از زمان خلیفه دوم آغاز شد و حتی در تاریخ ذکر شده که او دستور می داد تا احادیث نبوی جمع آوری شود و سوزانده شود و با این که امام علی (علیه السلام) سعی کرد که این سیاست را اصلاح کند و برخی از احادیث و روایات نبوی محفوظ بماند، اما معاویه پارافراتر از خلیفه دوم گذاشت و با تطمیع برخی فرصت طلبان، به دست کاری در احادیث می پرداخت و یا حتی داستان های اهانت آمیزی به پیامبر و همسرانش نسبت می داد. ضمناً دستور به سب و لعن امیر مؤمنان نیز داده بود.

این رویه باعث می شد که احکام، هنجارها، اصول و اخلاق اصیل اسلامی، برای مردم ذکر نشود و تأسف بارتر این که سیره و سلوک اشرافی نیز به نام خلفای اسلامی مطرح می شد. بنابراین تازه مسلمانان از یک طرف نمی توانستند با اسلام اصیل و رهبران واقعی خویش آشنایی پیدا کنند و از سوی دیگر، بینش غلط و طاغوتی از اسلام را در سلوک خلفای اسلامی مشاهده می کردند که با روح واقعی اسلام فاصله داشت

3- نخبه گرایی باطل

متفکران جامعه شناسی و تاریخ، تغییر در ارزش های یک جامعه را حاصل دو حوزه در جامعه می دانند: یا عموم مردم و اهداف کلی عمومی تغییر می کند و ارزش ها دگرگون می شود- که کمتر اتفاق می افتد- یا عده ای از نخبگان و رهبران اعتقادی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، باعث انحراف یا تغییر ارزش و فرهنگ جامعه می شوند.

بر اساس نظریه نخبه گرایی (الیسیسم) در هر جامعه ای همانند جامعه نو پای اسلامی، به تدریج افرادی به دلایل و انگیزه های متفاوت، از موقعیت برجسته ای

برخوردار شده و در سازو کارهای اجتماعی و سیاسی نقش های مهمی را ایفا می کنند. (1)

این نخبگان دارای قدرت فراوانی در تصمیم گیری ها بوده و به هدایت افکار عمومی نیز می پردازند. بنابراین اکثریت مطلق مردم فاقد قدرت می باشند و اقلیت نخبه قدرت تام و کاملی دارند. اما متأسفانه به علت انحراف حکومت از مسیر الهی، نخبگان جامعه اسلامی در حقیقت نخبه نبودند و عده ای فرصت طلب بودند که از شرایط استفاده کرده و دارای موقعیت های فراوان می شدند. جنگ های امیرمؤمنان در جمل و صفین با همین گروه های نخبه، اما جاهل بود، و با این که در جنگ اول به پیروزی رسیدند، ولی معاویه باقی ماند و او از این موقعیت خویش تا زمان خلافت و حکومت خود بهره می برد و حتی برای جانشین خود با تطمیع و تهدید نخبگان، جامعه را برای خلافت یزید آماده کرد.

اما می توانیم در نظریه نخبه گرایی قائل به دو نوع نخبه باشیم: نخبگان باطل و نخبگان حق که امام حسین (علیه السلام) و یارانش با ایفای نقش نخبگان حق توانستند تفاوت بین حق و باطل را آشکار کنند و هم چنین درس نخبه گرایی حق را به جهانیان داده و به انسان های حق مدار و خردگرا در هر عصر و مکانی بیاموزند که یا خود در گروه نخبگان حق باشند و یا طرفدار آنان باشند.

4-قرائت های جدید از دین

به دلایلی که در بالا اشاره شد، و این که جامعه اسلامی از تعالیم و آموزه های اصیل اسلامی محروم شد و نخبه گرایی باطل در جامعه رواج یافت، به تدریج قرائت ها و برداشت هایی از اسلام مقبول افتاد که با نص صریح قرآن و اصول اساسی اسلام، منافات داشت. بازنگری، تقه، روز آمد کردن و اجتهاد در دین از ارکان اسلام است که مهم و محترم شمرده شده است، اما اجتهاد در دین و قرائتی از آن که خود با اصول دین در تضاد باشد، در هیچ مکتب و دینی پذیرفته نمی شود.

ص: 353

سیره و روش معاویه برداشتی جدید از اسلام بود که در سطح عالی آن، یعنی حکومت اسلامی، تجلی یافته بود و با عدالت، آزادی، تساهل و تکثر و پای بندی به اصول و ارزش ها و احکام اصلی در تعارض بود. او تجلی جدیدی از جاهلیت را با نام اسلام ارائه داد و اسلام طاغوتی را بنیان نهاد.

علاوه بر این گروه ها و فرقه های ضاله و گمراه به نام اسلام، اعلام موجودیت می کردند که به تباه کردن اسلام اصیل منجر می شد. برای نمونه، «خوارج نهروان» که حتی خلیفه و امام مسلمین را تکفیر می کردند و یا «غلات» و کسانی که در باره ائمه معصوم مخصوصاً امیر مؤمنان غلو و بیهوده گویی می کردند و یا گروه «مرجئه» که در زمان معاویه ایجاد شد و تنها ایمان قلبی را کافی می دانستند و هر گناهی را جایز می شمردند. و احتمالاً اگر قرائت اصیل و الهی از اسلام که توسط مصلح بزرگ یعنی سید الشهداء (علیه السلام) در کربلا ارائه نمی شد، دیگر امروز نامی از اسلام باقی نمانده بود و یا مکتبی تحریف شده و طاغوتی به نام اسلام به جهانیان معرفی می شد.

...

5- انتخاب جانشین

یکی دیگر از انحراف ها در فرهنگ و ارزش اسلامی که آن را بیشتر به حکومت های استبدادی و طاغوتی شبیه می کرد، انتخاب جانشین از سوی معاویه بود که خلاف عهد نامه صلح وی با امام حسن (علیه السلام) بود.

معاویه، تصمیم گرفته بود ضمن سلب حق مردم در تعیین حاکم، جانشین خود را قبل از مرگ اعلام کند و کسی را برگزیده بود که در خمر و غنا... مشهور بود و شعرهایش و... در زمینه های مشروب و میمون.... هنوز هم موجود است.

یزید ذره ای از اسلام را درک نکرده بود، ولی به صلاح دید پدرش می خواست خلیفه مسلمین و جانشین پیامبر اکرم باشد، پس حسین (علیه السلام) نمی توانست ببیند میراث جدش پس از نیم قرن از رحلت آن نبی مرسل، به تاراج می رود، او خود معتقد بود که:

ص: 354

«باید فاتحه اسلام را بخوانید، اگر نگهبانش فردی چون یزید باشد».(1)

انحراف ها و تغییرها و تحول های منفی در جامعه اسلامی نوپا به این پنج مورد منتهی نمی شود، ولی برای این که «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»، کوشیدیم به جنبه های اصلی این تغییرها اشاره کنیم تا اهداف قیام حسینی روشن تر و آشکارتر بررسی شود.

ضرورت و اهداف اجتماعی نهضت حسینی

اشاره

شهرت طلبی، خود خواهی، قدرت طلبی و زیاده خواهی و... به عنوان اهداف و علل هر قیامی ذکر شده، اما انگیزه جهاد اسلامی، ایمان است. کسی که مؤمن و موحد باشد، با سازش گری و بی تفاوتی کنار نمی آید، همراه با عقیده اش مجاهده می کند(2). حسین علیه السلام نیز یکی از آن مردان خداست که آرام و قرار ندارد، شرایط را مساعد می بیند و قیامش را آغاز می کند، گر چه نظرات متفاوتی درباره علم امام به شهادت وجود دارد، اما همگی اتفاق نظر دارند که او از بیعت با یزید امتناع کرد و قیامش را آغاز نمود. پس او یک انقلابی و مصلح بزرگ است و با توجه به تغییراتی که در فرهنگ اسلامی و نیز انحراف ارزش ها، مشاهده نمود، وظیفه خود دانست اقدامی مؤثر در مقابل تباهی دین انجام دهد.

در این مجال به فلسفه و اهداف نهضت حسینی پرداخته می شود.

1 - شهادت

قیام امام حسین (علیه السلام) یزید و یزیدیان با هدف شهادت آغاز شد. شهادت نه یک باختن، بلکه یک انتخاب است. شهادت غروب آزاد مرد نیست، بلکه پرده است، پرده ای که ظاهراً فرد را از دنیا دور می کند، اما او هست و در حال آبیاری و رشد جامعه است.

ص: 355

1- مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج 2، ص 257.

2- ر.ک علی صفائی حائری عاشورا، ص 40.

اما برخی با این نظر که تنها هدف امام، شهادت باشد، مخالف بوده و معتقدند که وجود آن حضرت برای اسلام و جامعه اسلامی، قطعاً پر ثمرتر می بود و برای یزید نیز خطرناک تر. پس اگر حیاتش برای یزید و یزیدیان خطرهای زیادی نداشت، او را با توجه به موقعیت ویژه اش و طرفداران، علوی اش، به شهادت نمی رساندند. بنابراین شهادت هدف سید الشهدا (علیه السلام) نبوده است بلکه راهی برای رسیدن به هدف بزرگ تر است. شهادت متدللوژی و روشی برای رسیدن به ایدئولوژی بزرگ امام بود که حتماً بهترین و پر ثمرترین راه نیز بوده است. البته شفاعت نیز یکی از نتایج این راه و آن هدف است.

2- تشکیل حکومت

بر مبنای این نظر هدف امام حسین (علیه السلام) تنها تشکیل حکومت بود؛ یعنی او قیام کرد تا خلافت و حکومت را از غاصبان آن بگیرد آن حضرت این موضوع را وظیفه الهی می دانست که در برابر ظالم مقاومت کند و حکومت فاسد را نابود کرده و حکومتی صالح جایگزین آن کند.

اما این نظر نیز با مخالفت برخی مواجه شده است، چون آن را با علم امام در تضاد می بینند و معتقدند که امام خوب می دانست که با آن یاران اندک به پیروزی نخواهد رسید. قیام و نهضت امام نیز قبل از دعوت کوفیان آغاز شد؛ یعنی پس از درخواست بیعت یزید، آن حضرت از مدینه خارج و اعلام خروج و قیام کرد. و قبل از یافتن یار و یآوری، نهضت خویش را اعلام کرد، هم چنین پس از شنیدن شهادت مسلم بن عقیل نیز به راه خود ادامه داد. پس اگر هدف آن حضرت رسیدن به حکومت بود، مبارزه با آن یاران اندک که «احتمال پیروزی» را بسیار کم کرده بود، غلط بود، چنان که پدر گران قدر و برادر مظلومش نیز به علت نداشتن یآوری، برای رسیدن به حکومت، قیام و نهضتی ایجاد نکردند. پس عامل اصلی قیام ایده دیگری بوده است (1).

ص: 356

1- البته برخی اندیشمندان - مؤلف شهید جاوید - معتقدند که امام از ابتدا برای حکومت قیام کرد و احتمال پیروزی آن حضرت نیز بود، که این عقیده با عکس العمل مخالف شهید مطهری در حماسه حسینی و نیز دکتر علی شریعتی در شهادت مواجه شده است و برای اطلاع بیشتر از این نظریات باید به آن کتابها مراجعه نمود.

برخی دیگر بر این عقیده اند که به علت شخصیت منفی و ناصالح یزید، و نیز زیر پا گذاشتن عهدنامه صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه که تعیین جانشین ممنوع شده بود. پس خلافت او با عکس العمل شدید امام حسین (علیه السلام) مواجه شد و آن حضرت تصمیم گرفت برای این که تمامی مسلمین از اسلام ناامید نشوند و نیز فرهنگ اسلامی به طور کامل محو نگردد، با یزید بن معاویه بیعت نکند. و چون از بیعت امتناع کرده بود و نمی خواست با چنین شخصیتی همکاری کند، پس قیام خویش را آغاز نمود.

البته اشکال هایی متوجه این عقیده است که امام می توانست مانند دیگر یاران پیامبر و امیرالمؤمنین، بیعت نکند و گوشه گیری و عزت را انتخاب نماید. ولی می توان به طور کلی عدم بیعت را به عنوان یکی از علل جنبی نهضت کربلا بر شمرد که سید الشهداء (علیه السلام) ذلت و خواری و بیعت با ناصالحان را نپذیرفت.

4- امر به معروف و نهی از منکر

در جامعه شناسی مفهومی به نام «هنجار» وجود دارد که به معنای بایدها و نبایدهای آن جامعه می باشد. هر جامعه ای مملو از این بایدها و نبایدهای اخلاقی و اجتماعی است که تک تک افراد جامعه باید آنها را محترم شمارند و طبق آنها رفتار نمایند، تا ناهنجار و منحرف تلقی نشوند. دین نیز به علت ایده و فرهنگی که دارد، دارای هنجارهای فراوانی است که برای حفظ و بقای دین و جامعه دینی باید این هنجارها حفظ شوند، یکی از راه های حفظ هنجار دینی، امر به معروف و نهی از منکر است. در نظام اعتقادی اسلام، امر به معروف و نهی از منکر جایگاه ویژه ای دارد که بدون فهم دقیق و صحیح آن، نمی توان مقام آن را در قیام امام حسین (علیه السلام) دریافت.

امر به معروف و نهی از منکر یکی از ضروریات ایمان و رستگاری است و در قرآن تأکید فراوانی به آن شده است. چنان که در قرآن آمده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (1) و یکی از ویژگی های امت اسلامی که آن را از دیگران ممتاز می کند، انجام این فریضه ذکر شده است.

یکی از راه های مشارکت و نظارت مردم بر امور، مهم و محترم شمردن همین فریضه است که باعث می شود مسلمانان با یکدیگر متحد شوند و همبستگی اجتماعی پیدا کنند. اما تلقی رایج از این فریضه غالباً خرد و محدود است و آن را منحصر به احکام عبادی و پاره ای از مسائل ابتدایی اجتماعی می کند. ولی باید بدانیم که اساساً امر به معروف و نهی از منکر به معنای حساسیت زیاد در برابر منکرها و عدم حضور معروف است و این عامل حافظ هنجار نیز می تواند از جزئی ترین امور تا شکل حکومت و اوضاع سیاسی اجتماعی یک مملکت نیز تسری پیدا کند.

با تمام توصیفاتی که در بخش قبل به آنها اشاره شد؛ یعنی تغییر و انحراف فرهنگ اسلامی، انحراف خلافت، ممانعت از نقل احادیث، نابرابری ها و بی عدالتی ها و قرائت های نافی دین، هنجارهای بسیاری در جامعه دینی زیر پا گذاشته شد و باید ها و نبایدها مهم تلقی نمی شدند علی (علیه السلام) در رفع ناهنجاری ها و انحراف ها، تلاش فراوانی کرد، اما به علت این که انحراف ها به مثابه غده عظیمی در اسلام ریشه دوانده بودند، پس از حکومت امیر مؤمنان نیز اصلاحات کامل صورت نگرفت و پس از حکمرانی معاویه تمام ضدا ارزش ها و ضد هنجارها به عنوان هنجار اسلامی در جامعه اسلامی حکمفرما شد.

برخی جامعه شناسان اصطلاحی به نام «هنجار فرار» (2) را به کار می برند که به وسیله آن اکثر جامعه در خواست ها و مطالبات خود را- که با هنجار و ارزش رایج در جامعه

ص: 358

1- سوره آل عمران، آیه 104.

2- در علم جامعه شناسی مفهوم «هنجار» با «ارزش» تفاوت دارد و هنجار قابلیت و اهمیتش کمتر از ارزش است و بیشتر عامل زمان و مکان در آن تأثیر دارد، که در این مقاله هر دو مفهوم به یک معنی و آن هم ارزش گرفته شد.

در تضاد می باشد - با شکلی دیگر انجام می دهند و ضمن عدم توجه به ارزش و هنجار اصلی، هنجاری جدید می سازند که به آن هنجار فرار می گویند. در زمان حکومت معاویه نیز، جامعه دچار چنین انحرافی شد و نخبگان و سر سپردگان حکومت تمام رفتار و نگرش غیر عقلانی و غیر دینی خود را به صورت هنجاری عمومی عرضه می داشتند و با قرائت های جدید از دین و نیز ساختن احادیث جعلی و... بایدها و نبایدهای جدیدی را در کل جامعه ایجاد می کردند، چاپلوسی، خیانت، دروغ، تهمت، دزدی، تبعیض و... همه و همه به نام اسلام انجام می شد و کسی نبود که اعتراض کند و به نقد حاکمیت در بند قدرت پردازد. و اگر جامعه اسلامی واقعاً اهمیت امر به معروف و نهی از منکر را درک کرده و به آن توجه وافر شده بود، اصلاً گرفتار چنین انحراف و مشکل عظیمی نمی شد.

در چنین وضعیتی که ارزش ها و ضد ارزش ها از هم تشخیص داده نشوند و کسی هم به فکر امر به معروف و نهی از منکر اساسی نباشد، - البته معدود کسانی که اعتراض و انتقاد می کردند کشته می شدند - دعا و عبادت نیز فایده ندارد و . حکومت غیر اسلامی ستمگر باقی خواهد ماند. چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: « لَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ يَسْلُطَنَ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ فَيَدْعُوْا خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ »؛ امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهید که این دو فریضه باید وجود داشته باشند وگرنه بدان بر شما مسلط می شوند، پس هر چه خوبان شما دعا کنند - برای بهبود اوضاع - استجابت نمی شود. (1)

بنابراین دین اسلام توجه زیادی به نقش مردم و مشارکت و نظارت آنها بر جامعه خودشان و حکومت شان دارد. هر فرد در برابر خداوند و جامعه اش مسئول است: «كَلِمَةُ رَاعٍ وَكَلِمَةُ مَسْئُولٍ عَنْ رَعِيَّتِهِ» بر همین مبنا، معتزله امر به معروف و نهی از منکر را یکی از اصول پنج گانه دین دانسته و شیعیان نیز آن را به عنوان یکی از فروع ده گانه دین می دانند.

ص: 359

بر همین اساس و این که امر به معروف و نهی از منکر باید از روی صداقت، آگاهی و بصیرت باشد، حسین (علیه السلام) به عنوان امام و پیشوای شیعیان و نیز مصلحی بزرگ که با تمام وجود معروف و منکر را می شناخت و درک کرده بود، وظیفه خود دانست که قیام کند و ضمن انجام امر به معروف و نهی از منکر با این مظاهر ظلم و ستم به مبارزه برخیزد. آن حضرت در این باره در وصیت نامه اشان فرموده اند:

«همانا من برای تجاوز و طغیان و خودداری از قبول حق و ایجاد ستم بیرون نشدم، بلکه برای اصلاح امور امت جدم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر سیره و روش جدم پیامبر و پدرم علی (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشم.» (1)

پس او مصلحی اجتماعی بود که وقتی انحراف را در جامعه دید، قیام خویش را آغاز کرد تا به جامعه مطلوب اسلامی برسد و در احیای فرهنگ اصیل اسلامی نقش داشته باشد، در این میان از هیچ چیز نهراسید و حتی خودش را برای این کار گذاشت تا به ثمر برسد و اگر در کوتاه مدت شکست خورد. اما پیروزی واقعی را تا قرن ها بعد نصیب مسلمانان کرد و الگوی امر به معروف و نهی از منکر واقعی را به جهانیان نشان داد.

یکی از دانشمندان اهل تسنن درباره قیام حسین (علیه السلام) چنین گفته است:

«حسین، شهید نمونه و برجسته مجاهدین راه خدا، دید بال و پر اسلام شکسته و باطل راه را به روی او بسته است خود را دید که شاخ درخت نبوت و پسر آن امام شیر دلی است که هرگز از بیم و ذلت سر به زیر نینداخت، صدایی از اعماق درونش او را ندا می داد که تو ای پسر! پیامبر برای رفع این شداید هستی» (2) پس گفت هیهات من الذله و ایستادگی کرد و شهادت را برگزید.

نتایج اجتماعی نهضت حسینی

اشاره

قیام امام حسین (علیه السلام) نهضتی اجتماعی بود که در عین الهی بودن، هدف اصلاح جامعه را نیز داشت. او ساکت نماند و آرام نشست، چون آرمانش الهی و اجتماعی بود. او

ص: 360

1- لطف الله صافی گلپایگانی پرتوی از عظمت حسین (علیه السلام) ص 225 .

2- این مطلب از شیخ محمود مدنی استاد دانشکده شریعت الازهر بود. ر.ک: ص 260.

دریافته بود که اسلام دینی اجتماعی است. فردگرایی و منفعت‌جویی شخصی از یک سو و رهبانیت و فردیت نیز از سوی دیگر در اسلام جای گاهی ندارد. فرزند رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) امام مسلمانان و ولی خدا بر روی زمین به سوی شهادت گام برداشت تا جامعه را اصلاح کند و اگر حکومت و جامعه در کوتاه مدت اصلاح‌پذیر نیست، برای اصلاح آینده آن را آبیاری و آماده کرد. پس قرن‌ها نام و یاد آن امام جاوید، زنده ماند، چون نهضت سرلوحه و الگوی مسلمانان است. او وظیفه هر مسلمان را در تاریخ نشان داد که مسیرش باید اصلاح اجتماعی باشد. اگر جامعه اسلامی اصلاح شود و در صراط حق قرار بگیرد، تمام احکام مناسک و ایده‌های اسلامی نیز اجرا می‌شوند و معنویت و عقلانیت نصیب جامعه می‌گردد.

نتایج بسیاری درباره نهضت امام حسین (علیه السلام) وجود دارد: از جمله تقرب و ارتقای درجه آن حضرت، نجات اسلام، بیداری شعور دینی، محبوبیت اهل بیت، برچیده شدن حکومت اموی و تحول فکری در اسلام که به برخی از عوامل اجتماعی آن اشاره ای می‌نمایم.

احیا در جامعه دینی

معمولاً در هر زمان و مکانی که ارزش‌ها و ارکان اصلی یک مکتب فراموش، یا از مسیر اصلی خویش منحرف شود، باید نخبگانی در آن جامعه وجود داشته باشد، که با سعی و تلاش خویش به احیای آن فرهنگ پرداخته و ارزش‌ها و اصول آن را بازسازی کنند. نهضت ابا عبدالله الحسین نیز همچون شعله ای تابناک ظلمت و جهالت و نادانی را از اسلام زدود و نهضت او احیاکننده اسلام حقیقی بود. او سنت نبوی و سیره علوی را زنده کرد و به مسلمین در آن روز و هر زمان دیگر نشان داد که ممکن است برداشت‌های دینی غلط شود و حکومت اسلامی منحرف شود، اما دین، ثابت و پایدار بوده و راهی به سوی سعادت و پیشرفت است که با احیای آن در جامعه دینی می‌توانیم به هدف متعال خویش برسیم.

باید بدانیم که احیا و بازسازی در مکتبی موفق و قابل پذیرش است که خود قابلیت احیا و زنده شدن داشته باشد و فرهنگی می تواند در جامعه ای قرن ها زنده بماند که «الهی»، «عقلانی» و «انسانی» باشد و هر کدام از این جنبه ها اگر نباشد به سرنوشت حکومت ها و جامعه های اموی یا مسیحی قرون وسطایی و یا کمونیستی مبتلا می شود و به حتم نابود خواهد شد. بنابراین احیایی که حسین (علیه السلام)، قصد انجام آن را داشت، به معنای ارتجاع و عقب نشینی از پیشرفت و فطرت عقلانی انسان نیست، بلکه احیا در فرهنگی است که خود رکود و خمودگی را قبول ندارد و اعتقاد به پیشرفت، سعادت و فعالیت جمعی بشر دارد.

احیای حسین (علیه السلام) در دینی بود که دین الهی، دین اجتماع، دین مدارا آزادی، انسان گرایی و حقوق بشر است. نام او به اسلام عزت و افتخار داد، چون او واقعاً احیا کننده دین بود که در این راه حاضر بود جان خود و خانواده اش را فدا کند.

الگوی نهضت های اسلامی

نهضت عاشورا با احیای دینی و روشن کردن افکار مسلمانان، پس از چندی باعث ایجاد نهضت ها و قیام های مسلمین علیه بنی امیه شد که به تدریج خاندان اموی را نابود کرد و با این که پس از آنها نیز حکومت بهتری روی کار نیامد، اما روش نهضت حسینی برای اصلاح جامعه و این که حتی امام شیعیان برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کند و کشته شود، ضمن درس آزادگی و ایثار، الگوی کامل و جامعی را تا ابد باقی گذاشت. حتی پس از آن حضرت نیز، خواهر بزرگوارش زینب کبری (علیه السلام) و فرزند بیدارش امام سجاد (علیه السلام) نهضت آن حضرت را ادامه دادند و با سخنرانی ها و روشنگری ها، جامعه اسلامی را به اصلاح در امور و نیز امر به معروف و نهی از منکر تشویق کردند که این روش و شیوه نهضت و حماسه تا به امروز برای کسانی که قصد اصلاح اجتماعی در جامعه دینی دارند، باقی بماند. که حجة بن الحسن العسکری فرزند موعود آن حضرت نیز، با همین

الگو و با ایده اصلاح جوامع بشری قیام خواهد کرد و جهان و جهانیان را به پیشرفت و سعادت خواهد رساند.

پاسداری از اصول و ارزش های اسلامی

با وجود اینکه هدف نهضت حسینی، اصلاح و روش آن، شهادت بود، اما سیدالشهدا و یارانش هرگز اصول و ارزش های اسلامی را فراموش نمی کردند و در شرایط و موقعیت های مناسب برخی مسائل مهم و اساسی را با رفتار و سلوکشان به مسلمانان تذکر می دادند.

حسین (علیه السلام) در روز عاشورا در مقابل دشمن و با وجود تیر اندازی های سپاه مقابل نماز را فراموش نکرد. نماز ظهر عاشورا از هزاران رکعت نماز در مسجد و محراب برتر است. اصلاحی که او می کرد، احیای واقعی دین بود، در حالی که مقابل حکومت اسلامی ایستاده بود، درسی به مسلمانان داد که برای رسیدن به هدف ارزش ها و اصول دیگر را فراموش و فدا نکنند.

حضرت سیدالشهدا، آزادی عمل را سرلوحه قیامش قرار داده بود و با این که نیاز به یاران بیشتری داشت، اما بارها و بارها به یارانش آزادی انتخاب و عمل داد که از مهلکه جنگ بگریزند.

ابا عبدالله الحسین، در میدان جنگ و در مقابل دشمن جلاد که فقط خواستار بیعت امام با یزید بودند، ایستاد و مقاومت کرد. او بیعت با چنین فردی را ذلت و خواری می دانست و با فریاد «هیئات من الذله» آزادگی و جوان مردی و ایثار و از خود گذشتگی را در راه دین و اصلاح اجتماعی فراموش نکرد.

او پاسدار واقعی اسلام بود، ولی با شهادتش و با خونش، اسلام تباه نشد، گر چه روز به روز از اسلام اصیل و دین واقعی در حال دور شدن هستیم، ولی خونی که او در روز

عاشورا ریخت، درخت اسلام را بارور کرد. و در هر زمان و مکان مصلحان اجتماعی و عدالت گران اسلامی می توانند با شیوه او و هدف متعالی اش، پرچمدار دفاع از اسلام باشند و جامعه بشری را به نیکی و سعادت برسانند. به امید روزی که مصلح بزرگ و خلف صالح حسین (علیه السلام)، بیاید و یاد و خاطره نهضت حسینی را در جهان امروز احیا کند.

- 1- قرآن کریم
- 2- رستمی زاده، رضا، «جامعه مطلوب از دیدگاه قرآن و حدیث»، مجله معرفت، شماره 56، مرداد 1381.
- 3- رشاد، علی اکبر، «دانشنامه امام علی (علیه السلام)»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول 1380
- 4- شریعتی، علی، «شهادت»، مؤسسه حسینیہ ارشاد، چاپ اول 1344
- 5- شهیدی، سید جعفر، قیام حسین (علیه السلام)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول 1359.
- 6- صافی گلپایگانی، لطف الله پرتوی از عظمت حسین (علیه السلام)، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم 1373
- 7- صالحی نجف آبادی، نعمت الله «شهید جاوید»، انتشارات نمونه، چاپ پانزدهم 1368.
- 8- صفائی حائری، علی «عاشورا»، انتشارات هجرت، چاپ دوم 1380
- 9- مریجی شمس الله «عاشورا، پیامد تغییر ارزشها» مجله معرفت شماره 56
- 10 - مطهری، مرتضی، «حماسه حسینی»، انتشارات صدرا چاپ پانزدهم 1371
- 11 - منصور نژاد محمد «ردپای عقل در کربلا» انتشارات راستی نو، چاپ اول 1377
- 12- ناظم زاده، سید اصغر، «تجلی امامت» انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم 1380.
- 13 - نجفی یزدی سید محمد «اسرار عاشورا»، ناشر مؤلف، چاپ اول 1372
14. هاشمی نژاد سید عبدالکریم، «درسی که حسین (علیه السلام) به انسانها آموخت»، انتشارات فراهانی، چاپ دوم 1349.

محمدحسین رجایی فر

مقدمه

تاریخ، علاوه بر روز شمار ایام و روزها، می تواند وسیله عبرت و آموزش مناسبی برای نسل های آینده باشد. به ویژه تاریخ تشیع که از این حقیقت مملو و موجب عبرت عام و خاص است. با نگاهی به گذشته تاریخ شیعه، با فرازهایی مواجه می شویم که حاکی از مرارت ها و رنج های تحمل ناپذیر شیعه، در ادوار زمان بوده است. امویان که خود سلسله ای به ظاهر دینی و اسلامی بودند، با روی کار آمدن خویش بلایی بر سر شیعیان آوردند که گویا دیگر این فرقه از صفحه روزگار محو شده است. آنان با استفاده از هزاران ترفند و مدد از دسیسه ها و توطئه ها، به نحو بارزی توانستند حرکت های شیعی را مهار کرده و آن را تحت نظارت خویش درآورند.

عده ای که از نابسامانی و بی عدالتی در حکومت هزار ماهه اموی به ستوه آمده بودند، بر این باور بودند که با برجیده شدن بساط این حکومت، مرغ عدالت و آزادی به سرزمین آنها پر خواهد کشید و زمین پر از عدل و داد خواهد شد، و دیگر نشان و اثری از تیره روزی و پریشان حالی باقی نخواهد ماند.

این بی خبران ساده پندار، به این مهم نیندیشیده بودند که تا روزگار وصلی فرا نرسد و دست بیعت ها در دست امام عادل و با تقوا قرار نگیرد و تا اهل بیت علیهم السلام از

کنج عزلت به اوج عزت قدم ننهند، روزگار تیره از این هم تیره تر خواهد شد و حاکمان مستبد، دوباره شام بی سحری را آغاز خواهند کرد و امان را از بی امانان مستضعف خواهند برید.

در این میان، چراغ زندگی عباسیان درخشیدن گرفت و ستاره بختشان طلوع کرد. اگر چه آنها به ظاهر با رضای اهل البیت از توده ستم کشیده بیعت ستادند، ولی آن هنگام که بر شتر خلافت نشستند چه بی باکانه شتر راندند. و چه فشارها که بر گلوی بی خبران آوردند و نای از همگان بریدند. کار به جایی رسید که انقلابی خواهان عدالت خواه، آرزو می کردند ای کاش بنی امیه بر جای بودند و آنان تحت مظلمه حکومت اموی، روزگار سپری می کردند، تا روزی از عمر خود را با حکومت عباسیان سپری نسازند. اما دیگر دیر بود. آنچه باید نمی شد شده بود.

امویان و عباسیان تا توانستند به اجحاف شیعه پرداختند. مالیات های سنگین بر آنان وضع کردند. حق شکایت و شهادت از آنها ستاندند و شیعه را رافضی و نقطه ننگ زمان خویش معرفی کردند.

از جمله اقدامات آنان که در جهت محو و تحقیر شیعه انجام می شد، منع از زیارت کربلا بود. این دو حکومت به شکل های مختلف و انحاء گوناگون از زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) ممانعت می کردند. گاه زوار را با مشکلات عدیده ای مواجه می ساختند؛ گاه بر آنان به صورت راه زن قافله می تاختند و دارو ندارشان را به یغما می بردند؛ و گاه خود قبر را با خاک یکسان می کردند تا نه نشانی از تاک ماند نه از تاک نشان. آن که زائر حسین (علیه السلام) بود، باید بهای گزافی را می پرداخت تا به زیارت حضرت برود؛ گاه عیال و خاندانش از نظر امنیتی در خطر بودند؛ و گاه خودش که حکومتیان مترصد جانش بودند. این همه شکنجه، آزار و مخالفت چرا؟ شاید در یک کلمه بتوان گفت بُغضاً لایبک. به خاطر عنادی که از طرف این دو حکومت با تشیع و محور آن یعسوب دین، علی (علیه السلام) وجود داشت، دست به این گونه مخالفت ها می زدند و اقدام به ممانعت می کردند. عمل حکومت وقت در ممانعت از زیارت حسین (علیه السلام) نه یک مورد شخصی، و غرض فردی و موردی بود بلکه یک حرکت و

جنبش بود؛ حرکتی موج افکن و حق برکن، تا تشیع که تلاش پرجوش و خروشی علیه استبداد است، به تمامه از بین رفته و نابود گردد. این حقیر، با تشکر از سعی بلیغ مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) که با طرح موضوعات متنوع پیرامون شخصیت امام حسین (علیه السلام) توانسته قدمی در راستای شناخت اهداف آن حضرت بردارد در این مقاله به مقدار وسیع و امکان، به تشریح دلایل این مخالفت خواهم پرداخت، و در این سیر از خود حضرت طلب یاری و استعانت دارم.

تشیع و مخالفین

شیعه در لغت به معنی پیرو و یاور است. بنابر این شیعیان یارانی هستند که از رأی و نظریه رهبر خود پیروی می کنند. چنانکه خدای تعالی میفرماید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» (1)

مورخین و فقها و علمای اسلام لفظ شیعه را برای دسته ای می دانند که علی بن ابیطالب (علیه السلام) و اولاد او را دوست می دارند و معتقد هستند که تصریح به خلافت واجب است و پیغمبر اسلام تصریح فرمود که علی (علیه السلام) جانشین من است.

مع الاسف کسانی که از نزدیک با امیر مؤمنان (علیه السلام) آشنا بودند و سوابق و امتیازات او را بر دیگر اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به چشم خود دیده و شنیده بودند، بلافاصله پس از رحلت جانگداز آن حضرت به انکار آن همه فضائل روشن تر از آفتاب پرداختند و از بن و ریشه منکر وجود هرگونه فضیلتی در مورد آن امام همام شدند.

با آن که پیامبر گرامی اسلامی (صلی الله علیه و آله و سلم) با ابرام و تأکید به عموم پیروان خود فرموده بود: من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم؛ کتاب خدا و خاندان من. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند. (2)

ص: 369

1- سوره صافات، آیه 83: یکی از پیروان نوح یا حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت ابراهیم است. رک مجمع البیان، ج 8، ص 499.

2- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 148.

ولی هنوز آب غسل بدن آن حضرت نخشکیده بود که امت «خاندان رسول» را به بوته فراموشی سپرد و به جز تعدادی اندک، موج آدم ها دست بیعت به خلیفه ای که صرفاً سنش از علی (علیه السلام) بیشتر بود دراز کرد و بیعتی زیر سقف سقیفه صورت گرفت که تا ابد تاریخ بشریت را به ارتجاع و عقب گرد و قهقرا فرو برد.

خلیفه اول، و مساعد و رفیق راهش عمر، از چند حربه برای تخریب تشیع و حذف و نفی آن استفاده جستند.

آنان سلاح بدعت را به صلاح امت تبدیل کردند و آن را امری عادی و رایج جلوه دادند. اولین بدعت آنان غصب خلافت بود که به راحتی صورت پذیرفت و آنان بدون انجام هیچ جنگ و مجادله ای توانستند بر اریکه قدرت تکیه زده و به تصاحب خلافت نائل آیند.

پس از آن بدعتی دیگر برای مردم سنت شد و آن این که اگر حاکم مسلمین جائز و ظالم بود، تمرّد از حکم او جایز نیست و اطاعت واجب است؛ زیرا هر نوع عصیان علیه او، ایجاد شقاق و شکاف بین صفوف مسلمین به حساب آمده و باعث تفرقه امت خواهد شد. در این راه، ابوبکر در نخستین سخنرانی خود در مسجد چنین گفت: «پیوسته شیطانی همراه من است که مرا از انتخاب راه صحیح و برگزینی تصمیم سنجیده باز می دارد و به کج روی سوق می دهد. (1)

او با این جمله قباحات خطا و زشتی و کار ناروا از خلیفه مسلمین را فرو ریخت و به اطرافیان گوش زد کرد که نکوهش خلیفه به سبب انجام بعضی از کارهای خشونت بار آینده سزا نیست.

ورود به خانه فاطمه سلام الله علیها که مهبط وحی و نزول جبرئیل است، اخذ بیعت اجباری از امام مؤمنان علی (علیه السلام)، انگ ارتداد زدن به هر کسی که به مصاف خلیفه می رفت و از سر ستیز با او در می آمد، و تصاحب فدک، از جمله موارد بدعت گذاری این خلیفه است.

ص: 370

1- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 440؛ الامامة و السياسة، ص 6.

آنچه که در مورد این خلیفه مورد تحسین است این است که او پس از یک بیماری که حدود دو هفته به طول انجامید (1) از انتخاب جانشین برای خود غفلت نورزید و هرگز راضی نشد که امت پس از او بدون راعی و راهبر باشد. و از این جهت عمر را به جانشینی بعد از خود معرفی کرد!!

خلیفه دوم، پس از اخذ صدارت کار را به جایی رساند که به آسانی اعلام کرد: «دو متعه در زمان رسول خدا حلال بودند (متعه حج و متعه زنان) و من حرام می کنم و هر کس آن را انجام دهد کیفر می دهم.» (2)

بدعت هایی که عمر به جای گذاشت و در قبال آن سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را شکست،

بیش از آن است که بتوان در یک یا چند مقاله به نگارش درآورد. (3)

آنچه در موضع گیری این دو خلیفه مهم است، مواجهه خشونت بار و سرسخت آنان با شیعه و شیعه گری است. این دو، با ایجاد بدعت های خود خواسته در مقابل سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، و جاهتی برای مقام خلافت به جا نگذاشته و حریم امامت را در نظام اجتماعی شکستند. یکی از موانع راه آنان وجود هزاران حدیثی بود که بر امامت حضرت امیر (علیه السلام) دلالت می کرد. لذا منع حدیث از جمله کارهای این دو خلیفه است که باعث اکتفای ظاهری به کتاب خدا و ممنوعیت نقل هرگونه حدیثی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام گردید. شیعه ستیزی و مخالفت با تشیع به گونه ای در وجود این دو خلیفه تعییبه شده بود که جرأت را از یاوران علی (علیه السلام) - به جز تعدادی محدود - می ستاند و آنها را از آستانه حریم ولایت دور می ساخت. پس از عمر با دسیسه ای از قبل هماهنگ شده که ترکیب ناموزون شورای او بود عثمان به خلافت رسید. در این برهه از زمان، دیگر شکستن حریم ولایت و بسیاری از امور که حتی شیخین بدان ملتزم بودند آسان می نمود.

ص: 371

1- العقد الفرید، ج 6، ص 205.

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 182؛ قوشجی، شرح تجرید، ص 408.

3- ر.ک: سید عبدالحسین شرف الدین، النص و الاجتهاد.

خلیفه سوم، در زندگی شخصی از لباسهای فاخر، غذاهای عالی و خانه ای شبیه کاخ استفاده می کرد که شباهت او را به شاهان نزدیک و از شیخین و اصحاب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بسیار کم می نمود. او آبهت ساده زیستی و لزوم آن برای خلیفه مسلمین را با بدعت عملی و فردی خود شکست و عملاً ثابت کرد که خلیفه مسلمین می تواند از بالاترین حدّ امکانات رفاهی بهره مند باشد.

از دیگر حریم هایی که او توانست آنها را بشکند و خود را به پاشیدن شیرازه شیعه نزدیک سازد، رفتار ظالمانه و دور از انصافش با صحابیهای خاص رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بود. ابوذر، عمار یاسر، عبدالله ابن مسعود، و مالک اشتر که محبت خود را به خاندان عترت (علیهم السلام) و شخص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) اظهار می کردند و گاه انحرافات دور از سیره و عترت خلیفه را گوش زد می کردند، چنان مورد بی مهری و عتاب و خطاب او واقع شدند که علمای اهل تسنن نیز آن را به رشته تحریر درآورده و نتوانسته اند منکر آن شوند.

تبعید ابوذر و خانواده او به بیابان خشک ریزه و جان سپردن همسر او در آن جا، از مواردی است که در تاریخ غیر قابل انکار می نمایاند. (1)

عثمان بنابر عداوتی که به شیعه و امام الشیعه علی (علیه السلام) داشت، بر همان مبنای رفتار با حامیان ولایت می پرداخت؛ زیرا تنها کسانی که با بدعت ها و انحرافات و خطاهای او برخورد کرده و به مصافش می رفتند، شیعیان پاک باخته ای بودند که نان به نرخ روز نخوردن را از سرچشمه زلال ولایت آموخته بودند.

از موارد شیعه ستیزی او، نصب کارگزاران در اطراف و اکناف حکومت خود بود که ملاک انتصاب، سرسپردگی به خلیفه و عداوت با خاندان اهل بیت علیهم السلام بوده است. در این مسیر او «ولید بن عُبَّه» را به ریاست بر کوفه و معاویه ابی سفیان را برای حکومت شام برگزید.

ص: 372

1- صحیح بخاری، ج 7، ص 94؛ مروج الذهب، ج 1، ص 440 و 438.

بنی امیه و شیعه

اینک پاسخ سؤال ما که «انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا چیست؟» واضح و روشن می شود. این انگیزه امری نبوده که در زمان «بنی امیه» و یا «بنی عباس» و در یک مقطعی تاریخی به وجود آمده باشد و بعد هم چند صباحی جولان داده و به مرور از بین رفته باشد. زیارت کربلا خود یک عهد است؛ یک نشان و علامت است. علامت عشق به خاندان رسالت و اهل بیت علیهم السلام است. و این عشق، یعنی

نابودی دنیا طلبانی مانند اموی ها و عباسی ها. مخالفت با زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) بخش کوچکی از مخالفت های امویان با اهل بیت علیهم السلام و شیعه و زیر مجموعه ای از یک کل است.

معاویه پس از صلح با امام حسن (علیه السلام) و بعد از آنکه بر اریکه قدرت به صورت منحصر به فرد تکیه زد، خلافت را تبدیل به سلطنت کرد و مانند قیصرهای روم، دربار وسیعی تشکیل داد و سازمان مفصلی برای حکومت خود برقرار نمود.

معاویه مرکز خلافت را که در کوفه بود به شام انتقال داد؛ زیرا در شام هواخواهان او زیاد بودند و مردم کوفه و بصره که تربیت شده مکتب ولایت علی (علیه السلام) بودند عموماً، و مردم مدینه که پرورش یافتگان مکتب رسالت بودند خصوصاً نسبت به او و حکومتش بدبین بودند.

معاویه در اوان خلافت خود بخشنامه ای صادر کرد تا نام دوستان علی (علیه السلام) را از دیوان عطایا محو کنند؛ پیروان علی (علیه السلام) را قلع و قمع بکنند؛ هر کس را به دوستی علی (علیه السلام) متهم سازند اگر حقیقت هم نداشته باشد، به جرم همان اتهام، بکشند تا موجب عبرت دیگران گردد.

معاویه برای پشتوانه اجرایی این بخشنامه، جاسوسان زیادی را در جامعه به کار گرفت؛ به نحوی که دو نفر دوست و رفیق که رفاقتی سی، چهل ساله با هم داشتند از یکدیگر خوف داشتند، و اگر محدثی می خواست از امیرالمؤمنین حدیثی نقل کند، جرأت

ذکر نام او را نداشت و می گفت حدیث کرد مرا مردی از قریش یا مردی از صحابه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) یا می گفت «حدیثی ابوزینب» و مانند این کنایات را به گونه ای استعمال می کرد که کسی از عامه مردم متوجه نگردد که او شیعه علی (علیه السلام) و پیرو اهل بیت (علیهم السلام) است.

معاویه به این مقدار هم راضی نشد و بخشنامه دیگری صادر کرد و در آن نوشت که در هر شهر و قصبه دقت کنید هر کس را که گفتند از شیعیان علی (علیه السلام) است و شهادت دادند دوستدار اهل بیت است نام او را از دیوان عطایا محو کنید و روزی اش را قطع نمایید. تأکیدات پی در پی معاویه در سخت گیری به شیعه به جایی رسید که اگر در کوفه یک نفر شیعه به خانه دیگری می رفت که سر خود را به او بگوید از خادم می ترسید، مبادا جاسوس معاویه باشد تا آن که خادم قسم یاد می کرد که آمدن او را به خانه اربابش برای

کسی نگویید و از او عهد و میثاق می گرفتند به کسی اظهار نکند و کتمان سر نماید. (1)

موارد مخالفت و عناد معاویه با شیعه در تاریخ به اندازه ای است که در توان یک یا چند مقاله نیست تا همه آن را به نگارش در آورد. فقط نکته ای قابل ذکر است و آن این است که اگر به فرض امام حسین (علیه السلام) در این زمان یعنی زمان معاویه شهید شده بود، آیا معاویه حاضر می شد با این همه عنادی که با شیعه داشت زیارت قبر او را آزاد کند؟ آیا زیارت حسین (علیه السلام) خطری برای کیان و اقتدار سلطنتی او به شمار نمی رفت؟

اجحاف و سخت گیری به شیعه امر رایجی بود که با پایان عمر معاویه به اتمام نرسید؛ بلکه به گونه ای دیگر و به شکلی مستبدانه تر ادامه یافت. در سال 61 هجری معاویه با پرونده ای سیاه از دنیا رفت و یزید به جای او بر تخت نشست.

طبیعی است که با روش حکومتی یزید که آزادی بی حد و حصر و قمار و شراب و هزاران تلوث دیگر از این موارد است، جایی برای انسانیت و دین و شیعه باقی نمی ماند.

ص: 374

1- برای توضیح بیشتر: رک روش حکومتی بنی امیه در تاریخ از جمله: عمادزاده حسین، مجموعه زندگانی چهارده معصوم.

یزید در مدت سه سال خلافت حسین (علیه السلام) فرزند پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و یارانش را به شهادت رساند.

او به مدینه هجوم برد و واقع حژه که اسفناک ترین اوراق تاریخی در آن مسطور است به وجود آورد و به خانه خدا هجوم برد و آن را به منجنیق بست. چنین انسان جانی و خطرناکی که با وضع فجیعی فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها و هفتاد و دو یار باوفایش را به قتل می رساند آیا پس از آن اجازه می دهد که مزار حسین (علیه السلام) محل تردد دوست داران او گردد؟ آن حسینی که زائر قبر او، از خود بی خود می شود و حالش دگرگون می گردد؛ و آن حسینی که فریاد می زند «زاممداری و خلافت بر آل ابی سفیان حرام است، آنها صلاحیت رهبری جامعه را ندارند» (1) آیا مزارش از سوی یزید و بنی امیه و بنی مروان ممنوع الزیاره نمی گردد؟ بسیار خامی است اگر این منع و مزاحمت بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس را صرفاً به پای یک مخاصمه شخصی بگذاریم. باید گفت عداوت دیرینه بنی امیه با شیعه و ولایت که سنگ اولین آن را در سقیفه گذاشتند، علاوه بر شور و حرارتی که در یاد و ذکر و زیارت حسین (علیه السلام) وجود دارد و خود برپایی شورش دیگری است، مهمترین دلیل منع از زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) به شمار می رود.

بنی مروان و شیعیان

استمرار دولت بنی امیه در قالب انسان های مروانی، با خُلق و خویهای سفیانی، یکی از سیاهترین برهه تاریخ است. در این زمان، وضعیت تلخ و اسفناکی بر شیعیان غالب می شد؛ در حدی که اگر به کسی می گفتند کافر هستی بهتر دوست می داشت تا این که بگویند شیعه علی (علیه السلام) هستی. ابن ابی الحدید می نویسد:

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: شیعیان ما را در هر شهری به دست می آوردند، کشتند و دست و پاها را به جرم شیعه بودن قطع می کردند. کسی که نامش به دوستی ما آشکار می گشت، زندانی می شد و یا این که مالش غارت می گردید و یا این که خانه او

ص: 375

خراب می شد این بلاها روز به روز شدت پیدا می کرد تا زمان عبیدالله ابن زیاد که امام حسین (علیه السلام) را کشت. پس از آن حجاج آمد و شیعیان را می کشت و به گمان و تهمت شیعه بودن زندانی می کرد.

آن قدر وضع شیعه خطرناک بود که اگر به کسی می گفتند تو کافر هستی بهتر دوستی می داشت تا بگویند شیعه علی هستی. (1) راستی در این شرایط چه کسی می تواند تظاهر به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) بنماید؟ و چه تمایلی از جانب زمامداران و سردمداران حکومت وقت جهت آزادی تشرّف به مرقد امام حسین (علیه السلام) وجود خواهد داشت؟

شیعیان در زمان عباسیان

روشن شد که دلایل منع حکومت اموی و عباسی از زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) و ممانعت جدی آنان در این زمینه به ریشه تعامل و رفتار و حتی برداشت این حکومت ها نسبت به شیعه بستگی دارد. با عنایت به این مطلب بنحو اجمال عرض می کنم که عباسیان با این که ابتدا با نام اهل بیت و رضای اهل بیت از مردم بیعت ستانند، کار را به جایی رساندند که بسیاری از شیعیان آرزو می کردند ای کاش در زمان اموی ها و در حکومت آنها به سر می بردند و شاهد این همه عداوت و کینه عباسیان و ظلم و ستم آنها نبودند. در این جا ذکر یک نمونه از آن همه جنایت تناسب زیادی با اختصار مقاله ما خواهد داشت. در «عقد الفرید» چنین نقل شده است «منصور» می نشست و واعظی را پهلوی خود می نشاند و پاسبان ها را احضار می کرد و دستور می داد با شمشیر گردن ها را بزنند. آن گاه که خون زیاد می شد و به لباس او می رسید، رو به واعظ می کرد و می گفت: مرا موعظه کن! هنگامی که واعظ او را به یاد خدا می آورد، منصور سر خود را مانند غمناکان به زیر انداخته سپس دستور می داد گردن بزنید، بار دیگر که خون فراوان می شد، متوجه واعظ

ص: 376

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44 و 43.

شده می گفت مرا موعظه نما!... (1)

به نظر می رسد که از اهداف اساسی و اولیۀ دولت عباسیان با توجه به سوابق تاریخی آنها هدم کیان شیعه و برچیدن نام و عنوان شیعی در سراسر گیتی بوده است. آنها نسبت به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) نیز به عنوان یک الگوی مورد قبول همه شیعیان واکنش نشان داده و از آن ممانعت به عمل می آوردند. البته تخریب قبر امام حسین (علیه السلام)، جزء آمال و منویات آنها بوده که به دست یکی از خلفای عباسی محقق شد. انجام این تخریب، پاسخ گویایی است بر این سؤال که چرا دولت های اموی و عباسی از زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) ممانعت به عمل می آورده اند؟

متوکل در سال 236 قمری دستور داد آرامگاه سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن پاسگاههایی برقرار ساخت تا از زیارت آن حضرت جلوگیری کند. گویا هیچ یک از مسلمانان حاضر به تخریب قبر امام حسین (علیه السلام) نبوده است؛ زیرا او این کار را توسط شخصی به نام «دیزج» انجام داد که یهودی الاصل بود. متوکل اعلام کرد که رفتن به زیارت حسین بن علی ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود، مجازات خواهد شد. او می ترسید قبر امام حسین (علیه السلام) پایگاهی بر ضد او گردد و مبارزات و شهادت آن شهید بزرگ الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستم های دربار خلافت شود. (2)

نتیجه

انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا، پرسشی است که تلاش بر آن است تا در این مقاله موجز، به نحو احسن و درست پاسخ گفته شود. آنچه مورد اهتمام نویسنده است این است که پندار مخالفت این دو حکومت، به عنوان غرضی شخصی و یا

ص: 377

1- عقد الفرید، ج 1، ص 41.

2- سیره پیشوایان، پیشوائی مهدی، ص 590.

اختلاف حاکم با رعیت خویش در ارتباط با مخالفت کردن با زیارت کربلا از ذهنها زدوده شود. در واقع انگیزه این مخالفت را باید در ریشه ها و اساس و بنیان مخالفت حکومت ها با شیعه جستجو کرد.

زیان و ضرری که زیارت کربلا برای حکومت های اموی و عباسی به وجود می آورد و در بیداری و آگاهی و پرسمان انسانی از انگیزه های قیام حسین مؤثر بود، در واقع زیر مجموعه ای از کلیت هویت شیعی بود که همواره حکومت های نام برده از آن احساس ترس می کردند.

آنچه به عنوان ویژگی حکومت اموی و عباسی می توان نام برد، تلاش این حکومت ها است برای نگهداری خویش و حفظ کیان قدرت و سلطنت .

در واقع، بنی امیه و بنی عباس برای نگهداری حکومت خویش از همهٔ وسائل استفاده می نمودند و تمام خطرات احتمالی را دفع می کردند. آنها در این راه از آدم کشی اصلاً باک نداشتند دربارهٔ هر کس که احتمال مزاحمت می دادند، در کشتن او کوشش می کردند و برای حفظ مقام خویش از کشتن برادر و پدر و پسر خودشان هم دریغ نداشتند.

بدیهی است تنها فرقه ای که ستمگری آنها را مطابق با آرمان های مکتبی خود بر نمی تابید، مذهب تشیع بود. شیعیان که مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح می دادند، با ادبار خویش از این حکومت ها و با تاسی به الگوهای دینی خود، همچون حسین ابن علی (علیه السلام) چوبهٔ دار خویش را به دست خود حامل بودند.

این ادبار و مواجهه که کیان حکومت های جور را به خطر می انداخت، حکومت اموی و عباسی را بر آن داشت تا با هر نماد و نشانه ای که گویای تفکر شیعی است به مخالفت برخیزند. بنابر این، طبیعی است که آنها با زیارت قبر حسین ابن علی (علیه السلام) که تأثیر شگرفی در بیداری ارواح انسان ها و شورش علیه ستمگران دارد، از در عناد و ستیز درآیند.

آنچه در این مقاله، مورد اهتمام نویسنده است، پاسخ به این پرسش است که انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا چه بوده است؟

با بررسی تاریخی و ورق زدن صفحه های تاریک زندگی خلفاء اموی و عباسی، پرسش مذکور جواب روشنی یافته و بخشی از حقایق مسلم، مورد گوشزد و تأکید واقع می شود.

در واقع، عناد با زواری که قصد زیارت کرده و خود را آماده رساندن به محبوب و مطلوب خویش کرده اند، یک عناد شخصی و یا یک اتفاق سیاسی صرف نبوده است. این لجاج و عناد، از بدو تولد شیعه به وجود آمد و همواره سر کمان خویش را به سوی سردمدار تفکر علوی - علی ابن ابیطالب (علیه السلام) - نشانه رفته است.

شیعیان در دوران دو حکومت اموی و عباسی و قبل از آن، هرگز نیاسوده اند و انواع تهدیدها و فشارها، زندگی آنها را تحت فشار قرار داده است. مخالفت با زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) و حتی تلاش برای هدم و نابودی بارگاه ملکوتی آن حضرت، در عداد برنامه هایی بوده که برای شیعیان در طول تاریخ ترتیب داده اند. زیارت امام حسین (علیه السلام) می توانست در رشد و آگاهی زائرین و تقویت پرسش هایی که خلفاء از جواب آن همواره امتناع کرده اند بسی مؤثر افتد و امکان بر هم ریختن استوانه های حکومت سلطنتی بنی امیه، بنی مروان و بنی عباس را فراهم سازد. ولی از آنجا که شبیه این پرسش ها، از بدو انعقاد شیعه در تاریخ وجود داشته و مسیر حرکت خلفاء این دو حکومت، خلاف پاسخ های درستی است که مناسب آن پرسمان ها است، لذا همواره شیعه مورد هجوم سرسخت خلفاء زمان به ویژه از ناحیه امویان و عباسیان بوده است.

حقیقت آن است که این دو حکومت، با شیوه ها و استراتژی مخصوص به خود، با تمام تلاش در محو و امحاء فرهنگ شیعی کوشیده اند. و از آن جهت که شیعیان را موانع سرسخت تحقق اهداف و امیال و خوشگذرانی ها و عیاشی های خود می دیده اند به مبارزه

با آن پرداخته و سعی در سوزاندن ریشه و برگ و ساقه و بنیانش کردند. اما دست تقدیر الهی همراه آنان نبود؛ بلکه این شعر مصداق پیدا کرد که:

چراغی را که ایزد بر فروزد*** هر آن که پف کند ریشش بسوزد

در اینجا سزاوار است از طرح ابتکاری و همه جانبه مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در فراخوانی که برای بررسی زندگانی امام حسین (علیه السلام) برگزار می شود و اهل قلم و اندیشه در موضوعات متنوع و مختلف، پیرامون زندگی آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) ، به تبیین ابعاد و مسائل مربوط به آن حضرت می پردازند، کمال تقدیر و تشکر را داشته باشم.

بدیهی است با انجام چنین همایشی، می توان از زوایای مختلف به مسأله قیام کربلا بدیهی نگریست و برگ تازه ای از صفحات زرین و درخشان زندگی آن حضرت را به رشته تحریر درآورد.

ص: 380

سید مصطفی میر محمدی عزیزی

قال علی (علیه السلام): ... أَلَا وَإِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ؛

هشیار باشید؛ از دیدگاه من هول انگیزترین فتنه ها علیه شما فتنه امویان است؛

فتنه ای کور و تاریک(1)».

مقدمه

«امویان» و یا «بنی امیه» سلسله ای از نسل «امیه بن عبد شمس» قرشی هستند که پس از خلفای راشدین بین سال های 40 تا 132 هجری قمری برابر با 660 تا 750 میلادی زمام امور مسلمانان را به دست گرفتند. نخستین خلیفه چهارده گانه اموی، معاویه بن ابی سفیان و آخرین آنان مروان دوم بود. حکومت امویان به دست ابومسلم خراسانی منقرض گردید.

بنی امیه و بنی هاشم دو تیره شناخته شده قریش اند. تاریخ نگاران رقابت و درگیری دو تیره اموی و هاشمی را ریشه ای و طولانی می دانند و برخی نیز بر این باورند که ادامه درگیری های این دو تیره پس از ظهور اسلام نیز به حوادثی که پیش از اسلام بین

ص: 381

این دو تیره اتفاق افتاده، پیوند دارد. (1) از آن جا که محور بررسی نوشتار حاضر دوره ای از حکومت امویان است که با امامت امام حسین (علیه السلام) مصادف بوده است، بنابراین، بحث به طور عمده بر محور روی دادهایی خواهد بود که در نیمه دوم زمام داری معاویه و حکومت یزید روی داده است. لیکن زمینه های بروز این حوادث را باید در سال های پیش از آن جست و جو کرد. بدین منظور در پی گیری بحث نخست به روایات حاکم بر تیره اموی پیش و پس از اسلام اشاره نموده و آنگاه به چگونگی انتقال قدرت به امویان خواهیم پرداخت.

امویان و اسلام

مقریزی متوفای سال 845 هـ. صاحب کتاب «النزاع و التخاصم بین بنی هاشم و بنی امیه» رقابت بین بنی هاشم و بنی امیه را در دو بیت زیر خلاصه می کند:

عَبْدُ شَمْسٍ قَدْ أَضْرَمْتُ لِبَنِي *** هَاشِمٍ حَرْبًا يَشِيبُ مِنْهَا الْوَلِيدُ

فَأَبْنُ حَرْبٍ لِلْمِصْطَفَى ، وَابْنُ هِنْدٍ *** لِعَلِيِّ ، وَلِلْحُسَيْنِ يَزِيدُ (2)

بنا به نقل برخی از نویسندگان بدترین قبایل عرب و مبغوض ترین مردم نزد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بنی امیه بودند. از ابن مسعود نقل شده که می گفت: هر دینی آفتی دارد و آفت دین اسلام بنی امیه است و از علی (علیه السلام) نیز آورده اند که فرمود: هر امتی آفتی دارد و آفت امت اسلام بنی امیه اند. (3)

بنی امیه مردمانی متکبر، طبعی پست و زراندوزانه داشتند و به قول جاحظ «پیشینه ای به یاد ماندنی و ستودنی از امویان در دست نیست، آنچه از آنان نقل شده به

ص: 382

-
- 1- المقریزی النزاع، و التخاصم بین بنی هاشم و بنی امیه، تحقیق سید علی عاشور، ص 47 - 48.
 - 2- عبد شمس (پدر امیه) جنگی برای بنی هاشم برافروخت که فرزندان در آن پیر میشوند. ابن حرب (ابوسفیان) برای پیامبر پسر هند (معاویه) برای علی و برای حسین یزید. المقریزی، همان، ص 62.
 - 3- العلوی الحضرمی محمد بن عقیل، النصائح الکافیة لمن يتولى معاوية، ص 139.

زیان مردم بوده است»⁽¹⁾. این مطلب در تاریخ اسلام پذیرفته است که پس از ظهور اسلام و آغاز دعوت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) این خاندان اموی بودند که مبارزه با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و برخورد با مسلمانان را در پیش گرفتند و سرشت آنان به دلایلی چند اجازه نمی داد که راه آشتی برگزینند:

اولاً: دین اسلام با طمع ورزی ها و برنامه های اقتصادی امویان سازگار نبود. نظام اقتصادی اسلام نظامی مبتنی بر اقتصاد هدفمند و بالا بردن سطح زندگی همگانی و تشویق به کسب و کار است. احتکار، ربا، دارایی ناروا در اسلام مردود دانسته شد و این در حالی است که امویان از این طرق در مکه به ثروت رسیده بودند و طبیعی بود که برای برداشتن موانع سر راه منفعت طلبی های خود با اسلام به ستیز پردازند.

ثانیاً: اسلام با ندای برابری، امتیازات طبقاتی را برداشته و ملاک برتری را بر تقوا و عمل شایسته بنیان نهاده است. چنین نگرشی با خوی جاهلی و مبتنی بر تفاوت، تمایز و تفاخر ناسازگار است. امویان و دیگر بزرگان قریش سخت از این نگاه برابر در اسلام خشم ناک بودند. توجه بردگان و مستضعفان شیفته عدالت به دین اسلام و اینکه آنان هرگونه شکنجه قریشیان را به جان می خریدند تا با ایمان خود بر فراز قله های شرافت و عظمت قرار گیرند بر خشم آنان می افزود. امتیاز بر اساس ایمان و تقوا بر امویان سخت گران می آمد و وادارشان می نمود تا با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و تازه مسلمانان سر ستیز در پیش گیرند.

تاریخ نگاران رفتارهای ناشایست و اهانت آمیز برخی از خاندان اموی را نسبت به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و ایزای آن حضرت نقل کرده اند. حکم بن ابی العاص پشت سر آن حضرت به راه می افتاد و اسائه ادب می کرد. عقبه بن ابی معیط در خانه پیامبر را آلوده می کرد و همو بر صورت پیامبر خدو انداخت. ام جمیل - زن ابولهب و خواهر ابوسفیان - که در قرآن «حمالة الحطب» معرفی شده است، بر سر راه پیامبر که به نماز می رفت خار می گستراند.

ص: 383

1- باقر شریف القرشی؛ الامویون و الاسلام، ص 9.

هند زن ابو سفیان بیشترین کینه و عداوت را درباره پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اعمال می کرد و همو بود که در جنگ احد جگر حمزه را به دندان گرفت و بدن وی را به وضع دل خراشی مثله نمود. ابوسفیان سر سلسله سفیانی خاندان اموی به مدت بیست سال، مبارزه با اسلام و پیامبر را رهبری می کرد و زمانی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به مدینه مهاجرت نمود، جنگ های علیه آن حضرت را هدایت می کرد، کمتر جنگی علیه اسلام بود که ابو سفیان در گردآوری اموال و افراد قبایل سهیم نبوده باشد.

به سال هفتم هجری مکه فتح شد و قبایل فراوانی اسلام اختیار نمودند. امویان که با قدرت اسلام مواجه شدند، چاره ای جز تسلیم یا مرگ نداشتند، آنان نیز اسلام آوردگانی بودند که چون شمشیر مسلمانان را بر سر خود دیدند تسلیم شدند. در همین فتح بزرگ بود که ابو سفیان، به رژه سربازان مسلمان نگاه می کرد و به عباس بن عبدالمطلب گفت: «امروز پادشاهی برادرزاده ات گسترده شد». عباس در پاسخ وی گفت: «این نبوت است». روزی در جنگ حنین دید، مسلمانان شکست خورده می گریزند، به استهزا گفت: «گمان ندارم تا رسیدن به دریا توقف کنند!» و نیز گویند در جنگ های شام هر گاه رومیان غلبه می یافتند، می گفت: «ایه یا بنی الأصفر؛ بشتابید ای رومیان» و هر گاه عقب می نشستند، می گفت: «ویل لبني الأصفر» (1)

روزی در مسجد به دیده تعجب به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می نگریست و با خود می گفت:

«کاش می دانستم چگونه بر من چیره شد! پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از نگاه او ضمیرش را خواند و نزد وی آمد و با دستانش بر شانه ابو سفیان زد و فرمود: «بالله غلبتک یا ابو سفیان»! (2) پس از رحلت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و انتخاب ابوبکر به خلافت ابوسفیان نزد علی (علیه السلام) رفت و اظهار داشت چرا در خانه نشسته ای و اجازه می دهی این مرد که از پست ترین خاندان قریش است بر اریکه قدرت بنشیند، اگر میل داری قیام کن و حق خود را مطالبه نما و من هم از

ص: 384

1- محمود العقاد عباس، الحسين أبوالشهداء، ص 27.

2- همان.

شما طرفداری می‌کنم و مدینه را از سواره و پیاده پر می‌سازم. علی (علیه السلام) چون از نیت سوء وی اطلاع داشت و می‌دانست وی دلش به حال اسلام نسوخته، او را از خود دور ساخت و فرمود: ای ابوسفیان تو از آغاز با اسلام دشمنی کردی و با قرآن ستیزه نمودی، هنوز دست از عناد و مخالفت با اسلام بر نمی‌داری! (1)

حکیم سنایی شاعر پارسی‌گوی خصومت سلسله سفیانی اموی را در شعر معروف زیر آورده است:

داستان پسر هند مگر نشنیدی *** که از او و سه کس او به پیامبر چه رسید

پدر او لب و دندان پیامبر بشکست *** مادر او جگر عم پیامبر بمکید

او به ناحق حق داماد پیامبر بگرفت *** پسر او سر فرزند پیامبر ببرید

پیش بینی فتنه امویان

این مطلب مسلم است که توزیع قدرت و در اختیار گذاشتن مدیریت جامعه، به افراد ناصالح یکی از جدی‌ترین آسیب‌هایی است که می‌تواند هر نهضت عقیدتی و آرمانی را با خطر بازگشت و ارتجاع روبه‌رو سازد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که پیام آور انقلاب تکاملی اسلام بود، به خوبی تهدیدات را شناسایی و به مسلمانان گوش زد نموده بود. حضرت در زمان خود، حکم بن العاص را با فرزندش به طائف تبعید کرد و آن دو تا زمان خلیفه اول و دوم همانجا به سر بردند. (2)

ممنوع شدن تیره اموی در تصمیم‌گیری‌ها بر مسلمانان صدر اسلام به خوبی روشن بود و به دلیل پیشینه‌ای که از این خاندان داشتند، آنان را مورد تحقیر قرار داده و در تصمیم‌گیری‌ها شرکت نمی‌دادند؛ زیرا می‌دانستند که اینان به ظاهر اسلام آوردند و در سختی‌هایی که مسلمانان در آغاز دعوت اسلام متحمل شدند، نه تنها سهمی نداشتند

ص: 385

1- علوی حضرمی، معاویه و تاریخ ترجمه عزیزالله عطاردی، ص 6.

2- باقر شریف القرشی، الامویون و الاسلام، ص 14.

علی (علیه السلام) نیز با روحیه ای که از امویان سراغ داشت، خطر و فعالیت های خزنده آنان را در مبارزه با اسلام به مسلمانان گوش زد فرمود:

1- «... أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ، عَمَّتْ حُطَّتُهَا وَخُصَّتْ بَلِيَّتُهَا وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا وَإِيْمَ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي كَالنَّابِ الضَّرُوسِ نَعْدِمُ بِفِيهَا وَتَخْبُطُ بِيَدِهَا وَتَزِينُ بِرَجْلِهَا وَتَمْنَعُ دَرَّهَا لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرَكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ صَدَائِرٍ بِهِمْ وَلَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْصَارَ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحَبِهِ، تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فِتْنَتَهُمْ سُوءَاءَ مَخْشِيَّةٍ وَقِطْعًا جَاهِلِيَّةً لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدَى وَلَا عِلْمٌ يَرَى؛ آگاه باشید ترسناک ترین فتنه ها بر شما به نظر من فتنه بنی امیه است، فتنه ای تاریک و ظلمت زا، سلطه آنان همه جا را فرا گیرد و بلا و سختی آن متوجه پرهیزکاران است هر که در آن فتنه بینا باشد - با بنی امیه مخالفت کند- بلا و سختی به او روی آورد و هر که نابینا باشد - مطیع آنان باشد- از بلا دور است. سوگند به خدا؛ بعد از من بنی امیه برای شما زمام دارانی بد خواهند بود، مانند شتر پیر لگدانداز بد اخلاق - که هنگام دوشیدن دوشنده را- به دهانش گاز می گیرد و با دستانش بر سر او می زند و با پاهایش لگد می زند و از دوشیدن شیر جلوگیری می کند. همواره مراقب شما هستند تا کسی از شما باقی نماند مگر این که برای ایشان سود داشته یا ضرر نرساند و همواره مسلط اند، طوری که انتقام گرفتن یکی از شما از آنان مانند انتقام گرفتن برده از مولا است و زیر دست از بالا دست فتنه و فساد ایشان بدمنظر، ترسناک و بلسان مردم جاهلیت - توأم با جنگ و غارت و چپاول و فساد - بر شما وارد می گردد و نشانی از هدایت و رستگاری و راه یابی به حق در آن فتنه به چشم نمی خورد» (1).

ص: 386

2- در سخنی دیگر ضمن معرفی ستم کاری های بنی امیه می فرماید:

«... وَاللَّهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا لِلَّهِ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحْلَوْهُ وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلُّوهُ وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظَلْمُهُمْ وَنَبَا بِهِ سُوءٌ رَعِيهِمْ وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ : بَاكٍ يَبْكِي لِدِينِهِ وَبَاكٍ يَبْكِي لِدُنْيَاهُ...؛ سوگند به خدا؛ بنی امیه همواره ستم می کنند تا این که هیچ حرام خدا را باقی نگذارند، مگر آن که آن را حلال گردانند و عهد و پیمانی را که می بندند به جور می شکنند هیچ خیمه و خانه ای وجود ندارد که ستمکاری بنی امیه در آن راه نیابد در حکومت آنان دو دسته می گریند: دسته ای برای دین خود که آن را از دست داده اند و دسته ای برای دنیای خود که به آن نرسیده اند(1)».

در این سخن امام (علیه السلام) حکومت اموی را حکومتی سرکوب گر ستم کار و اسلام ستیز معرفی می کند.

3- حضرت هم چنین امویان را مرکب های عصیان و باربران گناه می داند:

«... أَمَّا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ وَزَوَامِلُ الْإِثَامِ... آنان (امویان) مرکب های عصیان و نافرمانی و شتران بارکش گناهند»(2).

4- در سخن دیگر آنان را پرچم گمراهی می داند:

«... رَايَةٌ ضَالَّةٌ قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَتَفَرَّقَتْ بِشِعْبِهَا ، تَكِيلِكُمْ بِصَاعِهَا ، وَتَخْطِبُكُمْ بِبَاعِهَا ، قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ ، قَائِمٌ عَلَى الضَّلَالَةِ ؛ پرچم گمراهی بر پایه های خود بر افراشته و طرف داران آن فراوان گشته، شما را با پیمانۀ خود می سنجند و سرکوب می کنند. پرچم دارشان (معاویه) از ملت اسلام خارج و بر راه گمراهی ایستاده است(3)».

5- معاویه در نامه ای به امام علی (علیه السلام) درخواست می کند تا شام را در اختیار او گذارد و ضمن آن می گوید: «ما همگی فرزندان عبد منافیم» امام در پاسخ می فرماید: بلی درست است ما فرزندان عبد منافیم ولی امیه مانند هاشم و حرب مانند عبدالمطلب و

ص: 387

1- همان خطبه 98، ص 143.

2- همان، خطبه 158، ص 224.

3- همان خطبه 108 ص 156.

ابوسفیان چون ابوطالب و مهاجر مانند اسیر رها شده و پاک زاده چون تبار آلوده و برحق چون اهل باطل و مؤمن با دغل پیشه همسان نیست. (1)

احساس خطر از سوی امویان حتی در میان کسانی که قدرت و زمام داری مسلمانان را به امویان منتقل کردند، وجود داشت، گویند عمر خلیفه دوم که معاویه را به شام گماشت از جانب وی و پدرش درباره مسلمانان نگران بود. روزی که معاویه از عمر ولایت شام را گرفت، مادرش به او گفت: این مرد - عمر - تو را شغلی داده است، بکوش تا آن کنی که او می خواهد نه آن که خود می خواهی و ابوسفیان نیز به او گفت: «مهاجران پیش از ما مسلمان شدند و ما پس از آنان به این دین در آمدیم و عقب ماندیم. حالا مزد خود را می گیرند آنان رئیس اند و ما تابع به تو شغل مهمی داده اند، مواظب باش تا مخالف آنان نروی، چه پایان کار را نمی دانی!». (2)

چگونگی انتقال خلافت به امویان

فعالیت ها و تلاش های شبانه روزی بنی امیه، برای دست یابی به قدرت زمانی آغاز شد که خلیفه اول و دوم، یزید بن ابوسفیان و برادرش معاویه بن ابی سفیان را به فرمان روایی شام منصوب کردند. در این موقعیت عالی بود که نفوذ بنی امیه به تدریج و با نقشه قبلی در شهرها و قبیله ها افزایش یافت و زمانی که عثمان به خلافت رسید، امویان در اوج کام یابی و پیروزی قرار گرفتند زیرا عثمان یکی از سران این حزب شمرده می شد. روزی که با عثمان بیعت شد ابوسفیان از همه شادمان تر بود. در آن روز ابوسفیان با لحنی آرام از اطرافیان پرسید آیا کسی غیر از آشنایان و موثقان در اینجا هست؟ چون مطمئن گردید، بیگانه ای در مجلس نیست، گفت:

« يا بَنِي أُمَيَّةَ تَلَقَّفُوهَا تَلَقَّفَ الْكُرَّةِ أَمَا وَالَّذِي يَخْلِفَ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ مَا زِلْتُ أَرْجُوهَا

ص: 388

1- همان، نامه 17، ص 375.

2- سید جعفر شهیدی پس از پنجاه سال پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین (علیه السلام)، ص 83.

لَكُمْ وَ لِتَصِيرْنَ إِيَّاي صِبْيَانَكُمْ وَرَأَىةً؛ أَيْ بَنِي امِيه خِلافت را چون گوی بازی دست به دست دهید. من از دیرباز امیدوار بودم که سرانجام خِلافت به شما خواهد رسید، این خِلافت در آینده حتی به فرزندان شما هم خواهد رسید و موروثی خواهد شد».

پس از آن روز ابوسفیان از کنار قبر حمزه که در جنگ احد شهید شده بود، گذشت و گفت: برخیز و ببین آن چه که بر سر آن با ما جنگیدی به دست ما افتاد. (1)

خِلافت عثمان را می توان سر آغاز دولت اموی به حساب آورد چرا که عثمان بنی امیه را در واگذاری مقام ها و مناصب حکومتی بر دیگران مقدم می داشت. مروان بن حکم وزیر بزرگ خلیفه، عطایای فراوانی به امویان می داد و دیگر مردم را از عطایا محروم کرد. معاویه در شام نیز به جذب دوستان و طرفداران حزب اموی و کمک به آنان کمر همت بست و روزی که عثمان کشته شد، قدرت و اموال مسلمانان یک پارچه در اختیار امویان و دست پروردگان آنان قرار داشت. با شهادت علی بن ابی طالب نیز خِلافت به طور کامل در اختیار معاویه قرار گرفت. هر چند برخی از اهل عراق و فارس با امام حسن (علیه السلام) بیعت کردند، ولی عدم ناپایداری و دورویی آنان امام را به صلح با معاویه کشاند و در این مرحله بود که شام مرکز حکومت اسلام شد و معاویه اموی خلیفه مسلمانان.

رفتارهای اسلام ستیزانه امویان

اشاره

شواهد تاریخی نشان می دهد که معاویه هم مانند پدرش در باطن به امور دینی چندان اعتقادی نداشت، و اگر به اسلام تظاهر می کرد، فقط برای رسیدن به مقام دنیوی بود. پس از این که معاویه با حسن بن علی (علیه السلام) صلح کرد به طرف کوفه حرکت نمود و در نخیله که پادگان نظامی کوفه بود منزل کرد، وی پس از گزاردن نماز جمعه برای مردم سخن گفت و در میان سخنان خود چنین اظهار داشت: «ای مردم کوفه! من برای این که شما نماز بخوانید، یا روزه بگیرید و یا حج خانه خدا به جای آورید و یا زکات بدهید، با

ص: 389

1- عطاء الله تدین، رویدادهای مهم تاریخ، جهان، ج 2 ص 30 - 33.

شما جنگ نکردم بلکه تنها علت جنگ من با شما، برای این بود که بر شما ریاست کنم، و اکنون هم به آرزوی خود رسیدم» (1).

در دوران اقتدار معاویه و یزید رفتارها و نوآوری هایی پدید آمد که نشان از منحرف ساختن جامعه اسلامی و دور نمودن آن از اهداف آرمانی و اساسی خود داشت. برای نمونه به برخی از بدعت ها اشاره می شود:

1 - دست گیری و کشتن چهره های درخشان و انقلابی

هر چند معاویه را با ویژگی های حلم و شکیبایی و زیرکی ستودند، ولی برای تثبیت حکومت در برابر رفتارهای مخالف هرگز خویشتن دار نبود. کشتن حجر بن عدی و شش تن از یاران او به جرم مخالفت با رسمی کردن دشنام به علی (علیه السلام) و شیعیان، شاهدهی بر این مدعی است. معاویه پس از شهادت حجر و یارانش همواره از این عمل اظهار ندامت می کرد و می گفت: «هر که را کشتم دلیل آن را می دانم، مگر حجر که نمی دانم به چه جرمی او را کشتم» (2). امام حسین در باره این رفتار معاویه به او اعتراض کرد و طی نامه ای نوشت: «... مگر تو قاتل حجر بن عدی و یاران نیکوکار و عابد و ثابت قدمش نیستی؟ قاتل مردانی که با ظلم و بدعت و منکر مخالفت کرده و از قرآن تبعیت نمودند، کسانی که در راه خدا از سرزنش سرزنش گران باکی نداشتند. با اینکه به آنان امان دادی و سوگندهای شدید خوردی ولی به ظلم و تجاوز آنان را به قتل رساندی» (3).

معاویه، همان سالی که حجر و یارانش را به شهادت رساند، به حج رفت و با امام حسین نیز ملاقات کرد به امام گفت: شنیدی که با حجر و شیعیان پدرت چه کردیم؟ فرمود: چه کردید؟ گفت آنان را کشتیم کفن کردیم، و نماز گزاردیم و دفن کردیم. امام تبسمی کرد و فرمود: ولی ما شیعیان تو را اگر بکشیم نه کفن می کنیم و نه نماز می خوانیم

ص: 390

1- سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص 165.

2- همان، محمود العقاد، ص 65.

3- باقر شریف القرشی حیاة الامام الحسین (علیه السلام) دراسة و تحلیل، ج 2، ص 168.

زیاد بن ابیه به دستور معاویه دو مرد حضرمی را به اتهام تشیع بر در خانه هایشان به دار آویخت و چند روز آنان را بر سر دار نگه داشت. در نامه ای که امام حسین (علیه السلام) برای معاویه نوشته و جرایم کردار او را یادآوری نمود، به شهادت این دو مرد نیز، اشاره فرمود: «أ لَسْتُ صَاحِبُ حَجْرٍ وَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِيْنَ كَتَبَ إِلَيْكَ ابْنُ سَمِيَّةَ أَنَّهُمَا عَلَيَّ دِينَ عَلِيٍّ وَ رَأَيْهِ فَكُتِبَتْ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ عَلَيَّ دِينَ عَلِيٍّ وَ رَأَيْهِ فَاقْتُلَهُ وَ أُمَّةً لِي بِهِ...؛ آیا تو نبودی که حجر و یارانش و دو مرد حضرمی را کشتی که فرزند سمیه برای تو نوشت که این دو به دین علی و ایدۀ او هستند در پاسخ به او نوشتی هر که بر دین علی و ایدۀ او باشد او را بکش و قطعه قطعه کن. دین علی و پسر عموی او که با پدر تو پیکار کردند، در راه آن همان دینی است که تو را به این مقام رسانیده. اگر دین علی و پسر عموی او نبود، تمام افتخار شما به همان دو مسافرت تابستانی و زمستانی جاهلیت بود که خداوند به وسیله ما بر شما منت نهاد و این رنج را از میان شما برداشت (2)».

تعرض امویان نسبت به امام حسین (علیه السلام) را از سؤال «اباهره» و پاسخ آن حضرت می توان دریافت امام حسین (علیه السلام) در پاسخ مردی از کوفه به نام «اباهره» که در بین راه حرکت به کربلا از امام پرسید، چرا از مدینه خارج شدی؟ فرمود:

« يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَأَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَ أَيْمُ اللَّهِ لِيَقْتُلُونِي فَلَيْسَ بِهِمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا، وَ يُسَلِّطُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدْلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذْلَ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ إِمْرَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ. (3)

ای اباهره! بنی امیه احترامم را در هم شکستند، شکیبایی نمودم، اموالم را گرفتند، تحمل کردم. خواستند خونم بریزند، گریختم. به خدا سوگند این گروه ستم کار مرا خواهند کشت، ولی خدا لباس ذلت و خواری را بر اندامشان خواهد پوشاند و شمشیر برنده انتقام را بر آنان

1- طبرسی الاحتجاج، ص 297.

2- همان ص 295.

3- محمد صادق نجمی سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص 157.

می نهد و کسی را بر آنان مسلط کند که آنان را از قوم سبا- که زنی بر آنها مسلط بود و در مال و خون ایشان هر طوری که می خواست ، حکم می کرد - ذلیل تر می سازد».

2- ترویج فرهنگ جبر و سکوت و تسلیم

در دوره حکومت امویان مکتب فکری به نام «مرجئه» تأسیس شد. اساس این مکتب را سکوت در برابر رفتارهای حاکمان تشکیل می داد. امویان از این دسته برای توجیه ستمکاری های خود استفاده می کردند؛ زیرا، در مقابل «خوارج» که گناهان کبیره کننده را جاویدان در دوزخ می دانستند، مرجئه می گفتند کار این دسته را به خدا باید وا گذاشت. دلیل آنان این بود که اگر در این باره سخت گیری شود، جمعیت مسلمانان به تفرقه خواهد کشید. اینان با چنین طرز تفکری کار معاویه و دیگر خلفای اموی را در کشتن مردم پارسا و غارت های آنان در کوفه و بصره و دیگر شهرها تأیید می کردند.⁽¹⁾

3- احیای ضد ارزش های دوران جاهلی

چنان که می دانیم پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قبل از بعثت در پیمانی شرکت کرد که هدف آن حمایت از مظلومان بی پناه و ستم دیدگان بود. این پیمان «حلف الفضول» نام گرفت و حضرت پس از بعثت نیز می فرمود: «در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی شرکت کردم که اگر به جای آن شتران سرخ مو به من می دادند، آن چنان شاد نمی شدم و اگر مرا در اسلام به چنان مجلسی بخوانند حاضرم».

ابن هشام سیره نگار شهیر اسلام، پس از نقل این پیمان می گوید؛ پس از پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) یک بار دیگر امام حسین (علیه السلام) مردم را به این پیمان فرا خواند و حاکم مدینه را به تجدید آن تهدید کرد. داستان از این قرار بود که بین ولید بن عتبه - که از سوی معاویه عموی خود فرماندار مدینه بود - و امام حسین بر سر مالی اختلاف افتاد. ولید از حربۀ

ص: 392

1- سید جعفر شهیدی ، تاریخ تحلیلی اسلام، ص 228.

قدرت سوء استفاده می کرد و به امام حسین (علیه السلام) زور می گفت و بی عدالتی در پیش گرفت. امام حسین (علیه السلام) به او گفت: به خدا سوگند یا حقم را عادلانه می دهی و یا شمشیرم را برداشته و در مسجد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مردم را به «حلف الفضول» فرا می خوانم. عبدالله بن زبیر که نزد ولید بود با شنیدن این سخن امام حسین، گفت من نیز با خداوند پیمان می بندم که اگر او مرا به این پیمان بخواند، شمشیرم را بردارم و با او باشم تا یا حقش را بستاند و یا همگی کشته شویم. چند تن دیگر نیز با شنیدن تهدید امام حسین (علیه السلام) اعلام نمودند که در این کار با حسین خواهند بود. وقتی ولید از این قضایا با خبر شد، تسلیم شد و امام را راضی ساخت. (1)

پیامبر اکرم بیست سال پیش از بعثت و در جوانی به این پیمان پیوست و امویان همان زمان نیز آن را نپذیرفتند. پس از اسلام موردی برای تجدید این پیمان وجود ندارد، زیرا روح آموزه ها و مقررات اسلام حمایت از ستمدیدگان و مبارزه با زورگویان و ستمگران است. این که برای بار دوم امام حسین (علیه السلام) مردم را به این پیمان فرا می خواند، به خوبی گواه آن است که حاکمان اموی بار دیگر خوی ستمگری جاهلی خود را زنده کردند و اگر بر اسلام پای بند بودند نیازی به زنده کردن، مجدد «حلف الفضول» نبود.

...

4- محروم کردن شیعیان از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

سیاست اموی بر ریشه کن کردن اساس تشیع بود. معاویه در بخش نامه ای می نویسد: « مِنْ أَتَهْمَمُوهُ بِمُؤَالَاةِ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ فَتَكَلُّوا بِهِ وَ اهدموا دَارَهُ . . . ؛ بر هر کس که گمان بردید طرف دار این قوم است، سخت گیری کنید و خانه اش را ویران کنید». در بخشنامه ای دیگر نوشت: « انظروا اِلَى مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ إِنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَامْحُوهُ مِنَ الدِّيَّوَانِ وَ اسْقَطُوا عَطَائِهِ وَ رِزْقَهُ . . . ؛ هر کسی که ثابت شد که دوست دار علی و خاندان اوست، نامش را از دیوان پاک کنید و حقوق و دریافتی اش را قطع کنید» (2).

ص: 393

1- ابن هشام الحميري سيرة النبي، ج 1، ص 134.

2- مرتضى مطهری: حماسه حسینی، ج 3، ص 219.

5- اجبار مردم به بیعت با یزید و موروثی کردن خلافت

معاویه از آغاز تصدی خود در شام، نیت دولت اموی را در سر می پروراند و در صدد بود تا خلافت را موروثی کند، اما این نیت را حتی از نزدیک ترین افراد خود مخفی می داشت. (1) ولی وقتی سنش زیاد شد و ترسید که موقعیت از دست رود، دست به کار شد مقدمات ولایت عهدی یزید را فراهم ساخت. اهل شام پاسخ مثبت دادند، ولی حجاز مقاومت کرد.

معاویه پس از این مقاومت نامه ای به چند تن از بزرگان مدینه؛ از جمله امام حسین (علیه السلام) نوشت و سعید بن عاص را مأمور کرد که نامه را به آنان ابلاغ و پاسخ را دریافت کند. (2) سعید بن عاص به معاویه نوشت که مردم مدینه یزید را به ولایت عهدی قبول ندارند مخصوصاً بنی هاشم که یک نفر از آنان مرا اجابت نمی کند. بنابراین یا لشگری سواره و پیاده بفرست یا خود قصد مدینه کن. معاویه با خواندن نامه سعید نامه هایی به عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر و امام حسین (علیه السلام) نوشت و آنان نیز جواب های دادند؛ امام حسین (علیه السلام) چنین پاسخ داد: « وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِنَاسٍ قَتَلَكَ بِالظَّنَّةِ وَأَخَذَى بِالثُّهْمَةِ وَأَمَارَتِكَ صَبِيئًا يَشِدُّ رَبُّ الشَّرَابِ وَيَلْعَبُ بِالْكِلَابِ ، مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ أُوبِقْتُ نَفْسَكَ وَاهْلَكَ دِينَكَ وَأَصَدَّعْتَ الرَّعِيَّةَ وَالسَّلَامُ ؛ بدان خدا فراموش نخواهد کرد که مردم بی گناهی را به گمان و تهمت می کشتی و کودک می گساری را که سگ بازی کار اوست، برای خلافت بعد از خود نامزد می کنی، به راستی خود را هلاک کردی و دینت را از دست دادی و مردم را بیچاره کردی، والسلام. » (3)

معاویه با این کار در صدد بود، تا اصل انتخاب زمام دار از سوی مردم را نقض کند و نظر مسلمانان را در تعیین حکومت نادیده انگارد و حاکم مسلمانان بر اساسی تعیین شود که نه خدا در آن رعایت گردد نه رأی و نظر مردم. بدین سان رسم دیگری از رسم های

ص: 394

1- عباس محمود العقاد، ص 30.

2- همان، ص 30-31.

3- محمد ابراهیم آیتی، سرمایه سخن، ج 2، ص 70.

جاهلیت را زنده کرد. همان گونه که در نظام قبیله ای رسم بود، هر گاه بزرگ قبیله بمیرد، فرزند ارشد او جای وی را می گیرد، معاویه در صدد بر آمد این رسم را زنده کند.(1)

داستان بیعت گرفتن همراه با تهدید و تطمیع معاویه برای یزید در مدینه و حجاز بسیار مشهور است و سرانجام به سال شصت هجری با ارباب و تطمیع و تهدید معاویه، یزید خلیفه مسلمانان شد.

رفتارهای ضد اسلامی امویان منحصر در آنچه گفته شد نبود، کشتارهای دسته جمعی مسلمانان و سرکوب آنان در شهرها کینه و عداوت با علی (علیه السلام) و شیعیان، غارت بیت المال مسلمین و صرف آن در راه منافع و امیال شخصی، فساد اخلاقی و ترویج فرهنگ فساد و شهوت به کار گماردن عناصر نالایق و فاسد به دلیل «اموی» بودن، از دیگر شاخصه ها و رفتارهای حکومت اموی بود که البته در عهده این مقال نمی گنجد.

موضع گیری امام حسین (علیه السلام) در برابر امویان

امام حسین (علیه السلام) نخستین موضع گیری رسمی خود را در برابر امویان با این سخن اعلام کرده است:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا عَهْدِهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ، أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَظَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرِ... (2) ای مردم! پیامبر فرمود: هر آنکه قدرتمند ستم گری را ببیند که حرام خدا را حلال و حلال خدا را می شکند، با سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت می ورزد و در میان بندگان به گناه و ستم رفتار می کند چنانچه با سخن و رفتار

ص: 395

1- سید جعفر شهیدی، ص 82-84.

2- محمد صادق نجمی، همان، ص 148.

خود با وی مخالفت نکند شایسته است که خداوند جایگاه شخص ساکت را همان جای قدرتمند ستمگر قرار دهد. هشیار باشید؛ اینان (بنی امیه) اطاعت خداوند رحمان را رها و فرمان برداری از شیطان را لازم دانستند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل کردند فیء (اموال مختص به خاندان پیامبر) را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نمودند و من بیش از هر کس دیگر به تغییر این وضعیت سزاوار ترم...». امام در این سخن علاوه بر آنکه به فساد دستگاه حاکمه (لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ . . . وَأُظْهِرُوا الْفَسَادَ) اشاره می کند به اسلام ستیزی امویان (وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ) فساد دستگاه قضایی (عَطَلُوا الْحُدُودَ) و فساد اقتصادی (استاثروا بِالْفَيْءِ) و فساد اخلاقی (قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ) امویان نیز اشاره می کند و هر کدام از این موارد در تاریخ نمونه های فراوانی دارد که تفصیل آن از هدف تحقیق حاضر خارج است.

این سخن امام حسین (علیه السلام) از جمله سخنانی است که در منابع دست اول آمده و برخی از نویسندگان آن را رسمی ترین و صریح ترین موضع گیری امام حسین (علیه السلام) نسبت به امویان دانسته اند. این که امام حسین (علیه السلام) از نگاه تاریخی پس از مرگ معاویه موضع رسمی خود را در برابر امویان مشخص می کند بدین جهت بوده که وی با معاویه بیعت کرده و نیز به معاهده صلح برادرش با معاویه احترام می گذاشت. اما با مرگ معاویه بیعتی وجود ندارد و از این جهت احساس آزادی می کند، لذا به صراحت موضع خود را در میان اهل عراق ابراز داشته و خود را برای تغییر و دگرگون نمودن اوضاع شایسته تر از دیگران می بیند (1). امام حسین (علیه السلام) به خوبی می دانست که آل ابی سفیان اساساً با اسلام و بقاء نام یاد پیامبر له مخالفند و برای خاموش کردن نور اسلام هر چه توانسته اند کوشیده و و حاضر نیستند که نام پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) باقی بماند، و چنانچه خلافت در اولاد ابی سفیان بماند اثری از آثار اسلام باقی نخواهد ماند.

به همین دلیل امام (علیه السلام) در آغاز نهضت خود این سخن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) را به مسلمانان

ص: 396

یاد آوری می کند که فرمود:

« الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنَبَرِي فابقروا بطنه وَقَدْ رَأَهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمَنَبَرِ فَلَمْ يَقْرُوا وَابْتَلَاهُمْ اللَّهُ بِبَزِيدِ الْفَاسِقِ ؛ » (1) خلافت بر خاندان ابو سفیان ممنوع است، هر گاه معاویه را بر جایگاه دیده اید، شکمش را بدرید مردم مدینه او را بر جایگاه پیامبر دیدند، ولی شکمش را ندریدند در نتیجه خداوند آنان را به یزید نا بکار مبتلا ساخت.»

و نیز وقتی «نضر بن مالک» از امام حسین (علیه السلام) در مورد آیه «هَذَا نِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ..» (2)؛ «این دو دشمن درباره پروردگارشان با یکدیگر به خصمه پرداختند» سؤال می کند، حضرت در پاسخ می فرماید: «ما و بنی امیه درباره خدا با یکدیگر در افتادیم. ما و آنان تا قیامت دشمن یکدیگریم» (3).

بلی؛ آنچه آن را روح شریعت اسلامی می خوانیم - پرهیزگاری، عدالت، اخلاق - در اجتماع دیده نمی شد. از احکام اجتماعی دین تنها جمعه و جماعت، رونقی - آن هم به صورت تشریفاتی - داشت. گاهی همین صورت تشریفاتی هم به بدعت و بلکه به فسق می گرایید. ولید برادر مادری عثمان که از جانب وی حاکم کوفه بود، بامداد مست به مسجد رفت و نماز صبح را سه رکعت خواند، سپس به مردم گفت، اگر می خواهید رکعتی چند اضافه کنم. (4)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که «مطرف بن مغیره» گفت من با پدرم در شام میهمان معاویه بودیم و پدرم در دربار معاویه بسیار آمد و شد داشت و او را ثنا

ص: 397

1- محمد صادق نجمی، همان، ص 18. باقر شریف القرشی حیاة الامام الحسین (علیه السلام)، ص 257 (با اختلاف در عبارات) ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ضمن سخن مشابهی از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) مقصود آن را معاویه می داند. ک: ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج 4 ص 108).

2- سورة حج، آیه 19.

3- باقر شریف القرشی حیاة الامام الحسین (علیه السلام)، ص 234.

4- سید جعفر شهیدی، همان ص 109.

می گفت، شبی پدرم از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار ناراحت بود، سبب را پرسیدم گفت؛ این مرد یعنی معاویه مردی بسیار بد بلکه پلیدترین مردم روزگار است. گفتم مگر چه شده؟ گفت: من به معاویه پیشنهاد کردم، اکنون که توبه به مراد خود رسیدی و دستگاه خلافت اسلامی را صاحب گشتی، بهتر است که در آخر عمر با مردم به عدالت رفتار کنی و با بنی هاشم این قدر بد رفتاری نکنی، چون آنان ارحام تواند و اکنون چیزی دیگر برای آنان باقی نمانده که بیم آن را داشته باشی که بر تو خروج کنند. معاویه گفت: هیئات هیئات، ابوبکر خلافت کرد و مرد و نامش هم از بین رفت و نیز عمر و عثمان هم چنین مردند، با این که با مردم نیکو رفتار کردند اما جز نامی از خود باقی نگذاشتند و رفتند، ولی نام برادر هاشم (پیامبر) هر روز پنج نوبت به نام او در دنیای اسلام فریاد می کنند: « أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ » می گویند: « فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى مَعَ هَذَا لَا أُمَّ لَكَ ، لَا وَاللَّهِ إِلَّا دُفِنًا دُفِنًا » پس از آن که نام خلفای سه گانه از بین برود و نام محمد زنده باشد، دیگر چه عملی باقی خواهد ماند، مگر آن که نام محمد دفن شود و اسم او هم از بین برود. (1)

آیا با چنین وضعی حسین بن علی (علیه السلام) می تواند به چشم خویش بنگرد که با اسلام و قرآن مبارزه می کنند.

در اشعاری که به یزید نسبت داده اند، کمترین نشانی از دین، حکومت اسلامی و رفتار حاکم اسلامی دیده نمی شود. یعقوبی و دیگر مورخان نوشته اند، در سالی که معاویه یزید را با لشکری برای فتح روم فرستاده بود در محلی به نام (غذقذونه) لشکر اتراق کرده بود و یزید در آنجا سرگرم عیاشی بود و بر اثر بدی هوا لشکر مبتلا به تب و آبله شدند بیماری چنان شیوع یافت که مسلمانان گروه گروه می مردند. هر چه به یزید اصرار کردند، زودتر از این جا کوچ کنیم، اعتنا نکرد و این اشعار را سرود:

مَا أَنْ أَبَالِي بِمَا لَاقَتْ جَمُوعَهُمْ *** بِالْغَذَقَذُونَةَ مِنْ حُمَّيْ وَ مَنْ مَوم

إِذَا انْكَاتَ عَلَى الْأَنْمَاطِ فِي غُرْفٍ *** بَدِيرِ مَرَانِ عِنْدِي أُمَّ كَلْثُومِ (2)

ص: 398

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 130.

2- به من چه که گروه گروه در (غذقذونه) به تب و بیماری مبتلا شدند. من در دیر مران بر بالش های پر قوتکیه داده و راحتم و ام کلثوم در آغوش من است.

و نیز از اشعار یزید است که در وصف شراب گفته و حکم اسلامی آن را به سخره گرفته است:

شمیسة کرم برجها فَعَرِ دنها *** وَ مشرقها الساقی وَ مَغْرِبِهَا فَمِی

إِذَا نَزَلَتْ مِنْ دِنها فِی زُجاجةٍ *** حکت نَفراً بَیْنَ الحَطِیمِ وَ زَمَزَمُ

فَإِنْ حُرِّمَتْ یوماً عَلَی دینِ اَحْمَدِ *** فَخُذْها عَلَی دینِ المَسِیحِ بْنِ مَرِیمَ (1)

و نیز از اشعار اوست، آن گاه که سرگرم می گساری بود و صدای اذان به گوش رسید:

مَعَشَرَ النَّدمانِ قُومُوا وَ اَسْمَعُوا صَوْتِ الأَغانی *** وَ اشْرَبُوا کَأْسِ مدام وَ اَتْرَكُوا ذِکْرَ المَعانی

شَغَلْتَنی نَعْمَةَ العِیدانِ عَن صَوْتِ الاذان *** وَ تَعَوَّضتِ عَنِ الحُورِ عَجُوزاً فِی الدَّانِ (2)

و از جمله اشعار اوست که در آن شراب خواران را بر نماز گزاران برتر دانسته است:

دَعِ المَساجِدِ لِلعِبادِ تَسْكُنْها *** وَ اجْلِسْ عَلَی دِکَّةِ الخِمارِ واسقینا

إِنَّ الَّذِی شُرِباً فِی سُکْرَةٍ طرباً *** وَ لِلْمُصَلِّینِ لا دیناً وَ لا دُنیا

مَا قالَ رَبُّکَ وَ یَلُ لِلَّذِی شُرِباً *** لَکِنَّهُ قالَ وَ یَلُ للمُصلِّینا (3)

ص: 399

1- خورشید من که از انگور است برج آن ته خمره شراب است که از مشرق دست ساقی طلوع و به مغرب دهان من غروب می کند - چون از سبو در جام ریخته شود، غلغل کردن و زیر و رو شدن آن حکایت از حجاجی دارد که بین کعبه و زمزم مشغول طوافند. - اگر روزی به دین احمد حرام شد تو آن را بر دین مسیح بردار و سرکش.

2- ای یاران هم پیاله من برخیزید و به نوای دلنواز گوش دهید و پیاله های پی در پی را سر کشید و مذاکرات علمی و ادبی را رها کنید. - نغمه دلپذیر چنگ مرا از ندای اذان باز می دارد، حاضریم حوران بهشتی را که نسبه است با دُردهای ته خم شراب که نقد است عوض کنم.

3- مساجد را برای عابدان بگذار تا در آن سکنی گزینند و خود بر دکان شراب فروش بنشین و به ما شراب ده. - خوش آن که شراب نوشد و در حالت خماری به طرب پردازد، نماز گزاران نه دین دارند و نه دنیا. - پروردگارت در قرآن (وای بر شراب خواران) نگفته ولی (وای بر نماز گزاران) گفته است.

این ها نمونه ای از فکر و اندیشه و روحیه اموی است که از زبان یزید گفته می شود.

اکنون معاویه چنین عنصری را که جرثومه فساد و نا به کاری است و از توهین به مقدسات مذهبی هیچ پروایی ندارد، مسند نشین پیامبر اسلام معرفی می کند. معلوم است که در این صورت برای اسلام و قرآن باید فاتحه گذارد. (1) و جادارد که امام حسین (علیه السلام) بفرماید: « وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ ؛ باید به اسلام بدروود گفت، اگر فرمان روای امت اسلام فردی هم چون یزید باشد».

چگونه می توان این شعر یزید را که هنگام دیدن سرهای شهیدان کربلا گفته است، توجیه نمود:

أَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الرَّؤُوسِ وَأَشْرَقَتْ *** تِلْكَ الشُّمُوسُ عَلَى رَبِّي جِيْرُونَ

صَاحَ الْغُرَابِ قُفُلْتُ صَحَّحَ أَوْ لَا تَصِحُّ *** فَلَقَدْ آتَيْتَ مِنَ النَّبِيِّ دِيُونِي (2)

و در سروده کفرآمیز دیگر به هنگام دیدن سرهای شهیدان کربلا به اشعار «ابن زبیری» (3) استناد کرده و می گوید:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِنْدَرٍ شَهْدُوا *** جَزَعَ الْخُرُوجِ مَنْ وَقَعَ الْأَسْل

لَاهِلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرِحًا *** ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسَلُّ

قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ أَشْيَاخِهِمْ *** وَعَدَلْنَا بِنْدَرٍ فَأَعْتَدَلْ

لُعْبَةُ هَاشِمٍ بِالْمَلِكِ فَلَا *** خَبْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيُ نَزَلَ

لَسْتَ مِنْ خَنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ *** مِنْ بَنِي أَحْمَدٍ مَا كَانَ فَعَلْ (4)

ص: 400

1- رک آیتی محمد ابراهیم: بررسی تاریخ عاشورا، ص 15-17.

2- چون آن سرها پیدا شد و آن خورشیدها به تپه های جیرون تابید. -کلاغ صدا کرد، گفتم چه صدا بکنی چه نکنی، طلب هایم را از پیامبر گرفتم.

3- بخشی از این اشعار از آن «ابن زبیری بن قیس قرشی»، از شاعران قریش در عهد جاهلیت است. وی علیه مسلمانان شعر می گفت. پس از فتح مکه، چون مسلمان شد، رسول خدا او را عبدالله نامید، ولی او به نجران گریخت و در سال 15 ه- ق مرد.

4- ای کاش بزرگان طایفه من که در جنگ بدر کشته شدند، می بودند و می دیدند که طایفه خزرج چگونه از شمشیر زدن ما به جزع آمدند. -تا از دیدن این منظره، فریاد خوشحالی آنان بلند شود و فرحناک گردند و بگویند ای یزید! دست مریزاد. - ما بزرگان بنی هاشم را کشتیم و آن را به حساب جنگ بدر گذاشتیم، این روز در مقابل آن روز قرار گرفت. -بنی هاشم با پادشاهی بازی کردند، وگرنه نه خبری از رسالت بود و نه وحی نازل شد. - من از فرزندان خندف نباشم اگر از فرزندان احمد انتقام کارهای او را نگیرم. ر.ک باقر شریف، القرشی

به راستی دوران خلافت یزید، فتنه ای بزرگ در اسلام است. جهان اسلام در دوران استیلای این زمامدار اموی شاهد سه روی داد بزرگ بود که با شنیدن آن عرق شرم بر پیشانی هر مسلمانی می نشیند، و آن سه عبارت بود از: کشتن حسین بن علی و یارانش؛ واقعه حره و حمله به مدینه و سوم کوبیدن کعبه. هر یک از این سه روی داد بس است که یزید را در بالاترین مرتبه اتهام قرار دهد. (1)

رویاری حسین بن علی (علیه السلام) و یزید بن معاویه، رویاری دو اندیشه و سرشت اخلاقی متفاوت است. حسین بن علی نمونه برترین مزایای بنی هاشم بود. ولی یزید نه فقط نمونه ای از امتیازات امویان را با خود نداشت بلکه زشتی های فراوان بنی امیه را در خود جمع کرده بود. (2) «عقاد» نویسنده پرآوازه عرب می گوید: تاریخ نگاری که حادثه کربلا را می نویسد چه عرب و مسلمان باشد یا غیر عرب و نامسلمان، چه به پیامبر اسلام معتقد باشد و یا خیر، به هر روی چنانچه در بررسی و مطالعه این روی داد به برتری حسین بر یزید منتهی نشود در تحلیل خود به اشتباه رفته است.

پیروان یزید خود به مزیت و شرافت حسین آگاه بودند، ولی منفعت طلبی آنان بر شعورشان چیره شد و در حزب یزید اردو زدند. (3)

نکته حائز اهمیت از نگاه مخاطبان و معاصران این حادثه، آن است که اکثر مردم، به خصوص طبقه جوان که چرخ فعالیت اجتماع را به حرکت در می آورد؛ یعنی آنان که سال عمرشان بین بیست و پنج تا سی و پنج بود آنچه از نظام اسلامی می دانستند و در آن به سر می بردند، حکومتی بود که مغیره بن شعبه، سعید بن عاص، ولید، عمرو بن سعید و

ص: 401

1- العش یوسف، همان، ص 165.

2- محمود العقاد، همان، ص 50.

3- همان، ص 51.

دیگر اشراف زادگان قریش اداره می کردند، مردمانی فاسق، ستمکار، مال اندوز، تجمل دوست و از همه بدتر نژاد پرست. این نسل تا خود و محیط خود را شناخته بود، حاکمان بی رحمی بر خود می دید که هر مخالفی را می کشت و یا به زندان می افکند. اعتراض کننده را گرفتن، تبعید کردن، روانه زندان ساختن و سرانجام کشتن، برای آنان کاری پیش پا افتاده و رایج بود و نظام جاری مملکت نیز آن را تأیید می کرد. (1)

بدین ترتیب اکثر مردم سال شصت و یکم هجری را کسانی تشکیل می دادند که در عهد عثمان به دنیا آمده و در پایان دوره علی، به رشد رسیده و در دوره معاویه وارد اجتماع شده بودند. اینان از طرز رسیدن معاویه به زمامداری خاطره مبهمی در ذهن داشتند و آنچه خود شاهد آن بودند، به حکومت رسیدن یزید بود. برای این مردم شاید تا حدی طبیعی به نظر می رسید که هر مخالفی با یزید را به حساب بر هم زدن اجتماع اسلامی بگذارند. (2)

اندیشه اموی در زیر لفافه و پرده ای وارد اسلام شد. این اندیشه، ترکیبی از اسلام و جاهلیت داشت؛ ظاهر مسلمانانی که در پناه اسلام زیست کنند و بر خصلت های منفعت جویانه، ستم گرانه، و نژاد پرستانه خود باقی بمانند. اندیشه اموی با انقراض امویان پایان نیافت، بلکه به نسل های پس از خود و حتی عباسیان نیز انتقال یافت و بسا در میان مسلمانان امروز نیز وجود داشته است و به تعبیر شهید مطهری (رحمه الله) چه بسا در فکر کسانی که معاویه و یزید را لعن می کنند، فکر اموی نیز وجود داشته باشد. ابن سکیت (3) در یکی از سروده های خود وجود اندیشه اموی را در میان بنی عباس به خوبی نمایانده است:

تَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ أُمِّيَّةٌ قَدْ أَتَتْ * * * قَتَلَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا مَظْلُومًا

فَلَقَدْ أَتَاهُ بَنُو أَبِيهِ بِمِثْلِهَا * * * هَذَا لِعِمْرِكَ قَبْرِهِ مَهْدُومًا

أَسْفُوا أَنْ لَا يَكُونُوا وَ شَارِكُوا * * * فِي قَتْلِهِ فَتَتَّبِعُوهُ رَمِيمًا (4)

ص: 402

1- سید جعفر شهیدی، همان، ص 108.

2- همان، ص 87.

3- شاعر، ادیب، و از اصحاب امام نهم و دهم (علیه السلام) که توسط متوکل به جرم جانبداری از تشیع به شهادت رسید.

4- سوگند به خدا اگر بنی امیه فرزند دختر پیامبرشان را مظلومانه کشتند. - فرزندان پدر امیه (بنی عباس) همانند آن رفتار کردند و قبر حسین را ویران ساختند. - تاسف می خوردند که در آن زمان نبودند تا در قتل حسین شرکت کنند بنابراین در پی خاکستر امام حسین رفتند. .

اثر نهضت امام حسین (علیه السلام) در رسوا نمودن امویان و برملا ساختن فتنه آنان، چنان روشن گرانه است که هرگز به خاموشی نخواهد گرایید. آنچه در دهم محرم سال 61 هجری روی داد یک حادثه عادی و یا سرکوب شورشی نبود که یک فرد انقلابی علیه حاکم برپاکند، بلکه این رویداد هر چند صفحه سیاهی در تاریخ خلافت امویان به شمار آمد، ولی از یک سو نهضت مسلحانه شیعی علیه بنی امیه را سامان داد و به تدریج از مهمترین عوامل سقوط و اضمحلال امویان به شمار آمد،⁽¹⁾ و از سوی دیگر به اسلام جان دوباره داد.

نتیجه

امویان پس از سیطره اسلام به ناچار مسلمانی اختیار نمودند، ولی تلاش کردند تا از حربه دین هم چون ابزاری برای رسیدن به حکومت بهره جویند. در اختیار گذاردن سرزمین شام به یزید بن ابی سفیان و برادرش معاویه بن ابی سفیان موقعیت مناسبی فراهم آورد، تا امویان به تدریج به آروزی دیرینه خود دست یابند. انتخاب عثمان و واگذاری مدیریت جامعه به تیره اموی بستر مساعدتری را برای تحقق اهداف این تیره گشود. رفتارها و عملکردهای حاکمان اموی نشان می دهد که آنان دین را جز ابزاری برای استیلا بر مسلمانان نمی خواستند. در دوران معاویه و یزید تمام تلاش برای برگشت به رفتارهای جاهلی و تعطیل شدن مقررات اسلام به عمل آمد. امام حسین (علیه السلام) برای معرفی چهره واقعی امویان و برملا نمودن فتنه خزنده ای که آنان علیه اسلام و مسلمانان به راه انداخته اند، ناچار به قیام و مبارزه شد که نتیجه آن حماسه خونین کربلا بود.

ص: 403

1- ریاض عیسی النزاع بین افراد البيت الاموی و دوره فی سقوط الخلافة الأمویة، ص 105.

در بررسی تاریخ نهضت عاشورا و علل بروز این حادثه هرگز نمی توان نقش امویان را در بر افروختن و پیدایش این روی داد غم بار جهان اسلام نادیده گرفت. حیات سیاسی و فکری امویان به خوبی گویای آن است که این حزب پیش و پس از ظهور اسلام از زاویه و نگاه خاص سیاسی و فرهنگی و اجتماعی خود با پدیده ها رویه رو می شده است. تاریخ نگاران بینش های خاص امویان را دربارهٔ اجتماع و روی دادهای آن به ما گزارش نمودند.

تحقیق حاضر تلاشی است در شناسایی این مطلب که حزب اموی پس از قوت گرفتن اسلام با فتنه ای تدریجی و خزنده، در ستیز جدی با اسلام قرار گرفت. این ستیز در دوران امامت امام حسین (علیه السلام) و حکومت معاویه و فرزندش یزید به اوج خود رسید و تنها خون و شهادت امام حسین بود که توانست فتنهٔ تاریک و ناپیدای امویان را در زدودن اسلام برای مسلمانان آشکار سازد.

- 1- نهج البلاغة، الامام علي بن ابي طالب (عليه السلام)، تصحيح دكتور صبحي صالح، الطبعة الثانية، دار الكتاب اللبناني، 1982.
- 2- ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الثانية، مطبعة آية الله المرعشي النجفي، قم، 1404هـ.
- 3- آيتي محمد ابراهيم، بررسی تاریخ عاشورا، چاپ ششم، کتابخانه صدوق تهران، 1366.
- 4- آيتي محمد ابراهيم، سرمایه سخن، ج 2، اداره كل اوقاف، 1339.
- 5- تدين عطاءالله، رویدادهای مهم تاریخ جهان، چاپ اول، چاپخانه حیدری، تهران، 1348.
- 6- رياض، عيسى النزاع بين افراد البيت الاموى و دوره فى سقوط الخلافة الأموية، الطبعة الاولى، دار احسان للطباعة والنشر، دمشق، 1406هـ.
- 7- شهيدى سيد جعفر، پس از پنجاه سال پژوهشى تازه پيرامون قيام حسين (عليه السلام)، چاپ هشتم، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، 1364.
- 8- شهيدى سيد جعفر، تاريخ تحليلى، اسلام، چاپ اول، مركز نشر دانشگاهى، تهران، 1362.
- 9- شريف القرشى باقر، الامويون و الاسلام، دار الكتاب الاسلامى، بيروت، بى تا.
- 10 - شريف القرشى باقر حياة الامام الحسين (عليه السلام) الدراسة و تحليل، الطبعة الاولى، مطبعة الاداب، النجف الاشرف، 1394هـ.
- 11 - الطبرسى احمد بن على بن ابي طالب، الاحتجاج، الطبعة الثانية، منشورات الاعلمى للمطبوعات، لبنان، بيروت، ص 295.
- 12 - العشى يوسف، الدولة الاموية، الطبعة الرابعة، دارالفكر، دمشق، 1996.

- 13- علوی حضر می محمد بن عقیل معاویه و، تاریخ ترجمه، عزیزالله عطاردی، چاپ دوم، انتشارات مرتضوی، تهران، 1364.
- 14 - العلوی الحضرمی محمد بن عقیل، النصائح الكافية لمن يتولى معاوية، الطبعة الاولى، دار الثقافة، قم، 1412.
- 15- فرهمند پور فهیمه، تحلیل نیم قرن سیاستهای تبلیغی امویان در شام، چاپ اول موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، 1378.
- 16 - مطهری مرتضی، حماسه حسینی، ج 3، چاپ اول، انتشارات صدرا، 1365.
- 17- محمود العقاد عباس الحسین أبو الشهداء، الطبعة الاولى فی ایران منشورات الشریف الرضی، 1413هـ.
- 18 - المقریزی تقی الدین احمد بن علی النزاع و التخاصم بین بنی هاشم و بنی امیة، تحقیق سید علی عاشور. بی تا.
- 19 - نجمی محمد صادق، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1364.

حسین دریاب

بدعت آن است که چیزی را در دین وارد کنند که در دین نیست و یا چیزی را که کتاب و سنت حرام کرده اند، حلال کنند، و یا آن چه را حلال کرده اند، حرام بدانند. به این عمل از جهت تازه و نو بودن بدعت می گویند. (1)

...

بدعت‌های اهل کتاب

هر پیامبری را که خداوند برای بندگانش می فرستاد و با آنان دین و احکام می آورد، پس از وفات و غیبت آن پیامبر مدت کمی نمی گذشت که شیاطین سودجود و فرصت طلب، به عنوان های مختلف، احکام آن دین را تحریف و تغییر می دادند و بدعت هایی را در آن می گذاشتند و به نحوی آن بدعت ها را توجیه می کردند، و اصطلاحات فریبنده ای را به کار می بردند، مانند مصلحت، اهم و مهم مقتضی زمان، و از این قبیل واژه هایی که می توان به وسیله این واژه ها متدینان بی خرد را اغوا کرد، چنان که آیات قرآنی به این امر کراراً اشاره می فرماید: « یحرفون الکَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ » (2).

ص: 407

1- مجمع البحرین، باب بدع / 10

2- سورة نساء، آیه 46.

این بدعت ها و تحریف ها را به گونه ای وارد می کردند، که نه تنها در احکام و شرایع دین بلکه در مسائل اعتقادی نیز انحراف و بدعت ایجاد می شد مانند: عیسی پسر خدا، و عزیر پسر خدا و تثلیث و سه گانه بودن خدا که آیات فراوانی در این زمینه، ضمن اشاره به اهل کتاب و رد کردن این اعتقادات آنان را به کافر بودن محکوم می کند.

بدعت های خلفای فاسد

همواره شیاطین هر زمان، این شیوه شیطانی را تعقیب کردند تا زمانی که خداوند دین اسلام را (که برترین ادیان الهی است) به توسط بهترین برگزیدگانش محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد و آشکار نمود. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از این همه، تلاش و تحمل رنج و مشقت، دین مقدس اسلام را در میان مردم ترویج کرد و به دستور مؤکد خداوند، خلیفه و جانشین پس از خود را منصوب نمود. اما هنگامی که چشم از دنیای فانی بریست و هنوز آب غسل بدن مبارکش به کفن خشک نشده و بدن مطهر آن حضرت دفن نشده بود، حرامیان منافق و سود جویان فرصت طلب، در خفا گرد هم آمدند و نص حکم خداوند را تحریف کردند؛ یعنی، خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) را که خداوند تعیین کرده بود و آیه تبلیغ ولایت را برای اولین آیه تحریف کردند و آن را خلیفه اختراع کردند، سپس احکام الهی را یکی پس از دیگری، تحریف کردند؛ چنان که بعد دومین آیه، آیه ارث بود که تحریف کردند و ابوبکر دروغی را به رسول خدام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داد و گفت: ما گروه پیامبران بر بازماندگان، ارثی نمی گذاریم و آنچه که از ما بماند از آن بیت المال است.

فخر رازی در تفسیر خود، ذیل آیه مزبور، بر این حدیث چندین اشکال وارد می کند و می گوید: «بماند که این گفته ابوبکر خلاف نص قرآن است... اضافه بر آن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک فرد حکیم و دانا است، هرگز سخن بیهوده و بی ربط نمی گوید و مسئله ارث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوبکر مربوط نیست. چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به کسی چیزی بگوید که با او ربطی ندارد، در حالی که کسانی مربوط به ارث بودند، مانند ابن عباس و حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیها السلام) که اینان از عقلا و دانایان بودند که اگر بنا بود پیغمبر

درباره ارث چیزی بگویند، به طریق اولی به اینان می گفت، در حالی که پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به آنها چیزی نگفته بود. (1)

آری از این قبیل بدعت ها و انحراف ها در دین از جانب مدعیان خلافت غاصبان در دین وارد آوردند که زمینه را چنان برای یزید بن معاویه هموار کرد که بسیار آسان نه تنها غصب خلافت نمود بلکه شتاب زده مبادرت به تحریف و بدعت در احکام دین مقدس اسلام کرد.

مبارزه با بدعت گزاران واجب است

آری، بنی امیه در واقع یزید را برای از بین بردن دین اسلام و محو قرآن برای خلافت و حکومت برگزیده بودند. اما حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، چنان در برابر این دسیسه ها و بدعت های بنی امیه منفعل و بی تاب شده بود که دیگر تاب قرار و سکوت را نداشت زیرا رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) : فرمود: « إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَابْدَعَ مِنْ بَعْدِي فَاطْهَرُوا الْبِرَاةَ مِنْهُمْ وَاکْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَا هَتَوْهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يُحْذِرُهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِه الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ ؛ (2)

هرگاه پس از من با گمراهان و بدعت گزاران در دین برخورد نمودید با صراحت و آشکارا با آنان مخالفت کنید و از آنها برائت بجوید و به آنان بدگویی گوید و آنان را بی ارزش کنید و هر چه زشتی است به آنان نسبت دهید تا میان مردم بی ارزش شوند و نتوانند در دین اسلام فساد ایجاد کنند و از آنان دوری و کناره گیری کنند، بدعت هایشان را نیاموزند که خداوند برای هر کلمه ای که بر آنان گوید، حسناتی را ثبت خواهد نمود و برای

، آن درجاتی را به شما خواهد افزود.»

ص: 409

1- فخر رازی، تفسیر کبیر، ذیل آیه 11 نساء.

2- اصول کافی، ج 2، ص 375.

افزایش های بدعت های یزید

هر روز از گوشه کنار گزارش هایی درباره تغییر احکام الهی و نادیده گرفتن ارزش های دینی می رسید؛ یک روز گزارش می رسید که قصر نشینان یزید، به دستور یزید شراب را حلال کرده اند و روز دیگر حرام دیگری را مباح و حلال کرده اند و اگر فرد با ایمانی پیدا می شد و نهی از منکر می کرد، با برخورد توجیه گرانه اموی ها روبه رو می گردید، و یا او را تکفیر و محکوم به مرگ می کردند.

لذا حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) بر اساس رد این بدعت ها و انحراف های دینی حرکت جهادی خود را آغاز نمود زیرا پیغمبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرموده بود:

« إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ النَّاسِ اجْمَعِينَ (1)؛ هرگاه بر امتم بدعت ها آشکار شد، پس حتماً بر عالم باد که علم خود را آشکار کند وگرنه لعنت خداوند و تمام فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود.»

و این یک دستور الهی بر علما است.

امام حسین (علیه السلام) اهل بدعت را به مبارزه می طلبد

شکی نیست که مصداق بارز و برجسته «عالم» حضرت امام حسین (علیه السلام) بود، و لذا هنگامی که خواست، حرکت کند فرمود: إِنَّ كَانُ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقِتْلِي يَا سَيْفِ فَخْذِي ؛ (2)

اگر بنا باشد دین جدم [با این دسیسه ها سقوط می کند] و برپانمی شود مگر به ریختن خون من، پس ای شمشیرها مرا دریابید.» پس آن حضرت در آغاز نامه هایی که به گوشه کنار بلاد فرستاد (3)، مسلمانان را از بدعت هایی که یزید در دین وارد کرده بود، آگاه

ص: 410

1- سفينة البحار، باب بدع.

2- تاريخ الخميس، ج 2، ص 135.

3- مقتل خوارزمی، ص 99.

نمود و آنان را برحذر کرد، و در ضمن حرکت و قیام خود، به آنان ابلاغ نمود که ای مسلمانان من به جهاد با بدعت گزاران و دشمنان قسم خورده دین اسلام می روم که آنان قصد دارند، دین اسلام و قرآن را از بین ببرند.

امام حسین اهداف قیام خود را بیان می کنند

امام به برادرش محمد بن حنفیه نوشت که بعضی از عبارات آن چنین است:

« وَ إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدُّي (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَأُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِهِ الْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ؛ (1)»

همانا من به قصد سرکشی و خون ریزی و ظلم قیام نکردم بلکه برای اصلاح امت جدّم (صلی الله علیه و آله و سلّم) قیام کردم و قصدم امر به معروف و نهی از منکر بود و سیره من همان روش جدّم و پدرم علی (علیه السلام) است.»

سپس عزم بیت الله الحرام نمود که در موسم حج دسیسه های یزید و بنی امیه را که دشمنان قسم خورده اسلام بودند، در جمع مسلمانان که برای حج گرد آمده اند، افشا کند. وقتی که به مکه فرود آمد، بیانیه هایی را درباره بدعت ها و انحرافات در دین اسلام صادر نمود و به هر کس که می رسید، علم خود را در این باره و رسوا کردن بنی امیه ظاهر می کرد، آن گاه عمال بنی امیه افشاگری های آن حضرت را برای یزید بن معاویه گزارش کردند و یزید هنگامی که از حرکت آن حضرت با خبر شد، سی نفر از شیاطین بنی امیه را که سلاح، زیر پوشش خود مخفی کرده بودند، مأمور کرد که حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را به قتل برسانند.

اگر چه به پرده های کعبه آویزان باشد، حضرت از نقشه بنی امیه مطلع شد و به سوی مدینه حرکت کرد و بار دیگر به روضه جدّش رسول خدات (صلی الله علیه و آله و سلّم) رفت و اوضاع اسلام و

ص: 411

مسلمانان را با قبر جدّ بزرگوارش در میان گذاشت و مشغول دعا و نماز و راز و نیاز شد. به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا این قبر پیامبر تو محمد است و من فرزند پیغمبر تو هستم، خود از حال من باخبری، خودت می دانی که من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، پروردگارا تو را به صاحب این قبر قسم می دهم، مرا به راهی که رضای تو و رسالت است، راهنمایی کنی، سپس بسیار بگریست.

رسول خدا امام حسین را به جهاد با بدعت ها می فرستد

لحظاتی به خواب رفت، در عالم رؤیا خود را در آغوش جدّش رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دید

که به او می گوید:

« حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ كَأَنِّي أَرَاكَ عَنْ قَرِيبٍ مُرَمَّلاً بَدْمَاكَ مَذْبُوحاً بَارِضَ كَرْبَلَا ؛ فَرَزَنْدَم بَرُو بَه سَوِي شَهَادَت، زود است تو را به خاک و خونت آغشته بنگرم....»

فرزندم تو باید برای دین شهید شوی، آن گاه از خواب بیدار شد به دستور جدّش رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بی درنگ عمل کرد و به حرکت خود ادامه داد.(1)

درخواست ها که از رفتن منصرف شود

در هر حالی که بزرگان مدینه، هر کدام از باب نصیحت، حضرت را از رفتن به عراق منع کردند، حضرت(علیه السلام) چون چیزی را می دید و آنان نمی دیدند و این بدعت ها و انحرافات امویان را در اسلام بزرگترین خطر احساس می کرد برخورد با بدعت را ما فوق زندگی در دنیا می دید.

لذا هر کدام را به یک نوع مجاب می کرد و از آنان می گذشت و به حرکت خود ادامه داد، و شاید اگر آن حضرت(علیه السلام) به حرکت خود ادامه نمی داد، همه هستی اسلام از بین می رفت.

ص: 412

اهداف بنی امیه از انتخاب یزید برای خلافت

بنی امیه با تلاش فراوانی به وسیله تبلیغات وسیع، قداستی برای یزید پدید آوردند و به گونه ای چهره منحوس یزید را، مقدس و والا مقام نمایانند که اگر یزید، حکمی را صادر می کرد، مردم بدون چون و چرا آن را باور می کردند. او به جایی رسیده بود که می توانست تک تک احکام اسلام و ارزش های اسلام را یکی پس از دیگری مندرس و نابود کند، زیرا یزید این موقعیت چنانی را از دو اهرم بزرگ به دست آورده بود:

1 - اموال بیت المال را در اختیار داشت که معاویه به مدت چهل سال آن مال های فراوان را ذخیره کرده بود و بی درنگ همه این اموال در اختیار یزید قرار گرفت و او می توانست با این مال بسیار هر کاری را که اراده کند، انجام دهد: (1)

2- حقد و کینه و دشمنی هایی که بنی امیه از جنگ بدر در سینه ها داشت، (همان طوری که در دعای ندبه آمده: احقادا بَدْرِيَّةٌ وَ حِنِيَّةٌ) دست به دست هم داده بود که اسلام و مسلمانان را نابود کنند، این دو امر نیرومند و قوی یزید را بر عرشه قدرت و مقام علیه دین اسلام و مسلمانان جرئت داده بود.

این مطالب از حوادث حرکت امام حسین (علیه السلام) به دست می آید، طبری در تاریخ خود می گوید: حضرت امام حسین (علیه السلام) در زمین بیضه، میان دو لشکر، لشکر خود و لشکر حرّ بن یزید بن ریاحی پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم حضرت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمود: هر آن کس که سلطان جائری را ببیند که حرام خدا را حلال کند و پیمان خداوند را بشکند و خلاف سنت دین رسول خدا عمل کند، و در میان بندگان گناه ستم را رواج دهد، و آن کس علیه او کاری نکند و سخنی در ردّ او نگوید این حق خداوند است که کیفر و عقاب او را با همان سلطان یکسان قرار دهد، ای مردم، همانا گروه بنی امیه به پیروی شیطان رفتند و از اطاعت خداوند سرپیچی کردند و در دین خدا رخنه و فساد ایجاد کردند،

ص: 413

1- تاریخ ابن عساکر.

و حدود الهی را تعطیل نمودند و اموال بیت المال را حیف و میل کردند و حرام خدا را حلال کردند و من سزاوارتر از دیگران به امر خلافت هستم... (1)

عزم راسخ آن حضرت برای مبارزه با بدعت ها

و در کتاب حلیة الأولیاء نقل شده هنگامی که لشکریان یزید، صحرای کربلا را پر کردند و جنگ قطعی شد، حضرت امام حسین (علیه السلام) رو کرد به اصحاب خود و فرمود: اوضاع را چگونه می بینید! مردم دنیا از اسلام برگشتند و همه چیز واژگون و محیط دنیا مانند شوره زاری تلخ شده و چیزی از آن جز پس مانده ای در چاله ها و چراگاهی پس مانده باقی نمانده، آیا نمی بینید به احکام دین حق عمل نمی شود و از بدعت ها و باطل ها نهی و جلوگیری نمی شود.... تا این که مومن به لقاء الله رغبت نماید، سپس فرمود: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَا؛ اکنون مرگ را جز سعادت و زندگی را با ستم گران جز بدبختی و خواری نمی بینم.» (2)

و در بحار نقل شده در روز عاشورا به حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) گفته شد، به حکم عموزاده ات یزید فرود آی تا از مرگ رهای یابی، فرمود نه به خدا قسم، هرگز دست ذلت به شما نمی دهم و مانند برده ها فرار نخواهم کرد، سپس این آیه را تلاوت کرد: *إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ* (3):

من به خدای آفریننده من و شما و همه عالم، از شر هر کافر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد پناه می برم، و از او یاری می طلبم.

سپس فرمود: مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت و این ابیات را انشا نمود.

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ * * * وَالْعَارَ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ نَارِي

وَاللَّهُ مَا هَذَا وَهَذَا جَارِي (4)

ص: 414

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 307.

2- المعجم الطبرانی الکبیر، ج 3، ص 114.

3- سورة غافر، آیه 27.

4- بحار الانوار، ج 44، ص 192.

با حوادث روز عاشورا و بعد از آن، اسارت اهل بیت (علیه السلام) پرده از چهره جنایات یزید بر کنار می رود و از آن حوادث جریحه دار، شهادت علی اصغر (علیه السلام) است که اگر علت شهادت علی اصغر طفل شیر خوار حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) همیشه تحقیق و بررسی شود، مطالب مهمی به دست می آید، که واقعیت ها را آشکار می نماید.

شهادت علی اصغر بدعت گزاران را رسوا کرد

1- بنی امیه به طوری برای یزید و خلافتش تبلیغ کرده بودند که مسلمانان، یزید را خلیفه به حق رسول الله می دانستند هر حکمی را صادر می کرد، حکم خدا می دانستند. شهادت علی اصغر تمام تبلیغات دروغ را بر ملا و خنثی نمود.

2- مخالف یزید را کافر و مهدورالدم می دانستند، که شهادت علی اصغر نقاب اسلامی را از چهره یزید برطرف کرد و ثابت شد که یزید کافر است و دین اسلام از گزند او مصون باقی ماند.

3- هر که بدعت های یزید را نمی پذیرفت، فوری از جهت مرتد شدن به قتل می رسید، ولی شهادت علی اصغر ثابت کرد که یزید و طرف دارانش بویی از دین نبرده اند و او دشمن دین و بشریت است.

4- چنان بدعت ها گسترده و بسیار بود که رفته رفته بیم محو اسلام احساس می شد، و شهادت علی اصغر چنان یزید را از ولایت بر اسلام نزد مردم ساقط کرد که کسی دیگر جرئت نمی داشت، بگوید شراب خوردن به دستور یزید حلال است، و یا بدعت دیگری را مباح بداند.

5- اگر شهادت علی اصغر نبود، بیم آن بود که خون همه شهدا از بین برود و بنی امیه باقی بمانند و کسی دیگر سوگواری نکنند، و می گفتند، مردی مردی، را کشت و کشته شد و تمام شد ولی شهادت علی اصغر این عذر را از مردم گرفت و دیگر برای مردم سخنی نگذاشت، جز انزجار و تنفر وجدان ها از بنی امیه را افزود و نام یزید را نزد وجدان های دوست و دشمن متفّر و زجر آور نمود.

6- لذا هنگامی که حضرت قنذاقه علی اصغر را آورد، چنان لرزه به اندام قوم افتاد که نقل کرده اند: « کادالقوم أن یتفرقوا نزدیک بود که لشکر از هم بپاشد» و لذا عمر سعد که در تنگنای سختی قرار گرفته بود و از این امر بسیار وحشت زده شد، دیگر نمی توانست کاری کند جز دستور به شهادت رساندن آن طفل را، هر چند در ظاهر تیر به حلقوم طفل شیرخوار حسین پرتاب شد و او را شهید نمود، لیکن در واقع عمر سعد دستور داد تیر به ریشه کاخ نشینان بنی امیه نشانه رود.

با همین تیر، ریشه بنی امیه و یزید قلع و قمع شد و نقاب قداستی که به وسیله آن برای انحراف دین و بدعت به چهره گذاشته بودند، شکافته شد و چهره حقیقی مخوس آنان برملا و آشکار کردند، آنگاه حقیقت موزیانه و شریر یزید و بنی امیه بر همه دنیا برملا شد.

کشاندن یزید برای محاکمه علنی در مجلس شام

پس از رسوایی بنی امیه و پس از آن که بر همه، آشکار شد که هدف یزید و بنی امیه از بدعت گذاشتن در دین، نابودی اسلام و محو آن بوده و یزید و بنی امیه دشمنان قسم خورده قرآن و اسلامند اکنون نوبت محاکمه علنی یزید خلیفه نماست، این رسالت را باید کسی بر عهده گیرد که فوق العاده باشد و سختی ها و مشقت های طاقت فرسایی را تحمل کند در این رسالت دو مأموریت را باید انجام دهد.

اول یزید خلیفه غاصب را به پشت میز محاکمه جلب کند؛

دوم او را به اقرار به ماهیت الحادی و مشرک بودن خود و این که هدف از ایجاد این بدعت ها در دین اسلام جزء دشمنی با دین اسلام و نابودی آن بوده وادار کند.

اعترافات خلیفه جنایت کار بر کفر الحاد و دشمنی با اسلام

آن وقتی که پاره تن حیدر کزار با غرور و عزت به یزید نهیب زد که یابن الطلقا تو را چه به دین، تو کسی هستی که گوشت و پوست و استخوانت از خون شهدای اسلام

روییده شده تو کوچک تر از آنی که بتوانی رخنه و انحراف در دین اسلام ایجاد کنی، بدان ای یزید تو بازنده ای و آگاه باش که برادرم حسین نقشه های تو و هم دستانت را بر ملا کرد تو و پیروانت از بین رفتید، (1) آن گاه خلیفه بدعت گذار از کلمات آن علیا مخدره حضرت زینب کبرا (علیه السلام) دهشت زده و وحشت کرده، جام شراب را در ملاء عام برداشت و نوشید، تافسق و فجور خود را با این حرکت آشکار کند، سپس به الحاد و مشرک بودن خود اعتراف کرد و اشعار ابن زبعه را که در جنگ احد به تلافی کشته شده های کفار بدر گفته بود، بر زبان آورد:

لُعْبَةُ هَاشِمٍ بَا لِمَلِكٍ فَالَا *** خَبْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيُ نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِنَدْرِ شَهْدُوا *** وَيُقُولُوا يَا يَزِيدَ لَا تَسَلُّ

مردم اهل شام و اهل مجلس که اکثر شاد و خرم در آن مجلس بودند، شگفت زده و مبهوت با تعجب از حرکات و اعتراف یزید بر کفر و مشرک بودن خود، فریاد لعن بریزید و بنی امیه دادند و همه سر و همه بنی امیه رسوا و ماهیت تمام بدعت گذاران بعد وفات پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تا آن روز آشکار شد.

حقیقت دین اسلام به سبب شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) از گزند یزید و اتباعش مصون شد و قیام حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و شهادت او و یارانش عبرتی برای هر بدعت گذار و درسی برای هر مجاهد و عالمی شد.

ص: 417

امام حسین (علیه السلام) در سال 41 هجری و پس از شهادت، برادر ارشدش امام حسن مجتبی (علیه السلام)، منصب الهی داشت، امامت را عهده دار شد. ده سال نخست امامت امام، با زمامداری معاویه تلاقی داشت. در این مقطع، معاویه که از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) بسیار خرسند بود، (1) در تثبیت سلطه امویان کوشید و دایره اهل بیت ستیزی را گسترش داد او حتی فدک را میان مروان حکم، عمرو بن عثمان و یزید تقسیم کرد. (2) و در همین دوره بود که دوستان امیر مؤمنان (علیه السلام) را به جرم پیروی از حضرتش به شهادت رساند و زمینه ولایت عهدی یزید را فراهم آورد. این مقطع از دوره امامت حسین بن علی (علیه السلام) را می توان مقطع «سال های دشوار و راه های ناهموار» نامید از این رو باز خوانی این دوران مدخلی برای شناخت رفتار سیاسی آن حضرت است.

دفاع از امیر مؤمنان (علیه السلام)

از دفاع اصلی معاویه، اعتبار بخشی به صحابه پیامبر و کاهش دادن جایگاه و فضیلت های اهل بیت بود از این رو دشنام به امیر مؤمنان (علیه السلام)، محوری ترین سازوکار او و

ص: 419

1- اعیان شیعہ، محسن امین عاملی، ج 1، ص 576.

2- مقدمه مرأة العقول، ج 1، ص 167.

کارگزارانش تلقی شد به گونه ای که وقتی فردی مغیره در سال 41 به عنوان والی کوفی منصوب شد، معاویه به او تأکید کرد: دشنام به علی و مذمت او را از یاد مبر، از یاران او عیبجویی کن، حرف آنان را گوش نکن و ایشان را تبعید کن.» (1)

مروان حکم که اداره شهر مدینه را در دست داشت، گستاخی و جسارت به امیر مؤمنان (علیه السلام) را به اوج برساند و با هر بهانه ای به علی (علیه السلام) دشنام می داد. (2) معاویه در پی آن بود که «کودکان بر بدگویی ها و لعن ها بر امام علی (علیه السلام) تربیت شوند و قامت کشند و بزرگان پیر شوند و دیگر یاد کننده ای باقی نماند که یاد او و فضیلت های او را بداند و زنده نگاه دارد!». (3)

در برابر چنین اندیشه باطلی، امام حسین (علیه السلام) با بهره گیری از هر فرصتی نام و یاد امیر مؤمنان (علیه السلام) را زنده نگه داشت امام حتی در نام گذاری فرزندانش نیز همگان را علی نامید مروان حکم چون از نام امام سجاد (علیه السلام) و برادرش جويا شد و شنید که آن دو علی اند، خشمگین گشت و فریاد زد: «علی علی پدر تو نمی خواهد فرزندان خود را جز علی بنامد.»

امام در واکنش به این سخن مروان فرمود: «لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لَا حَبَبَتْ أَنْ لَا أُسَمِّي أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا

؛ اگر صد فرزندم آید دوست دارم هیچ یک را جز علی بنامم!»

امام حسین (علیه السلام) در تبیین جایگاه الهی و رفیع امیر مؤمنان (علیه السلام) بسیار کوشید تا از تأثیر تبلیغات معاویه بکاهد. حضرت در حضور معاویه و در یک مجلس رسمی، لب به سخن گشود و فرمود:

«من فرزند کسی هستم که در بزرگواری برجسته، در شرافت والا، در نیکنامی دیرین خانوادگی بر همه اهل دنیا سرور است. من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خدای رحمان و خشم او خشم خدای رحمان است.»

ص: 420

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 187.

2- ترجمه الامام الحسين (علیه السلام)، تاریخ ابن عساکر، ص 145.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 56.

«آیا پدر تو همچون پدر من است؟ آیا پیشینه تو همچون پیشینه من است؟ اگر بگویی نه، شکست خورده ای، و اگر بگویی آری، دروغ گفته ای.» (1)

یک سال قبل از مرگ معاویه، در سال 59 هـ-ق امام حسین (علیه السلام) پیش از عزیمت به حج از بنی هاشم و دوستان، پیروان و نخبگان دعوت کردند که به حج آیند و در منی در جمع 700 نفر که 200 نفر آنان از صحابه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بودند، به ایراد سخن پرداختند. (2) حضرت با بیان این جمله که «دیدید و شاهد بودید که این شخص طغیانگر (معاویه) درباره ما و شیعیان ما چه اعمالی روا داشت!»

از عملکرد معاویه در تثبیت قدرت در خاندان اموی انتقاد کرد و همگان را بر ثبت و انتشار واقعیت حاکمیت دینی و محوریت آن در امیر مؤمنان (علیه السلام) فرا خواند و با سوگند دادن صحابه و تابعین به هفده مورد از فضیلت های انحصاری امیر مؤمنان (علیه السلام) و شأنیت او برای خلافت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) اشاره کرد امام حسین (علیه السلام) به همه مطالبی که خدا در قرآن در شأن علی بن ابی طالب و خاندانش نازل کرده یا بر زبان پیامبرش جاری ساخته بود، آنان را قسم داد، از جمله فرمود:

«شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که:

-علی بن ابی طالب برادر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بود، هنگامی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بین اصحابش برادری پدید آورد، بین او و خودش برادری برقرار کرد و فرمود: تو برادر منی و من برادر تو هستم، در دنیا و آخرت؟!

-رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و روز غدیر خم علی (علیه السلام) را به ولایت نصب کرد و فرمود: باید حاضران به غایبان برسانند؟

-پیامبر در جنگ تبوک به علی (علیه السلام) فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسایی و تو پس از من زمامدار هر مؤمنی.

ص: 421

1- احقاق الحق سید نورالدین تستری، ج 11، ص 595.

2- الغدیر، عبدالحسین امینی، ج 1، ص 399.

-رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): هنگامی که نصارای نجران را برای مباحله فراخواند جز علی(علیه السلام) و همسرش (فاطمه(علیها السلام) و دو فرزند او حسن و حسین(علیهما السلام) را نیاورد.

-پیامبر هیچ سختی و گرفتاری پیش نمی آمد مگر که علی(علیه السلام) را پی آن می فرستاد به خاطر اطمینانی که به او داشت؟ او هیچ گاه او را به اسمش صدا می زد مگر که می گفت: ای برادرم و (یا) برادرم را فرا خوانید؟

-او هر روز با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و خلوتی داشت و هر شب بر منزل پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) داخل می شد هرگاه می پرسید، پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و پاسخش می گفت و هر گاه سکوت می کرد، پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) (خود آغاز سخن می کرد. »

هنگامی که امام این ویژگی ها را بیان داشت. همگان سخنان حضرت را تصدیق کردند. آن گاه امام تاکید نمود:

«سخن مرا بشنوید و گفتارم را بنویسید، سپس به شهرها و قبایل خود برگردید و هرکس را که به او ایمان و اطمینان دارید، به آنچه درباره ما و حق ما می دانید دعوت کنید، چون من بیم دارم این امر کهنه شود و حق از بین رفته مغلوب گردد. خداوند نور خود را به اتمام می رساند، اگر چه کافران را خوش نیاید. (1)

نقد عملکرد معاویه

امام حسین(علیه السلام) هر چند بر پیمان صلحی که برادر امضاء کرده بود، وفادار ماند(2)، اما این به معنای سکوت در برابر رفتارهای زشت معاویه نبود. وقتی معاویه در نامه ای به امام، به دروغ از تلاش حضرت برای نقض صلح سخن راند، امام حسین(علیه السلام) در پاسخ چنین ادعایی را رد کرد و فرمود:

«گمان ندارم که برای پیکار نکردن با تو نزد خدا بهانه ای داشته باشم! و من برای این امت هیچ فتنه ای را بزرگتر از زمامداری تو سراغ ندارم.» (3)

ص: 422

1- کتاب سلیم بن قیس، ص 206.

2- انساب الاشراف بلاذری، ج 3، ص 151.

3- ترجمة الامام الحسين (عليه السلام)، تاریخ ابن عساکر، ص 197.

به گفته مورخان، امام به معاویه نامه ای نوشت که در آن با او به تندی سخن راند و او را ملامت کرد.⁽¹⁾ این رفتار سیاسی امام تا پایان دوره خلافت معاویه ادامه داشت و حضرت هرگز از نقد عمل کرد معاویه خودداری نکرد، امام به او می فرمود:

«من تو را نمی بینم جز این که خود را هلاک و دینت را نابود و زیر دستان خود را تباه ساخته ای»⁽²⁾

واکنش در برابر تصفیه خونین

معاویه جدا از حذف نام و یاد علی (علیه السلام)، به تصفیه خونین یاران و دوستانان امیر مؤمنان (علیه السلام) پرداخت و چهره های شاخص و نامداری چون حجر بن عدی را که در علی دوستی و ترویج فرهنگ علی شهره بودند و با ستمگری و بدعت های او مخالف از دم تیغ گذراند. حجر یکی از مدافعان سرسخت امیر المؤمنان (علیه السلام) بود و در مقابل بی حرمتی و جسارت های بنی امیه نسبت به امام ایستاد زیاد بن ابیه، حجر را دستگیر کرد و یارانش را به زنجیر کشید و به شام فرستاد. او در نامه اش به معاویه، حجر را رأس طاغوت های طرفدار ابوتراب علی (علیه السلام) دانسته که معاویه را قبول ندارد. او در نامه، شهادت برخی از بزرگان شهر را نیز برای معاویه یادآور شد.⁽³⁾

امام در شهادت دوستان امیر مؤمنان (علیه السلام)، همچون عمرو بن حمق، حضرمی و حجر بن عدی که تنها به این بهانه که پیرو دین علی بودند، واکنش نشان داد و به معاویه تاکید کرد: «از بدگویی تو به علی (علیه السلام) و تلاش تو در کینه توزی ما و عیب جویی از بنی هاشم آگاهم»⁽⁴⁾

ص: 423

1- دعائم الاسلام نعمان بن محمد تمیمی، ج 2، ص 133.

2- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج 44، ص 212.

3- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج 17، ص 153.

4- كشف الغمه، اربلی، ج 2، ص 30.

آن گاه در نامه ای فرمود:

«آیا تو نبودی که حجر و یاران او را که عبادت گر و خاشع در برابر خداوند بودند، کشتی؟ کسانی که بدعت ها را وحشتناک می شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند. آیا تو نبودی که عمرو بن حمق را به شهادت رساندی؟ او که پرستش خدا چهره اش را فرسوده بود.

آیا تو نبودی که حضر می را کشتی؟ کسی که زیاد بن ابیه به تو نوشت او بر دین علی (علیه السلام) است؛ دین علی (علیه السلام) همان دین پسر عم او رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و است که تو را در

این مسند نشانده است و اگر دین اسلام نبود، برترین شرافت تو پدرانیت همان کوچیدن پر در دسر زمستان و تابستان بود، خدا به برکت ما منت بر شما نهاد و آن را از شما برداشت.» (1)

سالار شهیدان در نامه ای دیگر به معاویه چنین فرمود:

«معاویه! جز در کمان خود زه مبنده و جز به مقصد خود تیر میفکن و ما را از جایی نزدیک هدف مگیر. به خدا سوگند در ارتباط با ما از کسی پیروی می کنی که در اسلام سابقه ای دارد و نفاق او تازه نیست.» (2)

مخالفت با ولایت عهدی یزید

معاویه در تلاشی استثنایی ولایت عهدی پسرش یزید را بر زبان ها جاری ساخت. مسأله ای که در اسلام بی سابقه بود! (3) معاویه در سال 56 هـ-ق انجام این کار را از شام آغاز کرد و از بزرگان مدینه نیز خواست تا تن به این ولایت عهدی دهند. واکنش امام حسین (علیه السلام) و سایر اصحاب نامور منفی بود. میان معاویه و امام در این مدت مکاتباتی صورت پذیرفت و در نامه ای امام به معاویه هشدار داد و او را به خدا ترسی رهنمون کرد و تاکید فرمود «خداوند فرمانروا کردن و بیعت ستاند تو برای فرزند جوانت را که شراب

ص: 424

1- الامامه و السیاسه ابن قتیبه دینوری، ج 1، ص 180.

2- کشف الغمه، ج 2، ص 30.

3- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 232.

می نوشد و سگ بازی می کند، از یاد نخواهد برد.»⁽¹⁾ حضرت در مرقومه ای دیگر، به تندی با معاویه سخن راند و او را بر کارهایش ملامت کرد و فرمود:

«فرزند خود را که نوجوانی شراب خوار و سگ باز است جانشین خود ساختی، پس در امانت خود خیانت روا داشتی و زیر دستان خود را به تباهی کشاندی و سفارش پروردگارت را به جا نیاوردی، چگونه کسی بر مسلمانان می گماری که شراب می نوشد؟! با این که شراب خوار از فاسقان و تبهکاران است و شراب خوار بر یک درهم نیز امین نیست، چگونه بر امتی امین باشد؟ بزودی آن گاه که نامه های استغفار و توبه پیچیده شود نتایج شوم عمل خود را دریابی!»⁽²⁾

معاویه برای تثبیت موقعیت یزید، به مدینه و مکه آمد و ابن عباس و امام حسین (علیه السلام) را خواست و حضرت در سخنانی بر این گفته معاویه که «یزید خود به حد کمال رسیده و می تواند امت محمد را اداره کند!» اشاره کرد و فرمود:

«گویا شخص پوشیده و ناشناخته ای را توصیف می کنی، یا از کسی که آگاهی ویژه درباره او داری، خبر می دهی؟ یزید خود با رفتار و کردارش به جایگاه اندیشه اش رهنمون می شود برای یزید از همان گونه که خود به آن پرداخته - هم چون پی سگ های برانگیخته افتادن و کبوترهای پیش افتاده و زنان نغمه سرا در تار و تنبور را سرگرم شدن - که او را یاور سخنانت خواهی یافت، و دست از این تلاش ها بردار.»⁽³⁾

معاویه چون از فضیلت و قرآن خوانی یزید و برتریاش بر حسین بن علی (علیه السلام) گفت، امام از این سخن باطل و دروغ معاویه تعجب نمود و در پاسخ فرمود: «یزید خمار، فاسق و فاجر را بهتر از من می گویی!»⁽⁴⁾

ص: 425

1- معادن الحکمه محمد بن محسن کاشانی، ج 1، ص 582.

2- دعائم الاسلام، ج 2، ص 133.

3- الامامه والسیاسه، ج 1، ص 186 تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 228.

4- الفتوح ابن اعثم، ترجمه مستوفی هروی، ص 802.

معاویه از کیفیت برخورد امام ناراضی بود و به ابن عباس گفت: از حسین (علیه السلام) رنجیده ام که با پسر من بیعت نمی کند و او را به اهانت ها منسوب می دارد. (1) گرچه در محفلی بزرگ، سران سپاه شام شمشیر کشیدند و امام حسین (علیه السلام) و سه نفر دیگر را تهدید کردند که در صورت عدم بیعت با یزید آنها را خواهند کشت و مردم نیز گمان کردند که ایشان بیعت نمودهاوند، امام حسین فرمود:

«والله که ما یزید را در مخفی و آشکار بیعت نکرده ایم». (2)

معاویه در آخرین لحظات به یزید، درباره شیوه رفتار با امام حسین (علیه السلام) چنین توصیه کرد که «او را مرنجان، لکن گاه گاهی تهدیدی کن، زینهار در روی او شمشیر نکشی و به طعن و ضرب البته با او دیدار نیابی». (3)

روشنگری و هدایت نخبگان!

امام حسین (علیه السلام) در خطبه ای - که گویا در منی ایراد شده است (4) - نخبگان و عالمان برجسته جامعه را مورد خطاب قرار داد؛ آنان که «نامور به نکویی، معروف به خیر خواهی و به لطف خدا در دل مردم شکوهمند» بودند، کسانی که «شرافتمند و دولتیار» از ایشان پروا داشته و ناتوان» گرامیشان «وهرگاه حاجتمندان از رسیدن به نیاز خود محروم مانند» ایشان را «واسطه» آرند «و به شکوهی چون شوکت شهر یاران و بزرگواری بزرگان» در راه گام بر می دارند. امام، نخبگان را به درنگ در این پرسش واداشت که

«آیا این همه از آن رو نیست که شما به پایگاهی رسیده اید که مردم از شما امید دارند تا به حق خدا قیام کنید و اگر از قیام به بیشتر حقوق الهی کوتاهی ورزید حق امامان را خوار شمرده اید.»

ص: 426

1- همان، ص 804.

2- همان، ص 807

3- همان، ص 814 و 816.

4- ولایت فقیه امام خمینی، ص 125.

امام با بیان این مهم که «شما را به خاطر خدا در میان مردم ارجی است» رمز ارجمندی و برتری نخبگان را مرهون کرامت الهی دانست و سستی ایشان در برابر دفاع از دین خدا را این گونه مورد نقد و بررسی قرار داد: «نه مالی پراکندید و نه جانی را در راه جان آفرین به خطر افکندید و نه برای خدا با گروهی در افتادید.» آن حضرت با توجه شناخت واکنش نخبگان و عالمان، آنان را به تامل واداشت و فرمود:

«به چشم می بینید که پیمان های الهی شکسته شده، ولی نمی هراسید، و عهد (ولایت) پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خوار شمرده شده است و کوران و لالان و زمین گیران در همه شهرهای (جهان اسلام) وانهاده مانده اند و بر آنها ترحمی نمی شود، شما به اندازه شأن و پایگاهی که از آن برخوردارید کاری نمی کنید و بدان کس که (در آن جهت) کار می کند مددی نمی رسانید و با چرب زبانی و سازش پیش ستمکاران خود را آسوده می سازید!»

در نگاه حسین بن علی (علیه السلام)، «گردش امور و اجرای احکام به دست عالمان به خداوند است که بر حلال و حرامش امینند» و سستی چهره های نامی اسلام و کوتاهی آنان در «نگه داشت پایگاه علما» سبب شد تا این پایگاه از ایشان گرفته شود. اما علت این خلع ید از عالمان را «پراکندگی و جدایی از حق و اختلاف در سنت پیامبر بعد از دلیل روشن» دانست و ثمره چنین عملکردی موجب شد که آنان ستمکاران را در پایگاه خویش جای دادند و زمام امور حکومت خدایی را به دست پلیدترین افراد سپردند، آنان که «به هر شهری سخنرانی زبان باز و نعره پرداز بر منبر دارند و تمام سرزمین اسلام، بی دفاع زیر پایشان افتاده و دستشان در آن جا باز است و مردم برده وار در اختیار آنانند.»

«لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمُؤَدَّةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُّ وَ عَنْكُمْ تَصُدُّرُ وَ إِلَيْكُمْ تُرْجَعُ وَ لَكِنَّكُمْ مَكَنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالسُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ؛ اگر بر آزار شکیبا بودید و در راه خدا تحمل به خرج می دادید امور خدا با شما، به دست شما در می آمد و احکام او از (جانب)

شما صادر می شد و مرجع همگان قرار می گرفتید، ولی شما خود ستمکاران را در پایگاه خویش جای دادید و زمام امور (حکومت) خدایی را به دست آنان سپردید تا به شبهه کارها کنند و به راه شهوت ها روند.» (1)

سالار شهیدان با اظهار شگفتی از حاکمیت امویان چنین فرمود:

«چرا در شگفت نباشم که زمین از آن ستمگری دغل پیشه و باجگیری ظالم حاکمی (شروور) است که بر مؤمنان رحم نیارد. پس خدا در کشاکشی که ما داریم، حاکم و به حکم خود در مشاجره ای که میان ماست داور باد.

بارالها! تو خود می دانی آنچه از ما برآمده از سر رقابت در سلطنت و میل به افزودن کالای دنیا نبوده است، بلکه از آن روست که پرچم دین تو را افراشته بینیم و اصلاح را در کشور آشکار کنیم و بندگان ستمدیده ات را امانی دهیم تا به فرایض و سنت ها و حکم ات عمل شود.»

امام حسین (علیه السلام) سخن خویش را با این جمله پایان داد که:

«اگر شما ما را یاری نکنید و به ما حق ندهید، قدرت ستمگران هم چنان بر سر شماست و آنان به خاموش کردن نور پیامبران می پردازند.» (2)

سخنان حضرت سیدالشهداء، وجدان گروه اندکی از چهره های نامور را متحول ساخت. هر چند که کلام نورانی امام برای بسیاری از آنان کارگر نیفتاد.

ص: 428

1- تحف العقول ابن شعبه، حرانی ترجمه پرویز اتابکی، ص 238.

2- همان، ص 327 - 329.

دکتر محمد علی چلونگر

مقدمه

شهر کوفه از زمان امام علی (علیه السلام) از سال 36 هجری که به آن نقل مکان کرد و حتی زودتر از آن، مرکز اصلی نهضت ها، الهامات، امیدها و بعضی اوقات کوشش های هماهنگ شیعیان شد. در داخل و اطراف کوفه، بسیاری از حوادث آشفته که تاریخ صدر تشیع را می سازد، واقع گردید. حوادثی نظیر تجهیز قوای امام علی (علیه السلام) برای جنگ های جمل و صفین، قیام حجر بن عدی و قیام امام حسین، از جمله آنان است. در کنار آنها، کوفه جایگاه موانع ناامیدی ها محرومیت ها و حتی خیانت و شکست آرزوهای شیعیان از طرف کسانی بود که نمی توانستند خاندان علوی (علیه السلام) را در فرمان رویی جامعه اسلامی ببینند. بررسی اوضاع اجتماعی و خاص حاکم بر آن علل عدم موفقیت ظاهری امام حسین (علیه السلام) را روشن می کند.

مهم ترین حادثه ای که در تاریخ تشیع ارتباط مستقیمی با کوفه دارد، قیام کربلا است. کوفیان جزو دعوت کنندگان امام حسین (علیه السلام) بودند و از طرف دیگر لشکری که امویان در روز عاشورا برای کشتن امام (علیه السلام) بسیج کردند، همه از آنان بود.

این مقاله در پی پاسخ به این عملکرد متضاد کوفیان در برخورد با قیام کربلا است. در این مقاله برای مردم شناسی کوفه در زمان قیام کربلا، پیشینه کوفه، بافت

جمعیتی از نظر نژادی و عقیدتی، روحیه کوفیان و نقش اشراف و رؤسای قبایل، بررسی و تحلیل شده است.

آن چه در زمان قیام امام حسین (علیه السلام) در کوفه اتفاق افتاد، جدای از پیشینه شهر و عملکرد قبلی کوفیان نیست و بدون بررسی پیشینه کوفه محقق نمی تواند، تحلیل جامعی از مردم شناسی کوفیان در قیام امام حسین (علیه السلام) به دست آورد.

کوفه از تأسیس تا قیام کربلا

کوفه (1) را سعد بن ابی وقاص در سال هفدهم برای جای دادن لشکریان ساخت. در آغاز کار غرض از ساختن آن، فراهم کردن جایی برای سکونت سربازان بود، اما دیری نگذشت که گروهی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر مردم بدان شهر روی آوردند. (2) هر چه دامنه فتح در شرق گسترش می یافت، دسته های بیشتری از مردم سرزمین های فتح شده، به کوفه می آمدند.

امام علی (علیه السلام) پس از غلبه بر پیمان شکنان جمل، از بصره به کوفه رفت و آن شهر را مرکز خلافت خویش کرد و تا پایان عمر به مدینه بازنگشت. برخی از عواملی که موجب شد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) کوفه را مرکز خلافت برگزیند، عبارتند از:

1- حضور بسیاری از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در این شهر که در هیچ یک از شهرهای دیگر به این تعداد نبودند. در جنگ صفین دو هزار و شش صد تن از صحابه مقیم کوفه همراه امام (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

2- موقعیت خاص نظامی این شهر، در برابر شام و سرکشی معاویه.

ص: 430

1- در وجه تسمیه کوفه نظرهای زیادی مطرح است. طبری می نویسد: «هرجا ریگ و شن با هم مخلوط شده باشد، آن جا را کوفه گویند. (تاریخ طبری، ج 3، ص 146) به نقلی هنگامی که سعد بن ابی وقاص، سپاه مسلمانان را به کوفه آورد، گفت: «تکوفوا فی هذا الموضع» «در این مکان گرد آئید» ابو عبیدالله، بکری اندلسی، معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، ج 2، ص 141) یاقوت حموی درباره واژه کوفان می نویسد: گفته اند کوفان نام سرزمینی است که به اسم آن شهر کوفه را «کوفه» خوانده اند (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 4، ص 489).

2- بلاذری فتوح البلدان، ص 274.

3- حضور نام آورترین قبایل و شخصیت های مسلمان از شهرهای حجاز یمن و دیگر شهرها در کوفه.

4- بی توجهی و عدم علاقه مردم دیگر شهرها به اهل بیت (علیه السلام).

5- از نظر جغرافیایی، در قلب جهان اسلام آن روزگار جای داشت و بر ایران حجاز، مصر و جزیره مسلط بود.

از زمان ورود امام علی (علیه السلام) به کوفه این شهر اهمیتی خاص یافت. کوفه تا زمان شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) به سال چهارم هجری مرکز تحولات نظامی، سیاسی و اجتماعی جهان اسلام بود. سرکشی کوفیان از رویارویی با لشکریان معاویه، غارت های ضحاک بن قیس، نعمان بن بشیر سفیان بن عوف غامدی (1) از جمله وقایعی است که به کوفه و کوفیان مربوط می شود.

بعد از شهادت امام علی (علیه السلام)، کوفیان با امام حسن (علیه السلام) بیعت کردند. سستی مردم کوفه در برابر ترفندهای بنی امیه از عواملی بود که امام حسن (علیه السلام) مجبور به صلح با معاویه شد (2). پس از آن که امام حسن (علیه السلام)، صلح کرد و کوفه را ترک کرد، خاطر معاویه از درگیری با سپاهی منظم در عراق آسوده شد. در این دوران، معاویه، تا آن جا که توانست از آزار کوفیان دریغ نکرد. بسیاری از مردم دین دار را با مکر و حيله و دادن امان به دام انداخت و سپس بر خلاف مسلمانی دستور کشتن آنان را داد و چه بسیار تحقیرها که در حضور شامیان بر بزرگان کوفه روا نداشت. (3) اندک اندک کوفیان از تحمل این همه ستم و تحقیرها به جان آمدند و همین که معاویه مرد، کوفیان احساس کردند، فرصتی مناسب برای اقدامی تازه به دست آمده است. در این موقعیت تنها ایالتی که سرنگونی رژیم اموی را می خواست و برای اجرای این منظور عملاً دست به کار شد، کوفه بود. نامه های زیادی

ص: 431

1- ر.ک: الغارات ج 2، ص 416 ببعد.

2- ابن قتیبه الدینوری، الامامه والسیاسه، ص 163؛ احمدبن محمد بن واضح تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 214 - 215.

3- ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 44، 46.

برای امام حسین (علیه السلام) نوشته شد و از او دعوت شد که به طرف کوفه حرکت کند. (1) امام بر اساس خواست مردم کوفه به طرف آن شهر حرکت کرد ولی اکثر کوفیان برخلاف نامه ها خویشان، به امام خیانت کردند و وی را در مقابل امویان تنها گذاشتند.

ترکیب جمعیت کوفه از نظر نژادی و عقیدتی

الف - نژادی

ترکیب جمعیتی کوفه در بعد نژادی از دو گروه بود: عنصر اول، عرب ها که نزاری و یمنی بودند. (2) ترکیب عنصر عرب در کوفه، بیشتر از هر شهر عربی دیگر پیچیده بود. با دقت در فهرست گروه های قبائلی عرب و امواج متوالی تازه واردان، متوجه می شویم که عنصر عرب در این شهر فوق العاده در اصل و زمینه، نامتجانس بوده است. در میان خود گروه های نزاری و یمنی، دسته بندی های گوناگون وجود داشته است؛

عنصر اساسی دیگر جمعیت کوفه، موالی بود که عمدتاً ایرانی ها بودند. عوامل فراوانی برای به حساب آوردن این جریان عظیم که در کوفه بیشتر از دیگر شهرها وجود داشتند، بود. این گروه از دوران فتوحات به بعد در این شهر ساکن شدند. حدود چهار هزار نفر از ایرانیان که معروف به دیالمه بودند در بین عربها وجود داشتند (3) که از آغاز تأسیس کوفه در این شهر اقامت گزیدند و بعد از آن، تعداد آنان رو به گسترش نهاد.

اعراب رفتاری متفاوت با گروه های موالی داشتند. موالی ایرانی از موقعیت مساوی با شهروندان عرب در نظام اجتماعی شهری برخوردار نبودند. آنان را موالی یا گماشتگان می خواندند؛ اصطلاحی که دلالت بر مرتبه پایین پایگاه اجتماعی داشت. با وجودی که اینان در صحنه های نظامی نقش فعالی داشتند - به جز زمان امام علی (علیه السلام) - حقوق آنان

ص: 432

1- ر.ک: ابوحنیفه احمد بن داود الدبنوری، اخبار الطوال، ص 229 ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج 3 ص 31 به بعد، ابوالحسن المسعودی

مروج الذهب، ج 3، ص 54.

2- بلاذری، فتوح البلدان، ص 276 .

3- همان، ص 279.

مورد توجه نبود. برخورد دون پایه اشراف عرب با آنان موجب شده بود که نفرتی بین آنان و اشراف عرب به وجود آید. توجه امام علی (علیه السلام) به حقوق آنان موجب گرایش آنان به خاندان علوی شد. الغارات می نویسد: «در روز جمعه ای، امام علی (علیه السلام) بر روی منبری آجری خطبه می خواند، اشعث بن قیس کندی از اشراف یمنی به نزد امام آمد و گفت: این سرخ رویان (ایرانیان) جلو روی تو بر ما غلبه کرده اند و تو جلو اینان را نمی گیری، سپس در حالی که خشمگین شده گرفته بود، گفت: من امروز نشان خواهم داد که عرب چه کاره است. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: این شکم گنده ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می کنند و آنان (موالی ایرانی) روزهای گرم برای خدا فعالیت می کنند و آن گاه از من می خواهند که آنان را طرد کنم تا از ستمکاران باشم.»⁽¹⁾ این گونه برخوردها رابطه نزدیکی بین موالی کوفه و اهل بیت (علیهم السلام) اعلام ایجاد کرد. این موالی نقش برجسته ای در تاریخ سیاسی، مذهبی کوفه به خصوص در نهضت های شیعه ایفا کردند.

ب - عقیدتی

ترکیب جمعیتی کوفه در بعد عقیدتی شامل گروه های خوارج، هواداران بنی امیه، بنی تفاوت ها و شیعیان بود.

خوارج از زمان رویارویی صفین به این نام، خوانده شدند و مخالفتشان را هم از زمان امیرمؤمنان (علیه السلام) او پس از آن بی درنگ آشکار کردند. هواداران بنی امیه، معمولاً از اشراف قبایل بودند. اینان در ساختار قدرت رسمی عراق واسطه حاکمیت بنی امیه و جمعیت قبیله ای بودند آنان علاقه مند به نگهداری و برقراری موقعیتهای سیاسی و امتیازات و انحصارات اقتصادی بودند. و هر موقع که احساس می کردند، حمایت از اهل بیت (علیهم السلام) این موقعیت آنان را مورد تهدید قرار می دهد، به طرف بنی امیه متمایل می شدند. آنان در بنی امیه، تأمین موقعیت های ممتاز و منافع بی شمار خود را می دیدند.

ص: 433

1- ابواسحاق ثقفی کوفی، الغارات، ج 2، ص 498؛ شیخ عباس قمی سفینه البحار، ج 2، ص 693.

مراحل شکل‌گیری تشیع و خوارج در پیوند مخالفانشان با نظم قبیله‌ای موجود بود.

شیعیان موجود در کوفه شامل دو دسته می‌شدند:

الف) برخی از «نخستین مهاجران» به کوفه که از هواداران امیر مؤمنان (علیه السلام) بودند.

اینان نقشی در حکومت یا سازمان قبیله‌ای نداشتند؛ از این جمله، حجر بن عدی کندی است که کاملاً تحت الشعاع اقتدار محمد بن اشعث کندی است.

ب) «مهاجران جدید» که تا زمان امام علی (علیه السلام) به کوفه نیامده بودند.

اینان به امید بهبودی وضعشان در برابر قدرت قبیله‌ای، مسلط‌ایستادگی می‌کردند. بعضی از دسته‌هایی که در آغاز از پر شورترین حامیان امیر مؤمنان ظاهر شدند و بعداً حمایت خود را از امام حسین (علیه السلام) نشان دادند، از این گروه بودند. شیعیان درصد قابل توجهی از کوفیان را تشکیل می‌دادند. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: «وقتی زیاد در بصره بود، حجر و یارانش در مسجد، یک سوم و یا نصف آن را اشغال کرده و به مذمت و بدگویی معاویه می‌پرداختند.»⁽¹⁾ این مسئله نشان از گروه قدرتمندی از شیعیان در بین کوفیان داشت.

این شیعیان به دو دسته تقسیم میشدند

1- شیعیان سیاسی که اکثر شیعیان کوفه از این دسته بودند. آنان از امام علی و بعد از آن از فرزندش امام حسین به جهت ملاحظات سیاسی و اقتصادی حمایت کردند. حمایت آنان از علویان به برای دشمنی با استیلای شامیان بود. در واقع آنان فقط در مسائل سیاسی، همراهی معینی با اولاد علی (علیه السلام) داشتند. این گروه از توده‌های وسیع کوفی و اکثر از قبایل یمنی و موالی غیر عرب به شمار می‌آمدند که ظاهراً متمایل به آرمان‌های رهبری شیعیان بودند، ولی از مواجهه با هر خطری که امکان وقوع آن وجود داشت پرهیز می‌کردند. هرگاه امید موفقیتی در یکی از افراد اهل بیت (علیهم السلام) می‌دیدند با شور و هیجان در اطراف او جمع می‌شدند و زمانی که امیدهای موفقیت رو به زوال

ص: 434

1- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج 17، ص 91.

می گذاشت، او را رها می کردند. آنان فاقد شجاعت و شهامت لازم یا ثبات قدم در مرحله امتحان بودند. این دسته در حوادث زمان امام علی (علیه السلام)، صلح امام حسن (علیه السلام)، قضیه مسلم بن عقیل و امام حسین (علیه السلام) چون قدرت سیاسی، نظامی بنی امیه را برتر احساس کردند، از اطراف اهل بیت (علیهم السلام) پراکنده و بعضاً دسته دسته به سوی بنی امیه فرار کردند.

2- شیعیان اعتقادی؛ یعنی آنان که به امامت امام علی (علیه السلام) و فرزندانش از طریق نص قائل بودند و امامت و رهبری مسلمانان را بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق وحی الهی و خاندان پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) می دانستند. اینان خود را تسلیم وجود مقدس امام علی (علیه السلام) و

فرزندان معصوم او کرده بودند. این گروه نسبت به دسته اول کمتر بودند. به فرموده امام باقر (علیه السلام) در میان یاران امام علی (علیه السلام) و بیعت کنندگان کمتر از پنجاه نفر معرفت حقیقی نسبت به او و مقام امامت او داشتند. (1)

این گروه کم شمار با ارادتی خالصانه، برای گسترش تشیع در کوفه بسیار کوشیدند.

کوفیان گرچه با خیانت به امام حسین (علیه السلام)، ننگی ابدی برای خویش خریدند، اما توجه امام حسین (علیه السلام) به کوفه در بین ایالات مختلف اسلامی نشان دهنده آن است که ارادت مندان راستین اهل بیت (علیهم السلام) تنها در کوفه بوده اند، چنان که شهیدان رکاب آن حضرت در کربلا، شماری چشمگیر کوفی بودند. (2)

کوفیانی که از امام حسین (علیه السلام) بعد از مرگ معاویه بن ابی سفیان برای رفتن به شهرشان دعوت کردند، تنها از شیعیان اعتقادی و راستین نبودند، بلکه از همه گروه هایی که نام بردیم، بودند. اکثر دعوت کنندگان با توجه به بافت جمعیتی اعتقادی شهر از گروه های غیر شیعی اعتقادی بودند. تصویری که از مردم و اوضاع کوفه در آستانه خلافت یزید می توان به دست آورد، آن است که چون برای مردم کوفه از جهت ملاحظات

ص: 435

1- شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (المعروف برجال الکشی) ص 6.

2- نک: بلاذری انساب الاشراف، ص 167، 192 - 199 ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث ص 114 - 126؛ شیخ مفید، الارشاد؛ ترجمه و شرح سید هاشم رسولی محلاتی، ص 104 - 110، شیخ طوسی، رجال، ص 71 - 81؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 100 - 113.

سیاسی، اقتصادی و مذهبی، حکومت بنی امیه و شخص یزید تحمل نکردنی بود، با مرگ معاویه بن ابی سفیان و روی کار آمدن یزید شروع به مخالفت کردند. آغاز این مخالفت از جانب شیعیان کوفه بود. به دنبال مخالفت شیعیان، دسته جات دیگر کوفیان هم که جانشین مناسبی برای یزید نداشتند، بر اثر جو عمومی به وجود آمده، امام حسین (علیه السلام) را برگزیدند و همراه هواداران شیعی حسین بن علی (علیه السلام) شدند در کنار اظهار علاقه شیعیان به آمدن امام (علیه السلام) به کوفه، کسانی که موقعیت خود را در خطر می دیدند، تحت تأثیر روش دیگر مردم، اظهار حمایت از حسین بن علی (علیه السلام) کردند جوی به جهت خلا سیاسی، پس از مرگ معاویه، در کوفه ایجاد شده بود که بنی امیه نیز نتوانستند جای آن را پر کنند.

در واقع، همه کسانی که امام (علیه السلام) را به کوفه دعوت کردند و آن دوازده یا هیجده هزار نفری (1) که با فرستاده اش مسلم بن عقیل، بیعت کردند، احساس مذهبی نداشتند، بلکه به دلایل سیاسی، هوادار خاندان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شده بودند، این نکته در درک روحیه مردم کوفه در برخورد با قیام کربلا، حتماً باید مورد نظر قرار گیرد. کوفیان صدها نامه امضاها می نوشتند (2) به سوی حسین بن علی (علیه السلام) فرستادند و وقتی که مسلم بن عقیل به کوفه رسید، در اطراف او گرد آمدند، ولی این اقدام برای اکثر آنان بیان آرزوهایشان یعنی سقوط استیلا شامیان بر کوفیان معنا می داد. اهدافی که به نظر آنان در آن موقعیت زمانی، دسترسی به آن فقط از طریق امام حسین (علیه السلام) ممکن بود.

این وضعیت با وجود حاکم سهل گیری، مثل نعمان بن بشیر گسترش یافت. (3)

مردم بر اثر عدم شدت عمل حاکم کوفه و جو ایجاد شده، به راحتی اظهار هواداری از امام کردند. عوض شدن حاکم و جایگزین شدن عبیدالله بن زیاد که مردم کوفه و روحیات آنان را خوب می شناخت و به سیاست ماهرانه و مکارانه اش معروف بود، اوضاع را به کلی

ص: 436

-
- 1- المسعودی مروج الذهب، ج 3، ص: 54؛ الدینوری اخبار الطوال، ص 235 .
 - 2- الطبری: تاریخ الطبری، ج 4، صص 257 - 261؛ عزالدین ابوالحسن ابن الاثیر الکامل فی التاریخ، تصحیح، علی، شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1989م، ج 3، ص 533 ابوحنیفه دینوری اخبار الطوال، ص 229 .
 - 3- الدینوری، اخبار الطوال، ص 231؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 265.

تغییر داد. (1) اتخاذ اقدامات شدید و افراطی، ابن زیاد به منظور سرکوبی نهضت کوفیان، بسیاری از آنان را به هراس افکند و کسانی که زود و عجولانه تصمیم‌گیری می‌کردند، خود را از ناحیه ابن زیاد، در معرض خطر دیدند. بر اثر تهدید وی مبنی بر آمدن قریب الوقوع از شام (2) افرادی که روی ملاحظات سیاسی اقتصادی و نه اعتقادی، از امام دعوت کرده بودند، خود را به کلی باختند و عقب‌نشینی کردند، ویژگی عدم قاطعیت کوفیان بر افکار سیاسی شان چیره شد. از این رو آنان خود را به واقعیت موجود تسلیم کردند و حاضر نشدند خود را به مخاطره بیندازند.

اشراف قبیله ای که اکنون اطمینان به حکومت اموی کوفه داشتند و تثبیت امویان را آشکار می‌دیدند به حمایت از امویان پرداختند. ابن زیاد برای سرکوبی قیام از آنان سود جست و آنان را نزد قبایل خود فرستاد تا مردم را از اطراف مسلم پراکنده کنند. (3) این بزرگان به میان مردم رفتند و آنان را پراکنده کردند، بسیاری از مردم که مخالفت با رؤسای قبایل را چندان به مصلحت نمی‌دیدند، از اطراف مسلم پراکنده شدند. وقتی که مسلم به قصر ابن زیاد حمله کرد، همین اشراف با تهدید و تطمیع یاران او را به حداقل رساندند و قدرت خود را بر مهار مردم خویش نشان دادند.

در مقابل آنانی که به حسین بن علی (علیه السلام) پشت کردند گروه کوچکی از کوفیان بودند که از نهضت نواده پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خالصانه و با احساسات عمیق مذهبی حمایت می‌کردند. این گروه به مجردی که خبر ورود امام (علیه السلام) را به کربلا شنیدند، بر رغم وجود همه موانع، (4) به هر طریقی ترتیب رساندن خود را به کربلا دادند. آنان جان خود را در مقابل امام حسین (علیه السلام) و یا هرکس از اعضای خاندان آسیب دیده او نهادند. عده ای از این دسته به جهت دستگیر شدن و یا راه‌بندان و مراقبت شدید جاده‌ها نتوانستند در کربلا حضور یابند.

ص: 437

1- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 101 - 105، تاریخ طبری، ج 4، ص 268 - 280.

2- تاریخ طبری، ج 4، ص 276؛ مقاتل الطالبیین، ص 104.

3- مقاتل الطالبیین، ص 103 - 104.

4- بلاذری، انساب الاشراف، ج 3، ص 179 - 178؛ دینوری اخبار الطوال، ص 242.

آن چه که مردم این شهر در برخورد با قیام امام حسین (علیه السلام) از خود نشان دادند، برگرفته از خلیات و ویژگی های روانی آنان بوده است بدون بررسی و شناخت روحیات کوفیان، نمی توان علل این گونه عکس العمل آنان را متوجه شد.

آنان مردمی پر احساس و گرم بودند تا موقعی که خطر پیش نمی آمد، جسور به نظر می آمدند، زبان و عمل ظاهرشان دو تا بود و اعتماد به نفس آنان کار مشکلی بود.

ظاهرشان خوب و دل فریب اما دل های آنان آلوده و پر از نیرنگ بود. تاریخ به خوبی شاهد این مطلب است.

مردم این شهر در مقاطع مختلف، مواضع متفاوتی داشتند. ترکیب قبایلی شهر بر این تغییر مواضع سریع، مؤثر بود حساسیت های قبیله ای آنان را گرفتار روحی تندخویانه کرده بود، به طوری که با دیدن حادثه ای مقطعی تصمیم می گرفتند. این تصمیمات عمدتاً در جهت منافع قبیله ای آنان بود و سبب عدم یک پارچگی کوفیان می شد، چیزی که بنی امیه بارها از آن بهره گرفتند.

روحیه ترس و وحشت از دشمن و خود باختن در مقابل نیروی مخالف از ویژگی های دیگر آنان بود. این مسئله، همیشه در شکست ها و مغلوب شدن ها اثر مهمی داشته است.

دست خوش احساسات تند شدن، پذیرش تحریک آبی، عاقبت نیندیشی، اخذ تصمیم سریع و پشیمانی از تصمیم گرفته شده، تذبذب، نظام ناپذیری، دنیا طلبی، تناقض در رفتار، فریب کاری، تمرد بر والیان از مختصات کوفیان است. بسیاری از نامه هایی که به امام حسین (علیه السلام) نوشته شد (1) برخاسته از همین ویژگی های روانی بود.

ص: 438

1- برای آگاهی از متن این نامه ها و افرادی که آنها را نوشتند رک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالیین، ص 299 طبری تاریخ طبری، ج 4، ص 257 - 258؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 533 - 534.

آنچه به گوش این مردم کمتر فرو می رفت، سخنی بود که از واقع بینی و خیرخواهی بر می خاست و آنچه را که به گوش جان می خریدند، گفتاری بود که عاطفه و احساس را تحریک کند.

از پایان خلافت عثمان تا موقعی که مرکز خلافت به بغداد منتقل شد و حتی بعد از آن، کوفه آرام نشست. هرگاه حاکمی ستمکار و با اقتدار بر سر آنان بود، در خانه ها می خزیدند و هرگاه ضعف حکومت بر آنان آشکار می گشت به دسته بندی و توطئه و سرانجام قیام و شورش بر می خاستند. کوفه فقط زمانی آرام می گرفت که افرادی؛ چون، زیاد یا پسرش عبیدالله یا حجاج بن یوسف ثقفی بر آن حکومت می کردند، که با سیاست خشن و وحشتناک خود نفسهایشان را در سینه خفه می کردند. بدین گونه فقط استبداد موجب فروکش کردن تنش های سیاسی این شهر بود و این ویژگی را در قیام کربلا- به روشنی و وضوح می بینیم تا وقتی نعمان بن بشیر حاکم سهل گیر بر کوفه حکومت می کرد، کوفیان در سر هوای شورش بر بنی امیه داشتند.⁽¹⁾ ولی وقتی عبیدالله بن زیاد بر آنان وارد شد، اکثر کوفیان از نهضت کنار کشیدند تعبیرات امیر مؤمنان (علیه السلام) نسبت به روحیات کوفیان، بسیار گویای واقعیت آنان است. امام علی (علیه السلام) در قالب خطبه ای دوگانگی شخصیت کوفیان و تذبذب آنان را، میان حقیقت و ایمان و نفاق و دورنگی ترسیم می کند. محتوای این خطبه چهره جامعه کوفه را می نمایاند. در نگاه امام (علیه السلام) کوفیان به خواری تن در داده بودند و خواری ایشان را دوایی نبود:

«ای مردمی که به تن فراهمید و در خواهش ها مخالف همید. سخنانتان تیز، چنان که سنگ خاره را گدازد و کردارتان کند، چنان که دشمن را درباره شما به طمع اندازد...»⁽²⁾

ص: 439

1- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 535.

2- نهج البلاغه، خطبه 29.

در خطبه ای دیگر امیر مؤمنان روحیات کوفیان را تشبیه به زن حامله ای می کند که پس از تحمل درد و رنج دوران حمل در نهایت، بچه خود را سقط می کند. (1) و بار دیگر آنان را به شتران بی سرپرستی تشبیه می کند که هرگاه از یک سو گرد هم آیند از سوی دیگر پراکنده می شوند. (2)

این روحیه، طبیعتاً نمی توانست یک والی و زمام دار آرام و اصلاح طلب، آن پای بند به راه های منطقی و انسانی را تحمل کند؛ از این روست که امام علی (علیه السلام) در اواخر کار، هرچه به این مردم اصرار می کند تا علیه شام متحد شوند، آنان حتی برای دفاع از خود عراق نیز تلاشی نمی کنند. آن وقت است که زبان ملامت امام علی (علیه السلام) به روی آنان گشوده می شود:

«ای گروهی که وقتی دستوری می دهم، اطاعت نکرده و وقتی دعوت می کنم اجابت نمی کنید. شما را به خدا قسم آیا دینی نیست که شما را وحدت بخشد؟ آیا جمعیتی نیست که شما را به خدا تحریک کند؟ آیا تعجب نیست که معاویه ستمگران فرومایه را بدون پول فرا می خواند و او را متابعت می کنند، و من شما را دعوت می کنم، در حالی که باقی مانده اسلام هستید، اما نسبت به هیچ کدام از دستورهای رضایت بخش من تن در نمی دهید و علیه هیچ فرمان مورد خشم من فراهم نمی آید.» (3)

تذبذب کوفیان در قیام کربلا بعد از تسلط عبیدالله بن زیاد بر اوضاع کوفه آشکار گردید. این روحیه موجب گردید که اشراف کوفه را در همکاری پنهانی با بنی امیه و نادیده گرفتن عصبیت های پیشین تشویق کند. در واقع آن تذبذب و این خیانت را برای سلطه همه جانبه یزید بر کوفه تعامل کارسازی یافتند؛ یعنی تسلط مردی که کوفیان تا دیروز از سر غیرت و حمیت و گاه ایمان و عققاد او را دشمن خویش می شمردند.

ص: 440

1- نهج البلاغه، خطبه 71.

2- شیخ مفید، الارشاد، ج 1، ص 273.

3- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 67.

بلای تسلط ابن زیاد، حاصل تذبذب و سستی اراده های کوفیان بود. این روحیه آنان موجب گردید که همه شمشیرها از کوفه بر ضد امام حسین (علیه السلام) به حرکت در آید، در حالی که رضای خود مردم در این کار نبود. کلام فرزدق به امام حسین (علیه السلام) گویای این روحیه کوفیان است: « قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سَدُّ يَوْفُهُمْ عَلَيْكَ » (1) و «دل های آنان با توست، ولی شمشیرهایشان بر ضد توست.» و یا گفتار دیگرش « أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ النَّاسِ وَالْقَضَاءُ فِي السَّمَاءِ وَالسُّيُوفُ مَعَ بَنِي أُمِيه » (2)؛ تو محبوبترین مردم در نزد مردم هستی، اما قضا در آسمان است و شمشیرها در کنار بنی امیه» در توضیح این جمله به گفتار مجمع بن عبدالله العائذی، یکی از کوفیانی که به امام ملحق شد، می توان استناد کرد که گفت: اشراف همگی بر ضد تو هستند، اما بقیه مردم قلوبشان با توست، هرچند فردا روی تو شمشیر خواهند کشید. (3)

...

نقش رئیسان و اشراف قبایل کوفه

کوفه در آغاز، برای استقرار لشکریان مسلمان و مأمور فتوحات در قلمرو ایران ساسانی تأسیس شد، لذا از همان آغاز شمار بسیاری از قبایل گوناگون شمالی و جنوبی در کوفه ساکن شدند. مهاجرت قبایل از شهرهای مختلف از دوران عمر آغاز شد بر خلاف دیگر شهرها که دارای ترکیبی تقریباً یک دست بود، کوفه تنوع جمعیتی و قبیله ای داشت.

نخستین تقسیم بندی مردم کوفه به دو گروه، کلی نزاری (عرب شمالی) و یمنی (عرب جنوبی) بود. سوی شرق مسجد که مرغوب تر بود یمنی ها، و سوی غرب آن نزاریها ساکن شدند. (4)

ص: 441

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 290؛ الدینوری اخبار الطوال، ص 245؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 3، ص 165، ابن اثیر الکامل، ج 2، ص 547.

2- محمد بن سعد، ترجمه الامام الحسین (علیه السلام) (طبقات الکبری)، ص 62؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین (علیه السلام) من تاریخ دمشق، ص 206.

3- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 543 - 544.

4- بلاذری، فتوح البلدان، ص 275.

در دوران عمر، کوفه به هفت قبیله یا هفت بخش نظامی تقسیم شد که محل تجمع و بسیج نیروهای نظامی و رسیدگی به حقوق و غنیمت های جنگی بود. این گروه بندی مدت نوزده سال ادامه داشت، تا زمانی که امیر مؤمنان (علیه السلام) در سال 36 هجری به کوفه آمد و تغییرات دیگری در آن داد. امام علی (علیه السلام) در حالی که گروه ها را در همان هفت گروه نگاه داشت، تغییراتی ژرف در ترکیب و صورت خارجی آنان پدید آورد. (1) آخرین تغییر در اداره کوفه، چهارده سال بعد وقتی که زیاد بن ابیه، به عنوان والی در سال 50 به کوفه آمد، ایجاد شد. نظام قبیله ای که زیاد در کوفه پایه گذاری کرده بود، در زمان قیام امام حسین (علیه السلام) بود تغییر شکل در تقسیم بندی قبیله ها، متناسب با مصالحی بود که حکام در نظر می گرفتند. با توجه به ماهیت قبیله ای کوفه، در بسیاری از موارد، قدرت رئیسان قبایل بیش از قدرت حاکمان شهر بود و همین موجب می شد که اغلب حکام ملاحظه رئیسان و بزرگان قبایل را بکنند.

در حوادث قبل از قیام کربلا مثل جنگ صفین، صلح امام حسن (علیه السلام) و قیام حجر بن عدی رهبران قبایل نقش مهمی ایفا کردند. رهبران قبیله ای در کوفه در دوران حاکمیت امام علی (علیه السلام) چون علاقه مند به نگهداری و برقراری موقعیت های سیاسی و امتیازات انحصاری، اقتصادی بودند و با پیروزی و موفقیت امام (علیه السلام) موقعیت آنان در خطر جدی قرار می گرفت، نسبت به امام علی (علیه السلام) بی تفاوت و به سوی معاویه متمایل شدند، زیرا در معاویه تأمین موقعیت های ممتاز و منافع بی شمار خود را می دیدند. در عین حال، این رهبران مردد بودند که آشکارا خود را به معاویه تسلیم کنند و موقعیت جنگ و ستیز خود را از دست بدهند. به همین واسطه بود که به صورت ظاهر، در زمره لشکریان امیر مؤمنان (علیه السلام) باقی ماندند، در حالی که بر معاویه فشار می آوردند تا امتیازاتشان را تضمین کند آنان چنین وانمود می کردند که از هواداران و حامیان شیعی هستند.

ص: 442

1- سید حسین محمد جعفری تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، ص. 130 - 126.

همین رهبران قبیله ای و طایفه ای در دوران کناره گیری امام حسن (علیه السلام)، وقتی که معاویه بر کوفه استیلا یافت، به خدمت گزاری در ساخت قدرت ایالت، میانجی شدند. اشراف قبیله ای در کوفه در دوران معاویه که رویکرد گسترده ای به نظام قبیله ای داشت، موقعیت مهمی در بین مردم خود به دست آوردند.

در قیام حجر بن عدی رهبران قبیله ای که بعضی نیز از دوستان قدیمی حجر به حساب می آمدند، بین او و حاکم کوفه زیاد بن ابیه میانجی شدند. زیاد که نفوذ رهبران قبایل را می دانست، برای پایان دادن به قیام حجر بن عدی به تطمیع و تهدید اشراف و رهبران قبایل به خصوص یمنی ها پرداخت و خطاب به آنان گفت: اگر از حمایت حجر دست بردارید، نیروهای شامی را برای سرکوبی کامل همگی شما فرا می خوانم. آنان همچنین تهدید شدند که اگر حجر را تسلیم نکنند به مرگ محکوم خواهند شد و اموالشان مصادره خواهد شد. در نهایت زیاد به یاری اشراف قبیله ای یاران حجر را پراکنده کرد. (1)

نقش دوگانه و خیانت آمیز کوفیان در قیام امام حسین (علیه السلام)، ارتباط تنگاتنگی با عمل کرد اشراف و رهبران قبایل دارد در این حادثه، منافع شخصی رهبران قبیله ای مورد بهره برداری امویان قرار گرفت و آنان را وادار کردند که علیه اصول مذهبی و ارزش های دینی خود قیام کنند، بنی امیه هم چنین در این حادثه از رقابت های قبیله ای به نفع خود سود جست.

ابن زیاد برای سرکوبی قیام مسلم بن عقیل از نفوذ رئیسان قبایل و اشرافی که خواهان وضع موجود خود بودند و در نتیجه به راحتی در برابر تهدید و تطمیع حکام سرفروود می آوردند، بهره گرفت فرهنگ قبیله ای حاکم بر جامعه کوفه، به گونه ای بود که عموم مردم، ناچار پیرو اشراف و رئیسان قبایل خود بودند، تعصب و رقابت قبیله ای نیز بر

ص: 443

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 187 - 202؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج 6، ص 217 - 220، محمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج 4، ص 245 - 254.

این امر دامن می زد، به تبلیغات وسیعی انجامید که در پراکندگی مردم از اطراف مسلم نقش مهمی داشت. عدم همکاری سران قبایل با مسلم و حتی مخالفت آنان با ایشان حاکی از درک آنان نسبت به مصلحت هایی بود که با منافع قبیله ای سازگاری بیشتری داشت.

عبدالله بن حازم ازدی در مورد نقش رئیسان قبایل، در پراکنده ساختن همراهان مسلم می گوید: «سران قبایل از بالا بر ما ظاهر شدند، کثیر بن شهاب قبل از همه آغاز سخن کرد و گفت: ای مردم نزد افراد خودتان روید و به کار شتاب نیاورید که خویشان را در معرض کشته شدن قرار می دهید. سپاهیان یزید در راهند و فرا می رسند، امیر قرار نهاده که اگر امشب به جنگ اصرار ورزید و شبانگاه نروید، باقی ماندگان شما را از عطا محروم دارد و جنگیانتان را بی مقرری در نبردگاه های شام پراکنده سازد، سالم را به جای بیمار بگیرد و حاضر را به جای غایب تا کسی از عصیانگران باقی نماند، مگر این که سزای کار خویش را دیده باشد.»⁽¹⁾

اشرافی که ابن زیاد برای سرکوبی قیام مسلم از آنان سود جست و آنان را نزد قبایل خود فرستاد، تا مردم را از کنار مسلم دور کند؛ عبارت بودند از: کثیر بن شهاب حارثی، محمد بن اشعث بن قیس کندی، قعقاع بن شور ذهلی، شیبث بن ربیع تمیمی، حجار بن ابجر عجللی و شمر بن ذی الجوشن عامری. این اشراف به میان مردم رفتند و مردم را پراکنده کردند.⁽²⁾

با هم دستی اشراف، مردم از اطراف مسلم پراکنده می شدند. مردان و زنان دست فرزندان و برادران خود را گرفته و آنان را با خود می بردند، تا جایی که چون مسلم نماز مغرب خواند، تنها سی نفر همراه وی ماندند و هنوز از مسجد خارج نشده بود که عده همراهانش به کمتر از ده نفر رسید و چون از مسجد بیرون آمد، هیچ کس با وی نبود.⁽³⁾

ص: 444

-
- 1- تاریخ طبری، ج 4 ص 277؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، صص 103 - 104.
 - 2- رك: طبری تاریخ طبری، ج 4، ص 276 - 277؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل، الطالبیین، ص 102 - 110.
 - 3- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 104.

در حادثه کربلا هم، اشراف یمن و نزاری کوفه برای کشتن امام حسین (علیه السلام) بسیج شدند. عبیدالله بن زیاد ضمن اعلان حکومت نظامی در کوفه از اشراف و سران کوفه؛ همچون کثیر بن شهاب حارثی، محمد بن اشعث کنندی، قعقاع بن سوید منقری و اسماء بن خارجه فزاری برای بسیج مردم و حرکت آنان به طرف کربلا استفاده کرد. (1)

فرماندهی سپاه انبوهی که ابن زیاد برای جنگ با امام حسین بسیج کرد، به عهده جمعی از اشراف و سران قبایل بود. هر کدام از اینان چندین هزار نیرو تحت فرمان داشتند. (2)

این فرماندهان از همان دعوت کنندگان پیمان شکنی بودند که از روی خدعه مکر، از امام حسین (علیه السلام) برای آمدن به کوفه دعوت نمودند و اکنون در صف مقابل امام، برای جنگ با ایشان فرمانده سپاه بودند. در روز عاشورا به سید الشهدا (علیه السلام) به دروغ پاسخ دادند که «ما نامه ننوشتیم...» (3) امام (علیه السلام) درباره آنان فرمود: «آنان از روی خدعه و مکر به قصد نزدیکی به یزید نامه برای من نوشتند.» (4)

وابستگی کوفیان به مقرری و عطا

برقراری مقرری و عطا به خصوص در زمان امویان که بیت المال، به صورت یک صندوق خانوادگی در آمده بود و خلیفه به میل و رغبت خویش، آن را خرج می کرد، وسیله ای برای جلب بیعت و رضایت مردم بود، همچنان که قطع آن نیز یکی از راه های ارباب و عقوبت افرادی به شمار می رفت که می خواستند از فرمان خلیفه یا عمال او سرپیچی کنند. به طور قطع افراد نیازمند و یا کسانی که مایل بودند از این درآمد بی دردمر استفاده کنند و یا مقرری خود را بالا ببرند، کم نبودند. مقرری و عطا، بهترین وسیله ای بود

ص: 445

1- بلاذری، انساب الاشراف، ج 3، ص 178.

2- ابن اعثم کوفی الفتوح، المجلد الثالث، ص 99.

3- تاریخ طبری، ج 4، ص 323.

4- بلاذری انساب الاشراف، ج 3، ص 185.

که امویان با آن می توانستند به این نقاط ضعف افراد دست یابند و موجبات استحکام دولت خود و انقیاد مردم را فراهم نمایند. معاویه بن ابی سفیان، ابتدا عطای قبایل یمنی را بسیار کرد، ولی هنگامی که از نفوذ آنان بیمناک شد، برای ایجاد موازنه، قبایل قیسی رقیب را هم با آنان در عطا مساوی گرداند. (1) زیاد بن ابیه وقتی که به ولایت بصره منصوب شد برای استحکام موقعیت خود، عطای اهالی را بیفزود، ولی پس از پا برجا شدن حکومتش، هنگامی که مورد تعرض خوارج قرار گرفت و دید مردم در صدد مقابله با آنان نیستند، آنان را به قطع عطا تهدید کرد. (2) در نامه هایی هم که کوفیان به امام حسین (علیه السلام) می نوشتند، همه شکایت می کردند که یزید بن معاویه عطا را فقط به ثروت مندان و اطرافیان خود می دهد. (3)

وابستگی مردم کوفه به مقرری ها و بخشش های مالی می توانست، بخشی از آنان را در همراهی با قیام امام حسین مردد کند. ابن زیاد برای جلوگیری از پیوستن کوفیان به مسلم به آنان وعده افزایش مقرری و عطا را می داد. او از رئیسان قبایل خواست که از بالا بر مردم نمودار شوند و به اطاعت کنندگان وعده افزایش (عطایا) را بدهند. (4)

عبدالله بن حازم می گوید که ابن زیاد برای متفرق کردن افراد از اطراف مسلم به سران قبایل گفت، به مردم بگویید اگر امشب پراکنده نشوید و به جنگ اصرار ورزید، باقی ماندگان شما را از عطا و مقرری محروم می دارم. (5)

ابن زیاد برای بسیج کوفیان به جنگ با امام حسین (علیه السلام) باز از وابستگی مردم به مقرری، استفاده کرد. او در سخن رانی خود در مسجد کوفه، به مردم وعده افزایش مقرری را در صورت پیوستن به لشکریان برای کشتن امام حسین (علیه السلام)، داد.

ص: 446

1- جولوس و لهاوزن، تاریخ الدوله العربيه من ظهور السلام الى نهايه الدوله الامويه، نقله الى العربيه عبدالهادی ابوریده و حسین مونس، ص 65.

2- علی بن الحسین ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج 16 ص 2.

3- تاریخ طبری، ج 4، ص 261 - 262.

4- همان، ص 276 - 277.

5- ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 103 - 104.

وابستگی کوفیان به مقرری و عطایای حکومت، موجب شد که آنان در خدمت اهداف عبیدالله بن زیاد قرار گیرند و شریک هولناک واقعه کربلا شوند.

در روز عاشورا، کوفیان در مقابل پرسش امام حسین (علیه السلام) که چرا قصد جنگ و کشتن او را دارید، مسئله ترس از قطع عطایا و مقرری را مطرح کردند. امام (علیه السلام) به آنان فرمود: «یا هولاء! اسْمَعُوا يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ مَا لَنَا وَ لَكُمْ مَا هَذَا بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ؟؛ ای مردمان! بشنوید چه چیز بین ما و شماست. شما را ای اهل کوفه چه شده است؟» کوفیان پاسخ دادند: ما در مورد «عطا» می ترسیم. امام حسین (علیه السلام) پاسخ داد: «مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَطَاءِ خَيْرٌ لَكُمْ»⁽¹⁾؛ «آنچه در نزد خداست، برای شما بهتر است» اما کسی به سخن امام (علیه السلام) توجه نکرد.

ص: 448

1- ابن سعد، ترجمه الامام الحسين (عليه السلام)، ص 178.

خیانت کوفیان در برخورد با قیام امام حسین (علیه السلام)، نیازمند شناسایی جامعه کوفه از زمان شکل گیری این شهر است.

چون شهر کوفه تنوع قبیله ای داشته، رقابت بین قبایل مسئله ای بوده که مورد استفاده بنی امیه در مواقع مختلف قرار گرفته است. در قیام امام حسین (علیه السلام) این مسئله، مورد استفاده ابن زیاد که آشنایی کامل نسبت به جامعه کوفی داشت، قرار گرفت.

گرچه در این شهر برخی از قبایل به تشیع شهرت داشتند، اما نمی توان تشیع آنان را به مفهوم تشیع اعتقادی ارزیابی کرد. در حادثه کربلا فقط افراد معدودی وفادار به امام حسین (علیه السلام) باقی ماندند. این معدود افراد کسانی جز شیعیان اعتقادی نبودند.

در این جا، استبداد ابن زیاد را هم می باید مد نظر داشت، به صورتی که اگر یکی از رؤسای قبایل هم مخالفتی می کرد، افراد قبیله اش جرئت حمایت از او را نداشتند. این وضع کوفه، اوضاع جدیدی را به وجود آورد که اکثر کوفیان یا در کنار ابن زیاد فرار گرفتند یا

برای این که در صف قاتلان امام حسین (علیه السلام)، قرار نگیرند، مخفی شدند و یا فرار کردند.

روحیات خاص کوفیان که برگرفته از نظام قبیله ای و بافت شهر کوفه بود آنان را انسان هایی غیر پای بند به تصمیمات خود، زود رنج، عجول، مذبذب بار آورده بود. تذبذب کوفیان موجب گردید، بعد از آن که عبیدالله بن زیاد بر اوضاع مسلط شد، آنان تغییر روش دهند. این روحیه، اشراف کوفه را در همکاری پنهانی با بنی امیه و نادیده گرفتن عصبیت های پیشین تشویق کرد.

اشرافیت قبیله ای در کوفه که رویکرد گسترده ای به نظام قبیله ای داشت، موقعیت مهمی در بین مردم خود به دست آورده بود. از این موقعیت، ابن زیاد، در جریان قیام امام حسین (علیه السلام) برای پراکندن مردم از اطراف مسلم بن عقیل استفاده کرد. اشراف که خواهان وضع موجود بودند به راحتی در برابر تطمیع و تهدید ابن زیاد سر فرود آوردند.

وابستگی مردم کوفه به عطا و مقرر و بخشش های بنی امیه آنان را در یاری امام حسین (علیه السلام) مردد کرد. آنان برای حفظ مقرری خود، درخواست یاری امام حسین (علیه السلام) را در روز عاشورا رد کردند.

منابع:

- 1- ابن ابی الحدید، عزالدین شرح نهج البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، قاهره دار الاحیاء الکتب العربیه، 1387ق.
- 2- ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن: الکامل فی التاریخ، تصحیح علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1989 م.
- 3- ابن اعثم الکوفی ابو محمد احمد: الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1406ق.
- 4- ابن سعد، محمد: ترجمه الامام الحسین (طبقات الکبری)، تحقیق السید عبدالعزیز الطباطبائی، قم، مؤسسه آل البیت، 1415 ق.
- 5- ابن سعد، محمد: طبقات الکبری، بیروت، دار بیروت، 1405 ق.
- 6- ابن شهر آشوب، محمد بن علی: مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، [بی تا].
- 7- ابن عساکر ترجمه الامام الحسین (علیه السلام) من تاریخ دمشق، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت.
- 8- ابن قتیبہ الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم: الامامه والسیاسه، قم، منشورات الشریف الرضی، 1363.
- 9- ابوالفرج الاصفهانی علی بن الحسین الاغانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1994 م.
- 10 - ابوالفرج، الاصفهانی علی بن الحسین، الاغانی قاهره، دارالکتب، 1930 م.
- 11 - ابوالفرج الاصفهانی علی بن الحسین: مقاتل الطالبیین تصحیح السید احمد الصقر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1998
- 12 - البلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، تصحیح رضوان محمد رضوان، بیروت دار الکتب العلمیه 1398 ق.

13- البلاذري، احمد بن يحيى انساب الاشراف، تصحيح محمد باقر المحمودى، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ج 3، 1397 ق.

14 البلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تصحيح احسان، عباس، بيروت، دار النشر ستانير، ج 4، 1400 ق.

ص: 449

- 15- بكرى اندلسى، ابو عبید عبدالله: معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، بیروت عالم الكتب، 1403ق.
- 16- ثقفى كوفى، ابواسحاق ابراهيم بن محمد: الغارات تصحيح مير جلال الدين حسینی، ارموى، تهران انجمن آثار ملی 1354.
- 17- جعفرى، سيد حسين محمد: تشيع در مسير، تاريخ ترجمه سيد محمد تقى آيت اللهی، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1373
- 18 - الدينورى، ابوحنيفه احمد بن داود: اخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الشريف الرضى، 1370.
- 19- الطبرى، محمد بن جرير: تاريخ الطبرى، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، [بى تا].
- 20- الطوسى، ابو جعفر محمد بن حسن: رجال، تحقيق محمد صادق بحر العلوم، نجف، المطبعة الحيدريه، 1381 ق.
- 21- الطوسى، ابو جعفر محمد بن حسن: اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشي، تصحيح حسن، المصطفوى، مشهد دانشگاه مشهد، 1348.
- 22- قمى، شيخ عباس: سفينه البحار، تهران انتشارات فراهانى [بى تا]
- 23- المسعودى، ابوالحسن: مروج الذهب، بيروت، دارالاندلس، 1966 م.
- 24- مفيد. محمد بن النعمان: الارشاد: ترجمه و شرح سيدهاشم رسولى محلاتى، تهران، انتشارات علميه الاسلاميه [بى تا]
- 25- و لهاوزن، جوليوس: تاريخ الدوله العربيه من ظهور اسلام الى نهايه الدوله الامويه، نقله الى العربيه عبدالهادى ابوريده و حسين مؤنس، 1958 م.
- 26- ياقوت حموى، ابو عبدالله شهاب الدين: معجم البلدان، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1399 ق.
- 27- اليعقوبى، احمد بن واضح: تاريخ اليعقوب بيروت، دار صادر، [بى تا].

حمیدرضا ترابی

مقدمه

خیر مفهومی آسمانی و از زیباترین واژه ها در ادبیات زندگی و یاد آور عالی ترین تجلیات جان انسان است. خیرخواهی همواره یکی از فضائل و ملکات اخلاقی بوده، که فوائد آن محصور به افراد نیست، بلکه آحاد جامعه از آن بهره مند می شوند. از زاویه ای دیگر، آمیختگی خیرخواهی با امر به معروف و نهی از منکر روشن و آشکار است. از این جا سرّ فرمایش پیامبر اکرم (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) معلوم می شود که فرمود: حسین امام خیر است. (1)

می دانیم که برهمگان لازم است امام را در همه شؤون خود الگوی خویش قرار دهند، در معنای امام می نویسند:

« الامام المؤمن به ، انسان کَانَ يُقْتَدَى بِقَوْلِهِ أَوْ فِعْلِهِ أَوْ كِتَابٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ »؛ امام آن است که از او متابعت شود، خواه انسانی باشد که از گفتار و رفتارش پیروی می شود یا کتابی یا غیر آن».

در این مجال، ابتدا در معنای واژه خیر و سپس در مبحث خیرخواهی و نصیحت درنگی کوتاه صورت گرفته و آنگاه گفتاری گذرا و چکیده پیرامون مواردی از خیرخواهی

ص: 451

1- موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام)، ص 58 به نقل از عیون الاخبار الرضاع (علیه السلام)، ج 1، ص 62، ح 29.

امام حسین (علیه السلام) در جریان نهضت عاشورا طرح شده و در پایان خواننده محترم به تأمل در

یک پرسش دعوت گردیده است.

خیر و معانی و جلوه های آن

1- خیر اسم تفضیل به معانی نیکوتر و بهتر (1) و از اسمای جمال الهی می باشد که 176 بار در قرآن کریم ذکر شده است. این اسم شریف از آن جهت بر خداوند اطلاق می شود که او خیر مطلق است و هیچ شر و بدی از او صادر نمی شود؛ خیر به معنای برگزیدگی و نیکویی نیز آمده است، چنان که در زیارت عاشورای ابی عبدالله (علیه السلام) می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ»؛ (2)

راغب اصفهانی در مفردات می گوید: خیر چیزی است که همه در آن رغبت کنند و مایل باشند و در یک کلام هر چیز نافع و سودمند همچون عقل و فضل و عدل را گویند.

پس خیر اسم حق است و خیر خواهان مظاهر حق هستند.

2- از این اسم شریف الهی این نکته اخلاقی استفاده می شود که برای همگان خیر خواه باشیم، چنان که در تاریخ بشر بعضی از افراد بدین سبب کلمه خیر را لقب خود کردند، مانند سعد بن عبدالملک که از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود و امام جعفر (امام باقر یا امام جواد (علیه السلام)) او را سعد الخیر نام نهاد.

نوشته اند روزی گریه کنان بر امام (علیه السلام) وارد شد در حالی که مانند زنان شیون می کشید. امام (علیه السلام) پرسید: چرا می گریی. عرض کرد: چرا گریه نکنم در حالی که از شجره معلونه در قرآن (یعنی خاندان اموی) هستم. امام (علیه السلام) به او فرمود: تو از آنها نیستی، تو گرچه به حسب خانوادگی اموی هستی، ولی در واقع از ما اهل بیت هستی «انت منّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛ آیا نشنیدی که خدای عزوجل در حکایت از حال ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «فَمَنْ تَبِعَنِي

ص: 452

1- مرحوم علامه طباطبایی (قدس سرّه) خیر را صفت مشبهه می داند.

2- سلام بر تو ای برگزیده خدا و فرزند پیامبر برگزیده خدا.

فَأَنَّهُ مِنِّي (1)؛ هرکس از من تبعیت کند از من است» (2).

3- البته خیر مدارج و مراتبی دارد که اهل البیت (علیهم السّلام) چون عالی ترین جلوه حق تعالی و مظهر تام و تمام اسما و صفات الهی هستند بالطبع برترین تجلی خیر نیز می باشند، چنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: « وَفَعَلْكُمْ الْخَيْرَ وَعَادَتْكُمْ الْإِحْسَانَ (3) ، کار شما خیر محض و شیوه شما احسان و نیکی است.»

و هرگاه ذات، خیر محض شد همه مواردش از گفتار تا نوشتار اعمال و افکار و از جوارح تا جوانح همه خیر خواهد بود، چنان که در زیارت جامعه کبیره آمده است: « إِنَّ ذَكَرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْدَلُهُ وَفَرَعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوِيهِ وَمُنْتَهَاهُ (4) ؟ اگر یادی از خیر بشود، شما آغاز آن و بن آن و شاخه و جایگاه و نهایت آن هستید.»

پس اهل بیت (علیهم السّلام) انتهای خیرند و دیگران در خیر بودن با آنها سنجیده می شوند و در واقع آنها معیار خیر هستند. در بعضی از زیارت نامه ها - از جمله زیارت نامه حضرت معصومه (علیها السّلام) و حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السّلام) - خطاب به نبی اکرم آمده است: «السّلام عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ؛ سلام بر توای برترین مخلوقات خدا.»

در واقع - چنانکه در جای خود بیان شده است - اهل بیت علّت غایی هستی می باشند و همه وجود برای به بار نشستن گل سرسبد هستی که همان انسان کامل است خلق شده است و از آن طرف کمال غایی و مطلوب همه موجودات عالم، نزدیک شدن به مقام انسان کامل و خلیفه الله فی الارض است. (5)

عکس مطلب نیز صادق است: «لَا خَيْرَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ؛ کسی که دین ندارد، خیری در او نیست.» زیرا در گوهر ذاتش از خیر خبری نیست، در هیچ مرحله ای از او توقع خیر

ص: 453

1- سورة ابراهيم، آیه 14.

2- اهل البيت في الكتاب و السنة، محمدی ری شهری، ص 541.

3- من لا يحضره الفقيه، ج 2، زیاره الجامعه لجميع الاثمه (علیه السّلام)، ص 85.

4- همان.

5- برای مطالعه بیشتر ر.ک: علامه حسن زاده آملی انسان در عرف عرفان ص 7.

نمی رود؛ نه در گفتار نه در نوشتار و نه در تیات و نه در اعمال.

4- وجود امام خیر محض است و تصرفات امام (علیه السلام) به اذن خداوند، در کائنات و در قلب ها و عقل های انسان های مستعد خیر دیگری از الطاف بیکران الهی است. وجود امام خود معجزه عینی مکتب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است و در کنار قرآن که معجزه قولی است و نیز معجزات فعلی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قرار می گیرد و مکمل آنها می شود، چنان که امام رضا (علیه السلام) در

توصیف مقام شامخ امامت با اشاره به خیر محض بودن امام چنین می فرماید:

«امام مانند خورشیدی طلوع کننده است که نورش عالم را فراگیرد و خودش در افق است بدان نحو که دستها و دیدگان به آن نمی رسد.

امام ماه تابان و چراغ فروزان و نور درخشان و ستاره ای است راهنما در شدت تاریکی ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (یعنی زمان جهل و فتنه و سرگردانی مردم) امام آب گوارای زمان تشنگی و رهبر به سوی هدایت و نجات بخش از هلاکت است امام آتش فروزان روی تپه (راهنمای گمگشتگان) است، گرما بخش سرمازدگان و راهنما در هلاکت گاه هاست، هر که از او جدا شود هلاک گردد.

امام ابری است بارنده، بارانی است شتابنده، خورشیدی است فروزنده، سقفی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه ای است جوشنده و برکه و گلستان است. امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک، و پناه بندگان خدا در گرفتاری سخت است...» (1)

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در میان انوار معصومین (علیه السلام) درخشندگی خاص دارد و در پاره ای از خصایص منحصر به فرد است، از جمله این ویژگی ها می توان موارد ذیل را بر شمرد:

1 - هرکس قبر مطهرش را زیارت کند مثل کسی است که خدا را در عرشش زیارت کرده باشد. (2)

ص: 454

1- اصول کافی (مجموعه 4 جلدی ترجمه)، ج 1، کتاب الحجبه باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته.

2- شیخ صدوق، ثواب اعمال ص 148.

2- هرکس بر مصیبت شهادتش شعری بخواند و بگرد و یک نفر رابگریاند برای هر دو نفر آنها بهشت نوشته می شود. (1)

3- خاک تربت امام حسین (علیه السلام) داروی شفابخش هر دردی است. (2)

4- سجده بر تربت امام حسین (علیه السلام) حجاب های هفتگانه را که (مانع تقرب است) از بین می برد..... (3)

5- مطلب شایان گفتن این است که موجود از آن حیث که موجود است و جعل الهی به آن تعلق گرفته است خیر است و شر و بدی، از قبیل جهل و آفت، اموری عدمی هستند، و از این رو استناد بی واسطه آنها به واجب تعالی جایز نیست.

به عبارت دیگر، هرچه خیر و خوبی در عالم است از حق تعالی است و ریشه رحمانی دارد و هرچه که به آن شر و بدی گفته می شود در واقع چیزی غیر از فقدان خیر و خوبی نیست، چون امر عدمی است و جود و مصداق حقیقی خارجی ندارد. بله وجود اعتباری دارد که البته آن نیز بالعرض مستند به خداست؛ زیرا خارج از اراده کلی حق تعالی نیست. با این بینان معنای روشن تری از آیه شریفه «بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (4) به دست می آید.

6- مطلب دیگر آنکه حکما امورات و اشیای عالم را در مقام تصوّر به پنج دسته تقسیم کرده اند: خیر مطلق؛ خیر کثیر باشر قلیل؛ خیر و شر برابر؛ خیر قلیل و شر کثیر؛ شر مطلق.

آنها اثبات می کنند که سه قسم اخیر در نظام هستی آفریده نشده است، زیرا با حکمت الهی ناسازگار است، ولی قسم دوم (یعنی شر قلیل همراه با خیر کثیر) موجود است و البته در اینجا هم شرّ امری نسبی است و در نگاهی دیگر خود خیر است، زیرا لازمه نظام احسن و حکمت بالغه حق تعالی است.

ص: 455

1- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 14، ص 595.

2- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 101، ص 120.

3- همان، ج 82، ص 153.

4- سوره بقره، آیه 26.

لذا تصویر واقعه کربلا در نگاه عقیده بنی هاشم زینب کبری (علیها السلام) این است: «ما رأیت إلا جمیلاً»⁽¹⁾ یعنی جز زیبایی و خوبی و خیر از خدا ندیدم.» سرسخن زینب (علیها السلام) در آن است که چون آن مصائب احیای دین را در پی دارد آسان و زیباست، هرچند در نگاهی دیگر جانکاه باشد. و این منطق اهل بیت (علیهم السلام) است که همه باید فدا شویم تا دین خدا بماند و البته که در مقابل چنین هدف والایی، در صورت لزوم همه چیز فدا شدنی است، حتی امام معصوم. به همین جهت است که ابی عبدالله (علیه السلام) با کمال عزت و افتخار آماده شهادت بود و می فرمود: « مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى سَبِيلِ الْعِزِّ وَاحْيَاءِ الْحَقِّ ، لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةً خَالِدَةً . . . وَ لَكُمْ لَمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِي وَمَحُورِ عِزَّتِي وَ شَرَفِي ⁽²⁾؛ چه آسان است مرگ در راه عزت و شرافت و احیای ارزش های الهی مرگ در راه عزت و آزادی چیزی جز زندگی جاودانه و پرافتخار نیست... شما نخواهید توانست شکوه مرا نابود سازید و عزت و افتخار و شرف مرا خدشه دار کنید.»

7- نکته درخور قابل توجه این که خداوند فقط به خیر و خوبی راضی است و هیچگاه به شر و بدی راضی نیست، ولی در عین حال هیچ امری از امور عالم خارج از اراده تکوینی او واقع نمی شود، گرچه مخالف اراده تشریحی باشد: «كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ⁽³⁾؛ لذا فجایع کربلا و شهادت امام (علیه السلام) نیز از یک نظر خواست خدا بود، گرچه هیچ گاه خداوند راضی به ریخته شدن خون امام برگزیده خودش و اسارت اهل بیت شریفش نبوده.»

ص: 456

1- مقرر مقتل الحسين ص 324 به نقل از تاریخ طبری، ج 6، ص 262.

2- ترجمه الخصاص، ص 27.

3- الاسراء، آیه 17 و مابه هر دو لطف خود مدد خواهیم داد که از عطای پرودگارت هیچ کس بی نصیب نیست. ر.ک: تفسیر المیزان ذیل آیه شریفه، ج 13، ص 66 - 68، فاهل الدنیا فی دنیا هم واهل الآخرة فی آخرهم یستمدون من عطائه تعالی ، و لا یعود الیه س بجانة فی عطائه الا الحمد لأن اللّٰذی یعطیه نعمه علی الانسان ان یتعمله استعمالا حسنا فی موضع یرتضیه ربّه و أمّا اذا فسق بعدم استعماله فیهِ وَ حَرْفُ الْكَمَلَةِ عَنْ مَوْضِعِهَا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ وَ عَلَى اللَّهِ الشَّاءُ عَلَى جَمِيلٍ صَنَعَهُ وَلَهُ الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ ...

1- خیرخواهی برای دیگران یکی از جلوه‌های خیر است. در لغت عرب واژه نصیحت به معنای خیرخواهی آمده است. البته اصل نصیحت در لغت به معنای خلوص است، چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

« تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا » (1) یعنی خالصاً

ولی این نیز به نحوی به همان معنای خیرخواهی بازگشت می‌کند.

2- در قرآن کریم خیرخواهی و نصیحت از صفات انبیا (علیهم السّلام) معرفی شده است، لذا همه مصلحان واقعی با الگوگیری از انبیای الهی انسان‌هایی ناصح و خیر خواه بودند و هستند امیرالمؤمنین (علیه السّلام) می‌فرماید:

«أمحض اخاک بالنّصيحة (2)؛ نصیحت و خیرخواهی را برای برادر دینی ات خالص کن.»

در جای دیگر می‌فرماید: «المؤمن غريزته النصّح (3)؛ سرشت و فطرت مؤمن خیرخواهی و نصیحت است.»

و رسول اکرم (صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم) در کلامی رسا فرمود: «الدّین النّصيحة» (4)؛ یعنی حقیقت و گوهر و جوهره دین همان نصیحت و اخلاص و خیرخواهی است.

3- نصیحت و خیرخواهی گاهی برای اشخاص است و گاهی برای اجتماع، گاه با زبان و با قلم است و گاهی به دل و گاهی با عمل و گاهی با سکوت و گاهی با خروش. در روایت معصومین می‌خوانیم هرکس پنج خصلت را برای من ضمانت کند بهشت را برایش ضمانت می‌کنم؛ نصیحت و خیرخواهی برای خدا و برای پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم) و برای قرآن و برای دین خدا و برای همه مسلمین شیخ طریحی در مجمع البحرین در توضیح

ص: 457

1- سوره تحریم، آیه 66 به سوی خدا توبه خالص کنید.

2- مستدرک الوسائل، ج 12، باب اهمیت النصیحة، ص 225، ش 431.

3- همان، ص 430؛ غرر الحکم، باب اهمیت النصیحة، ص 225، ش 4550.

4- مستدرک الوسائل، ج 13، باب جواز خلط المتاع النجید بغيره (باب 13)، ص 327.

این روایت می نویسد: نصیحت برای خدا همان اعتقاد در وحدانیت او و اخلاص در نیت عبادت و یاری حق در راه خداست، و نصیحت برای قرآن همان تصدیق به آن و عمل به رهنمودهای قرآن و دفاع از آن در برابر تأویل جاهلان و تحریف غالیان و حملات دشمنان است و نصیحت برای رسول خدام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تصدیق به نبوت و رسالت او و انقیاد و فرمانبرداری از امر و نواهی اوست.

از اینجا روشن می شود که معنای «النصیحةُ لأئمةِ المسلمین» (1) آن است که مؤمن نباید از آنچه که شرط خیرخواهی است، در مقام مشاور برای ائمه فروگذار کند و در مرحله آخر، آنچه شرط اخلاص و فرمانبری است به جا آورد و مطیع اوامر و نواهی باشد، چنان که گفته اند: «التَّصِيحَةُ لِأئمةِ المُسْلِمِينَ هِيَ شِدَّةٌ شِدَّةِ الْمَحَبَّةِ لَهُمْ وَ عَدَمُ الشَّكِّ فِيهِمْ وَ شِدَّةٌ مَتَابَعَتِهِمْ فِي قَبُولِ قَوْلِهِمْ وَ فِعْلِهِمْ وَ بَدَلُ جَهْدِهِمْ وَ مَجْهُورُهُمْ فِي ذَلِكَ» (2).

4- از بعضی از روایات استفاده می شود که حتی آتش جهنم که به ظاهر عذاب برای جهنمیان است به نوعی خیرخواهی است، هم برای دیگران و هم برای خود آنها، زیرا موجب می شود گناهانشان پاک شود و از سنگینی گناه آسوده شوند و بتوانند به سوی بهشت حق پرواز کنند.

5- نکته ای که در خیرخواهی باید همواره مورد توجه قرار گیرد آن است که خیر خواه باید غیور باشد؛ یعنی در ابتدا سعی کند خودش اصل خیر باشد تا عملش از مجازیت در آید و با حقیقت پیوند پیدا کند پس شایسته است که شخص خیرخواه، خود، در وادی خیر باشد و پیشتاز عرصه خوبی ها. شاید جمله شیخ الرئیس بوعلی در اشارات که فرمود: «عارف غیور ست» تنبیه بر همین معنا باشد، زیرا عارف همواره در صدد آن است که گامی از دیگران به محبوب نزدیک تر باشد و این مقتضای غیرت است (3)، چنانکه قرآن کریم

ص: 458

1- نصیحت برای امام مسلمانان.

2- مجمع البحرین، کتاب الحاء، باب ما اوله الفون.

3- الاشارات والتنبیات المنط التاسع، مقامات العارفين، تنبیه، ص 392.

می فرماید: «(قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا)؛ خودتان و اهلتان را از آتش دور نگه دارید»(1). 6- باید توجه داشت که در اسلام نصیحت کننده و نصیحت شنونده هر یک شرایط و آداب و احکامی دارند که باید آنها را مراعات نمود. (2)

7- نکته آخر این که نصیحت هیچ گاه زشت نیست، گرچه بسا شنونده آن را به جهتی زشت بشمارد و بسا ناصح و خیر خواه که قدرش را نداند و در حقش جفا و بی مهری و به جای سپاسگذاری با او دشمنی و عداوت نمایند. متأسفانه آن طور که تاریخ نشان می دهد غالباً خیر خواهان مورد بی لطفی و جسارت یا حتی آزار و اذیت و بلکه تهدید و شهادت قرار گرفته اند و البته این نبود مگر به تلبیس شیطان و ائمه کفر و جهالت عوام، چنانکه قرآن کریم در حکایت از گفتگوی حضرت صالح (علیه السلام) با قومش می فرماید:

«وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ» (3)؛ و

گفت: ای قوم، به درستی که رسالت خدایم را به شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم، ولی شما خیر خواهان را دوست نمی دارید.»

و در جای دیگری می فرماید: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (4)؛ آیا هرگاه که رسولی برای شما آمد که نفستان نپسندید، گروهی را سرکشی کردید و گروهی را کشتید.»

چنان که در تاریخ آمده است هنگامی که امام (علیه السلام) برای نصیحت و خیر خواهی سپاه کوفه در مقابل آنها به خطابه ایستاد کوفیان لهله می کردند تا صدای امام به آنها نرسد و آخر کار سنگی به پیشانی امام زدند و عمامه امام خون آلود شد و بانی مهری کوفیان مواجه شد و بازگشت.

ص: 459

1- سوره تحریم، آیه 6.

2- ر.ک: غرر الحکم و دررالکلم ص، 225 از ش 455 ش 4569.

3- سوره اعراف، آیه 79.

4- سوره بقره، آیه 87.

خیرخواهی در کربلا

اشاره

امام حسین (علیه السلام) که انسان کامل و مظهر کلمة الله و تجلی اسماء و صفات حق تعالی ست عالی ترین معنای خیر و برترین مصداق ناصح و خیرخواه در میان مخلوقات است، چنان که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) خبر داد که در آسمانها امام حسین (علیه السلام) را امام خیر نامیده اند و به اُبی بن کعب فرمود: ای اُبی، قسم به کسی که مرا به حق مبعوث کرد، حسین بن علی در آسمان بزرگتر از آن است که در زمین مشهور است، بر سمت راست عرش خدا نوشته شده است که حسین چراغ هدایت و کشتی نجات امت و پیشوای خیر و برکت و عزت و افتخار و دانش و شرافت است «انّ الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة و امام خیر و یمن عزّ و فخر و علم ذخر» (1).

روح خیرخواهی اُبی عبدالله (علیه السلام) خصوصاً در حماسه بزرگ کربلا- نمایشگاهی بزرگ از فضائل و کرامات انسانی را در پیش چشمان بشریت به تماشا می گذارد. حرکت و قیام امام حسین (علیه السلام) سراسر خیرخواهی بود، خیرخواهی برای خدا و برای دین خدا و برای قرآن و برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و برای مردم. حضرت اُبی عبدالله (علیه السلام) تا لحظه آخر حتی از خیرخواهی برای دشمنانش کوتاهی نکرد و این از اسرار کربلاست که کمتر به آن پرداخته شده است.

در پی مواردی از خیرخواهی امام حسین (علیه السلام) در واقعه کربلا را با رویکردی به سخنان آن بزرگوار از نظر می گذرانیم؛

1 - خیرخواهی برای دین خدا

خیرخواهی از اصلی ترین انگیزه های قیام امام حسین (علیه السلام) برای دین خدا بود، زیرا می دانست اگر امر دین خدا احیا گردد همه خیر به تدریج رو به بهبودی خواهد نهاد و اگر

ص: 460

دین تو خالی و بی محتوا گردد همه چیز به فساد خواهد گرایید، لذا در خطبه منی - در حجی که یک سال پیش از مرگ معاویه به جا می آورد - خطاب به عده ای از صحابه و تابعین فرمود: «قد ترون عهد الله منقوصة فلا ترفعون؛ دیدید که پیمانهای الهی شکسته شد ولی چیزی نگفتید.»

... واسلتمم أمور الله في أيديهم يعملون بالسُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ . . . جُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ ؛ و امور الهی را به دست آنان سپردید و آنان به شبهات عمل می کنند و در راه خواهش های نفسشان راه می سپرند، در حالی که بر خدای جبار سرکشی می نمایند.»
و آنگاه در تبیین قصد و نیت خود برای قیام در برابر یزید در حالی که خدا را شاهد گرفت فرمود:

«اللهم إناك تعلم إنَّه لم يكن ما كان منا تنافساً في سلطان، ولا التماساً من فضول الحطام، ولكن لنزى المعاليم من دينك و تظهير الإصلاح في بلادك... و يعمل بفرائضك و سنتك و احكامك(1)؛ خدایا تو می دانی که هیچ حرکتی از ما برای مسابقه بر سر حکومت و قدرت یا متاع دنیا نیست، بلکه آموزه های دین تو مقصود ماست تا اصلاح را در زمین آشکار کنیم ... و به فرمانها و دستورات و احکام تو عمل شود.»

امام(علیه السلام) بعد از مرگ معاویه با همین منطق در پاسخ به مروان که گفته بود «خیر تو در این است که با یزید بیعت کنی» فرمود: «
أنا لله وانا اليه راجعون، على الاسلام السلام اذا بليتة الأمة براع مثل يزيد»

؛ (2) همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم، فاتحه دین اسلام را باید خواند اگر امت گرفتار حکومت یزید شود.» بنابراین دغدغه اصلی امام(علیه السلام) بدعت زدایی از دین و برپایی سنت ناب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده در نامه امام (علیه السلام) به اهل بصره

ص: 461

1- تحف العقول، ص 170.

2- موسوعه، ص 284 در این کلام امام (علیه السلام) ظرافتی نهفته است که سر آن از تأمل در جمله شرط و جواب معلوم می گردد؛ زیرا نفرمود فاتحه اسلام را باید خواند اگر اسلام گرفتار کسی چون یزید شود. گویا اشاره به این امر دارد که اگر «حاکم جائز» با «امت» جاهل جمع شوند فاتحه اسلام باید خوانده شود.

آمده است: «فَانِ السُّنَّةَ قَدْ اُمِيَّتْ وَاِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ اَحْيِيَّتْ؛ سنت میرانده شده و بدعت ها آشکار شده است.» (1) در راه احیای دین خدا، آن چه که مقصود امام حسین (علیه السلام) بود رضایت حق تعالی بود، لذا امام (علیه السلام) بر سر قبر پیغمبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از خدای بزرگ می خواهد تا رضای حضرتش را برای او مقدر کند: «اسئلك يا ذاالجلال و الاكرام بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ اَلَا مَا اخْتَرْتُ مِنْ اَمْرِي هَذَا مَا هُوَ لَكَ رَضِي؛ ای خدای صاحب جلال و کرم از توبه حق این قبر و آن که در اوست می خواهم در این پیشامد آنچه رضای تو است برای من برگزینی.»

2 - خیر خواهی برای امت

از مقاصد مهم قیام ابی عبدالله (علیه السلام) خیر خواهی آن بزرگوار برای امت جدش بود.

این معنا در وصیت امام (علیه السلام) به برادرش محمد بن حنفیه به روشنی دیده می شود:

« اَنْتِي لَمْ اَخْرُجْ اَشْرًا وَاَوْ لَا بَطْرًا وَاَوْ لَا مُفْسِدًا وَاَوْ لَا ظَالِمًا وَاِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِّي (2)؛ ... بلکه من فقط برای اصلاح امور امت جدّم به پا خواسته ام.»

3- خیر خواهی برای خویشاوندان و دیگر اشخاص

همیشه کسانی که با مقاصد حقیر دنیوی دست به حرکتی می زنند درصدد آن هستند که به هر قیمت و با هر وعده دروغینی که شد جماعت را با خود همراه کنند. اما امام حسین (علیه السلام) چون قصدش خیر خواهی برای همگان است چیزی را از کسی کتمان نمی کند، لذا بدون هیچ توضیحی اضافی به بنی هاشم می نویسد:

«فَانِ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ وَاَوْ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ مَبْلَغِ الْفَتْحِ وَاَوْ السَّلَامُ؛ هر کس از شما به من بیپوندد شهید خواهد شد و هر کسی تخلف کند به گشایشی نخواهد رسید.»

ص: 462

1- موسوعه، ص 316.

2- همان ص 291 (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 89).

چنانچه هنگامی که خواست از مکه به طرف کوفه حرکت نماید فرمود: « مِنْ كَانْ بَاذِلًا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءَ اللَّهِ نَفْسُهُ فليرحل مَعَنَا ؛ (1) یعنی هر کس حاضر است خون عزیزش را ارزانی کند و خویشتن را آماده دیدار حق تعالی کرده است با ما کوچ کند.»

اما در همان حال وقتی که اشخاصی را برای همراهی با خویش لایق می دید با اصرار زیاد از آنها برای حضور در کربلا دعوت می فرمود. زهیر بن قین یکی از این اشخاص است که رابطه خوبی هم درباره اهل بیت (علیهم السّلام) نداشت، ولی امام (علیه السّلام) از او شخصاً دعوت کرد. امام (علیه السّلام) با همین منطقی بود که در شب عاشورا بیعت را از دوش همگان برداشت.

4 - خیرخواهی برای مقام خلافت

در نگاه ابی عبدالله (علیه السّلام) مقام خلافت یک جایگاه الهی و مقامی مقدس است که هیچ گاه نباید اجازه داد ارزش و قداست آن، آن قدر پایین بیاید که مثل یزیدی بر کرسی خلافت تکیه زند و این همان سفارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) بود که مبنای عمل امام حسین (علیه السّلام) قرار گرفت:

«وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي يَقُولُ أَنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ وَوَلَدِي أَبِي سَفِيَانٌ؛ (2) من خودم از جدم شنیدم که فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است.»

معاویه حداقل برخی از ظواهر را رعایت می کرد، ولی یزید به هیچ روی پایبند احکام نبود و حتی حاضر نبود تظاهر به دین داری کند. امام حسین (علیه السّلام) در جاهای مختلف این حقیقت را بیان فرمود و با اعتقاد به آن به بیعت با یزید تن نداد، چنانکه به ابن الزبیر فرمود:

ص: 463

1- همان، ص 328 (به نقل از مشیر الاحزان، ص 38).

2- همان، ص 285 (به نقل از مشیر الاحزان، ص 25).

« انى ابایع لیزید و یزید رَجُلٌ فَاسِقٌ مُعَلِنِ الْفِسْقِ يَشْرَبُ الْحَمْرَ وَيَلْعَبُ بِالْكَلَابِ وَالْفُهُودِ وَيُبْغِضُ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ اللَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا؛ آیا با یزید بیعت کنم، در حالی که او مردی فاسق است و آشکارا گناه می کند و شراب می خورد و با سگان و یوزپلنگان بازی می کند و بازماندگان آل رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) را دشمن می دارد، نه به خدا سوگند هرگز چنین نخواهد شد.»

در جای دیگر بعد از بیاناتی نظیر همین گفتار می فرماید: « مِثْلِي لَا يُبَاعُ لِمِثْلِهِ؛ مثل منی با مثل یزیدی بیعت نمی کند.»
در نقل دیگر: « ومثلي لا يبايع مثله » (1) آمده است.

در واقع از نظر امام (علیه السلام) در جایی که اساس دین در خطر باشد تقیه و پنهان کاری جایز نیست زیرا سکوت شخصیتی چون امام حسین (علیه السلام) تأیید خلافت جور و موجب هدم اساس دین است.

لذا وقتی که ابن عمر گفت: «با یزید بیعت کنید شاید یزید زود مرد و از شرش خلاص شدید» امام (علیه السلام) فرمود: «أَفَّ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ؛ اف بر این سخن تا آسمان ها و زمین برقرار است.»

5 - خیر خواهی برای حرم خدا

مکه حرم امن الهی است و بر اساس احکام اسلام هیچ کس حق ندارد در محدوده حرم الهی متعرض دیگران شود.

امام (علیه السلام) برای این که زیر بار بیعت یزید نرود، راه مکه را در پیش گرفت و مدت چند ماه در آنجا درنگ فرمود تا ایام حج فرا رسید و احرام حج پوشید. اما وقتی دید دشمن بر کشتن او تصمیم قطعی دارد اعمال حج را نیمه کاره گذاشت و لباس احرام را از تن درآورد

ص: 464

1- مقتل الحسين للمقرم، ص 131 (نقلا عن كتاب مثير الاحزان لابن نما الحلبي).

و نیت حج را به عمره تبدیل کرد تا مبادا خون امام معصوم در سرزمین امن الهی ریخته شود، زیرا امام حسین (علیه السلام) خود بهتر از هر کسی می دانست که حرمت این حرم با هر تدبیری که شده باید حفظ شود.

لذا وقتی که ابن عباس گفت: ای پسر رسول خدا، شنیده ام از مکه می خواهی بیرون بروی و عزم عراق داری، تو می دانی که آنها اهل نیرنگ هستند، در مکه بمان. امام فرمود:

« لَانَ أَقْتُلُ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْتَحِلَّ بِمَكَّةَ (1)؛ بی شک اگر در چنین مکانی کشته شوم نزد من بهتر از آن است که حرمت مکه (با کشته شدن من که حجت خدایم) پایمال شود.»

در جای دیگر به ابن الزبیر فرمود: « وَاللَّهِ لَئِنْ أَقْتُلُ حَارِجاً مِنْهَا بِشَبْرٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَقْتُلُ دَاخِلًا مِنْهَا (أَوْ فِيهَا) بِشَبْرٍ؛ (2) به خدا قسم اگر یک وجب بیرون حرم کشته شوم برای من دوست داشتنی تر از آن است که یک وجب داخل حرم باشم.»

جالب است که سالها بعد از واقعه کربلا مردی از اهل عراق از «ابن عمر» درباره احکام شرعی کسی که در حال احرام - در سرزمین مکه - ملخ و مورچه و شپش را بکشد سؤال کرد. او با همه خباثتی که داشت - گفت: عجب از مردمی که پسر دختر پیغمبرشان را می کشند و درباره کشتن این چیزهای حقیر سؤال می کنند. (3)

6 - خیر خواهی برای نسل پیامبر (امام بعد از خود)

حفظ جان امام از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علاوه بر همگان واجب است تا زمین خالی از بر حجت خدا نماند. دیلمی روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: « أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ

ص: 465

1- موسوعه، ص 324 (به نقل از تاریخ طبری، ص 295).

2- مقتل الحسین للسید المقرم ص 166 (نقل عن کتاب تاریخ مکه للآزرقی، ج 2، ص 150. أنه (علیه السلام) قال ذلك لابن عباس).

3- بلادری، انساب الاشراف، ص 446.

الارض فاذا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الارض (1)؛ اهل بیت من امان برای اهل زمین هستند، پس هرگاه زمین از ایشان خالی شود اهل زمین نابود خواهند شد.»

لذا امامان (علیهم السّلام) خود بیشترین اهتمام را به حفظ نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) داشتند. تاریخ می نویسد در عصر عاشورا هنگامی که امام سجاد (علیه السّلام) با حال مریضی از خیمه خارج شد تا به میدان مبارزه برود، ام کلثوم از پشت سرش فریاد می زد پسرم برگرد.

امام سجاد (علیه السّلام) که بیش از این طاقت دیدن مظلومیت پدر را نداشت جواب داد: عمه جان، مرا واگذار تا کنار پسر رسول خدا بجنگم. در این حال، امام حسین (علیه السّلام) آنها را دید و فرمود: اما کلثوم، او را بگیر تا زمین از (امام معصوم) نسل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) خالی نشود « يَا أُمَّ كَلْثُومِ! خُذِيهِ لِنَا لِتَبْقَى الْاَرْضُ خَالِيَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلّم) ». (2)

و این قضیه نظیر همان واقعه ای بود که در صفین برای خود ابی عبدالله (علیه السّلام) و برادرش امام حسن مجتبی (علیه السّلام) پیش آمد آنجا که امام علی (علیه السّلام) او و برادرش را از جنگ تن به تن با دشمن بر حذر داشت تا مبادا نسل پیامبر قطع شود. (3)

7 - خیر خواهی برای زنان اهل حرم

نیک اندیشی و خیر خواهی برای زنان و کودکان، حکم فطرت و مورد قبول و پذیرش همه انسان هاست، خصوصاً اگر زنان و کودکانی باشند که از خانواده نجیبان و بزرگ زادگان باشند. اگر کسی این حکم فطرت را زیر پا نهاد باید به او تذکر داد، اما این برای کسی است که خود اسیر چنگال پست فطرتان و سفالگان بیرحم نباشد، ولی امام (علیه السّلام) که مظهر غیرت الله بود در حالی که خون از سر و روی مبارکش می چکید و رمق چندانی نداشت هنگامی که سپاهیان دشمن رو به خیمه ها نهادند به فکر زنان و کودکان اهل حرم بود و فریاد زد. شمر گفت: ای پسر فاطمه، چه می گویی؟ امام (علیه السّلام) فرمود:

ص: 466

1- الدیلمی، مسند الفردوس (فردوس الاخبار) دار الکتب العربی، ج 5، ش (7166)، ص 56.

2- موسوعه، مسند الفردوس 489 (به نقل از بحار، ج 45، ص 46).

3- در مقتل الحسین للسید المقرم، ص 271 عبارت این طور آمده است احبسیه لثلاث تلوا الارض من...

« أَدَا الَّذِي أَقَاتَلَكُمْ وَتَقَاتَلُونِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاَمْنَعُوا عِتَاتِكُمْ وَطَغَاتِكُمْ وَجَهَالِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛ (1) من هستم که با شما می جنگم و شما با من می جنگید، زنان داخل در نبرد نیستند. پس سرکشان و طغیانکاران و نادان هایتان را از تعرض به حرم من باز دارید تا من زنده ام.»

8- خیر خواهی برای دشمنان

گرچه خیر خواهی برای دوستان پسندیده است، ولی این ویژگی در بیشتر مکاتب ارزشی یافت می شود. اما آنچه که در این باره مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را ممتاز می سازد آن است که حتی برای دشمنان خود نیز خیر خواهی می کردند. لذا امام (علیه السلام) در مواجهه با سپاه حر، اولین کاری که انجام داد این بود که آنها را و اسبانشان را سیراب کرد. تا روز عاشورا نیز امام (علیه السلام) پیوسته می کوشید آتش جنگ دیرتر شعله ور شود و سپاه حق آغاز کننده جنگ نباشد. حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مدام آنها را نصیحت می کرد و از امام کشی بر حذر می داشت و از این که خون ولی خدا دامنگیرشان شود، آنها را بیم می داد، چنانچه به «عمر سعد» ملعون فرمود:

«أَعْلَى قَتْلِي تُحَاثُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ اسْخَطَ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّي... أَلَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونِي لَقَدْ أَلْقَى اللَّهُ بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَسَفْكَ دِمَائِكُمْ، ثُمَّ لَا يَرْضَى إِلَيْكُمْ حَتَّى يُضَاعَفَ لَكُمْ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ؛ (2) آیا بر قتل من مشتاقید. آگاه باشید به خدا قسم که بعد از من بنده ای از بندگان خدا را که کشتنش بر شما دشوارتر باشد نخواهید کشت. هان، به خدا قسم که اگر مرا بکشید خدا دشمنی بینتان می اندازد و خون هایتان ریخته می شود و هیچ گاه از شما راضی نمی شود تا آنکه دوچندان گرفتار عذاب دردناک شوید.»

ص: 467

1- موسوعة، ص 504 (به نقل از البدایه والنهایه ابن اثیر، ج 8، ص 203).

2- همان، ص 505 (به نقل از تاریخ طبری، ج 3، ص 334).

خیر از اسمای حسناى حق تعالى است و به این معناست که ذات حق تعالى خیر است و لذا هر چه از او صادر می شود خیر محض است. در سلسله موجودات، انسان کامل که گل سر سبد هستی است چون برترین مظهر و مجلای حق تعالى است بهترین نمود اسم «خیر» نیز می باشد.

با این مقدمه بهتر می توان معنای سخن نبی مکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را فهمید که فرمود: حسین امام و پیشوای خیر و برکت و عزت و افتخار و دانش و شرافت است» و البته ذکر این موارد به عنوان نمونه است و گرنه امام حسین (علیه السلام) امام و سرآمد همه فضیلت هاست.

در حقیقت امام حسین (علیه السلام) یک «وجود خیری» است که در همه عرصه های حیات سراسر افتخار و عزت خویش حضور شایسته یافته است، به طوری که حتی در دشوارترین آزمایش الهی زندگانی خویش یعنی در آوردگاه رسالت کربلایی شدن، این معنا را در حد اعلی به منصه ظهور می رساند.

سیدالشهدا (علیه السلام) حرکت خویش را از همان ابتدا بر مبنای خیرخواهی برای دین خدا و امت پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و مقام مقدس خلافت شروع می کند و با خیرخواهی برای خانواده پیروان و حرم امن الهی دنبال می کند و تا لحظه آخر برای هیچ کس جز خیر آرزو نمی کند، حتی برای دشمن و حتی برای مرکب دشمن.

این جاست که تاریخ از این همه خیرخواهی ابی عبدالله (علیه السلام) انگشت حیرت به دندان می گیرد و این درسی است که باید در مکتب حسینی آموخت و بدان پایبند بود و بنا و مبنای زندگی انسانی در حوزه حیات معقول قرار داد.

خاتمه: تأملی در یک پرسش

دیدیم که سیدالشهدا (علیه السلام) مظهر خیرخواهی است و در بروز کمالات انسانی تا بدان جا پیش رفت که «آبروی عالمیان و آدمیان» شد. اکنون تأملی در این پرسش

می‌کنیم که آیا سزاوار نبود کسی برای امام حسین (علیه السلام) خیرخواهی کند، او که حتی برای اسب‌های دشمن خیرخواهی کرد چه می‌شد اگر کسی به کودک شش ماهه اش جرعه‌ای می‌نوشتند تا لااقل تشنه‌ی کام نمیرد، چه می‌شد اگر بعد از شهادت بر پیکرش اسب نمی‌تاختند و زنان و کودکان حرم را آنگونه مورد بی‌حرمتی قرار نمی‌دادند.

و آیا یک خیرخواه در میان آن جماعت نبود، وقتی که امام حسین (علیه السلام) فریاد زد: آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست. وای بر شما ای پیروان خاندان ابی‌سفیان.

ص: 469

منابع:

- 1 - قرآن مجید
- 2 - تفسیر المیزان علامه طباطبائی، مؤسسة الاعلمي بیروت التبعة الاولى 1417 هـ-ق.
- 3- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم محمد فؤاد عبدالباقي انتشارات اسلامي، چاپ پنجم 1380
- 4 - مفردات القرآن، راغب اصفهانی.
- 5 - من لا يحضره الفقيه، شيخ الطائفة الطوسي، دارالتعارف، بيروت، التبعة الثانية 1412.
- 6 - مستدرک الوسائل محدث نوری (لوح فشرده، نور2).
- 7- بحار الانوار علامه مجلسی (لوح فشرده، نور 2).
- 8- مفاتيح الجنان شيخ عباس قمی
- 9 - مجمع البحرين، شيخ طريحي، المكتبة المصطفوي.
- 10 - الاشارات والتبیهات، شيخ الرئيس بوعلی سینا، نشر البلاغه قم التبعة الاولى 1375ه-ش.
- 11 - انسان در عرف عرفان، علامه حسن زاده آملی.
- 12 - اسماء الہی در قرآن، و، عرفان استاد رمضانی ویراسته حمید رضا ترابی، انتشارات نسیم حیات قم چاپ اول 1378
- 13 - تحف العقول فی اخبار آل الرسول شيخ الحزاني مطبعة الاعلمي، الطبعة السادسة. 1417
- 14 - انساب الاشراف، محمد بن يحيى بلاذري، دارالتعارف، لبنان، الطبعة الاولى 1398ه ق.
- 15 - ويژگی های امام حسين (عليه السلام)، على كرمي (ترجمة الخصائص الحسينية لمؤلفه شيخ جعفر شوشتری (رضی الله عنه) نشر، حاذق ویرایش دوم زمستان 1380
- 16 - تصنيف غرر الحكم و درر الكلم عبدالواحد، آمدی مكتب الاعلام اسلامي قم - التبعة الاولى.

- 17 - اهل البيت في الكتاب والسنة، محمدى رى شهرى، انتشارات دار الحديث الطبعة الثانية 1375 هـ .ش.
- 18- موسوعه كلمات الامام الحسين (عليه السلام) و المؤسسة باقر العلوم، نشر معروف قم، التبعة الاولى 1415.
- 19 - مقتل الحسين (عليه السلام) عبد الرزاق المقرم، انتشارات شريف رضى.
- 20 - مسند الفردوس، ابن شيرويه ديلمى، دارالكتب العربى، بيروت.
- 21 - اصول كافى (چهار جلدى)، با ترجمه و شرح آقاى مصطفوى، دفتر نشر فرهنگ اهل بيت، تهران.
- 22 - منتهى الأرب في لغة العرب عبدالرحيم صفى پور، انتشارات كتابخانه سنائى، قطع پالتوى.

امام حسین (علیه السلام) و اسلام آزادی بخش

اشاره

دکتر سوران کردستانی

متعادل ترین، صادق ترین و اصولی ترین قرائت از آیین ابدی و جهان شمول را باید در اسلام و سیره پیامبر و منادی این دین جست و جو نمود و چنان که اشاره شد، این یگانه قرائت متعادل و صادق از آموزه های قرآنی را می توان در اصول زیر - که اصول مشترک میان فریقین اسلامی است - خلاصه نمود:

1- توحید یا ایمان به یگانگی آفریدگار جهان؛

2- نبوت یا ایمان به رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و پذیرش دین آسمانی و کامل و

جاودانه اسلام؛

3- معاد یا ایمان به روز رستاخیز و حشر عظمی و قیام قیامت.

اما تفصیل این سه اصل اساسی و کلی در هیئت شش اصل یا رکن، موسوم به «اصول یا ارکان اصلی دین» مورد پذیرش مسلمانان اهل سنت و جماعت قرار گرفته است این اصول بنابه فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عبارتند از:

«الایمانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلِئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؛

ارکان ایمان شش اصل است و آن عبارتند از: ایمان به «ذات و صفات خدا»؛

«ملائکه»؛ «کتاب های آسمانی»؛ «پیامبران الهی»؛ «رستاخیز» و «قضا و قدر الهی اعم از خیر یا شر».

نیز اصول اساسی و بنیادی دین در قالب پنج اصل زیر، موسوم به «اصول دین» مورد پذیرش مسلمانان اهل تشیع قرار گرفته است

1- توحید؛ -2- نبوت؛ 3- معاد؛ 4- عدل؛ 5- امامت، که البته دو اصل «عدل» و «امامت» «اصول مذهب» نیز گفته می شود.

البته مفهوم اساسی «عدل» که به عنوان یک اصل مستقل در اصول مذهب اهل تشیع وارد شده، در نزد اهل سنت نیز مورد قبول است و «عدالت خداوند» مورد اتفاق تمامی مسلمانان جهان می باشد؛ منتها نکات ظریف و عمقی تری در این بحث وارد شده که شرح و بسط آن از حوصله این مقال خارج است.

اما آنچه نگارنده را به ذکر مقدمه فوق واداشته، این است که اصول اساسی و اصلی و مورد اتفاق همه مسلمانان - اعم از اهل سنت و اهل تشیع - همان سه اصل مشترک «توحید» و «نبوت» و «معاد» است. به دیگر سخن هر گاه مؤمنی این سه اصل را پذیرفته باشد، قطعاً به دین اسلام درآمده و وارد در ساحت مقدس اسلامیت است و در زمره امت واحده اسلامی به شمار می رود و منکر این حقیقت، به یقین به کژراهه گراییده و به خطا رفته است.

حال، وقت آن رسیده است که اعتقادهای حضرت امام حسین (رضی الله عنه) - نور چشمی پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) - را بررسی کنیم و اندیشه و عمل ایشان را با این اصول مشترک و متفق علیه - که ذکر آن گذشت - بسنجیم تا روشن شود که ایشان چگونه می اندیشید؟ و آموزه های قرآنی را چگونه دریافته؟ و چرا قیام کرده است؟ و مخالفانش چه کسانی بوده اند؟ و چرا علیه ایشان به مخاصمه و مبارزه پرداخته اند؟ و مهمتر از همه ما و نسل های آینده، چگونه باید درباره اندیشه و عمل ایشان قضاوت کنیم؟ و چرا لازم است که اساساً به این بحث بپردازیم؟

و سرانجام از نظر این حقیر نگارنده، این نکته حائز اهمیت است که در اینجا روشن شود: چرا نیاکان ما مسلمانان شافعی مذهب، امام حسین (رضی الله عنه) را دوست می داشته اند و چگونه است که ما نسل کنونی نیز، ایشان را دوست می داریم و آن بزرگوار را به عنوان یک تن از «پنج تن آل عبا» و عضوی از خاندان اهل بیت - رضی الله عنهم اجمعین - که - روزانه - حداقل هفده بار در نمازهای یومیۀ خویش بر ایشان درود می فرستیم حقانیت نهضت وی را تأیید می کنیم.

اما برای دست یابی به عمق اندیشه های پاک امام حسین (رضی الله عنه)، چه راهی بهتر و راست تر و صادق تر از مراجعه به کلام خود ایشان می توان تصور نمود؟ هم از این رو، نخست نامه حاکمی از وصیت ایشان به برادرش محمد بن حنفیه را بررسی می کنیم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَخَاهُ مُحَمَّدًا الْمَعْرُوفَ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ....

إِنِّي مَا خَرَجْتُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا. إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الصَّلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي. أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... (1)؛

بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیتی است که حسین بن علی بن ابیطالب به برادرش محمد معروف به «محمد بن حنفیه» می نماید:

حسین شهادت می دهد به این که هیچ معبودی، جز خداوند یگانه وجود ندارد و اوست که یکتا و بی شریک است. و نیز شهادت می دهد که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده اوست و از سوی حق و برحق آمده است. هم چنین شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و آمدن روز قیامت قطعی است و تردیدی در آن نیست و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد و من حسین بن علی نه برای برپا کردن شر و فساد و اخلال گری برخاسته ام، و نه برای افساد و ستم کاری جز این نیست که قیام کرده ام برای اصلاح امت جدم

ص: 475

محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و می خواهیم به فریضه امر به معروف و نهی از گناهکاری ها مبادرت ورزم و با روش جد و پدرم علی بن ابی طالب در میان مردم رفتار کنم. پس هر کس مرا بر مبنای حق بپذیرد، خداست که سزاوار حق است و هر کس این حرکت و قیام مرا نپذیرد، من تحمل خواهم کرد تا خداوند میان من و این قوم حکم کند و او بهترین حاکمان است. ای برادر! این است وصیت من به تو، و برای من توفیقی جز از سوی خداوند نیست».

بررسی محتوی و مضمون نامه فوق الذکر، نشان می دهد که حضرت حسین بن علی(رضی الله عنه) به حقایقی چند اشاره نموده و هر آینه براساس مقدمه ای که در آغاز این بخش مذکور گردید، ایشان به اصول دین اسلام اقرار فرموده اند ؛ و اینک آن موارد:

1 - شهادت به یگانگی خدا؛

2 - شهادت به نبوت پیامبر اکرم(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛

3 - شهادت به معاد؛

تا اینجا بر اساس اصول مشترک متفق علیه میان فریقین اسلامی، آن بزرگوار به اصول دین اقرار فرموده اند و لذا به عنوان یک مسلمان از حقوق اسلامی برخوردار می گردند. این حقوق، عبارتست از: حق حیات ؛ حق اختیار و انتخاب؛ مصون بودن از تعرض به جان و مال و ناموس و حریم زندگی ؛ حق انتخاب محل زندگی ؛ حق ابراز عقیده در محدوده شرع، و نیز دیگر حقوقی که آیین حیات بخش اسلام برای انسان ها و به ویژه مؤمنان و خاصه مسلمانان روا دانسته است.

نیز امام حسین در بخش دیگری از وصیت نامه خود به فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» اشاره فرموده اند که در واقع، عصاره اصول دین و نتیجه عملی اعتقاد به «توحید» و «نبوت» و «معاد» است و البته که همه مسلمانان در این عقیده متفقند مبارزه با آثار شرک و بت پرستی و جهل و نادانی را بر خویش واجب می دانند. تا این جا، آن امام بزرگوار سخنانی فرموده اند که ابداً منافاتی با مجموعه عقاید اسلامی در نزد عموم

مسلمانان ندارد.

ص: 476

اما در بخش دیگر از نامه امام، عباراتی بدین مضمون آمده است که «می خواهیم با روش جدّم و پدرم در میان مسلمانان رفتار کنم» آری همین نکته مهم است که ایشان را به روی گرداندن از بیعت با یزید و مخالفت و قیام در برابر او واداشته است، زیرا ایشان شیوه حکومت خلیفه وقت را اصولی و صحیح نمی دانسته و آن را مطابق با سنت و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نیافته است....

نکته دیگر که در سخنان امام حسین (رضی الله عنه) تجلّی یافته است، همانا حق طلبی و حق جویی و عدالت گرایی ایشان است. به دیگر سخن آن امام مجاهد، ملاک و مدار شیوه زندگی را حق و عدالت می دانند که صد البتّه این نکته پُراهمیتی است، زیرا اساساً اسلام حق گراترین و باطل گریزترین ادیان الهی است و کامل بودن و ابدی ماندنش نیز از همین ویژگی سرچشمه می گیرد. و گرنه، دینی که با در گذشت آوردنده اش به انحراف گراید و کسی را یارای مخالفت و انتقاد از آن نباشد، آن دین به زودی دست خوش تحریف و انحراف خواهد گردید و مغز و لب اللّباب آن تهی خواهد شد و تنها پوسته ای از آن بر جای خواهد ماند. لذا امام حسین (رضی الله عنه) این حق را داشته است که به عنوان یک مسلمان، از تحریف شدن و به انحراف کشیده شدن دینش انتقاد کند. ایشان حداقل به عنوان یک مسلمان، این حق را داشته است که در راستای اصلاح دینش قیام کند، یا در صورت مساعد نبودن شرایط اصلاح گری در سرزمینی، به سرزمین دیگری مهاجرت نماید، تا شاید برای اقدام به اصلاح دین، فرصت دیگری پیش آید.

اما امام حسین (رضی الله عنه) در بخشی از وصیت نامه اش، به نکته مهم دیگری اشاره نموده اند و آن این است که نکته ای بدین مضمون فرموده اند:

«هرگاه کسی این حرکت و قیام مرا نپذیرد، من تحمل خواهم کرد، تا خداوند میان من و این قوم حکم کند. سبحان الله! که این چه نکته ظریفی است و هر کس که این نکته را دریابد، به یقین، شیوه درست و رفتار اصولی و اسلامی امام حسین (رضی الله عنه) را در 1400 سال و اندی پیش، درک خواهد نمود. و این همان رفتاری است که به روزگار ما به «حقوق

اجتماعی انسان‌ها» تعبیر می‌گردد و بر اساس آن هر کس حق دارد عقیده اش را و خاصه عقیده دینی و مذهبی اش را حفظ و ابراز کند و در مقابل او نیز حق ندارد که عقیده اش را بر دیگران تحمیل نماید و در نتیجه، جامعه و یا بخشی از جامعه حق ندارد، برای اثبات حقانیت رأی و عقیده اش به زور و ارباب و خشونت و بدرفتاری و ستمکاری متوسل گردد. لذا توجه به این نکته خود نکته‌ها و دقایق و ظرایف دیگری را در عقیده امام حسین (رضی الله عنه) بر ما آشکار می‌سازد. ایشان می‌فرمایند که «من تحمل خواهم کرد».

آیا ایشان چه چیزی را تحمل می‌کنند؟ البته عقیده مخالف را؛ عقیده اکثریت را، حتی اگر رأی این اکثریت ناصواب باشد، یا همین اکثریت در جهل و نادانی به سر برند. از سویی، ایشان در مواجهه با ستم، هرگز تسلیم و رضا را تجویز نمی‌کنند. آری، تحمل می‌کنند، اما این تحمل همراه است با امر به معروف و نهی از منکر.

از سوی دیگر، مراد، امام حسین (رضی الله عنه) از امر به معروف و نهی از منکر آن نیست که برای اصلاح یک جامعه آلوده به فساد و کژروی، باید به اخلاص‌گری و افساد روی آورد؛ به هیچ وجه. البته مراد ایشان آن است که اصلاح‌گری در، دین شایسته است که از طریق قیام به قسط تحقق یابد، آن هم می‌بایستی در راستای برقراری عدالت باشد؛ نه آن که به نام اصلاح‌گری به افساد و اخلاص و ستم‌کاری مبادرت گردد.

به دیگر بیان، ظلم با ظلم از بین نمی‌رود؛ تنها از نوعی به نوعی دیگر تغییر شکل می‌دهد. یا این که می‌توان چنین نتیجه گرفت که ظلم، تنها و تنها با عدالت خواهی و کوشش و قیام و مجاهده در راه برپاداشتن قسط و عدل برقرار می‌گردد و لا غیر

افراط و تقریط از منظر امام حسین (رضی الله عنه) :

انعکاس باطل دانستن و برخاستن توکل به شیوه‌های مبتنی بر افراط و تقریط، از دیدگاه حضرت حسین بن علی (رضی الله عنه) را می‌توان در خطاب آن بزرگوار به معاویه بن ابوسفیان ردیابی نمود.

مورخان آورده اند: هنگامی که معاویه تصمیم گرفت از مردم مدینه به زور و اجبار، برای پسرش یزید بیعت بگیرد، مهاجر و انصار و بزرگان مدینه را در جایی گردآورد، که در این زمان امام حسین (علیه السلام) نیز در میان آنان بودند. آنگاه معاویه برای آنها سخنرانی کرد و اوصاف یزید را برشمرد و بسیار از وی تعریف و تمیجد نمود. سپس از حاضران خواست که با پسرش بیعت کنند.

در این هنگام حضرت حسین (علیه السلام) به پا خاستند و بیاناتی به این مضمون خطاب به معاویه ایراد فرمودند:

«ای معاویه! بامداد روشن، سیاهی زغال را روشن کرده و روشنایی آفتاب چراغ های کم فروغ را از رونق انداخته است. در سخنان از حق به افراط و تفریط گراییدی. لذا، تواز اعتدال خارج شدی و به انحراف رفتی. شیطان نصیب خود را از سخنانت برگرفت آیا می خواهی مردم را درباره فرزندان یزید بفریبی؟ گویی می خواهی امر پوشیده ای را آشکار و توصیف کنی! یا این که می خواهی درباره چیزی که از دیده ها غایب است، توضیح دهی یا می خواهی مطلبی را برای عموم روشن سازی که تنها تو از آن خبرداری و کسی درباره آن موضوع چیزی نمی داند. بس است ای یزید! سخن کوتاه کن و لب فرو بند یزید خود حقیقت خویشان را که رأی و عقیده اش را اثبات می کند، ابراز نموده و منویاتش را فاش ساخته است. تو درباره یزید سخنانی بگو که او بر خود گرفته و پذیرفته است و شخصیت و رفتار و عمل او، آن را نشان می دهد. او را همان گونه که هست معرفی کن. زندگی او در سیاحت سگ هایی که بر یک دیگر هجوم می برند، خلاصه شده است. او عمر خویش را با کنیزکان خواننده و نوازنده در لهو و لعب سپری ساخته است.

این دعوت را رها کن. بس است برای تو وبال سنگینی که به گردن گرفته ای. یقین بدان که تو خدا را با آن وزر و وبال ملاقات خواهی کرد... سوگند به خدا که کار تو همواره زدن یا هماهنگ کردن باطل با ظلم و خفه کردن و ستم کاری بر مردم بوده است دیگر

مشک های خود را پُر کرده ای بس است میان تو و مرگ چیزی، جز چشم به هم زدنی نمانده است» (1).

هم چنانکه از متن فوق الذکر مستفاد می گردد، حضرت حسین بن علی (رضی الله عنه) به بطالت و زیان باری و خطر افراط و تفریط اشاره فرموده اند و به طور ضمنی معاویه را از توسل به اصل ویرانگر زیاده روی و تندروی و افراط و تفریط گرایي منع می کنند و این عمل خانمان برانداز را منافی عدل و قسط، اسلامی و مغایر با اصول دین اسلام می شمارند و مرتکب اعمال افراطی را مستوجب عقوبت الهی می دانند.

استقامت در برابر ظلم و قیام برای استقرار عدالت از منظر امام حسین (رضی الله عنه)

حضرت حسین بن علی (رضی الله عنه) در نخستین خطبه ای که در مکه ایراد فرموده اند، به مطالب و موضوع های مهمی اشاره داشته اند که در این جا پس از مروری بر این خطبه تاریخی و پرمحتوا به بررسی اجمالی این موارد می پردازیم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا سَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوَلِدَ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جَيْدِ الْفَتَاةِ وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَيَّ أَسَدًا لَفِي اسْتِيَاقٍ يَعْقُوبِ إِلَى يُوسُفَ وَخَيْرٌ لِي مَصْرًا أَنَا لَاقِيَهُ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعَهَا عَسَلًا لَأَنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ النَّوَاسِ وَكَرْبَلَا فَيَمْلَأَنَّ أَكْرَادًا جَوْقًا وَاجْرِبَةَ سَدِّ غَبَاً، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، يَرْضَى اللَّهُ عَنَّا بِرِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبْرٌ عَلَيَّ بِلَانِهِ وَيُوقِنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ يَشُدَّ عَنَّا رَسُولُ اللَّهِ لِحَمَّتِهِ، بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُمْ حَضِيرَةُ الْقُدْسِ، تَقْرُبُهُمْ عَيْنُهُ وَتَنْجِرُهُمْ وَعَدُهُ، أَلَا فَمَنْ كَانَ فِينَا بَادِلًا مُهْجَتَهُ وَموَطِنًا عَلَيَّ لِقَاءَ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُرِحْ لَمَعْنَا رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْشَاءً لِلَّهِ؛

حمد و سپاس برای خداست که آنچه را بخواهد می شود، و جز او تکیه گاه و پشتیبانی نیست و درود بر پیامبرش باد مرگ برای اولاد آدم، مانند گردن بندی است که به دور گردن زن جوانی پیچیده شده است. اشتیاقم بسیار است به دیدن نیاکان و

ص: 480

درگذشتگانم، مانند اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف، ای اطرافیان من! بدانید که برای من آرامگاهی آماده شده است و من آن را خواهم دید، و می بینم که چگونه خونم در کربلا ریخته شده و شکم حریصان سیر شده و جیششان پُرگشته است. البته از چنین سرنوشتی که رضای خدا در آن است، خشنود هستیم و بر هر بلایی که در راه او پیش بیاید صبر می کنیم و در جوار رحمت او پاداش استقامت خویش را می یابیم. ما پاره تن پیامبریم که به زودی در «حظیره القدس» به حضورش می شتاییم و باعث روشنی چشم او می شویم، در حالی که رسالت مقدس را به پیش برده و به مسئولیت سترگمان عمل نموده ایم. اینک بدانید و آگاه باشید! کسی که می خواهد نفس و جانش را آماده دیدار خداوند سازد، با ما حرکت کند. ما بامدادان حرکت خواهیم کرد. انشاء الله».

خطبه یاد شده در برگزیده نکته ها و موارد مهمی است که هر یک از آنها، رهنمای صادقی است به اندیشه و عمل حضرت حسین بن علی (رضی الله عنه). به باور این حقیر نگارنده اهم این موارد عبارتند از:

1 - خداوند تنها تکیه گاه و پشتیبان مطمئن و راستین و جاودانه مؤمنان است؛

2 - مرگ در راه رسیدن به، حقیقت عین زنده شدنی دوباره است و چه زنده شدن زیبایی! همان گونه که یک گردنبد زینده گردن زنی جوان است، مرگ نیز زینده مؤمنان و جویندگان حقیقت است؛

3- من از مرگ ترسی ندارم، زیرا به نزد ارواح نیاکان و درگذشتگانم باز می گردم و این بازگشتن چقدر برایم خوشایند است. از برای آن که من به دیدن آنان اشتیاق فراوانی دارم، اشتیاقی همچون شور و شوق و آرزومندی یعقوب به دیدن فرزند دل بندش یوسف...؛

4 - من مرگ قریب الوقوع خویش را می بینم و این مرگ به من الهام شده است؛ می بینم که چگونه خونم دشت کربلا- را رنگین خواهد نمود، این سرنوشت من است و من به این مقدر و قضای الهی ایمان دارم و در رسیدن به آن سر از پا نمی شناسم و از تحمل

هر گونه رنجی در راه نیل به این سرنوشت محتوم، هراسی ندارم و همه شدايد ممکن این راه را به جان خود خواهم خرید...؛

5- در ازای این استقامت در برابر ظلم آشکاری که بر من و اطرافیان و امت جدّ من می رود، فقط خشنودی خدای یگانه و مهربان را می طلبم و از کسی انتظار حمایت و تحسین ندارم و پاداش معنوی این جهاد حماسی را از آفریدگار خویش مسئلت مینمایم؛

6- ما اهل بیت، پاره تن پیامبریم و دیری نخواهد پایید که به ملاقات روحانی ایشان «حضیرة القدس» نائل خواهیم گردید و البته موجب خرسندی و مایه شادی روح ایشان خواهیم شد؛

7- مجاهده ما در راه قیام علیه ظلم و امر به معروف و نهی از منکر، مسئولیتی مقدس و بس سترگ است بر دوش ما که البته به آن عمل می کنیم و سرانجام این حرکت زیبا و انسان ساز و معنویت گستر و اصلاحگر، دینی همانا به دیدار معبود رفتن است و ما به اذن خداوند، سبجان فردا صبح علی الطلوع حرکت خواهیم کرد... کیست آن که با ما همراه گردد و یاریمان دهد؟...

حضرت سید الشهداء حسین بن علی (رضی الله عنه) در جای دیگری از بیاناتشان به مناسبت حادثه جانگداز کربلا یک بار دیگر، زیر بار ظلم رفتن را دون شأن یک مؤمن مسلمان می داند و مرگ با افتخار را بر زندگی ذلت بار ترجیح می دهند و خطاب به شمشیرزنان اجیر شده آل ابوسفیان و افسین سخنان آگاهی بخش خویش را این چنین بیان می فرمایند:

«وَيَلْكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ ابِي سَفِيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَلَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ؛ ای مردمی که خود را به آل ابوسفیان فروخته اید، ای پیروان آل ابوسفیان! اگر خدا را نمی شناسید و اگر به قیامت و بازخواست رستخیز ایمان ندارید، لااقل در این دنیا آزاده باشید!».

در همین زمینه در جای دیگر حضرت ابوالفضل (رضی الله عنه) می فرماید

«قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَةِ، وَهَيْهَاتَ مِمَّا الذَّلَةُ؛ (1) سُفْيَانِيَانِ وَبِيْرَوَانَ، مَرَا مِيَانَ شَمَشِيْرٍ وَذَلَّتْ وَخَوَارِي قَرَار دَادَه اَنْد كِه يَكِي اَز اَنهَآ، رَا اَنْتَخَاب كَنْم، اَمَّا هِيَهَات.. كِه دُور اَسْت اَز مَا قَبُول نَنْگ و فَرْوَمَايْگِي. مَا تَسْلِيْم پَسْتِي و دَنَاث و سِرَا فَكَنْدْگِي اَطَاعْت اَز ظَلْم و بِي عَدَالْتِي نَخَوَاهِيْم شُد...».

نتیجه

آیین جاودانه و کامل و جهان شمول، اسلام پانزده قرن است که از افق بشریت طلوع نموده و تاکنون از منظر قرائت ها و برداشت ها و نگرش ها، این آیین دوره های متمایزی را پشت سر نهاده است که مشهورترین نگرش ها عبارتند از:

1 - اسلام محمّدی یا اسلام ناب و راستین که مطابق است با آموزه های قرآنی و سنت و سیره پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و روش ائمه اطهار (رضی الله عنه) و خاندان پاک اهل بیت (رضی الله عنه) و بزرگان دین (رضی الله عنه) پیروان این نگرش که تنها نگرش و قرائت راستین و اصیل از دین اسلام است، عبارتند از: اکثریت اهل سنت اعم از حنفی و حنبلی و مالکی و شافعی و علی الخصوص شافعی مذهببان و نیز اکثریت اهل تشیع و به ویژه شیعیان دوازده امامی؛

2 - اسلام حکومت گرای افراطی اباحی مسلک یا اسلام با نگرش سُفْيَانِيَانِ كِه سَلْسَلَه جَنْبَانِ اِيْن دِسْتَه مَعَاوِيَه بِن اَبِي سَفْيَانِ بُوْدَه اَسْت. بَخْشِي اَز اَهْل سَنْت و جَمَاعَت پِيْر و اِيْن مَسَلَكَنْد و اَز مَعَاوِيَه دَفَاع مِي كَنْنَد و بَه نَام و يَاد او مَسْجِد مِي سَازَنْد و وِي رَا خَدْمَت كَزَار اِسْلَام مِي دَانَنْد؛

3- اسلام افراطی وهابی مسلک که به جز هم فکران خودشان، اکثریت مسلمان را -اعم از اهل سنت و اهل تشیع - به دلیل دوست داشتن پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و خاندان و ذریه پاک ایشان - رضی الله عنهم، کافر و مشرک می دانند. پیروان این مسلک عبارتند از: بخشی

ص: 483

از مسلمانان تندرو حنبلی مذهب عربستان و جمعی از هم‌فکرانشان در دیگر کشورهای اسلامی اینان به غلط و از سرِ تزویر و عوام‌فریبی مسلمانان مبارزه و نستوه‌اندیشوری، همچون «سید جمال الدین» و «شیخ محمد عبده» و «رشید رضا» و «سید قطب» را حامی مسلک خویش معرفی می‌کنند.

برخی از دین‌پژوهان اهل سنت، تاریخ اسلام را به سه دوره هفت ساله تفکیک نموده و هفت قرن اول را «عصر طلایی اسلام» و هفت قرن دوم را «عصر رکود اسلام» و هفت قرن سوم را «عصر معاصر تاریخ اسلام» نامیده‌اند و جمعی بر همین اساس، معتقدند که اسلام ناب و صد در صد مطابق سنت و سیره پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، همان اسلام هفت قرن اول بوده است و لذا آن را «عصر طلایی تمدن اسلام» خوانده‌اند.

اما در یکی دو سده اخیر، اندیشورانی در جهان اسلام پا به عرصه وجود نهاده‌اند که اینان معتقدند: آیین جهان شمول و ابدی اسلام، نیاز به اصلاح‌گری دارد و لازم است که با حفظ اصول بنیادین این دین، فروع و احکام آن، از طریق افتتاح باب اجتهاد با شرایط نیازهای روز مطابقت داده شود و قوانین نوینی بر اساس همان اصول لایتنغیر بنیادین وضع و اجرا شود، تا این دین حنیف و متکامل، همواره بتواند به نیازهای نسل‌های پی‌در پی پاسخ‌گو باشد. هم‌از این رو، تنی چند از علمای اهل سنت و اهل تشیع در کشورهای اسلامی این نهضت را آغاز نمودند که تا اکنون نیز هم‌چنان تداوم یافته است و- انشاء الله هم‌چنان استمرار خواهد یافت.

اما هم‌چنان که یاد شد، مسلمانان اهل سنت دوره‌های «پیروی از روش سلف صالح» و «بنیادگرایی» را پشت سر نهاده‌اند و اکنون به روزگار ما به دوره نوینی گام نهاده‌اند که می‌توان آن را «دوره پس‌بنیادگرایی» نامید. از مشخصات این دوره تکامل‌گرا، می‌توان به مواردی چند اشاره نمود:

الف) تلاش همگانی مسلمانان - اعم از اهل سنت و اهل تشیع - در راستای ایجاد «وحدت اسلامی» و نیز «تقریب مذاهب اسلامی» در حول محور قرآن و سنت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

و سیره و معارف خاندان اهل بیت - رضی الله عنهم - ؛ -

ب) احترام متقابل همه مذاهب و نحله ها و فرق اسلامی به یک دیگر و پرهیز از مبادرت به هر گونه توهین و تکفیر و ایراد اتهام در قبال هم دیگر؛

ج) اسوه و سرمشق قرار دادن اندیشه و قیام امام حسین (رضی الله عنه) در زندگی اجتماعی و سیاسی جوامع اسلامی جهت اشاعه روحیه ایثارگری و شهادت طلبی و ظلم ستیزی و امر به معروف و نهی از منکر در میان مسلمانان؛

د) پرهیز از اختلافهای تاریخی فقهی و اجتهادی در میان فریقین اسلامی و اجتناب جدی از شعله ور ساختن خصومت های وحدت شکن و دشمن شادکن، میان مسلمانان اهل سنت و اهل تشیع؛

ه) پرهیز از جزم اندیشی و روی آوردن به نهضت اصلاح طلبی دینی که از امام حسین (رضی الله عنه) آغاز گردیده و تاکنون تداوم داشته است؛

و) اتکای هر چه بیشتر به عقلانیت و اندیشه های دینی فلاسفه مسلمان در راستای بارور نمودن و شکوفا ساختن اندیشه تکامل گرا در فرهنگ و تمدن اسلامی؛

ز) ترویج اسلام آگاهی بخش در جوامع اسلامی، بر اساس اعتدال و اجتناب از افراط و تقریط در اندیشه و عمل مسلمانان؛ هم چنان که امام حسین (رضی الله عنه) برای مسلمانان جهان پیامی جاودانه دارد و آن این است که اسلام راستین و آگاهی بخش، همواره می بایستی از «انحراف» و «تحریف» و «ابتدال» و «افراط و تقریط» محفوظ و مصون بماند.

نگارنده این سطور به عنوان مسلمانی شافعی مذهب، آرزو دارد که مسلمانان اهل سنت، همچون اسلاف صالح و پاک نیت و درست کردار خویش، از دامن زدن به نفاق و اختلاف تاریخی میان فریقین اسلامی جداً پرهیزند و جنگ بی سرانجام شیعه و سنی را پایان ببخشند و برگرد قرآن و سنت پیامبر و معارف معنویت گستر اهل بیت - رضی الله عنهم اجمعین - و صحابه بزرگوار ایشان - رضی الله عنهم اجمعین - حلقه بزنند و از این

مراجع قدسی خود و جامعه خویش را سیراب و مستفیض نمایند و بدانند و یقین داشته باشند که برای مبارزه با شرک و بت پرستی هیچ راهی بهتر و اصیل تر و مؤثرتر و شرعی تر از راه امام حسین (علیه السلام) متصور نیست و نیز شایسته است مسلمانان همواره سنت اقتدا سلف صالح را همواره نصب العین خویش قرار دهند؛ راه اسلاف صالحی، همانند امام ابوحنیفه (رضی الله عنه) و امام احمد حنبل (رضی الله عنه) و امام مالک (رضی الله عنه) و امام شافعی (رضی الله عنه) و دیگر اندیشوران و عالمان والامقام اسلام؛ همان هایی که راه اعتدال پویدند و از افراط و تفریط پرهیز نمودند و متابعت از سنت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و سیره و معارف اهل بیت - رضی الله عنهم اجمعین - ایشان را سرمشق زندگی خویش قرار دادند.

منابع:**الف - منابع عربی:**

- 1- قرآن کریم.
- 2- نهج البلاغه.
- 3- صحاح تسعه.
- 4- نفس المهوم.
- 5- تحف العقول.

ب - منابع فارسی:

- 6- ویل دورانت، «تاریخ تمدن»، جلد 11.
- 7- استاد مرتضی مطهری، «سیره نبوی».
- 8- محمود اردکانی، «تاریخ تحلیلی اسلام»، انتشارات اساطیر تهران 1371.
- 9- سید جعفر شهیدی «تاریخ تحلیلی اسلام» مرکز نشر دانشگاهی تهران، 1375
- 10- حسن حنفی، «تبارشناسی بنیادگرایی»، ایران، 25 آبان 1381.
- 11 - حسن حنفی، «بنیادگرایی»، ایران، 26 آبان 1381.
- 12 - ویلیام، چیتیک «امام حسین در نگاه مولوی» ترجمه حسن لاهوتی، میراث، جاویدان، سال پنجم شماره 1.
- 13 - باتومور بی بی، «جامعه شناسی» ترجمه امیر حسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، 1355 خورشیدی.
- 14 - کوئن بروسی، «جامعه شناسی، سیاسی» ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران انتشارات، کیهان، 1368 خورشیدی.
- 15 - گی روشه، «در آمدی به جامعه شناسی» ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، 1370 خورشیدی.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

